

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

مشهور به:

تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی

تألیف:

حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی نیشابوری

[illegible]

جلد ۱

[illegible]

به کوشش و تصحیح

دکتر محمدجعفر یاحقی - دکتر محمدمهدی ناصح

بسم الله الرحمن الرحیم

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن - جلد۱ ----- ۹

مشخصات کتاب ----- ۹

[جلد اول] ----- ۹

پیشگفتار ----- ۹

سپاسنامه ----- ۱۱

مقدّمه تفسیر ----- ۱۲

مقدّمه ----- ۱۳

نسب مؤلّف کتاب و شرح احوال بعضی از مشاهیر خاندان او ----- ۱۴

شرح احوال مؤلف کتاب ----- ۱۹

تعیین عصر مؤلّف و تاریخ تقریبی تألیف تفسیر حاضر ----- ۲۶

در باره سال وفات ابو الفتوح ----- ۳۳

از لا به لای نسخه‌های خطی ----- ۳۴

در پیرامون سال تألیف کتاب: ----- ۳۵

نام کتاب ----- ۳۶

چاپهای پیشین روض الجنان و سخنی در شیوه تصحیح چاپ حاضر ----- ۳۷

آغاز مجلّدات بیستگانه ----- ۴۰

نسخه‌های روض الجنان ----- ۴۰

کتابشناسی ابو الفتوح و تفسیرش ----- ۴۲

شرح نسخه‌های جلد اوّل ----- ۴۳

مقدمه مولف ----- ۴۴

در اقسام معانی قرآن و بیان تفسیر او که[رسول ما «۳» چند وجه باشد ----- ۴۵

در اقسام قرآن ----- ۴۶

در نامهای قرآن و معانی آن ---- ۴۸
در معنی سورت و آیت و کلمت و حرف ---- ۵۱
در ثواب خواننده قرآن ---- ۵۲
در فضل علم قرآن و رغبت در وی ---- ۵۴
در معنی تفسیر و تأویل ---- ۵۵
الاستعاذة ---- ۵۵
اختلاف فقها در استعاذه ---- ۵۶
سورة فاتحة الکتاب ---- ۵۷
آیة التسمیة ---- ۶۳
[سوره الفاتحة (۱): آیات ۱ تا ۷] ---- ۷۳
[اشاره] ---- ۷۳
[ترجمه] ---- ۷۳
[سوره البقرة (۲): آیات ۱ تا ۵] ---- ۸۷
[اشاره] ---- ۸۷
[ترجمه] ---- ۸۸
[سوره البقرة (۲): آیات ۶ تا ۷] ---- ۹۴
[اشاره] ---- ۹۴
[ترجمه] ---- ۹۵
[سوره البقرة (۲): آیات ۸ تا ۲۰] ---- ۹۷
[اشاره] ---- ۹۷
[ترجمه] ---- ۹۷
[سوره البقرة (۲): آیات ۲۱ تا ۲۲] ---- ۱۱۲
[اشاره] ---- ۱۱۲
[ترجمه] ---- ۱۱۲

[سوره البقرة (۲): آیات ۲۳ تا ۲۴] ----- ۱۱۶

]اشاره[----- ۱۱۶

[ترجمه] ----- ۱۱۷

[سوره البقرة (۲): آیات ۲۶ تا ۲۷] ----- ۱۲۳

]اشاره[----- ۱۲۳

[ترجمه] ----- ۱۲۳

[سوره البقرة (۲): آیات ۲۸ تا ۲۹] ----- ۱۲۷

]اشاره[----- ۱۲۷

[ترجمه] ----- ۱۲۷

[سوره البقرة (۲): آیات ۳۰ تا ۳۴] ----- ۱۳۲

]اشاره[----- ۱۳۲

[ترجمه] ----- ۱۳۲

[سوره البقرة (۲): آیات ۳۵ تا ۳۹] ----- ۱۴۰

]اشاره[----- ۱۴۰

[ترجمه] ----- ۱۴۰

[سوره البقرة (۲): آیات ۴۰ تا ۴۶] ----- ۱۴۹

]اشاره[----- ۱۴۹

[ترجمه] ----- ۱۴۹

[سوره البقرة (۲): آیات ۴۷ تا ۵۳] ----- ۱۵۷

]اشاره[----- ۱۵۷

[ترجمه] ----- ۱۵۷

[سوره البقرة (۲): آیات ۵۴ تا ۵۷] ----- ۱۶۷

اشاره ----- ۱۶۷

[ترجمه] ----- ۱۶۷

[سوره البقرة (۲): آیات ۵۸ تا ۵۹] ---- ۱۷۱
]اشاره[---- ۱۷۱
[ترجمه] ---- ۱۷۱
[سوره البقرة (۲): آیات ۶۰ تا ۶۲] ---- ۱۷۳
]اشاره[---- ۱۷۳
[ترجمه] ---- ۱۷۳
[سوره البقرة (۲): آیات ۶۳ تا ۶۶] ---- ۱۷۸
]اشاره[---- ۱۷۸
[ترجمه] ---- ۱۷۸
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ---- ۱۸۱

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن – جلد۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی : روض‌الجنان و روح‌الجنان

عنوان و نام پدیدآور : روض‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیرالقرآن/ تالیف حسین‌بن علی‌بن محمدبن احمدالخزاعی‌النیشابوری مشهور به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمدمهدی ناصح.

مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳ -.

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت : ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت : ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : عنوان دیگر کتاب" تفسیر ابوالفتوح رازی."

عنوان دیگر : تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۶ق.

موضوع : نثر فارسی-- قرن ۶ق.

شناسه افزوده : یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده : ناصح، محمدمهدی، ۱۳۱۸ -، مصحح

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۴/۵/الف۲ر۹ ۱۳۰۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م‌۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد : ۱ صفحه : ۹

[جلد اول]

۴۷۱به نام خدای بخشاینده بخشایشگر ربّ تمّم و یسّر

پیشگفتار

امروز تقریبا هیچ تردیدی نیست که هر گونه پژوهش درستی که بخواهد پیرامون متون گذشته، بویژه آثار مربوط به گذشته‌های دور صورت بگیرد سزاوار است که بر پایه متنهایی باشد که با قطعیّتی نسبی بتوان گفت همان چیزی است که مؤلّف فراهم آورده است. معمولا- چنین چاپهایی با استمداد از روش علمی تصحیح متون و تکیه بر کهنترین نسخه‌ها و بویژه نسخه‌های بازمانده از روزگار مؤلّف، به دست می‌آید و ادّعای مصحّح در واقع جز اینکه نیست که رابطه پژوهنده را با صاحب اثر به طور مستقیم برقرار کند و چیزی فرا روی او بگذارد که تا حدود زیادی به تألیف اصلی نزدیک باشد. امروز محقّقان ما بر اساس نسخه‌های خطّی بر جای مانده از روزگاران کهن با مجموعه میراث فرهنگی خطیر و در عین حال دگرگون شده‌ای رو به رو هستند که شناختن و شناساندن آن به نسل حاضر فریضه‌ای کفائی و ملّی تلقّی می‌گردد و چاپ و نشر یکایک آنان گام به گام ضرورت پیدا می‌کند. و برای آن که بتوانند صورتی پاکیزه و قابل اطمینان از کتابی به بازار عرضه کنند، باید شکیبایی و آهسته کاری در پیش گیرند و از دشواری کار و گرانی بار نهراسند، راه خود را بی شتابکاری و از روی حوصله و صبر برگزینند و با تکیه بر اصول تصحیح و نقد متون سر انجام با مقایسه و مقابله دستنوشته‌های کهن و قابل اعتماد و تامّل در سبک و سیاق اینکه دستنوشته‌ها برای همیشه چاپی مناسب و در خور توجّه به دست دهند. تردیدی نیست که اینکه کار برای همیشه تنها یک بار ضرورت پیدا می‌کند و چه خوب است که در همان بار نخست تمام احتیاطها و مطالعات لازم صورت گیرد و طبعی در خور و شایسته عرضه شود تا به دوباره کاری و صرف وقت اضافی نیازی نباشد. اتّفاق می‌افتد در روزگاری که نشر و چاپ متنی به دلایلی ضروری تشخیص داده می‌شود، نسخه‌ای کامل و مطمئن از آن متن یا در دست نیست یا پس از کوشش و استقصای لازم، در حوزه اطّلاع مصحّح قرار نمی‌گیرد و زمانی دیگر فرا می‌رسد که همان مصحّح یا کسان دیگری بر نسخه‌های مضبوطتر و سزاوارتری دست پیدا می‌کنند و به ویرایش تازه‌ای حاجت می‌افتد، در اینکه صورت از دوباره کاری گزیری نیست و در واقع اینکه کار دوباره می‌تواند دنباله کوشش پیشین تلقّی گردد. اینکه نکته در مورد صفحه : ۱۰ متنهای مفصّل و مربوط به روزگاران دور بیشتر اتّفاق می‌افتد و گر نه بسیاری از کتابها هست که در همان بار نخست، به علّت آن که نسخه‌های دقیق و مربوط یا نزدیک به عصر مؤلّف در اختیار مصحّح هست، آخرین ویرایش آن کتاب به بازار می‌آید و هیچ گونه صرف وقت دوباره‌ای هم ضرورت پیدا نمی‌کند. در هر حال آنچه باید بر سری باشد همّت و کوشش و استقصای مصحّح است که می‌تواند نسخه‌های کهن و دقیق را به چاپهای انتقادی و تمام و کمال تبدیل کند. ده سال پیش که اندیشه تصحیح انتقادی تفسیر روض الجنان و روح الجنان معروف به تفسیر ابو الفتوح رازی برایمان پیش آمد سه طبع دیگر از اینکه کتاب در دست بود و دست کم یکی از آنها به مناسبت اینکه که تجدید چاپ شده بود، حتّی در بازار کتاب نیز وجود داشت، همین امر بویژه وجود دانشمندان متبحّری که سه چاپ پیشین را تصحیح و تحشیه کرده بودند. یعنی علامه محمّد قزوینی، حکیم متأله آیة اللّه مهدی الهی قمشه‌ای و از عالم مفضال آیة اللّه ابو الحسن شعرانی، تصحیح و چاپ جدیدی را که می‌خواستیم آغاز کنیم مورد تردید قرار می‌داد، امّا وقتی برخی دستنوشته‌های اصیل و کهن اینکه کتاب را در کتابخانه آستان قدس رضوی می‌دیدیم و صفحاتی از آن را با چاپهای موجود مقایسه می‌کردیم، بیش از پیش لزوم تجدید چنین چاپی را حس می‌کردیم. مشورتهایی هم که با برخی از ارباب فضل و متن شناسان پیشگام می‌کردیم ما را بر اینکه کار دلیرتر می‌کرد، بویژه که هر روز نسخه‌ای تازه به حیطه آگاهی ما در می‌آمد و در واقع گویی اسباب کار بیشتر از پیش فراهم می‌گشت. اینکه بود که نخستین اقدام جدّی برای تصحیح اینکه کتاب را، پس از مشورتهای آغازین در تابستان ۱۳۶۰ هجری خورشیدی به عمل آوردیم. در آن ایّام امور آموزشی دانشگاهها برای تدارک انقلاب فرهنگی بطور موقّت تعطیل شده و مجالی دست داده بود که ما فارغ از دغدغه‌های کلاس و درس، دل به دریای پژوهش بزنیم و بی‌خبر از گرانی بار به پهنای اینکه کار بزرگ باز شویم. در آن سالها گرمای مهربانیها و خاطر انگیزیهای استاد دانشمندمان دکتر غلامحسین یوسفی- که به تازگی از دانشگاه فردوسی مشهد بازنشسته شده بود- به ما امید می‌داد. راه زیادی نرفته بودیم و کار چندانی نکرده بودیم، امّا او تجربه سی سال کار و معلّمی خود را فرا روی

ما قرار داد و تشویقها و پایمردیها نمود تا گامهای نخستین را استوار برداشتیم. شناسایی و گردآوری نزدیک به چهل دستنویس ناقص و کامل، از گوشه و کنار کتابخانه‌های داخل و خارج و سنجش و ارزیابی اعتبار هر کدام و دستیابی بر شیوه‌ای پسندیده و مناسب پس از همرایی و مشاوره با صاحبان رای و نظر و سر انجام مقابله و تصحیح سه مجلّد شانزده (بر اساس پنج نسخه)، هفده (بر اساس هفت نسخه) و یازده (بر اساس ده نسخه) نزدیک به سه سال زمان برد. در اینکه فاصله دانشگاه بازگشایی شده بود و ما به مصداق «العود صفحه : ۱۱ احمد» به کار همیشگی خود بازگشته بودیم. مهمترین مسأله‌ای که بعد از شروع به تصحیح و عبور از مراحل دشوار انتخاب روش و سان و سیرت کار، پیش رو داشتیم، موضوع نشر و چاپ کتاب بود که به دلیل حجم گسترده کار و زمان دراز و هزینه زیادی که می‌برد، نمی‌توانست تا پایان مقابله، در بوته اجمال بماند. به دانشگاه و اصولاـ ناشران دولتی نمی‌توانستیم دل ببندیم. ناشران خصوصی هم- که عمدهٔ در تهران بودند- نمی‌توانستند نظر ما را جلب کنند، زیرا طبیعت کار و گستردگی زمان چاپ نظارت مستمر ما را از نزدیک ایجاب می‌کرد اینکه بود که گمان می‌کردیم چاپ کتاب باید در مشهد و با نظارت مستقیم خودمان صورت پذیرد. تقریبا از همان سالهای نخست پس از انقلاب در آستان قدس رضوی با درایت و هدایت تولیت ارجمند آن، حجهٔ الاسلام و المسلمین عباس واعظ طبسی، تحوّلی عظیم روی داده بود و نسیم خوش نهضتی فرهنگی- اسلامی مشام جان را نوازش می‌داد. به جهت علاقه و اعتقاد قلبی و دیرینه خودمان به آستان ملکوتی هشتمین امام بر حقّ شیعیان جهان که به مصداق سخن والای «جاور بحرا او غنیّا» در مجاورت مضاعف دریایی به هر دو معنی توانگر، سالها از عنایات خاصّه‌اش برخورداری یافته بودیم- و خدای را بر اینکه توفیق سپاس- و هم به دلیل مباشرت برخی از همکاران همدل و دانشگاهیمان در امور فرهنگی آستان قدس رضوی، سر انجام، نخستین تفسیر پارسی شیعه جایگاه راستین خود را بازیافت و نشر کتابی که از زمان قدیم بیشترین دستنوشته‌های نفیس و کاملش هم از حوادث ایّام به پناه امام همام باز آمده و به کتبخانه حضرتش رخت اقامت کشیده بود، به آستان مقدّس رضوی محوّل گشت. از آن پس توفیق یافتیم به تبعیّت از نسخه‌های کهنی که از بخشهای مختلف تفسیر در اختیار داشتیم، تا امروز به ترتیب، مجلّدات ۱۶، ۱۷، ۱۱، ۹، ۱۲، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۵ و ۱ آن را منتشر کنیم و مجلدات ۲ تا ۸ هم، اکنون در مراحل چاپ و در راه انتشار است. از خداوند رحمان برای اتمام مجلّدات بیستگانه و حواشی و فهارس لازم اینکه کتاب توفیق می‌خواهیم. ربّنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا یاحقی- ناصح صفحه : ۱۳

سپاسنامه

در سال ۱۳۶۳ بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی تأسیس شد، از اینکه رو موضوع نشر اینکه تفسیر عزیز به پایمردی همکار دانشمند و نیک نهادمان آقای دکتر محمّد مهدی رکنی به آن بنیاد پیشنهاد گردید و با عنایت خاصّه تولیت محترم آستان قدس و مساعی جمیل جناب آقای دکتر برادران رفیعی معاون محترم فرهنگی آستان قدس و توجّه ویژه هیأت مدیره بنیاد به ریاست استاد محمّد واعظ زاده خراسانی، مورد تصویب قرار گرفت. از آن پس و تا همین امروز با یاوریهای خاصّ سرپرست محترم بنیاد پژوهشها، حجّهٔ الاسلام و المسلمین علی اکبر الهی خراسانی کار مقابله، تصحیح و نشر اینکه کتاب در گروه فرهنگ و ادب اسلامی بنیاد پیش می‌رود. دستنویسهای اینکه کتاب را در طیّ زمان، با مراجعات مکرّر و سفرهای پیاپی به تهران، قم، یزد و تبریز و مکاتبه با کتابخانه‌های خارج فراهم آوردیم. مسؤولان آن کتابخانه‌ها و کتابداران بخشهای مخطوطات آن عموما از همکاریهای شایسته دریغ نداشتند: جناب آقای رمضانعلی شاکری سرپرست محترم کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی و آقای غلامعلی عرفانیان در کتابخانه مرکزی آستان قدس، آقای دکتر اسماعیل حاکمی و استاد محمّد تقی دانش پژوه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، آقای علی محدّث در کتابخانه ملّی تهران (که علاوه بر نسخه‌های چند گانه کتابخانه ملّی از نسخه نفیس مرحوم والد خود میر جلال الدّین محدّث ارموی نیز کریمانه، عکسی برای ما تهیّه کردند)، آقای عبد الحسین حایری در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، آقای

محمّد رضا انتظاری در کتابخانه وزیری یزد، جناب حجهٔ الاسلام آقای مجتبی عراقی در کتابخانه مدرسه فیضیّه قم، آقای حیدر واعظی در بخش کتب خطّی کتابخانه و قرائتخانه آیهٔ اللّه العظمی مرعشی نجفی، آقای حسین میردامادی و آقای دکتر محمود فاضل در کتابخانه دانشکده الهیّات و معارف اسلامی مشهد، آقای احمد احمدی بیرجندی در کتابخانه مسجد جامع گوهرشاد و آقای غلامرضا طباطبایی در کتابخانه ملّی تبریز، همگی با گشاده رویی، با تهیّه عکس و یا میکرو فیلم از نسخه‌های مورد درخواست موافقت می‌فرمودند، یاد خیر و سپاس از همه اینکه صفحه : ۱۴ بزرگواران را بر خود فرض می‌دانیم. آقایان دکتر اصغر مهدوی و حجّهٔ الاسلام علی اصغر مروارید بوجهی شایسته، وسائل تهیّه میکرو فیلم را از روی نسخه‌های شخصی خود فراهم کردند، که جای امتنان دارد. استاد احمد گلچین معانی و آقای نجیب مایل هروی هم ما را در شناسایی برخی از دستنویسها یاری داده‌اند، که از آنان نیز سپاس داریم. زحمت عکس برداری از نسخه‌های دوازده گانه کتابخانه آستان قدس، و نسخه کتابخانه ملّی ملك و کتابخانه وزیری یزد و همچنین کلیه میکروفیلمهایی که از دیگر کتابخانه‌ها و صاحبان نسخ به دست می‌آوردیم، تماما بر عهده دوست دیرین و هنرمندمان آقای علی اصغر ناصری و همکاران کوششگر ایشان در بخش فیلمتك کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی بوده است. حسن سلوك جبلّی و سلیقه و هنر ایشان در فراهم آوردن عکسهایی با کیفیّت بسیار خوب، سزاوار تحسین و تشکّر است. مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی به سرپرستی همکار دانشمندمان آقای دکتر عبّاس سعیدی رضوانی با کوششهای بی دریغ و مستمرّ همه همکاران و کارگران دلسوز آن، کار پر زحمت و زمانگیر چاپ و نشر اینکه کتاب را بوجهی شایسته و کم مانند عهده‌دار گردید. سپاس از مدیر عامل محترم و آقای محمود ناظران‌پور مدیر چاپخانه، آقای ابراهیم رضایی در امور اداری و همه عزیزانی را که نامشان در کارنامه چاپ کتاب و نیز بر لوح ضمیرمان ثبت است بر خود فرض می‌دانیم. آن سالهای نخست که مجلّدات ۱۶ و ۱۷ و ۱۱ اینکه کتاب برای مقابله روی میز کارمان در اتاق پژوهش استادان دانشکده ادبیّات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد پهن بود، چند دوره دانشجویان عزیز درس «روش تحقیق و مرجع شناسی» رشته زبان و ادبیّات فارسی به منظور کارآموزی و آشنایی با فنّ تصحیح هر کدام ساعتهایی با ما همکاری داشتند از آن میان خانم: فریده وکیلی مقدّم، و خواهران اشرف و صدّیقه رحیمی کاخکی بیشتر از همه علاقه نشان دادند و مدّتها اینکه همکاری را مشتاقانه ادامه دادند برای آنها توفیق و تندرستی آرزو می کنیم. از روزی که کار مقابله و تصحیح تفسیر روض الجنان به گروه فرهنگ و ادب بنیاد پژوهشهای اسلامی منتقل شد، گروهی از دانشجویان دانشکده ادبیات و دبیران فاضل آموزش و پرورش مشهد به عنوان پژوهشگران نیمه وقت و تمام وقت گروه با ما همکاریهای ارزنده‌ای داشتند: آقایان مراد علی واعظی، محمّد درّی سالارآبادی، غلامرضا مست علی و عبّاس کرمانی پس از مدّتی همکاری فارغ التحصیل شدند و رفتند، امّا یاران ماندگارمان آقایان: دکتر رضا اشرف زاده، اصغر ارشاد سرابی، علی اسماعیل‌پور صومعه، حسین بنّا زاده، سید رضا حسینی بافقی، علی صفحه : ۱۵ دستجردی، احمد رواقی، غلامرضا زرّین چیان، سید جلیل ساغروانیان، محمّد اکبر عشیق، حسین مدرّسی، علی محمّد مقدّس اقدس، عبّاس وزیری، عبّاس هوتکانی و محمّد باقر یاحقّی که نام شریفشان با نوع همکاری که داشته‌اند در مقدّمه مجلّدات مربوط آمده است- در ادامه راه از همسفری و یاری دریغ نداشتند، کارشان مأجور و سعیشان مشکور باد؟ نکته بینیها و دقّتهای کم مانند و کارگشای حجّهٔ الاسلام آقای محمّد حسن خزاعی هم در ویرایش متن- بویژه از لحاظ اعراب و ضبط احادیث و اشعار عربی- توفیق بی مانندی بود که خداوند بخشاینده بخشایشگر به ما ارزانی داشت، به درگاهش سپاس می گوییم و برای همه کوشندگان در راه نشر معارف قرآنی و متون استوار پارسی توفیق و قدم صدق آرزو داریم، عند ملیك مقتدر. صفحه : ۱۷

مقدّمه تفسیر

صفحه : ۱۸

مقدّمه

تجربه‌ای که فرهنگ اسلامی پس از کشمکشهای نژادی و کلامی در سده‌های نخستین اسلامی پشت سر گذاشت از یک طرف و شکفتگی تمدّنی نوخاسته و ترکیبی که مولود برخورد فرهنگ و نظام الهی اسلام با بینشها و دستاوردهای فکری و ذوقی پیش از آن بویژه ایران قبل از اسلام بود از طرف دیگر در آستانه سده ششم هجری به میراثی خطیر و عظیم تبدیل شده بود که نتایج علمی آن در همه زمینه‌ها تدریجا به جامعه بشری عاید گردید. اینکه پیشرفت و ترقّی همه جانبه و دامنه‌دار بود که فلسفه و تفکّر آن بر دوش إبن رشد و بو علی و فارابی، طبـ آن بر شانه رازی و أبو سهل مسیحی، نجوم و ریاضی آن بر دست بیرونی و خیّام و علوم شرعی و تفسیر آن به مباشرت فقها و مفسّرانی چون کلینی و إبن بابویه و شیخ طوسی و طبرسی به کمالی غرور انگیز رسیده بود. بسیاری از اینکه دانشمندان بودند که در تقریب میان شریعت و فلسفه از یک سو و شریعت و عرفان از سوی دیگر کوشیدند، هر چند نتایج کوشش آنان در سده‌های بعد آشکار گردید. از میان مذاهب اسلامی، تشیّع از همان آغاز با قابلیّت اعتراضی که در خود داشت، مورد هجوم و ملامت برخی فرق عامّه قرار گرفت، پس از پشت سر گذاشتن دورانهای مبارزات سیاسی و عقیدتی و رسیدن به تکیه‌گاههای نیرومند فکری، با وجود آن که از نظر کمّی همچنان در اقلیّت محض و از نظر عقیدتی دچار تضییقات بسیار بود از لحاظ امکانات فکری در مرحله‌ای قرار داشت که می‌توانست با برهان دستاوردهای علمی خود و با استفاده از امکاناتی که بعدها به آن دست یافت، به عنوان مذهب فائق خودنمایی کند. از سوی دیگر سده ششم هجری قرن شتاب زبان فارسی به سوی کمال و پختگی و توانایی حمل معانی علوم و معارف گوناگون نیز بود. ایرانیانی که از اتّحاد ناخوش موبدان با قدرت- مداران ساسانی سخت ناخشنود بودند، در روزهای نخستین ورود اسلام به ایران، آیین نوین را با آغوش باز پذیرفتند و تمام امکانات ذوقی و پشتوانه‌های علمی و فکری خود را برای تحکیم و ترویج اینکه آیین به کار گرفتند. ابتدا با مهارت یافتن در زبان عربی و رسیدن به دقایق و ظرایف نحوی و لغوی آن، گوی سبقت را در عربی نویسی از خود تازیان ربودند و ضمن ترجمه و انتقال صفحه : ۱۹ معارف قومی خود به قلمرو فرهنگ اسلامی، بسط و اعتلای تازه‌ای را در جلوه‌ها و جنبه‌های آیین محمّدی سبب شدند و کوشش آنان به تمدّن درخشانی منتهی شد که سده‌های چهارم و پنجم هجری را به نام قرون طلایی اسلام نامبردار ساخت. در سده‌های نخستین اسلامی، زبان فارسی با قبول الفبای عربی مرحله نوینی را آغاز کرد. با استفاده از خطّ عربی به جای خطّ دشوار و غیر قابل بقای پهلوی، زبان شیرین و مستعدّ دری به عنوان بازوی توانای فرهنگ اسلامی در مشرق و شمال شرق پدید آمد و با تکیه بر پیشینه‌های ادبی درخشانی که داشت در همان گامهای نخست یکی از آثار مهم منثور خود، یعنی تفسیر طبری را به عنوان صمیمانه‌ترین پیوند با حوزه دیانتی اسلام به گزارش مهین کلام باری اختصاص داد. از آن پس زبان پارسی را، با دو بازوی توانای نظم و نثر، در خدمت نشر و بسط علوم و اخلاق و معارف دینی می‌بینیم، که پیام رسول خاتم را به شیرینی شهد در گوش هندو و ترک و تاجیک زمزمه کرده و آنان را با خیل گویندگان کلمه توحید در اقصای روم و اندلس و صحاری سوزان زنگبار پیوند داده است. وقتی بر اوج نخستین سالهای سده ششم هجری می‌ایستیم و از دریچه زبان پارسی در چشم اندازی باز به پهنای تاریخ فرو می‌نگریم با میراثی خطیر از معارف گوناگون ادبی، علمی، اخلاقی و دینی رو به رو می‌شویم، که رسالت انتقال دستاوردهای فکری و دانش اندوزیهای نیاکان کوششگرمان را بر دوش دارد و مجموعه کمینه آن را می‌توان سنّت مستمرّ تفسیر نویسی قرآن مجید دانست، سنّت دویست ساله‌ای که ترجمه تفسیر طبری- نخستین تفسیر پارسی بر مشرب عامّه- بر یک سو و روض الجنان و روح الجنان از جمال الدّین حسین ابو الفتوح رازی- اوّلین تفسیر پارسی بر مذاق خاصّه- بر سوی دیگر آن قرار گرفته است و در میانه دفترهای کرامند دیگری که تفسیر پاک، تفسیر آهنگین قرآن مجید، تفسیر کمبریج، تفسیر بر عشری از قرآن مجید، تفسیر شنقشی، تفسیر أبو بکر عتیق سور آبادی و تاج التّراجم شهفور اسفراینی فقط بخشی از آن چیزی است که سر از حوادث ایّام به سلامت برده

و بـا همّت کوششـگرانی پارسـی دوست رخ از حجـاب اسـتتار کتابخانه‌هـا بیرون کشـیده است. بنـابر اینکه می‌توان گفت که تفسـیر روض الجنان چیزی کم از دویست سال سنّت تفسیر نویسی پارسی را پشت سر دارد و در واقع در آن سالها شایستگی آن را یافته است که صـرف نظر از یک تفسیر قرآن به عنوان متنی پارسـی و مجموعه‌ای کامل و عزیز الوجود همپای متون معتبر نثر فارسـی- و بی تردیـد در میـان آثـار پر حجم و ممتـاز به عنوان یکی از ارزنـده‌ترین آنها- جای خاص ّخود را بازیابـد. صـفحه : ۲۰ گفتیم سده ششم هجری، در یک نگاه کلّی پایان دوره‌ای است که تمدّن اسـلامی در آن به اوج شـگفتگی و بالندگی خود نیز رسـیده است، از طرف دیگر اینکه قرن، دوره برازندگی و کمال- یافتگی زبان دری و اوج و اعتلای شعر و نثر پارسی و در واقع دورانی است که در آن مـذهب جعفری دست کم در چشم و دل ایرانیان مسـلمان به چنان پایگاهی رسـیده است که خود را به داشـتن تفسـیری بر مبنای فقاهت خاص ّخویش نیازمند می‌بیند. مهمترین تفسـیری که در اینکه دوره خاص ّتاریخی سامان یافته، تفسیر گرانقدر روض الجنان و روح الجنـان مشـهور به تفسیر ابو الفتوح رازی است که در نخسـتین دهه‌هـای سـدهٔ مزبور بر مشـرب فقه جعفری در ری بر دسـت دانشمندی فقیه، متکلّم و پارسی دان با نام حسین بن علی ّبن محمّد بن احمد الخزاعی النّیشابوری الاصل معروف به ابو الفتوح رازی نوشـته شـده است. شـرح احوال و جزئیّات زنـدگی ابو الفتوح چنـدان روشن نیست، و از مآخذ و متون بازمانده از روزگاران کهن و همچنین از خلال تفسـیر او اطّلاع چندانی در اینکه باره به دست نمی‌آید، کوشش و جستجوی چندین ساله ما هم نتوانست چیز قابل توجّهی بر آنچه پیشـینیان ما یافته بودند، بیفزاید. از اینکه رو شایسـته چنان دیدیم که به حکم: «الفضل للمتقدّم» تحقیق نسبهٔ کامل و مبسوط علّـامه محمّـد قزوینی را که در سال ۱۳۱۵ هجری شمسـی به پیشـنهاد و مصـلحت دید علی اصغر حکمت وزیر معارف پرور وقت فراهم آمـده و در خاتمـهٔ الطبع مجلّـد پنجم از نخستین چـاپ تفسـیر ابو الفتوح رازی (ص ۶۱۵ به بعـد) آمـده است، اصل قرار دهیم و بخشـهای عمـده‌ای از آن را عینـا در اینکه جـا نقـل کنیم و آنگاه نظریّات اصـلاحی- تکمیلی دیگران و افزوده‌ها و یافته‌های خود را به منظور تتمیم فایـده در پایان بیاوریم، باشد که بتوانیم گوشه‌ای از مقام شامخ نخستین مفسّـِر پارسـی نویس شـیعی را که بر گردن بیشتر مفسّران پس از خود حقّی بزرگ دارد، باز نماییم.

نسب مؤلّف کتاب و شرح احوال بعضی از مشاهیر خاندان او

هو الشـیخ الامام الجلیل قدوهٔ المفسّرین ترجمان کلام اللّه، جمال الدّین ابو الفتوح الحسین بن علی ّبن محمّد بن احمد بن الحسین بن احمـد الخزاعی ّالرازی» مؤلّف به تصـریح خود در اثنـاء تفسـیر حاضـر، از اولاـد نافع بن بـدیل بن ورقاء الخزاعی ّاز صـحابه معروف حضرت رسول بوده است. در تفسیر آیه وَ لا تَحسَبَنَ ّالَّذِینَ ‌قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ أَمواتاً بَل أَحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرزَقُونَ ‌در سوره آل صفحه : ۲۱ عمران (جلـد اول ص ۶۸۳) [برابر با ص ۱۴۸ جلد ۵ چاپ بنیاد] گویـد: «و بعضـی دگر گفتند آیه در شـهیدان چاه معونه آمد و قصه اینکه آن بود که ابو براء عـامر بن مالك بن جعفر بن کلاب ملاعب الا سنّهٔ که سیّد بنی عامر بن صعصـعه بود بنزدیك رسول آمـد به مـدینه، رسول (ص) اسـلام بر او عرضه کرد او گفت: ای محمّـد اینکه دین که تو ما را به آن دعوت می‌کنی دینی نکوسـت اگر جماعتی صـحابه را بفرستی به اهل نجـد تا ایشان را دعوت کننـد به اینکه دین امید من چنان است که اجابت کنند. رسول (ص) گفت: من ایمن نباشم بر ایشان که ایشان را به میان قومی کفّار فرسـتم. ابو براء گفت: در حمایت منند ایشان را بفرست رسول (ص) منذر بن عمرو را با هفتاد مرد از خیار مسـلمانان بفرستاد از جمله ایشان حارث بن صمّهٔ و حرام«۱» بن ملحان و عروهٔ بن اسماء و نافع بن بدیل«۲» بن ورقاء الخزاعی- و اینکه مرد از پدران ماست- «الخ» انتهی به- اختصار». و چنانکه ملاحظه شد به تصریح واضح خود مؤلّف جـدّ اعلای او نافع بن بدیل بن ورقاء مزبور بوده است نه عبد اللّه بن بدیل بن ورقاء [برادر نافع مزبور] چنان که مرحوم حاجی میرزا حسـین نوری در مستدرك الوسائل (ج ۳ ص ۴۸۷) مرقوم داشـته، و بـدون شك اینکه فقره از مرحوم محدّث نوری با آن تتبّع فوق العـاده که از او معهود است فقـط ناشـی از طغیـان قلم است که مـا بین دو برادر خلـط و یکی را به دیگری اشـتباه نموده است و

الأمر فيه سهل. و باز مؤلّف در موضع دیگر در تفسیر آیه هُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوکُم عَنِ المَسجِدِ الحَرامِ وَ الهَدیَ مَعکُوفاً أن یَبلُغَ مَحِلَّه در سورهٔ الفتح (ج ۵ ص ۱۰۳) [برابر با ص ۳۵۴ از جلد هفدهم چاپ حاضر] گوید: «ایشان درین بودند بدیل بن ورقاء الخزاعی برسید- و او از پدران ماست اعنی مصنّف الکتاب- و بنو خزاعه عیبه نصح رسول بودند از جمله اهل تهامه». ---------- -------------------------- ۱. حرام به فتح حاء وراء مهملتین است (اصابه إبن حجر) و بازاء معجمه چنان که در تفسیر حاضر چاپ شده غلط نساخ است. [مقصود چاپ پنج جلدی است] ۲. بدیل به صیغه تصغیر است بر وزن زبیر، قاموس و انساب سمعانی در «بدیل». صفحه : ۲۲ بدیل بن ورقاء مذکور تا غزوه حنین که در سنه هشت از هجرت روی داد در حیات بوده است و اندکی قبل از وفات حضرت رسول در سنّ نود و هفت سالگی وفات یافت، و پسرش نافع بن بدیل جدّ اعلای مؤلّف در سال چهار از هجرت با قریب هفتاد نفر و به روایتی چهل نفر از خیار صحابه حضرت رسول در وقعه بئر معونه که اشاره بدان شد بدرجه شهادت رسیدند و تفصیل اینکه واقعه در عموم کتب سیر و تواریخ مبسوطا مذکور است. غرض ما در اینکه جا فقط اشاره اجمالی بود به اینکه واقعه برای مزید تعرفه جدّ اعلای مؤلّف، و عبد اللّه بن رواحه در مرثیه او گفت: رحم اللّه نافع بن بدیل

رحمهٔ المبتغی ثواب الجهاد صابرا صادق اللّقاء اذا ما

اکثر القوم قال قول السّداد«۳» و ترجمه احوال بدیل بن ورقاء خزاعی مزبور با هفت پسر او نافع و عبد اللّه و عبد الرّحمن و سلمه و عمرو و عثمان و محمّد، ابناء بدیل که همه از افاضل صحابه حضرت رسول و بسیاری از ایشان نیز از زمره مخلصین حضرت امیر و در رکاب آن حضرت در صفّین به درجه شهادت رسیده‌اند در کتب معرفهٔ الصّحابه مانند استیعاب إبن عبد البرّ و اسد الغابه إبن الاثیر و اصابه إبن حجر و در کتب سیر و تواریخ از قبیل سیره إبن هشام و تاریخ طبری و إبن الاثیر و غیرها مفصّلا و مبسوطا مسطور است هر کس که طالب مزید اطّلاعات در اینکه موضوع باشد باید به کتب مزبوره رجوع نماید. و مخفی نماناد که از اولاد بدیل بن ورقاء خزاعی مذکور عدّه کثیری از خاندانهای عربیّ الاصل که بعدها به طول اقامت در ایران و خلطه و آمیزش با ایرانیان بکلّی ایرانی و زبانشان فارسی شد«۴» در قدیم الایّام از جزیرهٔ العرب به ایران مهاجرت کرده و در نقاط شمالی ایران در نواحی نیشابور و سبزوار و ری و ----------------------------------- ۳. اسد الغابهٔ ج ۵ ص ۷. ۴. مؤلف غالبا در تضاعیف اینکه تفسیر گوید که فلان چیز را به عربی چنان گویند و به زبان ما (یعنی فارسی) چنان، رجوع شود از جمله مثلا به جلد ۱ ص ۴۷۱- ۶۳۷، و ج ۲ ص ۴۶۶- ۵۳۷ و ج ۳ ص ۴۴۰، و ج ۴ ص ۴۳۲. صفحه : ۲۳ غیره سکنی گزیده بوده‌اند و بسیاری از اینکه خاندانها به اسم «بدیلیان» (نسبت به جدّ اعلای ایشان بدیل بن ورقاء مذکور) معروف بوده‌اند و سمعانی در کتاب الانساب در نسبت «بدیلی» و ابو الحسن بیهقی در تاریخ بیهق در ضمن تعداد خاندانهای قدیم آن ناحیه اسامی جمعی از معاریف بدیلیان را به دست داده‌اند«۵» و مؤلّف ما نحن فیه شیخ ابو الفتوح رازی و خاندان او گر چه ایشان نیز از اولاد بدیل بن ورقاء خزاعی بوده‌اند ولی اینکه شعبه از اولاد بدیل گویا به بدیلیان معروف نبوده‌اند چه در هیچ یک از کتب رجال نسبت مزبور در حق مؤلف یا یکی از اعضاء خانواده او به نظر نرسید. تکمیلا للفایده و برای مزید تعرفه و ایضاح احوال مؤلّف کتاب مناسب چنان دانستیم که اسامی عدّه‌ای از مشاهیر خاندان مؤلّف را که همگی از اهل علم و فضل و از اجلّه فقها و محدّثین شیعه امامیّه بوده‌اند ذیلا به نظر خوانندگان برسانیم و مأخذ عمده ما در اینکه تراجم احوال فهرست معروف شیخ منتجب الدّین علی بن عبید اللّه بن الحسن بن الحسین بن بابویه رازی تلمیذ مشهور مؤلّف است با استعانت از پاره‌ای مآخذ دیگر که اسامی آنها در ضمن سطور آتیه مذکور خواهد شد. قدیمترین کسی که از اینکه خاندان نام او در کتب رجال دیده می‌شود جدّ دوم مؤلّف أبو بکر احمد بن الحسین الخزاعیّ النّیسابوری است از تلامذه سیّدین رضیّ متوفّی در سنه ۴۰۶ و مرتضی متوفّی در سنه ۴۳۶ و شیخ طوسی متوفی در سنه ۴۶۰ یعنی از رجال اواخر مائه رابعه و اوایل یا

اواسط مائه خامسه، و ترجمه عين عبارت شيخ منتجب الدّين در فهرست در حق او از قرار ذيل است: «شيخ ثقه أبو بكر احمد بن الحسين بن احمد نيشابورى متوطّن در رى پدر شيخ حافظ عبد الرّحمن عادل است و متديّن از تلامذه سيّدين مرتضى و رضىّ و شيخ ابو جعفر (طوسى)- رحمهم اللّه- از مؤلّفات اوست: امالى در اخبار چهار مجلّد، و كتاب عيون الاحاديث و روضه در فقه و -- ---------------------------------- ۵. نسخه لندن ورق ۷۸ الف و ۱۳۱ ب. صفحه : ۲۴ سنن، و مفتاح در اصول و مناسك. خبر داد ما را به كتب مزبوره شيخ«۶» امام سعيد«۷» ترجمان كلام اللّه، جمال الدّين ابو الفتوح حسين بن علىّ بن محمّد بن احمد خزاعى رازى نيشابورى از پدرش از جدّش از صاحب ترجمه«۸». و ديگر برادر أبو بكر احمد مذكور ابو الفتوح«۹» محسن بن الحسين بن احمد عمّ جدّ ابو الفتوح رازى، و ترجمه عبارت منتجب الدّين در خصوص او از قرار ذيل است: «شيخ عادل محسن بن الحسين بن احمد نيشابورى خزاعى عمّ شيخ مفيد عبد الرّحمن نيشابورى- رحمهما اللّه- ثقه است و حافظ و واعظ، از مؤلّفات اوست: امالى در احاديث، كتاب السير، كتاب اعجاز القرآن، كتاب بيان من كنت مولاه، خبر داد ما را به كتب مزبوره استاد ما امام سعيد جمال الدّين ابو الفتوح خزاعى از پدرش از جدّش از صاحب ترجمه- رحمهم اللّه- جميعا»«۱۰». و ديگر پسر أبو بكر احمد مذكور ابو محمّد عبد الرّحمن بن احمد بن الحسين معروف به مفيد نيشابورى عمّ پدر ابو الفتوح رازى. ------------------ --------------- ۶. در نسخه چاپى فهرست منتجب الدين كه بتمامه در اول مجلد بيست و پنجم بحار الانوار مندرج است در اينكه جا بعد از كلمه شيخ افزوده «ابو جعفر» و بدون شبهه كلمه ابو جعفر بكلى زيادى و سهو نسّاخ است چه واضح است كه كنيه مؤلف تفسير حاضر ابو الفتوح است نه ابو جعفر و خود منتجب الدين نيز بلافاصله بعد او را به لفظ ابو الفتوح مى‌نامد و هيچ جاى ديگر نيز مسموع نشده كه وى دو كنيه داشته، وانگهى در كتاب امل الآمل شيخ حرّ عاملى مطبوع در آخر رجال استرابادى كه تمام فهرست منتجب الدين را بعين عبارت رجال متفرقه در تضاعيف كتاب خود گنجانيده است در مورد ما نحن فيه (ص ۴۵۸) ابدا كلمه «ابو جعفر» را ندارد. ۷. كلمه «سعيد» در اصطلاح قدما غالبا مرادف «مرحوم» امروزه استعمال مى‌شده است. مقصود اينكه است كه از اينجا معلوم مى‌شود كه ابو الفتوح رازى در حين تعريف تأليف فهرست منتجب الدين (سنه ۵۷۳- ۵۹۲) يا بيش در جزو احيا نبوده است. ۸. فهرست منتجب الدين مطبوع در اول جلد ۲۵ بحار الانوار ص ۳، و امل الآمل ص ۴۵۸. ۹. كنيه «ابو الفتوح» را فقط مرحوم حاجى ميرزا حسين نورى در مستدرك الوسائل ج ۳ ص ۴۸۸ نقلا از اربعين ابو سعيد محمّد بن احمد جد ابو الفتوح رازى ذكر كرده و در ساير كتب رجال ندارد. ۱۰. فهرست منتجب الدين ص ۱۰، و امل الآمل مطبوع در آخر رجال استرابادى ص ۴۹۴ و روضات الجنات ص ۵۴۲ و مستدرك الوسائل ج ۳ ص ۴۸۸. صفحه : ۲۵ منتجب الدّين در فهرست در باره او گويد: «شيخ مفيد ابو محمّد عبد الرّحمن بن احمد بن الحسين نيشابورى خزاعى شيخ اصحاب به رى و حافظ و واعظ در اطراف بلاد شرقا و غربا سفر كرد و احاديث را از مؤالف و مخالف سماع نمود و او را مؤلّفات است از آن جمله: سفينة النجاة فى مناقب اهل البيت العلويّات الرّضويّات، امالى، عيون الاخبار، مختصراتى در وعظ و زواجر. خبر دادند ما را به كتب مزبوره جماعتى از جمله سيّدين مرتضى و مجتبى پسران داعى حسينى و برادر زاده«۱۱» صاحب ترجمه شيخ امام جمال الدين ابو الفتوح خزاعى«۱۲»- خداى برايشان رحمت كناد- صاحب ترجمه نزد«۱۳» سيّدين علم الهدى مرتضى و برادرش رضى و شيخ ابو جعفر طوسى و -------------------- ------------- ۱۱ اينكه عين عبارت منتجب الدين است: «إبن اخيه». ولى واضح است كه اينكه تعبير از باب مسامحه عرفى است كه معمولا در امثال اينكه موارد روا دارند و الا در حقيقت ابو الفتوح رازى پسر برادر زاده مفيد نيشابورى بوده نه برادر زاده تنى او (رجوع شود به نسب نامه اينكه خاندان در آخر اينكه فصل). ۱۲. كذا فى الاصل يعنى در فهرست منتجب الدين چاپى ص ۷. ولى در امل الآمل ص ۴۸۰ در همين مورد نقلا از منتجب الدين بعد از كلمه خزاعى يك كلمه «عنه» نيز اضافه دارد و نصّه: «و اينكه اخيه الشّيخ الامام ابو الفتوح الخزاعى عنه رحمهم اللّه». و اينكه زيادتى به نظر بكلى غلط مى‌آيد چه ظاهر اينكه عبارت بنابر اينكه زيادتى آن خواهد بود كه ابو الفتوح رازى بلا واسطه از مفيد نيشابورى روايت نموده و عصر او را درك كرده باشد و مرحوم

حاجی میرزا حسین نوری در مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۴۸۹ نیز به همین عقیده است و مفید نیشابوری را در جزء مشایخ بلا واسطه ابو الفتوح رازی شمرده است. و اینکه فقره فوق العاده مستبعد به نظر می‌آید چه وفات مفید نیشابوری به تصریح إبن حجر چنان که خواهد آمد در سنه ۴۴۵ بوده است و اگر اینکه تاریخ صحیح باشد عصر مفید نیشابوری بسیار مقدم بر عصر مؤلف خواهد بود چه مؤلف عصر شیخ طوسی متوفی در سنه ۴۶۰ را ظاهرا درک نکرده بوده و همیشه به یک واسطه از او روایت می‌نماید پس بطریق اولی عصر مفید نیشابوری متوفی در سنه ۴۴۵ را نباید درک کرده باشد. ۱۳. کذا صریحا واضحا فی فهرست منتجب الدین و امل الآمل و نصّ‌هما: «و قد قرأ علی السیّدین علم الهدی المرتضی و اخیه الرّضی و الشیخ ابی جعفر الطّوسی- الخ» و چنان که ملاحظه می‌شود اینکه عبارت صریح است در اینکه که مفید نیشابوری بلا واسطه از سیدین مرتضی و رضی روایت نموده بوده و معاصر ایشان بوده است. و مقتضای تاریخ وفات او که به تصریح إبن حجر در سنه ۴۴۵ بوده نیز همین است ولی در روضات الجنات ص ۱۸۴ معلوم نشد از روی چه مأخذی و شاید به اجتهاد خود در اینکه جا یک کلمه «بالاسناد» افزوده که بکلی مغیّر معنی است و نصه: «و هو [ای المفید النّیشابوری] یروی بالاسناد عن مشایخ ابیه الثّلاثة المتقدّمین [یعنی بهم المرتضی و الرّضی و الشیخ الطّوسی] و عن إبن البرّاج- الخ» که مقتضای اینکه علاوه آن خواهد بود که مفید نیشابوری بواسطه یا وسائطی از سیدین صفحه : ۲۶ مشایخ سالار و إبن البرّاج و کراجکی قرائت نمود- خدای برایشان همگی رحمت کناد-«۱۴» انتهی. و إبن حجر عسقلانی نیز در لسان المیزان ج ۳ ص ۴۰۴- ۴۰۵ فصلی راجع به شرح احوال صاحب ترجمه مذکور داشته از قرار ذیل: «عبد الرّحمن بن احمد بن الحسین بن احمد بن ابراهیم بن الفضل بن شجاع بن هاشم ابو محمّد خزاعی نیشابوری حافظ، از هناد نسفی«۱۵» و إبن المهتدی و إبن النّقور«۱۶» سماع نمود و به شام و حجاز و خراسان مسافرت کرد و عمر بن ابراهیم زیدی و احمد إبن عبد الوهاب صیرفی و غیر ایشان ازو روایت کرده‌اند. إبن سمعانی گوید: عدّه‌ای از مجالس املای او را در ری مطالعه نمودم از جمله مجلسی بود در خصوص اسلام ابو طالب وی بر طریقه شیعه بود ولی بسیار احادیث دانستی و بدان زیاده از حدّ شعف داشتی. یحیی بن ابی طیّ گوید: وی یکی از داناترین و بصیرترین مردم بود به حدیث و رجال آن، و گویند در مجلس او بیش از سه هزار دوات می‌بود [یعنی بیش از سه هزار نفر با دواتها برای نوشتن مجالس درس او حاضر می‌شده‌اند] و هر گاه با وی گفتندی فلان حدیث در صحیحین است [یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم] وی گفتی آری در مکسورین«۱۷» چنین روایت شده. و نیز گفتی به خدا سوگند که اگر مردم انصاف دادندی جز اندکی از احادیث در آن دو کتاب سالم نماندی. إبن ابی طیّ مذکور گوید هیچ حدیثی از احادیث از او نپرسیدندی الّا آن که صحیح آنرا از سقیم آن باز شناختی و پیوسته گفتی صد هزار حدیث از حفظ دارم و نیز گفتی اگر مرا اقتدار بودی هر آینه پنجاه هزار حدیث که مردم -------------------------------- مرتضی و رضی روایت نموده بوده و عصر ایشان را درک نکرده بوده است و اینکه خلاف صریح عبارت منتجب الدین و امل الآمل است چنان که ملاحظه شد. [.....] ۱۴. فهرست منتجب الدین ص ۷ و امل الآمل ص ۴۸۰. ۱۵. ابو المظفر هناد بن ابراهیم النّسفی المتوفّی فی سنهٔ ۴۶۵ (لسان المیزان ج ۶ ص ۲۰۰). ۱۶. ابو الحسین احمد بن محمّد بن احمد بن النقور البغدادی البزّاز المتوفّی سنه ۴۷۰ (طبقات الحفّاظ ذهبی ج ۳ ص ۳۳۷). ۱۷. به صیغه تثنیه یعنی دو شکسته به طنز، در مقابل «صحیحین» یعنی دو درست. صفحه : ۲۷ بدان عمل نمایند ولی آنها را اصلی و صحّتی نیست بیفگندمی. ذهبی در تاریخ الاسلام گوید: اینکه کلام کسی است که در دل او نسبت به اسلام و مسلمین کینه باشد«۱۸» صاحب ترجمه در تشیّع غلوّ داشت و در سال چهار صد و چهل و پنج وفات یافت«۱۹»». و خود مؤلف ما نحن فیه یعنی ابو الفتوح رازی مکرّر در تضاعیف تفسیر حاضر از اینکه مفید نیشابوری نام برده و از بعضی تألیفات وی مطالبی نقل کرده است از جمله در جلد اوّل ص ۳۴۲ و جلد دوم ص ۱۹۳ و جلد پنجم ص ۳۱۲. و دیگر برادر مفید نیشابوری مذکور و جدّ بلا واسطه ابو الفتوح رازی ابو سعید محمّد بن احمد بن الحسین بن احمد نیشابوری است، شیخ منتجب الدّین در باره وی گوید: «شیخ مفید ابو سعید محمّد بن احمد بن الحسین نیشابوری ثقه است و حافظ و او را مؤلّفاتی است از آن جمله الروضهٔ الزّهراء فی تفسیر فاطمهٔ الزّهراء«۲۰» الفرق

بین المقامین و تشبیه علیّ بذی القرنین، کتاب الأربعین عن الأربعین فی فضائل امیر المؤمنین«۲۱»، کتاب منی الطّالب فی ایمان ابی طالب، کتاب المولی. خبر داد ما را به کتب مزبوره استاد ما جمال الدین ابو الفتوح رازی نواده او و از پدرش از صاحب ترجمه«۲۲»»، و إبن ------------------------------- ۱۸. تعصّب مفرط ذهبی نسبت به شیعه و هر چه راجع به شیعه است معروف است و هر جا در مؤلّفات او ذکری از ایشان به میان می‌آید غالبا با جمله «لا بارک اللّه فیهم» یا «لارعاهم اللّه» و نحو ذلک، همراه است، و اینکه ملاحظه او در اینکه جا نیز از جنس همان تعصبات بارد قبیح اوست، و سخافت اینکه سخن یعنی نسبت دادن امامی از ائمّه مشهور مسلمین را به کینه نسبت به اسلام محض برای آن که وی شیعه بوده و به مرویّات مخالفین وقعی نمی‌نهاده واضح‌تر از آنست که محتاج به ردّ و ابطالی باشد. ۱۹. لسان المیزان إبن حجر ج ۳ ص ۴۰۴- ۴۰۵. ۲۰. کذا فی الاصل یعنی در فهرست منتجب الدّین و صواب «فی مناقب فاطمهٔ الزهراء» است چنان که خود مؤلف یعنی ابو الفتوح رازی در ج ۱ ص ۵۶۱ بدان تصریح کرده و عن قریب عین عبارت او نقل خواهد شد. ۲۱. مرحوم حاجی میرزا حسین نوری در مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۴۸۸ گوید که نسخه‌ای ازین کتاب اربعین به خطّ شیخ محمّد بن علی جباعی جدّ شیخ بهائی در نزد من موجود است و مکرّر در کتاب مزبور فقراتی نیز از آن نقل کرده است. ۲۲. فهرست منتجب الدین ص ۱۰- ۱۱. صفحه : ۲۸ شهر آشوب در معالم العلماء در ترجمه حال او گوید: «ابو سعید محمّد بن احمد نیشابوری از مؤلفات اوست کتاب التّفهیم فی بیان التّقسیم، الرساله الواضحهٔ فی بطلان دعوی النّاصبهٔ، ما لا بدّ من معرفته«۲۳»» و خود مؤلف یعنی ابو الفتوح رازی در تفسیر آیه یا مَرْیَمُ إِنَّ اللّه اصطَفاکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصطَفاکِ عَلی نِساءِ العالَمِینَ در سوره آل عمران (ج ۱ ص ۵۶۱) [برابر جلد ۴ ص ۳۱۴ از چاپ حاضر] نیز نامی از صاحب ترجمه و از کتاب روضهٔ الزهراء او برده است، پس از ذکر چند حدیث در فضایل فاطمه علیها السلام گوید: «و اینکه دو خبر از کتابی نقل افتاد که جدّ من خواجه امام سعید ابو سعید جمع کرد نام آن الروضهٔ الزهراء فی مناقب فاطمهٔ الزهراء». و دیگر پدر مؤلّف علیّ بن محمّد بن احمد خزاعی که ترجمه حالی از او در هیچ جا نیافتم جز آن که در مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۴۸۸ نقلا از ریاض العلما در حقّ او گوید که وی از اجلّه فضلا بوده است«۲۴». و دیگر خود مؤلّف شیخ جلیل ابو الفتوح حسین بن علیّ بن محمّد بن احمد خزاعی مذکور که عن قریب ترجمه حال او مفصّلا مذکور خواهد شد. و دیگر دو پسر مؤلّف یکی شیخ صدر الدّین علی و دیگر شیخ تاج الدّین محمّد، منتجب الدّین در باره اوّل گوید: «شیخ صدر الدّین علی پسر شیخ امام جمال الدّین ابو الفتوح حسین بن علی- رحمهم اللّه- مردی است فقیه و ------------------------------- ۲۳. معالم العلماء طبع آقای اقبال ص ۱۰۴. ۲۴. مؤلف روضات الجنات در ترجمه احوال محسن بن الحسین بن احمد خزاعی عمّ پدر ابو الفتوح رازی ص ۵۴۲ احتمال داده که آن کس که منتجب الدین شرح حال او را به عنوان ذیل مذکور داشته [ص ۸] «الشیخ زین الدین ابو الحسن علی بن محمّد الرّازی المتکلّم استاد علماء الطائفهٔ فی زمانه و له نظم رائق فی مدایح آل الرّسول و مناظرات مشهورهٔ مع المخالفین و له مسائل فی المعدوم و الأحوال و کتاب الواضح و دقائق الحقایق شاهدته و قرأت علیه» با علی بن محمّد پدر ابو الفتوح رازی یکی باشد. راقم سطور گوید اینکه احتمال صاحب روضات بغایت بعید به نظر می‌آید چه اگر چنین می‌بود منتجب الدین بدون شک متعرّض اینکه علقه قرابت بین صاحب ترجمه و استاد خود ابو الفتوح رازی می‌شد، وانگهی نیفزودن نسبت «خزاعی» بر نام صاحب ترجمه و سکوت سایر مؤلفین رجال از قبیل امل الآمل و مستدرک الوسائل و تنقیح المقال از ذکر اینکه فقره با آن که همه متعرّض ترجمه حال اینکه علی بن محمّد الرّازی المتکلّم شده‌اند همه قراین واضح بر ضعف و بی اساسی اینکه احتمال است. صفحه : ۲۹ متدیّن«۲۵»»، و در باره دوم گوید: «شیخ امام تاج الدّین محمّد پسر شیخ امام جمال الدین ابو الفتوح حسین بن علی خزاعی مردی است فاضل و با ورع«۲۶»». اینک برای سهولت مراجعه مناسب چنان دیدم که نسب نامه مؤلف کتاب و خاندان او را ذیلا ثبت نماییم تا در وهله اوّل وجه قرابت ایشان با یکدیگر بفوریت معلوم گردد: بدیل بن ورقاء الخزاعی (از صحابه حضرت رسول ص) نافع هاشم شجاع الفضل ابراهیم احمد الحسین ابو الفتح المحسن ابو بکر احمد ابو سعید محمّد ابو محمّد عبد الرحمن معروف به مفید نیشابوری علی جمال

الدین ابو الفتوح حسین (مؤلّف تفسیر حاضر) تاج الدّین محمّد صدر الدّین علی«۲۷» -------------------------------- --- ۲۵. فهرست منتجب الدین ص ۹. ۲۶ ایضا ص ۱۲. ۲۷. در فهرست منتجب الدین نام یکی دو نفر دیگر از اعضاء اینکه خانواده مذکور است ولی چون از [.....] صفحه : ۳۰

شرح احوال مؤلف کتاب

امّا مؤلّف تفسیر حاضر ابو الفتوح حسین بن علی بن محمّد بن احمد بن الحسین بن احمد خزاعی رازی قدیمترین ترجمه حالی که ازو به دست است به قلم دو نفر از معاصرین و تلامذه اوست: یکی شیخ منتجب الدین ابو الحسن علی بن عبید اللّه بن الحسن بن الحسین بن بابویه رازی متوفّی بعد از سنه ۵۸۵ صاحب فهرست معروف که در اول مجلّد بیست و پنجم بحار الانوار مرحوم مجلسی بتمامه مندرج است، و دیگر رشید الدین ابو جعفر محمّد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی معروف به إبن شهر آشوب متوفّی در سنه ۵۸۸ صاحب کتاب مشهور معالم العلماء که اخیرا در طهران به توسّط دوست فاضل من آقای عباس اقبال آشتیانی به طبع رسیده. شرح حال ابو الفتوح رازی در دو کتاب مزبور گرچه در نهایت اختصار و حاوی هیچگونه معلومات تاریخی نیست ولی چون به قلم دو نفر از معاصرین خود مؤلّف است در غایت اهمیّت است، ترجمه عین عبارت منتجب الدّین از قرار ذیل است: «شیخ امام جمال الدین ابو الفتوح حسین بن علی بن محمّد خزاعی رازی عالم و واعظ و مفسّر و متدیّن او را تصانیفی است از آن جمله تفسیر موسوم به روض الجنان«۲۸» [و روح الجنان«۲۹»] فی تفسیر القرآن در بیست مجلّد و روح -------------------------------- - نسخه تحریف نساخ وجه قرابتشان با مؤلف علی التحقیق معلوم نشد از ذکر ایشان در اینکه جدول صرف نظر نمودیم. ۲۸. روض و روح هر دو به فتح «راء» است و جنان اول به کسر جیم است جمع جنّت یعنی باغ و جنان دوم به فتح جیم است به معنی قلب و روح الجنان یعنی گشایش قلب. ۲۹. اینکه دو کلمه یعنی روح الجنان قطعا از نسخه مطبوعه فهرست منتجب الدین از قلم افتاده چه عین همین دو کلمه در امل الآمل شیخ حرّ عاملی به نقل از همین فهرست منتجب الدین صریحا واضحا موجود است و امل الآمل چنان که گفتیم عین عبارت فهرست منتجب الدین را بدون تصرف نقل می‌کند (رجوع شود به امل الآمل مطبوع در آخر رجال استرابادی ص ۴۷۳). صفحه : ۳۱ الاحباب و روح الالباب فی شرح الشهاب«۳۰» هر دو کتاب مزبور را من بر مؤلف آنها قرائت نموده‌ام» (فهرست منتجب الدین مطبوع در اول مجلّد بیست و پنجم بحار الانوار ص ۵). و ترجمه عبارت إبن شهر آشوب در معالم العلماء از قرار ذیل است: «استاد من ابو الفتوح بن علی رازی از تألیفات اوست روح الجنان«۳۱» و روح الجنان فی تفسیر القرآن، به زبان فارسی است ولی عجیب است [یعنی خوش آیند و مطبوع است]، و شرح شهاب. (معالم العلماء إبن شهر آشوب طبع جدید آقای اقبال ص ۱۲۸)، و باز همو در کتاب دیگر خود مناقب آل ابی طالب معروف به مناقب إبن شهر آشوب در ضمن تعداد مشایخ خود یکی همین مؤلف ما نحن فیه «ابو الفتوح حسین بن علی بن محمّد رازی» را می‌شمرد و در اواخر همان فصل باز گوید: «و ابو الفتوح روایت روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن را به من اجازه داده است» (مناقب إبن شهر آشوب طبع طهران ج ۱ ص ۹). پس از منتجب الدین و إبن شهر آشوب در کتاب نزهة القلوب حمد اللّه مستوفی که در سنه ۷۴۰ تألیف شده نیز ذکری از صاحب ترجمه آمده، در کتاب مزبور در فصل راجع به ری گوید: «و در ری اهل بیت بسیار مدفوناند و از اکابر و اولیاء [نیز جمعی کثیر در آنجا] آسوده‌اند، چون ابراهیم خوّاص و کسائی سابع قرّاء السبعة و محمّد بن الحسن الفقیه و هشام و شیخ جمال الدین ابو الفتوح و جوانمرد قصّاب»، انتهی (نزهة القلوب طبع لیدن ص ۵۴)، و شکی نیست که مقصود از شیخ جمال الدین ابو الفتوح به نحو قطع و یقین همین جمال الدین ابو الفتوح رازی مؤلف تفسیر حاضر است که چنان که معلوم است ---------------------- ------------ ۳۰. یکی ازین دو روح و ظاهرا اوّلی به فتح «راء» است و دیگری به ضمّ آن، و مقصود از «شهاب» کتاب شهاب الاخبار محمّد بن سلامه قضاعی است که شرح آن عن قریب مذکور خواهد شد. ۳۱. بدون شبهه «روح» تصحیف «روض» است به

قرینه تصریح جمیع مآخذ دیگر آتی الذکر و نیز به قرینه تصریح خود إبن شهر آشوب در کتاب دیگر خود مناقب (عین عبارت او بلافاصله بعد مذکور خواهد شد) که همه بدون استثناء نام اینکه تفسیر را «روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن» ضبط کرده‌اند. صفحه : ۳۲ و عن قریب نیز مشروحا از آن صحبت خواهیم نمود مرقد او در جنب مزار فائض الانوار امامزاده واجب التّعظیم حضرت عبد العظیم بن عبد اللّه حسنی در دو فرسخی جنوب طهران واقع است. پس از نزهة القلوب بر حسب ترتیب زمانی در کتاب حدیقهٔ الشیعهٔ مرحوم ملا احمد اردبیلی متوفی در سنه ۹۹۳ در اواخر فصل راجع به مذاهب صوفیه و ذمّ عقاید ایشان شرحی مفید در خصوص مقبره ابو الفتوح رازی نقلا از قول یکی از معاصرین صاحب ترجمه مذکور است که بعین عبارت ذیلا نقل می‌شود (حدیقهٔ الشیعهٔ طبع طهران سنه ۱۲۶۰ ص ۳۳۶): «إبن حمزهٔ«۳۲» علیه الرّحمهٔ در کتاب ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب و در کتاب هادی الی النجاهٔ من جمیع المهلکات هر دو می‌گوید که در شهر ری حاضر بودم که شیخ ابو الفتوح رازی [صاحب] تفسیر- رحمه اللّه- به رحمت حق تعالی پیوست و به موجب وصیتش در جوار مرقد امامزاده واجب التعظیم امامزاده عبد العظیم حسنی- رحمهٔ اللّه علیه- مدفون گشت پس به نیّت حج متوجه مکّه معظّمه شدم و در وقت برگشتن گذارم به اصفهان و محلّت چنبلان«۳۳» و بعضی دیگر از ------------------------------------ ۳۲. معروف به إبن حمزه ما بین علماء شیعه دو نفر بوده‌اند: یکی عماد الدین ابو جعفر محمّد بن علی بن حمزهٔ بن محمّد بن علی طوسی صاحب کتاب الوسیلهٔ در فقه از علماء اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم (رجوع شود به روضات الجنات ص ۵۹۴- ۵۹۸) و دیگر نصیر الدین ابو طالب عبد اللّه بن حمزهٔ إبن عبد اللّه بن الحسن بن علی طوسی استاد شیخ قطب الدین کیدری و از جمله رواهٔ از ابو الفتوح رازی صاحب ترجمه. وی از رجال اواسط الی اواخر قرن ششم بوده است (رجوع شود به فهرست منتجب الدین ص ۹ و روضات الجنات ص ۳۹۰- ۳۹۱)، و مراد از إبن حمزه در متن اینکه دومی است چه صریحا در روضات نقلا از ریاض العلماء یکی از دو کتاب مذکور در متن را یعنی ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب را به او نسبت داده است و نیز تصریح کرده که وی از جمله رواهٔ از ابو الفتح رازی بوده است. ۳۳. چنبلان به ضم جیم فارسی و سکون نون و ضم باء موحده ولی تلفظ عامه به فتح آن است و نیز لام و الف و نون محله معروفی است از محلات اصفهان که از قدیم الایام نیز به همین اسم معروف بوده و ذکر آن در کتب تواریخ و مسالک و ممالک و غیره به هیأت چنبلان و سنبلان و شنبلان مکرّر آمده است (رجوع شود به محاسن اصفهان ما فروخی ص ۸۱ و انساب سمعانی ص ۳۱۲ در نسبت «سنبلانی» و معجم البلدان ۳: ۱۵۶ در «سنبلان» و روضات الجنات ص ۳۵۸، و عراق عجم شرقی تألیف هوتم شیندلر ص ۱۲۱). صفحه : ۳۳ محلا آن شهر افتاد دیدم که آنقدر از مردم آن دیار به زیارت«۳۴» شیخ ابو الفتوح عجلی شافعی اصفهانی و حافظ ابو نعیم که پدر استاد اوست و شیخ یوسف بناء که جد شیخ ابو نعیم است و شیخ علی بن سهل و امثال ایشان که سنّی و از مشایخ صوفیّه بوده‌اند می‌رفتند که شیعه شهر ری و نواحیش هزار یک آن به زیارت امامزاده عبد العظیم نمی‌رفتند و مؤلف اینکه کتاب و محتاج به مغفرت حضرت رب الارباب احمد اردبیلی گوید که مرا گذار به اصفهان افتاد دیدم که مردم آن بلده شیخ ابو الفتوح عجلی شافعی را شیخ ابو الفتوح رازی نام کرده بودند و به اینکه بهانه به عادت پدران خویش قبر آن سنّی صوفی را زیارت می‌کردند، اگر چه از مردم آن دیار امثال اینکه کردار دور نیست زیرا که ایشان پنجاه ماه زیاده از دیگران نسبت به حضرت شاه ولایت ناشایست و ناسزا گفته‌اند و در اینکه زمان که مذهب شیعه بقدر قوّتی گرفته ایشان همچنان مانند پدران چندان محبّتی به شاه مردان ندارند.» انتهی کلام صاحب حدیقهٔ الشیعهٔ. راقم سطور گوید اینکه شهادت صریح یکی از معاصرین ابو الفتوح رازی که خود شخصا در وقت وفات او در ری حاضر بوده به اینکه که ابو الفتوح به موجب وصیّت در جوار مرقد حضرت عبد العظیم مدفون گشت منضمّا با شهادت حمد اللّه مستوفی در نزههٔ القلوب که عین عبارت او سابقا نقل شد قریب صد و پنجاه سال بعد از إبن حمزه که از جمله مدفونین در ری یکی همین شیخ جمال الدّین ابو الفتوح [رازی] را شمرده بنحو قطع و یقین و خارج از مجال هر گونه شک و ارتیابی ثابت می‌کند صحّت انتساب مقبره موجوده حالیّه واقع در جنب مزار حضرت عبد العظیم را به شیخ جلیل مولّف کتاب، و ------------------------

-------------- ۳۴. از سیاق عبارت متن واضح است که مقصود زیارت قبر ابو الفتوح عجلی است نه زیارت خود او در حال حیات او و چون وفات ابو الفتوح عجلی (اسعد بن محمود) در سنه ششصد بوده است (رجوع شود به إبن خلکان ۱: ۷۱- ۷۲ و سبکی ۵۰۵) معلوم می‌شود که ورود إبن حمزه به اصفهان بعد ازین تاریخ یا منتهی در همان سال بوده است و در ضمن معلوم می‌شود که وفات ابو الفتوح رازی مدتی که مقدار آن و لو بوجه تقریب معلوم نیست قبل از وفات ابو الفتوح عجلی یعنی قبل از سنه ۶۰۰ بوده است. صفحه : ۱۳۴گر چه اینکه فقره ما بین اهالی مستفیض و محتاج به هیچ گونه تأیید و اثباتی نیست ولی برای رفع شکّ بعضی مانند صاحب مجالس المؤمنین- که چنان که خواهد آمد قبر او را در اصفهان فرض کرده و با قبر ابو الفتوح عجلی اصفهانی اشتباه نموده- برهان قاطعی است. پس از حدیقهٔ الشیعهٔ در کتاب مجالس المؤمنین قاضی نور اللّه ششتری متوفّی در سنه ۱۰۱۹ در اواسط مجلس پنجم نیز فصلی راجع به ترجمه احوال مؤلّف کتاب حاضر مسطور است که بعین عبارت نقل می‌شود و هو هذا: «قدوهٔ المفسّرین الشّیخ ابو الفتوح الحسین بن علی بن [محمّد بن] احمد الخزاعی الرازی- رحمه اللّه- از اعلام علمای تفسیر و کلام و عظمای ادبای آنام است از خاندان فضل و بزرگی و اولاد امجاد بدیل بن ورقاء الخزاعی که از کبار صحابه و اکابر خزاعه بوده و سابقا در مجلس طوایف مؤمنین«۳۵» و مجلس صحابه مخلصین«۳۶» شرح اخلاص بنی خزاعه خصوصا عبد اللّه و محمّد و عبد الرحمن پسران بدیل مذکور و جان سپاری ایشان در حرب صفّین در رکاب حضرت امیر المؤمنین- علیه السلام- مسطور گشته، و جدّ او خواجه امام ابو سعید که مصنّف کتاب موسوم به روضهٔ الزهراء فی مناقب الزهراء است از اعلام زمان خود بوده و عمّ او«۳۷» شیخ فاضل ابو محمّد عبد الرّحمن بن احمد بن الحسین النیشابوری- رحمه اللّه- از مشاهیر روزگار است و بالجملهٔ مآثر فضل و مساعی جمیله او در تفسیر کتاب کریم و ابطال تأویلات سقیم مخالفان اثیم و تعسّفات نا مستقیم مبتدعان رجیم بر همگان مخفی نیست و از تفسیر فارسی او ظاهر می‌شود که معاصر صاحب کشّاف بوده و بعضی از اشعار صاحب کشّاف به او رسیده اما کشّاف به نظر او نرسیده و اینکه تفسیر فارسی او در رشاقت«۳۸» ------------------------------------ ۳۵. یعنی مجلس دوم در بیان طائفه چند که به تشیع مشهور و در سلک اهل ایمان مذکورند که از جمله ایشان قبیله خزاعه را شمرده است. ۳۶. یعنی مجلس سوم در ذکر اکابر شیعه از صحابه حضرت رسول که از جمله عبد اللّه إبن بدیل بن ورقاء خزاعی را شمرده. ۳۷. یعنی عمّ پدر او، رجوع شود بما سبق. ۳۸. تصحیح قیاسی، و فی الاصل وثاقت. صفحه : ۳۵ تحریر و عذوبت تقریر و دقّت نظر بی نظیر است. فخر الدّین رازی اساس تفسیر کبیر خود را از آنجا اقتباس نموده و جهت دفع توهّم انتحال، بعضی از تشکیکات خود را بر آن افزوده، در مطاوی اینکه مجالس پر نور شطری از روایات و لطائف نکات و اشارات او مسطور است و او را تفسیری عربی هست که در خطبه تفسیر فارسی به آن اشاره نموده«۳۹» اما تا غایت به نظر مطالعه فقیر نرسیده. و شیخ عبد الجلیل رازی«۴۰» در بعضی از مصنّفات خود ذکر شیخ ابو الفتوح ------------------------------------ ۳۹ عین عبارت مؤلف در دیباچه تفسیر حاضر (ج ۱ ص ۲) از قرار ذیل است: «پس چون جماعتی از دوستان و بزرگان از اماثل و اهل علم و تدیّن اقتراح کردند که درین باب جمعی باید کردن چه اصحاب ما را تفسیری نیست مشتمل برین انواع واجب دیدم اجابت کردن ایشان و وعده دادن به دو تفسیر یکی به پارسی و یکی به تازی جز که پارسی مقدم شد بر تازی برای آن که طالبان اینکه بیشتر بودند و فایده هر کسی بدو عام‌تر بود» انتهی، و ازین عبارت چنان که ملاحظه می‌شود آنچه بر می‌آید فقط اینست که مؤلف وعده تألیف تفسیری عربی داده بوده ولی آیا موفق به وفای به اینکه وعده نیز شده بوده ابدا از آن بر نمی‌آید و چون هیچکس تاکنون ازین تفسیر عربی مؤلف نام و نشانی ندیده پس محتمل است به احتمال قوی که بواسطه بعضی موانع یا بواسطه عدم وفاء عمر مؤلف هیچگاه اینکه خیال از عالم قوه به حیّز فعل نیامده بوده است. ۴۰. ما بین علمای شیعه عده‌ای بوده‌اند موسوم به اینکه اسم و نسب یعنی عبد الجلیل رازی، ولی مقصود به ذکر در اینکه جا در کلام صاحب مجالس المؤمنین بدون شک نصیر الدین عبد الجلیل بن ابی الحسین بن ابی الفضل قزوینی رازی صاحب کتاب بعض مثالب النّواصب فی نقض بعض فضایح الرّوافض، است که صاحب مجالس المؤمنین بسیار مکرر در تضاعیف کتاب

خود از آن نقل کرده است و غالبا محض اختصار از آن فقط به کتاب النّقض تعبیر می‌نماید و شرح احوال مؤلّف آنرا نیز بعنوان «عبد الجلیل قزوینی رازی» در مجلس پنجم از همان کتاب یعنی مجالس المؤمنین مشروحا ذکر کرده است و از آنجا بر می‌آید که عبد الجلیل مذکور در سنه پانصد و پنجاه در حیات بوده یعنی بعبارة اخری معاصر یا قریب العصر با ابو الفتوح رازی بوده است. و شرح احوال اینکه عبد الجلیل قزوینی رازی بعلاوه مجالس المؤمنین در فهرست منتجب الدین ص ۹. و امل الآمل ص ۳۷۹، و روضات الجنات ص ۳۵۰- ۳۵۱ نیز مسطور است، و در کتاب التدوین فی ذکر اخبار قزوین رافعی (نسخه اسکندریه ص ۳۴۲ نیز شرح حال مختصری ازو مذکور است و نصّه: «عبد الجلیل بن ابی الحسین بن الفضل [کذا] ابو الرّشید القزوینی یعرف بالنّصیر واعظ اصولی له کلام عذب فی الوعظ و مصنّفات فی الاصول توطّن الرّی و کان من الشّیعه» انتهی. و مخفی نماناد که کتاب سابق الذکر از مؤلّفات صاحب ترجمه یعنی بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضایح الروافض به زبان فارسی بوده (روضات ص ۱۴۴) و چنانکه از فقراتی که [.....] صفحه : ۳۶ نموده و گفته که خواجه امام ابو الفتوح رازی مصنف بیست مجلّد است از تفسیر قرآن و در موضعی دیگر گفته که خواجه امام ابو الفتوح رازی بیست مجلد تفسیر قرآن تفسیر اوست که ائمه و علمای همه طوائف طالب و راغب‌اند آن را و ظاهرا اکثر آن مجلدات از تفسیر عربی او خواهد بود زیرا که نسخه تفسیر فارسی او چهار مجلّد است که هر کدام به قدر سی هزار بیت باشد و شاید که هشت مجلد نیز سازند پس باقی آن مجلدات از تفسیر عربی او خواهد بود. وفّقنا اللّه لتحصیله و الاستفادة منه بمنّه و جوده- از بعضی ثقات مسموع شده که قبر شریفش در اصفهان واقع است و اللّه تعالی اعلم.» انتهی کلام صاحب مجالس المؤمنین«۴۱». و مخفی نماناد که صاحب مجالس المؤمنین را در ترجمه حال مزبور دو فقره مختصر اشتباهی دست داده است: یکی آن که مستبعد شمرده که تفسیر فارسی صاحب ترجمه بیست مجلّد باشد و توهّم کرده که اکثر مجلّدات آن بیست جلد شاید از تفسیر عربی او بوده است، و حال آن که شیخ منتجب الدین رازی که از تلامذه بلا واسطه مؤلف و عین عبارت او سابقا نقل شد در کتاب فهرست واضحا تصریح کرده که «تفسیر او موسوم به روض الجنان [و روح الجنان] فی تفسیر القرآن بیست مجلّد است و او آن تفسیر را نزد مؤلف آن خوانده است.» و اگر چه او ذکر نکرده که اینکه تفسیر -------------------------

-------- صاحب مجالس در مواضع عدیده از آن نقل کرده واضح می‌شود به فارسی بسیار شیرین سلیس دلکشی بوده است و علاوه بر موضوع اصلی آن که رد بر کتابی بوده موسوم به فضایح الروافض تألیف یکی از علماء عامه حاوی اطلاعات بسیار نفیس مهمی راجع به تاریخ و جغرافیای ری و نواحی آن بوده است و اینکه کتاب تا عهد صاحب ریاض العلماء میرزا عبد اللّه اصفهانی معروف به افندی یعنی تا اوائل قرن دوازدهم هجری موجود بوده است [روضات ص ۳۵۱] و هیچ بعید نیست که هنوز نیز در یکی از کتابخانه‌های ایران یا عتبات عالیات موجود باشد. [اینکه کتاب موجود است و به همّت میر جلال الدین محدّث ارموی با عنوان النقض در تهران (۱۳۵۸) به سرمایه انجمن آثار ملّی به طبع رسیده است با حواشی و توضیحات و تعلیقات مفصل و روشنگر در سه جلد. م.] ۴۱. مجالس المؤمنین اواسط مجلس پنجم «نقل از نسخه خطی ملکی راقم سطور» به نسخه چاپ طهران فعلا دسترسی ندارم. صفحه : ۳۷ موسوم به اینکه اسم فارسی بوده است ولی تلمیذ دیگر مؤلف إبن شهر آشوب در کتاب معالم العلماء که عین عبارت او نیز سابقا نقل شد تصریح کرده که «از مؤلفات صاحب ترجمه یکی روح (ظ: روض) الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن است و آن به زبان فارسی است لکن خوش آیند است». و از مقایسه دو عبارت مزبور دو تلمیذ مؤلف با یکدیگر که هر یکی مکمل دیگری است ابدا مجال شکی و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که بیست مجلد عدد همین تفسیر فارسی فعلی او بوده است نه تفسیر عربی او که هیچ کس تاکنون بوجه من الوجوه اثری و نشانی از آن ندیده و ظاهرا گرچه در دیباچه تفسیر حاضر وعده تألیف آنرا داده هیچ وقت از عالم قوه به حیّز فعل نیامده بوده است و ما سابقا نیز اشاره به همین فقره نمودیم و عین عبارت مؤلف را درین خصوص نقل کردیم«۴۲». و مرحوم مجلسی به نقل صاحب روضات از او و نیز خود صاحب روضات هر دو در نسبت تفسیری عربی به صاحب ترجمه بکلّی تأمل دارند و احتمال اشتباه مؤلف را به غیر او می‌دهند (رجوع شود به روضات الجنات ص ۱۸۴)«۴۳» و

منشاء اشتباه صاحب مجالس چنان که صاحب روضات نیز بخوبی ملتفت شده قطعا اینکه بوده که او مجلدات را مجلدات متوسط عرفی بین الدفتین که معمولاـ از پانزده الی سی هزار بیت کتابت دارد فرض کرده است و حال آن که مجلّد یا جزء در اصطلاح متقدمین حدّ اقلّی یا اکثری نداشته و اغلب محض سهولت استنساخ نسبت به مجلدات معمولی بسیار کوچکتر بوده است، مثلا اغانی ابو الفرج اصفهانی بیست مجلّد است و حال ------------------------------------ ۴۲. به ذیل صفحه ۶۲۶ رجوع شود. [برابر با سی و پنج از چاپ حاضر]. ۴۳. علاوه بر دلایل مذکوره در متن در خصوص اینکه که عدد بیست مجلّد که مؤلفین رجال ذکر کرده‌اند راجع به همین تفسیر فارسی ابو الفتوح رازی بوده است نه به تفسیر عربی مشکوک او اصلا عموم نسخ خطی تفسیر فارسی که به دست است به بیست مجلد تجزیه شده و همه جا مبادی و مقاطع مجلدات بیست گانه صریحا واضحا تعیین شده پس معلوم می‌شود که یا مرحوم قاضی نور اللّه ششتری بدقت تمام نسخه تفسیر خود را تتبع نکرده بوده یا آن که شاید نسخه او اتفاقا به بیست مجلد تجزیه نشده بوده و اوایل و اواخر مجلدات در آن نسخه معین نبوده است. صفحه : ۳۸ آن که بر حسب مجلّدات معمولی عرفی بیش از پنج مجلّد نمی‌شود، و همچنین تفسیر معروف طبری که بر حسب تجزیه اصلی سی مجلّد است ولی به مقیاس مجلدات معمولی بیش از هفت یا هشت منتهی ده مجلّد نیست، و همچنین تفسیر مجمع البیان که بر حسب تجزیه مؤلف ده مجلّد است و حال آن که معمولاـ همیشه در دو مجلد چاپ می‌شود، و هکذا بسیاری از کتب دیگر از همین قبیل که از کثرت وضوح مطلب احتیاجی به تکثیر امثله نیست. و اما اشتباه دیگر صاحب مجالس اینست که قبر صاحب ترجمه را احتمال داده که در اصفهان باشد و حال آنکه قبر او به شهادت یکی از معاصرین او إبن حمزه که خود در وقت وفات وی در شهر ری حاضر بوده و به شهادت حمد اللّه مستوفی در نزهة القلوب که ما سابقا عین عبارت هر دو را نقل کردیم«۴۴» بعلاوه شیاع و استفاضه ما بین اهالی محل از اقدم الایّام الی یومنا هذا، در جوار مرقد حضرت عبد العظیم در دو فرسخی جنوب طهران واقع است و واضح است که منشأ اینکه اشتباه صاحب مجالس شهرت کاذبه‌ای است که در آن ایام یعنی در اوایل عهد صفویه به تصریح مولی احمد اردبیلی در حدیقة الشیعة، چنانکه گذشت، ما بین عوام اصفهان منتشر بوده که قبر ابو الفتوح عجلی شافعی را که در اصفهان است با قبر سمّی او ابو الفتوح رازی شیعی امامی عمدا یا سهوا اشتباه کرده بوده‌اند و به اینکه بهانه چون قریب العهد به مذهب اهل سنت و جماعت بوده زیارت پیران قدیم خویش را از دست نمی‌داده‌اند. مرحوم مجلسی نیز در جلد اول بحار الانوار در ضمن تعداد مآخذ خود ذکری از صاحب ترجمه نموده گوید«۴۵»: «و کتاب شرح شهاب الاخبار و کتاب تفسیر کبیر هر دو از تألیفات محقق نحریر شیخ ابو الفتوح رازی» و سپس اندکی بعد گوید«۴۶»: «و کتاب الشّهاب گرچه از مؤلفات مخالفین است ------------------------------ ۴۴. به صفحات ۶۲۳- ۶۲۴ رجوع شود. ۴۵. بحار الانوار مرحوم مجلسی ج ۱ ص ۱۰. ۴۶. ایضا ص ۱۶. صفحه : ۳۹ لکن اکثر فقرات آن کتاب در کتب و اخباری که از طرق خود ما روایت شده مذکور است لهذا علماء ما بر آن اعتماد نموده و متصدّی شرح و تفسیر آن شده‌اند ... و شیخ ابو الفتوح رازی در فضل مشهور است و کتب او معروف و مألوف است انتهی»، به اختصار. راقم سطور گوید: کتاب شهاب الاخبار که ابو الفتوح رازی شرحی بر آن نگاشته و مرحوم مجلسی در عبارت مذکور در فوق بدان اشاره نموده کتابی است بسیار معروف در حکم و امثال و آداب مأخوذ از احادیث نبویّه تألیف قاضی ابو عبد اللّه محمّد بن سلامة بن جعفر بن علی بن حکمون مصری قضاعی شافعی از قضاة مصر در عهد فاطمیّین و متوفی در سنه چهار صد و پنجاه و چهار، و علمای فریقین از عامه و خاصه بر آن شروح عدیده نگاشته‌اند و حاجی خلیفه در کشف الظنون در عنوان شهاب الاخبار و مرحوم حاجی میرزا حسین نوری در مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۳۶۷- ۳۶۸ اسامی عده کثیری از شروح آن را به دست داده‌اند و اینکه مؤلف اخیر وصف مفصلی از خود کتاب نیز نموده است، و اینکه قضاعی را تألیف مهم دیگری نیز بوده راجع به خطط مصر موسوم به المختار فی ذکر الخطط و الآثار که یکی از مآخذ عمده مقریزی است در کتاب خطط مشهور خود و تقریبا صفحه از آن کتاب از ذکر آن خالی نیست، و شرح حال قضاعی مزبور در إبن خلکان ج ۲ ص ۶۳، و انساب سمعانی در نسبت «قضاعی» ورق ۴۵۶ و طبقات

الشافعیه سبکی ج ۳ ص ۶۲- ۶۳، و روضات الجنات ص ۴۶۵ و ۷۱۸ مذکور است«۴۷». برویم بر سر مطلب، در کتاب روضات الجنات مرحوم آقا محمّد باقر خوانساری نیز فصل جامع بسیار مفیدی راجع به شرح احوال ابو الفتوح رازی مسطور است«۴۸» که چون اغلب مندرجات آن فصل مأخوذ از کتبی است که ما --------------------------------- ۴۷. رجوع شود نیز به دیباجه خطط مقریزی ج ۱ ص ۶ و کشف الظنون در عناوین «شهاب الانوار» و «خطط مصر» و «المختار فی ذکر الخطط و الاثار». ۴۸. روضات الجنات ص ۱۸۳- ۱۸۴. صفحه : ۴۰ مستقیما به اصل آنها رجوع کرده و عین عبارات آنها را سابقا نقل نموده‌ایم لهذا از تکرار مضامین آن در اینکه جا صرف نظر کردیم بخصوص که قسمت غالب اینکه فصل به توسط طابع جلدین اول و دوم تفسیر حاضر فاضل محقق آقا سید محمّد کاظم بن محمّد یوسف بن محمّد باقر طباطبائی حسینی در مقدمه جلد اوّل ترجمه شده است، فقط چیزی که در اینکه ترجمه حال تازگی دارد و در هیچیک از مآخذ متقدمه به نظر نرسید اینکه است که نقلا از ریاض العلماء میرزا عبد اللّه اصفهانی سه کتاب دیگر غیر تفسیر حاضر و غیر شرح شهاب الاخبار به ابو الفتوح رازی نسبت داده شده است از قرار ذیل: یکی رساله یوحنا به فارسی در ابطال مذهب اهل سنت از زبان یکی از نصاری موسوم به یوحنا، دیگر رساله حسنیّه«۴۹» که از زبان یکی از کنیزکان عهد هارون الرشید موسومه به حسنیه که بسیار عالمه و فاضله و صاحب جمال بوده و در حضور خلیفه مزبور با جمعی از علماء عامه در باب حقانیّت مذهب شیعه مباحثه نموده و همه را مغلوب نموده، تألیف شده است. و سوّم تبصرهٔ العوام معروف در ملل و نحل، و سپس خود صاحب روضات گوید به غیر کتاب اخیر یعنی تبصرهٔ العوام نسبت آن دو کتاب اول یعنی رساله یوحنّا و رساله حسنیّه به ابو الفتوح رازی هیچ مستبعد نیست«۵۰». --------------------------------- ۴۹. ظاهرا اینکه کلمه به ضم حاء و سکون سین است به مناسبت فرط حسن و جمال کنیزک مزبور. ۵۰. راقم سطور گوید در خصوص مؤلف تبصره العوام باید رجوع شود به مقدمه نفیسی که دوست فاضل من آقای عباس اقبال آشتیانی بر طبع جدید آن کتاب که به اهتمام خود ایشان اخیرا به عمل آمده ملحق ساخته‌اند. و اما رساله یوحنا را تاکنون محرر اینکه اوراق به مطالعه آن موفق نشده و وصف آن را نیز در جایی مطالعه نکرده لهذا اظهار رایی در اینکه خصوص برای من ممکن نیست.- و اما رساله حسنیه مکرر در ایران به طبع رسیده است از جمله در سنوات ۱۲۴۴ و ۱۲۴۸ و ۱۲۵۹ و خلاصه از آن نیز در تاریخ سرجان ملکم (ج ۲ از ترجمه فارسی آن ص ۱۳۰- ۱۳۳) مسطور است و در آن جا نیز تألیف اینکه کتاب به ابو الفتوح رازی (که در ترجمه فارسی به ابو الفتح تحریف شده) نسبت داده شده است رجوع شود نیز به فهرست نسخ موزه بریطانیه از ریو ص ۳۰ و ۱۰۷۸- و مخفی نماناد که رساله دیگری موسوم به همین اسم یعنی حسنیه موجود و در کشف الحجب ص ۱۹۶ و فهرست ریو ص ۳۵ و فهرست پرچ ص ۲۴۶ وصف آن شده که اصلا و ابدا ربطی به رساله حاضره ندارد جز مجرد اشتراک در اسم و بکلی کتاب دیگری است، اشتباه نشود. صفحه : ۴۱ مرحوم حاجی ملا باقر واعظ طهرانی نیز در کتاب جنّهٔ النعیم فی احوال عبد العظیم ذکری از صاحب ترجمه نموده و در ضمن تعداد علماء و مشاهیری که در اطراف زاویه حضرت عبد العظیم مدفونند از جمله مؤلف حاضر را شمرده و پس از بیان ترجمه حال او که عینا منقول از حدیقهٔ الشیعه و مجالس المؤمنین سابق الذکر است، گوید: «و مزار وی در صحن امامزاده حمزه در زمان دخول در طرف دست راست جلو حجره اوّل است و الواحی از کاشی که زرد می‌نماید بر آن نصب شده است که اسم شریف آن مرحوم (بر آن) مکتوب است و بر حسب وصیّت خواسته است در جوار حضرت عبد العظیم و مقدمه مزار امامزاده حمزه مدفون شده باشد«۵۱».» انتهی. طابع جلد اوّل اینکه تفسیر فاضل محقّق آقا سیّد محمّد کاظم طباطبائی سابق الذکر در ص ۴- ۵ از دیباچه پس از نقل عبارت مزبور از جنّهٔ النّعیم توضیح ذیل را بر آن افزوده گوید: «و گویا آن تفصیلی که آن محدث جلیل [یعنی مرحوم حاجی ملا باقر واعظ مؤلف جنّهٔ النّعیم] نگاشته در چند سال قبل بوده«۵۲» اکنون که سنه ۱۳۱۹ [است] فی الجمله تغییر یافته و بالفعل دو پارچه سنگ مرمر غیر محکوک در سر مقبره صاحب اینکه تفسیر کبیر نصب شده و از میامن دولت مسرّت اقتران به برکات سلطنت عدالت توأمان حضرت ظلّ اللّهی چند نفر از قاریان قرآن و خدّام روشنایی معیّن شده در هر صبح و شام مشغول قرائت قرآن و دعا

گویی دولت قاهره می‌باشند. بالاخره در کتاب مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل تألیف خاتمهٔ المحدثین مرحوم حاجی میرزا حسین نوری- تغمّده اللّه برحمته- متوفّی در ۱۷ جمادی الآخره سنه ۱۳۲۰ هجری قمری ترجمه حال مفصل مبسوطی از مؤلف -------------------------------- ۵۱. جنهٔ النّعیم فی احوال عبد العظیم طبع طهران سنه ۱۲۹۶ ص ۵۱۳- ۵۱۴. ۵۲. یعنی در حدود سال ۱۲۹۶ هجری قمری که سال تألیف جنهٔ النعیم است و وفات مؤلف آن کتاب نفیس مرحوم حاجی ملا باقر واعظ طهرانی که محرر اینکه اوراق مکرّر از حضور در مجالس وعظ و تذکیر آن مرحوم در مسجد خازن الملك استفاضه نموده است در ۲۱ ربیع الاول سنه ۱۳۱۳ هجری قمری در مشهد مقدس روی داد- رحمهٔ اللّه علیه رحمهٔ واسعهٔ. صفحه : ۴۲ ما نحن فیه و خاندان او و مشایخ او و وصف مفیدی از تفسیر حاضر و تألیف دیگر او شرح شهاب الاخبار قضاعی مذکور است که چون غالب مضامین آن ترجمه حال منقول از مآخذی است که ما عین عبارت آن مآخذ را مستقیما از خود آنها سابق نقل کرده‌ایم در اینکه جا بیش به تکرار آنها نمی‌پردازیم«۵۳» فقط حکایت ممتّع ذیل را که مرحوم محدّث نوری از ریاض العلماء و او از شرح شهاب خود مؤلف روایت کرده چون تا درجه‌ای تازگی دارد ذکر می‌کنیم و آن اینست: «شیخ ابو الفتوح رازی در شرح شهاب در شرح حدیث نبوی انّ اللّه لیؤیّد هذا الدّین بالرّجل الفاجر پس از ذکر احوال مؤلّفهٔ قلوبهم گوید برای من نیز نظیر همین وقایع روی داده و اجمال آن که من در ایّام جوانی در خان معروف به خان علّان [در ری ظ] مجلس وعظ و تذکیر مرتب همی داشتم و مرا در نزد عامّه قبولی عظیم بودی چنان افتاد که جمعی از یاران من بر من رشك بردند و در نزد والی شهر از من سعایت نمودند. والی مرا از گفتن مجلس منع فرمود و مرا همسایه‌ای بود از اعوان سلطان و آن موقع یکی از ایّام عید بود و آن همسایه به عادت امثال خود عزم داشت که به شرب مشغول گردد. چون اینکه حکایت بشنید عزم خود را ترك داده بنزد والی شد و او را از حسد یاران بر من و دروغ بستن ایشان در باره من بیاگاهانید و سپس خود شخصا آمده مرا از خانه بیرون آورد و به منبر برد و تا آخر مجلس وعظ در پای منبر بنشست. پس من به مردم گفتم اینست معنی آنچه پیغامبر- صلّی اللّه علیه و آله- فرموده که خداوند اینکه دین را [باشد که] به مرد فاجر توانائی دهد» انتهی«۵۴». راقم سطور گوید: بر حسب ظاهر شاید برای ما تا اندازه‌ای غریب به نظر آید که مؤلّف کتاب جزای نیکی و احسان آن مرد و شفاعت وی از مؤلّف در نزد والی و باصلاح آوردن کار او را بدین طریق داده که علنا او را بر منبر فاجر - -------------------------------- ۵۳. رجوع شود بجلد سوم از کتاب مزبور یعنی مستدرك الوسائل، صفحات ۳۲۵- ۳۶۵- ۴۸۷- ۴۸۹. [.....] ۵۴. مستدرك الوسائل ج ۳ ص ۴۸۷- ۴۸۸. صفحه : ۴۳ خوانده و او را یکی از مصادیق حدیث مذکور انّ اللّه لیؤیّد هذا الدّین بالرّجل الفاجر قرار داده ولی چون خصوصیات اینکه واقعه به دست ما نیست بدون شك باید فرض نمود که مؤلّف را قطعا عذری شرعی در اینکه گونه رفتار نسبت بدان مرد همسایه بوده مثلا شاید آن مرد متجاهر به فسق بوده یا شاید از نکوهیدن علنی او احتمال ترك افعال ناستوده وی می‌داده و نحو ذلك از معاذیر شرعیه. باری مرحوم حاجی میرزا حسین نوری پس از نقل حکایت مزبور گوید«۵۵»: «و شیخ ابو الفتوح از جماعتی روایت می‌کند: الف- از شیخ ابو الوفا عبد الجبّار [إبن عبد اللّه بن علی المقری] الرازی«۵۶». ب- از پدرش علیّ بن محمّد«۵۷». ج- از عمّ پدرش شیخ جلیل مفید حافظ ابو محمّد عبد الرحمن ابی بکر احمد نیشابوری خزاعی ساکن در ری«۵۸». د- از شیخ ابو علی طوسی«۵۹». ه- از قاضی فاضل حسن استرابادی« ۶۰»»، انتهی کلام صاحب المستدرك. بعلاوه مآخذ مذکوره در فوق در نقد الرجال میر مصطفی تفرشی و امل -------------------------------- ۵۵. مستدرك الوسایل ج ۳ ص ۴۸۸- ۴۸۹. ۵۶. از معاصرین شیخ طوسی است. تاریخ وفات او به دست نیامد. رجوع شود برای ذکر اجمالی از او به فهرست منتجب الدین ص ۷ در حاشیه و مناقب إبن شهر آشوب ج ۱ ص ۹ و امل الآمل ص ۳۷۹ و روضات الجنات ص ۵۹۸ س ۱۲. ۵۷. به صفحه ۶۲۱ رجوع شود. ۵۸. مشروحا بیان کردیم که فوق العاده مستبعد است که مؤلف ما نحن فیه یعنی ابو الفتوح رازی از اینکه عبد الرحمن بن احمد خزاعی معروف به مفید نیشابوری متوفی در سنه ۴۴۵ بلا واسطه روایت کرده و عصر او را درك کرده باشد، رجوع بدانجا شود. ۵۹. یعنی ابو علی حسن بن محمّد بن الحسن طوسی پسر

شیخ طوسی معروف که به تصریح إبن حجر عسقلانی در لسان المیزان ج ۲ ص ۲۵۰ در حدود سنه پانصد هجری وفات کرده است و عین عبارت إبن حجر عن قریب نقل خواهد شد. ۶۰. رجوع شود به ص ۱۰۸ از اجازه کبیر صاحب معالم که در جلد ۲۵ بحار الانوار ص ۹۷- ۱۱۶ به طبع رسیده و مستدرك الوسائل ج ۳- ص ۴۸۹ و ۴۹۲. صفحه : ۴۴ الآمل شیخ حرّ عاملی و تنقیح المقال مرحوم حاج شیخ عبد اللّه ممقانی نیز در هر یك شرح حال مختصری از صاحب ترجمه مذکور است که چون متضمن هیچ مطلب تازه نیست و تکرار عین مآخذ سابق الذکر است لهذا از نقل مندرجات آنها در اینکه جا بکلی صرف نظر کردیم.

تعیین عصر مؤلّف و تاریخ تقریبی تألیف تفسیر حاضر

چنان که از مطالعه فصول متقدّمه بوضوح پیوست در هیچ یك از کتب رجال و تواریخ و غیره که متعرّض ذکری از مؤلف ما نحن فیه شیخ ابو الفتوح رازی شده‌اند به هیچ وجه تاریخی راجع به وقایع احوال وی از قبیل تاریخ ولادت یا تاریخ وفات و غیره مذکور نیست و از مطالعه خود تفسیر حاضر نیز تا آنجا که راقم سطور تتبع نموده تاریخی در خصوص شروع یا اتمام تألیف کتاب یا اشارت دیگری راجع به شخصیات مؤلّف- الّا ما شذّ و ندر- به نظر نرسید. ولی از روی پاره‌ای قرائن و امارات خارجی که ذیلا اشاره بدانها خواهد شد و نیز از ذکر اسامی بعضی از مشاهیر اشخاص که استطرادا نام ایشان در اثناء تفسیر حاضر برده شده است روی هم رفته اینکه نتیجه گرفته می‌شود که مؤلّف کتاب به نحو قطع و یقین از رجال اواخر قرن پنجم و اوایل الی اواسط قرن ششم هجری بوده است به شرح ذیل: اولا) مؤلّف کتاب به تصریح إبن شهر آشوب در مناقب ج ۱ ص ۹ و صاحب روضات ص ۱۸۴ و صاحب مستدرك الوسائل ج ۳ ص ۴۸۹ بلا واسطه از شیخ ابو علی حسن بن محمّد بن الحسن الطوسی پسر شیخ طوسی معروف روایت می‌کند. و وفات شیخ ابو علی مزبور به تصریح إبن حجر عسقلانی در لسان المیزان ج ۲ ص ۲۵۰ در حدود پانصد هجری بوده است«۶۱». پس اگر به اقلّ تقدیرات -------------------------------- ۶۱. عین عبارت إبن حجر در لسان المیزان از قرار ذیل است: «الحسن بن محمّد بن الحسن بن علی الطّوسی ابو علیّ بن [ابی] جعفر سمع من والده و ابی الطّیب الطّبری و الخلّال و التّنوخی ثم صار فقیه صفحه : ۴۵ سنّ راوی بلا- واسطه از او را یعنی ابو الفتوح رازی ما نحن فیه را در وقت وفات شیخ خود در حدود ۵۰۰ هجری بیست ساله هم فرض کنیم نتیجه ضروری اینکه فقره اینکه می‌شود که تولّد ابو الفتوح رازی به نحو قطع و یقین مؤخر از حدود ۴۸۰ هجری ممکن نیست روی داده باشد. ثانیا) آن که شیخ منتجب الدین معروف ابو الحسن علی بن عبید اللّه بن الحسن بن الحسین بن بابویه رازی صاحب فهرست مشهور به فهرست منتجب الدین که از اخصّ تلامذه مؤلّف کتاب است به تصریح خود او در قریب ده موضع از فهرست مزبور«۶۲» بلا واسطه از مؤلّف ما نحن فیه روایت می‌کند و تفسیر حاضر را با تألیف دیگر صاحب ترجمه شرح شهاب الاخبار قضاعی هر دو را در نزد مؤلف آنها قرائت نموده بوده است. و علاوه بر آن مؤلّفات کثیره عدیده دیگری از علماء شیعه را که تراجم احوال ایشان در فهرست مزبور مذکور است«۶۳» به توسط صاحب ترجمه از مؤلفین آنها روایت می‌کند، و تولّد شیخ منتجب الدین به تصریح عموم کتب رجال و به تصریح معاصر او اما الدین عبد الکریم بن محمّد رافعی در کتاب التّدوین فی اخبار قزوین که ترجمه حال مفصل مبسوطی در کتاب مزبور مرقوم داشته«۶۴» در سنه پانصد و ---------- ---------------------- الشیعهٔ و امامهم بمشهد علی- رضی اللّه عنه- سمع منه ابو الفضل بن عطاف و هبهٔ اللّه السقطی و محمّد بن محمّد النسفی و هو فی نفسه صدوق مات فی حدود الخمسمائهٔ و کان متدینا کافا عن السّب» انتهی. رجوع شود نیز به فهرست منتجب الدین ص ۴ و معالم العلماء إبن شهر آشوب ص ۳۲ و امل الآمل ص ۴۶۹ و منتهی المقال ص ۱۰۲ و مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۴۹۷. ۶۲. اینکه ده موضع عبارت است از تراجم احوال اشخاص مذکور در حاشیه بعد بعلاوه ترجمه احوال خود ابو الفتوح رازی. ۶۳. و آنان عبارتند از اشخاص ذیل: ابو بکر احمد بن الحسین بن احمد نیشابوری خزاعی جدّ اعلای ابو الفتوح رازی و اسمعیل بن حسن بن محمّد حسنی نقیب به نیشابور، و ابو عبد اللّه جعفر بن محمّد دوریستی، و خلیل بن ظفر بن خلیل اسدی

و ابو محمّد عبد الرحمن بن احمد بن الحسین نیشابوری خزاعی معروف به مفید نیشابوری، و عبد الجبار بن عبد اللّه بن علی مقری رازی، و ابو القاسم عبد العزیز بن محمّد بن عبد العزیز امامی نیشابوری، و محسن بن حسین بن احمد نیشابوری عمّ مفید نیشابوری، و ابو سعید محمّد بن احمد بن الحسین نیشابوری جد ادنای ابو الفتوح رازی. ۶۴. کتاب التدوین رافعی، نسخه خطی اسکندریه ص ۴۱۴- ۴۱۶. صفحه : ۴۶ چهار بوده است، پس اگر سن منتجب الدین را در حین تحمّل وی روایات کتب کثیره مذکوره را از ابو الفتوح رازی به اقلّ تقدیرات در امثال اینکه موارد بیست ساله هم فرض کنیم نتیجه ضروری اینکه فقره اینکه می‌شود که استاد او ابو الفتوح رازی به نحو قدر متیقّن و بطور حتم و قطع در حدود ۵۲۵ در حیات بوده است. پس چنانکه ملاحظه می‌شود دو قضیّه از قضایای راجع به تعیین عصر مؤلف از روی قرائن خارجی مذکوره به نحو قطع و یقین و خارج از دایره شک و احتمال محقق و محرز است یکی آن که ولادت او مؤخّر از حدود ۴۸۰ نبوده است و دیگر آن که وی در حدود ۵۲۵ قطعا و محقّقا در حیات بوده است و تاریخ ما بقی کیفیات و تفاصیل راجع به حیات او مجهول است مثلا معلوم نیست چه مقدار مدّت قبل از ۴۸۰ ممکن است متولّد شده باشد یا چه مقدار دیگر بعد از حدود ۵۲۵ باز در قید حیات بوده است لکن گمان می‌رود که تاریخ تولد او چنان که مؤخّر از حدود ۴۸۰ نبوده چندان مقدّم بر تاریخ مزبور نیز نبوده است زیرا که مؤلّف چنان که بعد از اینکه مذکور خواهد شد از زمخشری به «شیخ ما ابو القاسم محمود بن عمر الزّمخشری» تعبیر کرده است که از آن واضح می‌شود که زمخشری از مشایخ و اساتید مؤلف ما نحن فیه بوده است. و چون عادة و در اکثریت موارد شیخ مسن‌تر از تلمیذ و تلمیذ کم سن‌تر از استاد است پس اگر در مورد مفروض ما نیز اینکه اغلبیت جاری و از قبیل افراد شاذّه نادره نباشد نتیجه اینکه خواهد شد که تولّد مؤلف کتاب حاضر به احتمال قوی یا بعد از تولد زمخشری یعنی بعد از سنه ۴۶۷ بوده است یا اقلا در حدود همان سنوات ولی نه چندان مقدم بر آن. و از طرف دیگر سابق از قول یکی از معاصرین مؤلّف إبن حمزه صاحب ایجاز المطالب و هادی الی النجاة به روایت مولی احمد اردبیلی از او در حدیقة الشیعه نقل کردیم که إبن حمزه مذکور به تصریح خود او هم وفات مؤلف را در ری درک کرده بوده و هم وفات ابو الفتوح عجلی شافعی اصفهانی صفحه : ۴۷ را [به اینکه معنی که به تصریح خود ازدحام مردم اصفهان را به زیارت قبر ابو الفتوح عجلی و سایر مشایخ صوفیه مدفون در آن شهر مشاهده کرده بوده است] و وفات اینکه اخیر یعنی ابو الفتوح عجلی به تصریح ارباب رجال در سنه ششصد هجری بوده است«۶۵». مقصود اینکه است که از سوق حکایت مزبوره ظاهرا چنان بر می‌آید که اینکه دو واقعه در زمانی نسبةً نزدیک به یکدیگر وقوع یافته بوده یعنی مدّت زیاده از حدّ متمادی مثلا هفتاد یا هشتاد سال ما بین آنها فاصله نبوده است و الّا بغایت مستبعد است که یک نفر انسان عادی در حال رشد و تمیز (چنان که لازمه حکایت مزبوره است) دو واقعه را با اینکه فاصله عظیم در بین، در مدت عمر خود درک کرده باشد و سپس بعد از همه اینها در سن نود سالگی یا صد سالگی سفر حجّ پیش گیرد اینکه فرض فی الواقع اگر مکابره را کنار بگذاریم عادةً بغایت مستبعد بلکه نزدیک به محال است، باری تکرار می‌کنیم که از سیاق حکایت پیداست که ما بین دو واقعه مزبوره یعنی ما بین وفات ابو الفتوح رازی ما نحن فیه در ری و حضور إبن حمزه در آن واقعه از یک طرف و ما بین سفر إبن حمزه به حجّ و از آن جا به اصفهان و مشاهده او زیارت مردم قبر ابو الفتوح عجلی را از طرف دیگر (و بعبارةٔ اخری ما بین وفات ابو الفتوح رازی و ابو الفتوح عجلی) فاصله زیادی از حدّ متمادی در میان نبوده بلکه چنان می‌نماید که دو واقعه مذکوره در زمانی نسبةً قریب به یک دیگر وقوع یافته بوده است و صاحب روضات نیز به همین عقیده است و تصریح کرده که ابو الفتوح عجلی به اصفهان در زمانی نزدیک به زمان صاحب عنوان (یعنی ابو الفتوح رازی) وفات نموده«۶۶» بنابر اینکه اگر فرض کنیم که وفات ابو الفتوح رازی حتی پنجاه سال هم مثلا قبل از وفات ابو الفتوح عجلی (در سنه ---

-------------------------------- ۶۵. رجوع شود بابن خلکان ج ۱ ص ۷۱ در باب الف (اسعد) و طبقات الشافعیه سبکی ج ۵ ص ۵۰ و روضات الجنّات ص ۱۰۱. ۶۶. و قد سبق لنا احتمالنا اشتباه ذلک بالشیخ ابی الفتوح اسعد بن ابی الفضائل العجلی فی ترجمته لما ذکره إبن خلکان المورّخ من انه توفّی باصفهان فی زمن قریب من زمن صاحب العنوان، روضات الجنات ص

۱۸۴. [.....] صفحه : ۴۸ ۶۰۰) روی داده بوده لازمه آن اینکه می‌شود که وفات مؤلف ما نحن فیه در اواسط مائه سادسه وقوع یافته بوده است و ظنّ غالب نیز همین است- و اللّه اعلم بحقائق الامور. ثالثا) آن که مؤلّف اینکه کتاب علاوه بر عدّه کثیری از مشاهیر رجال از فقهاء و محدّثین و متکلّمین و مفسّرین و نحاهٔ و لغویّین و علماء عربیّت و ادبا و شعرا از قرون اولیّه اسلام گرفته الی اواخر قرن پنجم که غالبا در اثناء تفسیر حاضر از ایشان نام می‌برد و به اقوال و آراء و روایات و اشعار ایشان تمسّک می‌جوید علاوه بر اشخاص مذکوره از پاره کسانی نیز نام برده که در اوایل الی اواسط قرن ششم هجری وفات یافته‌اند. از جمله فصیحی نحوی و هو ابو الحسن علی بن ابی زید محمّد بن علی استرابادی شیعی امامی معروف به فصیحی«۶۷» متوفی در بغداد در ۱۳ ذی الحجه سنه ۵۱۶ مؤلف ما نحن فیه در جلد اول ص ۷۴۹- ۷۵۰ از تفسیر حاضر در تفسیر آیه فَمَا استَمتَعتُم بِهِ مِنهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ در سورهٔ النّساء [آیه ۲۴] در خصوص حلّیّت متعه در مذهب شیعه گوید: «و از اعلام مذهب امامیان یکی متعه است و مخالفان ایشان را به اینکه طعنه زنند و إبن سکّرهٔ الهاشمی«۶۸» گفت در اینکه معنی: یا من یری المتعهٔ من دینه

حلّا و ان کانت بلا مهر و لا یری سبعین تطلیقهٔ

تبین منه ربّه الخدر من هاهنا طابت موالیدکم

فاجتهدوا فی الحمد و الشّکر خواجه ادیب علیّ بن ابی زید الفصیحی اینکه را جواب گفت: بناتکم یا منکری متعهٔ الاولی

راوها رضا فی دینهم غیر منکرهٔ اماء و انتم ان معضتم لقولتی

عبید لهم فیما یرون مسخّرهٔ -------------------------------- ۶۷. فصیحی مزبور از تلامذه عبد القاهر جرجانی معروف صاحب دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه و عوامل مشهور در نحو بوده است، رجوع شود برای ترجمه احوال او به معجم الادباء ج ۵ ص ۴۱۵- ۴۲۰ و إبن خلکان ج ۱ ص ۳۷۴ و طبقات النّحاهٔ سیوطی ص ۳۵۱- ۳۵۲ و مجالس المؤمنین در اواخر مجلس پنجم، و روضات الجنات ص ۴۸۵. ۶۸. ابو الحسن محمّد بن عبد اللّه بن محمّد المعروف به إبن سکّره متوفّی در سنه ۳۸۵، إبن خلکان ج ۲ ص ۱۰۵- ۱۰۶. صفحه : ۴۹ و نعلی سکر لاست کلّ مصوّب

لما قاله فی الطّاهرین إبن سکّرهٔ«۶۹» و دیگر سنائی شاعر معروف متوفّی به اصحّ اقوال در یازدهم شعبان سنه پانصد و بیست و پنج هجری«۷۰» مؤلف در تفسیر حاضر (ج ۲ ص ۱۳۹) در تفسیر -------------------------------- ۶۹. اینکه ابیات به همین نحو که بکلی صواب و معنی آن واضح است در تفسیر ابو الفتوح چاپ شده است ولی نسخه که صاحب مجالس المؤمنین به دست داشته ظاهرا بسیار سقیم و ابیات بکلّی مغلوط در آن مرقوم بوده لهذا او بیت دوم را بکلی غلط خوانده و غلط ترجمه کرده است. و در روضات نیز به تبع مجالس اینکه ابیات مغلوط چاپ شده است. ۷۰. تاریخ وفات سنائی به تصریح یکی از معاصرین او محمّد بن علی بن الرقا نام که به حکم بهرام شاه حدیقه او را مرتب نموده بوده در دیباچه آن کتاب بعد از نماز روز یکشنبه یازدهم شعبان سنه پانصد و بیست و پنج بوده و غالب مورخین و تذکره نویسان از قبیل جامی در نفحات و صاحب حبیب السیر و مجالس المؤمنین و هفت اقلیم جز اینکه قول قول دیگری نقل نکرده‌اند، ولی تقی کاشی و به تبع او صاحب آتشکده و ریاض العارفین (و خود راقم اینکه سطور سابقا در حواشی چهار مقاله) وفات او را در سنه ۵۴۵ نگاشته‌اند، و دولتشاه در سنه ۵۷۶ و مجمع الفصحا در

سنه ۵۹۰ و بدون شک فقط قول اوّل صواب است لا غیر، چه هیچ شهادتی بالاتر از شهادت یکی از معاصرین خود شخص نیست در صورتی که سایر ارباب تذکره ما بین ایشان و سنائی اقلا چهار صد سال فاصله بوده است. و بخصوص که در روایت جامع حدیقه ماه و روز و روز هفته و بودن آن بعد از نماز شام و سایر مشخصات اینکه واقعه همه معیّن شده است، فقط اشکالی که بر اینکه تاریخ ممکن است وارد آید یکی آن است که در بعضی از نسخ طریق التحقیق سنائی [(رجوع به شماره ۹۲۶) از فهرست نسخ فارسی دیوان هند از آتیه] بیت ذیل در آخر کتاب دیده می‌شود: پانصد و بیست و هشت ز آخر سال || بود کاین نظم نغز یافت کمال ولی ممکن است که بیست و هشت تحریف کلمه دیگری باشد و نیز ممکن است چنان که نظایر اینکه قضیه در باره نسخ خطی نظامی و شاهنامه و غیره مکرر دیده شده که اصل بیت مزبور بکلی الحاقی باشد چنان که در نسخه دیگر از همان کتاب یعنی طریق التحقیق در همان کتابخانه اصلا و ابدا از بیت مذکور نشانی نیست (رجوع شود به شماره ۹۱۴ از فهرست مزبور). اشکال دیگر آن که وفات سنائی چنان که از مراثی مشهوره او در حق معزّی واضح می‌شود قطعا بعد از وفات معزی بوده و وفات معزی به قول مشهور در سنه ۵۴۲ است پس وفات سنائی بالضروره بعد از تاریخ مزبور یعنی بعد از ۵۴۲ خواهد بود. و جواب ازین اشکال واضح است و آن اینکه است که تاریخ ۵۴۲ در خصوص وفات معزی بکلی غلط مشهور است و ظاهرا ابتدا از تقی کاشی ناشی شده است و قبل ازو تا آنجا که راقم سطور اطلاع دارد هیچ یک از ارباب تذکره متعرض تاریخ وفات معزّی نشده‌اند و چنان که دوست فاضل من آقای عباس اقبال آشتیانی در رساله نفیسی که همین اواخر در خصوص شرح حال معزی و ممدوحین و معاصرین او تألیف نموده‌اند به دلایل متقنه ثابت کرده‌اند وفات معزّی به نحو قطع و یقین مؤخّر از سنه پانصد و بیست صفحه : ۵۰ آیه فَبَعَثَ اللّهُ غُراباً یَبحَثُ فِی الأَرضِ در سوره مائده [آیه ۳۱] گوید: «انس روایت کند که رسول خدا- علیه السّلام- گفت خدای تعالی منّت نهاد به سه چیز بعد از سه چیز: به بوی از پس مرگ چه اگر نبودی هیچ کس مرده را دفن نکردی و به اینکه جانور که در دانه افتاد که اگر نه آن بودی پادشاهان حبوب ادخار کردندی به جای زر و سیم و ایشان را آن به بودی و به مرگ پس از پیری که مرد چون سخت پیر شود او را از خود ملال آید در آن وقت او را راحت باشد چنان که حکیم سنائی گوید: اگر مرگ خود هیچ راحت ندارد

نه بازت«۷۱» رهاند همی جاودانی» و دیگر زمخشری معروف ابو القاسم محمود بن عمر الخوارزمی متوفی در شب نهم ذی الحجه سنه ۵۳۸ مؤلّف در تفسیر آیه‌لا- به وَ قالَ المَلِکُ ائتُونِی بِهِ أَستَخلِصهُ لِنَفسِی فَلَمّا کَلَّمَهُ قالَ إِنَّکَ الیَومَ در سوره یوسف (ج ۳ ص ۱۴۱) [برابر با ج ۱۱ ص ۹۸ تا ۱۰۰ از چاپ بنیاد] گوید: «ملک گفت: اینکه مرد را که علم چنین داند او را در زندان رها نکنند او را به من آرید تا من او را بخاصّه و خالصه خود کنم ... چون استنطاق کرد او [را] و او به سخن در آمد از سخن او مایه علم او بشناخت و پایه قدر او بدانست ... در خور آن او را پایه نهاد. گفت: تو امروز بنزدیک ما مکین و امینی عذر آن خواست که پیش از بین تو را نشناختم چون تو را امروز بشناختم لا جرم بقدر امانتت«۷۲» پایه مکانت نهادیم ... و نکو گفت امام زمخشری: امتحنوه فکان مؤتمنا

ثمّ استشاروه بعد ما امتحنوا ثمّ دعوه لذاک مؤتمنا

للملک و المستشار مؤتمن ------------------------------ نمی‌تواند باشد و در دیوان او مدح هیچیک از ملوک و امرای آن عهد یا اشاره و تلویحی به هیچ واقعه از وقایع تاریخی آن عهد بعد از تاریخ مزبور بوجه من الوجوه یافت نمی‌شود و چون از طرف دیگر به پاره‌ای از وقایع تاریخی تا حدود ۵۱۸ در دیوان او اشاراتی یافت می‌شود پس وفات او به ظنّ نزدیک به یقین در حدود ۵۱۸- ۵۲۰ بوده است. ۷۱. تصحیح قطعی، و فی الاصل: نه بازد [کذا]. ۷۲. کذا فی الاصل: و الظاهر: امانتت پایه مکانتت

[حدس مرحوم قزوینی صواب و عین ضبط چاپ بنیاد است. ص ۱۰۰]. صفحه : ۵۱ انتهی باختصار- و باز در تفسیر آیه الَّذِی جَعَلَ لَکُم مِنَ الشَّجَرِ الأَخضَرِ ناراً فَإِذا أَنتُم مِنهُ تُوقِدُونَ در سوره یس (ج ۴ ص ۴۱۹) [برابر با ج ۱۶ ص ۱۷۰ چاپ بنیاد] گوید: «عبد اللّه عباس گفت آن دو درخت است که در او آتش باشد یکی را مرخ گویند و یکی را عفار چون کسی را آتش باید دو شاخ از اینکه دو درخت ببرد چنان که آب ازو می‌چکد و بر هم ساید از میان آن آتش بیرون آید. و گفتند «مرخ» نر باشد و «عفار» ماده و هر دو را زند و زنده گویند و شیخ ما«۷۳» ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشری دو بیت گفت: و انّی اری مثل الفاضلین

اذا التقیا الزّند و الزّنده فهذا یفید بما عنده

و هذا یفید بما عنده«۷۴» انتهی به اختصار، حال گوییم که از ورود اسامی اشخاص ثلاثه مذکور در فوق یعنی فصیحی متوفی در سنه ۵۱۶ و سنائی متوفّی در ۵۲۵ و زمخشری متوفّی در ۵۳۸ در اثناء تفسیر حاضر شاید بتوان استنباط نمود که تألیف کتاب ما نحن فیه بعد از وفات اشخاص مزبوره بوده است نه در حال حیات ایشان، و اگر در مورد زمخشری که تاریخ وفات او مؤخّر از آن دوی دیگر است احتمال دهیم که تألیف کتاب در حال حیات او بوده در مورد دو نفر اول یعنی فصیحی نحوی و سنائی اینکه احتمال بغایت ضعیف است. و علی ایّ حال از طرز تعبیر مؤلف از زمخشری به «امام زمخشری» و «شیخ ما ابو القاسم محمود بن عمر زمخشری» واضح می‌شود که اگر هم ------------------------------ ۷۳. ازین تعبیر چنان که سابق نیز بدان اشاره نمودیم تقریبا به نحو قطع و یقین واضح می‌شود که زمخشری از جمله مشایخ و اساتید مؤلف کتاب ابو الفتوح رازی بوده است. ۷۴. کذا فی الاصل و گویا صواب بجای «و هذا» در مصراع دوم «و ذاک» باشد و الا مصراع دوم عین مصراع اول و تکرار آن خواهد بود و مخفی نماناد که دو قطعه شعر مذکور از زمخشری را در هیچیک از مآخذی که متضمن ترجمه حال اوست و اینکه ضعیف به آنها دسترسی دارد از قبیل معجم الادباء یاقوت و انساب سمعانی و طبقات الادباء إبن الانباری و إبن خلکان و بغیة الوعاة سیوطی و جواهر المضیئة و لسان المیزان إبن الحجر و مفتاح السعاده طاش کبری زاده و روضات الجنات نیافتم و همچنین در تفسیر کشاف و در ضمن تفسیر دو آیه مذکور در فوق در سوره یوسف و سوره یس نیز اثری از آنها به دست نیاوردم و ظاهرا مؤلف کتاب اینکه ابیات را یا شفاها بلا واسطه از خود زمخشری استماع نموده بوده یا از دیوان اشعار زمخشری که در آن اعصار ما بین مردم بتصریح سمعانی و غیره مشهور بوده نقل کرده است. صفحه : ۵۲ زمخشری در حین تالیف تفسیر حاضر از جمله احیا بوده در هر صورت جوانی خردسال و در اوایل سن شباب نبوده بلکه بعد از آنی بوده که وی مردی مشهور به علم و فضل و یکی از ائمه مسلمین و شیوخ ایشان محسوب می‌شده است و واضح است که اینکه درجات در حال صغر سن برای کسی دست نمی‌دهد و چون تولّد زمخشری در سنه ۴۶۷ است پس اگر فرض کنیم که آغاز شهرت زمخشری و انتشار صیت او از سن چهل سالگی او به بعد مثلا بوده است نتیجه آن خواهد بود که تألیف تفسیر حاضر به ظنّ غالب بلکه تقریبا به نحو قطع و یقین مقدّم بر حدود ۵۱۰ نبوده است و اینکه نکته را نیز ناگفته نگذاریم که چنان که مشاهده شد مؤلف در دو فقره عبارت مذکور در فوق که از زمخشری نام برده در هر دو مرتبه به مناسبت نقل پاره‌ای از اشعار اوست که ذکری از او کرده است ولی از کشّاف معروف او تا آن جا که راقم سطور تتبع کرده و قاضی نور اللّه ششتری نیز در مجالس المومنین بدان اشاره نموده«۷۵» ظاهرا هیچ نامی نبرده است با وجود اینکه که مؤلف به عادت خود از غالب تفاسیر مشهوره عصر خود از قبیل تفسیر طبری و تفسیر ابو القاسم بلخی کعبی«۷۶» و تفسیر ابو مسلم محمّد بن بحر اصفهانی«۷۷» و تفاسیر ابو علی جبّائی«۷۸» و پسرش ابو هاشم ------------------------------ ۷۵. «از تفسیر فارسی او ظاهر می‌شود که معاصر صاحب کشاف بوده و بعضی اشعار صاحب کشاف باو رسیده اما کشاف به نظر او نرسیده» (مجالس المؤمنین در ترجمه احوال ابو الفتوح رازی در اواسط مجلس پنجم) در کتاب روضات الجنات ص ۱۸۴ در ترجمه عبارت

مزبور اشتباهی دست داده که مغیّر معنی است و نصّه: «و یظهر منه (ای من تفسیره) انّه کان معاصرا لصاحب الکشاف و قد بلغه بعض ابیات (صاحب) الکتاب دون اصله»، کلمه «صاحب» دوم از قلم ناسخ یا از قلم خود مؤلف افتاده است. ۷۶. ابو القاسم عبد اللّه بن احمد بلخی کعبی از رؤسای مشهور معتزله متوفی در سنه ۳۱۹، او را تفسیری بوده در دوازده مجلّد. رجوع شود به کتاب الفهرست إبن الندیم ص ۳۴ و انساب سمعانی در نسبت «کعبی» و إبن خلکان ۱: ۲۷۳، و جواهر المضیئة ۱: ۲۷۱ و لسان المیزان ۳: ۲۵۵- ۲۵۶ و کشف الظنون در عنوان «تفسیر ابی القاسم عبد اللّه بن احمد البلخی». ۷۷. ابو مسلم محمّد بن بحر اصفهانی معتزلی متوفی در سنه ۳۲۲، او را تفسیری بزرگ بوده در چهارده مجلد موسوم به جامع التأویل لمحکم التنزیل و کتاب الفهرست ۱۳۶، معجم الادبا ۶: ۴۲۰- ۴۲۲ لسان المیزان ۵: ۸۹ بغیة الوعاة ۲۳، کشف الظنون در عنوان «جامع التأویل»). ۷۸. ابو علی محمّد بن عبد الوهاب جبّائی به ضم جیم و تشدید باء موحده و بعد از الف همزه قبل از صفحه : ۵۳ جبّائی«۷۹» و ابو بکر اصم«۸۰» و رمّانی«۸۱» و زجّاج«۸۲» و حسین بن الفضل البجلی«۸۳» و تفسیر معروف ثعلبی نیشابوری«۸۴» موسوم به الکشف و البیان فی تفسیر القرآن و غیر ذلک که ذکر همگی موجب تطویل است دائما نام برده و از هر یک از آنها به مناسبت مقام فصول و فقرات خارج از حدّ احصا در اینکه تفسیر کبیر عدیم النّظیر که فی الواقع مصداق «کلّ الصّید فی جوف الفرا» ست نقل کرده است، پس با وجود اینها سکوت او از یکی از مشهورترین تفاسیر دنیا و یکی از مهمترین تالیف استاد خود او یعنی کشّاف لا بد کاشف از اینکه است که ----------------

---------------- یاء نسبت از رؤساء مشهور معتزله متوفی در سنه ۳۰۳ او را تفسیری معروف بوده (انساب سمعانی در نسبت «جبّائی» تبیین کذب المفتری از إبن عساکر ص ۱۳۸ إبن خلکان ۲: ۵۵- ۵۶، لسان المیزان ۵: ۲۷۱ روضات الجنات ۷۰۰- ۷۰۲). [.....] ۷۹. ابو هاشم عبد السلام بن محمّد بن عبد الوهاب جبّائی پسر مذکور قبل و مانند پدر از رؤسای معروف معتزله متوفّی در سنه ۳۲۱ (الفهرست ۱۷۴، انساب سمعانی در «جبّائی» إبن خلکان ۱: ۳۱۷ طبقات الشافعیه سبکی ۳: ۲۳۰ استطرادا لسان المیزان ۴: ۱۶ طبقات المفسرین سیوطی ۳۳ روضات ص ۷۰۲ در ذیل ترجمه پدرش ابو علی جبّائی). ۸۰. ابو بکر عبد الرحمن بن کیسان اصمّ معتزلی از رجال اواخر قرن دوم ظاهرا (کتاب الفهرست ص ۳۴ س ۲ و ص ۱۰۰ س ۲۹، لسان المیزان ۳: ۴۲۷، مقالات الاسلامیین ابو الحسن اشعری، فرق الشیعة نوبختی، تبصرة العوام طبع آقای اقبال رجوع به فهارس اینکه سه کتاب اخیر). ۸۱. ابو الحسن علی بن عیسی رمانی نحوی معتزلی متوفی در سنه ۳۸۴ (انساب سمعانی در «رمانی» طبقات الادباء إبن الانباری ۳۸۹- ۳۹۲، معجم الادباء ۵: ۲۸۰- ۲۸۳) إبن خلکان ۳۵۹- ۳۶۰ بغیة الوعاة ۳۴۴ کشف الظنون در «تفسیر الرمانی» روضات ۴۸۰- ۴۸۱. ۸۲. ابو اسحق ابراهیم بن محمّد بن السرّی زجّاج نحوی معروف متوفّی در سنه ۳۱۰ یا ۳۱۱ یا ۳۱۶ تفسیر او معروف بود به معانی القرآن شهرت زجّاج مغنی از تکثیر عدد مآخذ است رجوع شود از جمله به إبن خلکان ۱- ۳۰۹ و کشف الظنون در «تفسیر الزجاج». ۸۳. ابو علی الحسین بن الفضل البجلی متوطّن در نیشابور از مفسرین مشهور و متوفّی در سنه ۲۸۲ (انساب سمعانی در نسبت «بجلی» معجم الادباء ۱: ۱۲۲- ۱۲۳ (استطرادا لسان المیزان ۲: ۳۰۷- ۳۰۸). ۸۴. ابو اسحق احمد بن محمّد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری متوفی در سنه ۴۲۷ مفسّر و اخباری بسیار معروف که قصص الانبیاء او معروف به عرائس مکرّر در مصر به طبع رسیده است (معجم الادباء ۲: ۱۰۴- ۱۰۵، إبن خلکان ۱: ۲۲. سبکی ۳: ۲۳- ۲۴. طبقات المفسّرین سیوطی ۵، بغیة الوعاة همو ۱۵۴ روضات الجنات ۶۸). صفحه : ۵۴ تألیف تفسیر حاضر یا قبل از تألیف کشاف، یعنی قبل از سنه ۵۲۸ انجام گرفته بوده یا قبل از شهرت و انتشار کشاف و وصول نسخ آن از مکه معظمه- که در آنجا تالیف آن به اتمام رسیده بوده«۸۵»- به بلاد ایران که برای اینکه فقره هم لا بد چند سالی وقت لازم بوده است و بنابر اینکه شقّ اخیر ممکن است که تألیف تفسیر حاضر مدّتی بعد از تألیف کشّاف و اصلا مدّتی بعد از وفات خود زمخشری (یعنی بعد از ۵۳۸) نیز صورت گرفته بوده است. یک مسأله از خارج بطور حتم محقق و مفروغ عنه است و آن اینکه است که تألیف تفسیر ما نحن فیه بنحو قطع و یقین و به دلیل حسّی- عیانی مؤخّر از سنه ۵۵۶ نمی‌تواند باشد زیرا که یکی از نسخ همین تفسیر موجوده در کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد مقدس (نمره ۱۳۴) تاریخ کتابت آن صریحا واضحا و با کلمات تامّه نه با ارقام

هندسی «سنه ست‌و خمسین و خمسمائه» است و نسخه دیگر از همان کتاب و در همان کتابخانه (نمره ۱۳۶) تاریخ استنساخ آن یک سال بعد است یعنی سنه «سبع و خمسین و خمسمائة»«۸۶». پس خلاصه مقدّمات مذکوره اینکه شد که تاریخ تألیف تفسیر حاضر از طرفی به ظنّ غالب مقدم بر حدود ۵۱۰ نبوده است، و از طرف دیگر به نحو قطع و یقین و به دلیل خارجی- حسّی مؤخر از سنه ۵۵۶ نیز نمی‌تواند باشد پس تاریخ تألیف آن محصور خواهد بود ما بین حدود ۵۱۰- ۵۵۶». امّا در مورد آنچه مرحوم قزوینی (در پاورقی ۲ ص ۶۱۹) [برابر با ص ۱۴ -------------------------------- ۸۵. عین عبارت زمخشری در آخر مجلد سوم از کشّاف طبع مصر ص ۲۹۸ از قرار ذیل است: «و هذه النّسخة هی نسخة الأصل الاولی الّتی نقلت من السّواد و هی امّ الکشّاف الحرمیّة المبارکة المتمسّح بها المحقوقة ان تستنزل بها برکات السماء و یستمطر بها فی السّنة الشّهباء فزغت منها ید المصنّف تجاه الکعبة فی جناح داره السّلیمانیّة الّتی علی باب اجیاد الموسومة بمدرسة العلّامة ضحوة یوم الاثنین الثّالث و العشرین من ربیع الاخر فی عام ثمانیة و عشرین و خمسمائة- الخ». ۸۶. اینکه دو نسخه هیچ کدام تفسیر تمام کامل نیست نسخه اوّل عبارت است از مجلّد ۱۶ و ۱۷ و نسخه دوم فقط مجلّد بیستم است و وصف اجمالی اینکه دو نسخه در همین مقدمه بیان خواهد شد ان شاء اللّه تعالی. صفحه : ۵۵ همین چاپ] آورده، باید افزود که تاریخ فوت مفید نیشابوری که به نقل از لسان المیزان إبن حجر ۴۴۵ آمده است، صحیح نیست و باید تحریفی در آن صورت یافته باشد زیرا بنابر تحقیقی که مرحوم ابو الحسن شعرانی در ص ۶ مقدمه جلد اوّل چاپ خود از تفسیر روض الجنان (که بعدا به آن اشاره خواهیم کرد) انجام داده است، چون شیوخ وی همه پس از اینکه تاریخ در گذشته‌اند (مثلا هناد نسفی در ۴۶۵، إبن النّقور در سال ۴۷۰، شیخ طوسی ۴۶۰ و إبن براج در ۴۸۱) پس یا ضبط لسان المیزان مصحّف است، یا إبن حجر اشتباه کرده است. زیرا به نصّ خود لسان المیزان یکی دیگر از شاگردان او ابراهیم زیدی متوفی به سال ۵۳۹ است که تولد او به سال ۴۴۲ سه سال پیش از فوت صاحب ترجمه به نقل إبن حجر در کوفه اتفاق افتاده است و اگر عمر بن ابراهیم در بیست سالگی هم او را درک کرده باشد باید عبد الرحمن مفید در سال ۴۶۲ در عراق زنده باشد. علاوه بر اینکه مورد، مرحوم شعرانی اعتراض علّامه قزوینی (ذیل ص ۶۱۹ برابر با ص ۱۵ چاپ حاضر) را بر صاحب روضات الجنات وارد نمی‌داند، زیرا در باره تاریخ فوت مفید نیشابوری، چنان که دیدیم با وی همرایی ندارد. و در اینکه صورت باید قول صاحب روضات را پذیرفت که: «بسیار تکلّف خواهد بود اگر بگوییم مفید نیشابوری در حدود سال ۳۹۰ متولد شد و در حدود سنّ بلوغ خود سیّد رضی را در اواخر عمر وی در سال ۴۰۵ ملاقات کرد، پس از آن عمر طولانی بیش از نود سال یافت و در حدود سال ۴۸۰ که اواخر عمر او بود، سیّدین مرتضی و مجتبی ابنا الدّاعی و شیخ ابو الفتوح رازی که آن وقت طفلی نو رسیده بودند او را دیدند و اجازه گرفتند و شیخ منتجب الدین متولد در سال ۵۰۵ ایشان را در حدود ۵۲۵ مثلا ملاقات کرد و بدین تکلّف روایت بلا واسطه مفید نیشابوری را از سیّد رضی توجیه کنیم. امّا صاحب روضات نخواست به اینکه تکلّفات ملتزم شود و روایت او را «بالاسناد» گفت.»«۸۷» -------------------------------- ۸۷. روح الجنان، چاپ شعرانی، ۱/ ۱۷ (مقدّمه). صفحه : ۵۶ و چون رسم شیخ منتجب الدّین بر اینکه است که گاهی واسطه یا واسطه‌ها را حذف می‌کند، بعید نیست واسطه میان مفید نیشابوری و سیّد رضی را هم حذف کرده باشد. مرحوم شعرانی چند نکته دیگر هم در توضیح یا نقض آراء قزوینی آورده است که چون متضمّن نکته‌ای در سر گذشت ابو الفتوح و تفسیر او نیست از ذکر آن در اینکه مقام می‌گذریم، خواننده می‌تواند به صفحات ۱۶ تا ۱۹ جلد اوّل چاپ شعرانی مراجعه کند. مرحوم محدّث ارموی در تعلیقات کتاب نقض«۸۸» پس از نقل اصل و ترجمه آراء تنی چند از متقدّمان نزدیک به عصر ابو الفتوح و پس از آن، در باره صاحب روض الجنان و تجلیل از مقاله علّامه قزوینی، از قول شیخ محمّد علی سهوری در عدّة الخلف فی عدّة السلف- کتابی منظوم در تراجم احوال ائمّه هدی- علیهم السّلام- و علمای بزرگ شیعه امامیه-، ضمن ذکر علمای قرن ششم در مورد ابو الفتوح شعری نقل کرده که ذکر آن در اینکه صفحات برای کمال اینکه دیباچه ضروری می‌نماید: و ترجمان الذّکر ذو الاعزاز

اسّ الهدی ابو الفتوح الرّازی بحر الفضائل استناد الکمّل

کنز المعارف الحسین بن علی فخر المشکّکین شیخ القاله

للأخذ من افضاله افضی له قد سرق الحقّ له بغیر حق

نعم، و من قبل اخ له سرق

در باره سال وفات ابو الفتوح

نکته مهمتری که مرحوم محدّث در تحقیق خود بدان متوجه شده، موضوعی است که بر روی تاریکیهای مربوط به سال در گذشت ابـو الفتوح پرتوهـایی سـزاوار توجّه می‌افکنـد. اینکه مطلب ابتـدا در مقـدمه تفسـیر گـازر، جلاـء الاذهـان و جلاـء الاـحزان«۸۹»، ابو المحاسن الحسین بن الحسن الجرجانی آمده و بعد عینا در جلد نخست تعلیقات نقض نقل شده است. -------------------------------------- ۸۸. چاپ انجمن آثار ملّی، جلـد نخست، تهران ۱۳۵۸ ص ۱۵۱ به بعد. ۸۹. چـاپ مهر آیین، چاپ اوّل، تهران ۱۳۷۸ ق/ ۱۳۳۷ ش، ص کح به بعد. صفحه : ۵۷ حاصل مطلب از اینکه قرار است که، میرزا محمّـد صادق بن محمّد صالح آزادانی اصـفهانی در کتاب شاهـد صادق، در فصل هفتاد و نهم از باب سوم ضـمن ذکر سال وفات بزرگان اسـلام از سال اول تا سال ۱۰۴۲ هجری، ذیـل سال پانصـد و چهلم گفته است «۵۴۰ ابو الفتوح خزاعی در گـذشت»«۹۰». مرحوم محـدّث اینکه تاریـخ را با سه تاریخ اجازه که از ابو الفتوح به دست آورده، مناقض یافته است: نخستین اجازه را بر پشت صـحیفه اوّل از نسـخه‌ای از تفسیر ابو الفتوح که در ماه صفر ۹۸۰ به خط احمد بن شـکر اللّه«۹۱» نوشـته شده به اینکه شـرح دیده است: «صورت اجازهٔ الشیخ المفسّر- قدّس روحه- أجزت للأجلّ العالم الاخصّ الاشرف ...«۹۲»- ادام اللّه توفیقه و تسدیده- أن یروی عنّی هذا الکتاب من اوّله الی آخره علی الشّـرائط المعتبرهٔ فی هـذا الباب من اجتناب الغلط و التّصـحیف. کتبه الحسـین بن علی بن محمّد ابو الفتوح الرّازی ثمّ النیسابوری ثمّ الخزاعی، مصنّف هذا الکتاب، فی اواخر ذی القعدهٔ سنهٔ سبع و أربعین و خمسمائهٔ حامدا للّه تعالی و مصلّیا علی النّبی و آله.» اینکه اجازه را ابو الفتـوح در اواخر مـاه ذی قعـده ۵۴۷ نوشـته که ظـاهرا پس از پایـان تـألیف کتـاب بوده است. مسـلّم است که اینکه اجـازه بر پشـت نسـخه‌ای نوشـته شده که در زمان خود او نوشته شده و باید از نسخه‌های اصیل و آغازین تفسیر بوده باشد. سپس همان یادداشت بر پشت نسخه مورّخ ۹۸۰ یا نسخه دومی که اینکه نسخه از روی آن استنساخ گردیده نقل شده است. از روی اینکه قرینه می‌توان یقین داشت که تفسـیر ابو الفتوح در ۵۴۷ یـا سالی چنـد پیش از آن به پایان رسـیده و خود او نیز در اینکه سال در قیـد حیات بوده است. اجازه دیگر بر پشت برگ اوّل نسـخه‌ای از رجال نجاشـی، متعلق به کتابخانه آقای فخر الدین نصیری امینی به شماره ۱۲۱ ثبت شده که نسـخه‌ای است با تاریخ کتابت -------------------------------------- ۹۰. یادگار، سال دوم، ش شـشم، ص ۲۵. ۹۱. بـا تأسّف و با وجود درخواسـتهای مکرر از صاحبان نسـخ، تاکنون ما بر اینکه نسـخه دست نیافته‌ایم. ۹۲. نـام صاحب اینکه اجازه در اصل ذکر شده است. [.....] صفحه : ۵۸ ۹۸۲ به خط شخصـی به نام حسن بن غالب البراقی، نصّ آن اجازه به نقل از مقدمه جلد اوّل تفسیر گازر (ص ل) به شرح زیر است: «حکایهٔ ما وجد علی الأصل المنقول منه هذا الفرع: سمع هذا الکتاب منّی بقراءهٔ من قرأ الولد النّجیب تاج الـدّین ابو جعفر محمّـد بن الحسـین بن علی بن محمّد- ادام اللّه توفیقه- و قد اجزت له روایته عنّی و روایهٔ ما یصحّ عنده من مجموعاتی و مسـموعاتی علی الشـرط المعلوم فی ذلک من اجتناب الغلط و التّصـحیف. کتبه الحسین بن علیّ بن محمّد الخزاعیّ

بخطّه فی شهر ربیع الأوّل سنهٔ احدی و خمسین و خمس مائهٔ حامدا للّه تعالی و مصلّیا علی النّبی و آله و مسلّما. و کتب هذا مالک الکتاب نجم بن محمّد بن محمّد بن حسن بن نجم الحسینیّ الشّامیّ السکیکیّ فی النجف الشّریف یوم الثلثا ثانی ذی الحجهٔ الحرام خاتمهٔ شهور سنهٔ اثنتین و ثمانین و تسع مائهٔ من هجرهٔ سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله الطّیبین الطّاهرین». بنابر اینکه سند ابو الفتوح در ربیع الاوّل سال ۵۵۱ زنده بوده است. اجازه دیگر را صاحب ریاض العلماء، در حین ترجمه حال ابو الفتوح به اینکه عبارت نقل کرده است: «و قد رأیت الرّبع الاوّل من تفسیره هذا فی اصفهان و کانت النّسخهٔ عتیقهٔ جدّا«۹۳» و قد کتبت فی زمانه، و علی ظهرها خطّه الشّریف و اجازته لبعض تلامذته و کان اجازته له سنهٔ اثنتین و خمسین و خمس مائهٔ و عبّر عن نسبه هکذا: الحسین بن علی بن محمّد بن احمد الخزاعیّ و قد قرأها جماعهٔ أخری ایضا علیه و منهم ولد الشیخ أبی الفتوح هذا ایضا و خطّه الشّریف لا یخلو عن ردائهٔ» به گواهی اینکه هر سه سند که مؤیّد یکدیگر نیز هست، ابو الفتوح قطعا پس از ۵۴۰ و دست کم تا سال ۵۵۲ زنده بوده است. از طرفی وی در زمان تألیف کتاب ------------------------------- ۹۳. از اینکه نسخه نیز تاکنون نشانی به دست نیاورده‌ایم. صفحه : ۵۹ نقض (۵۵۶- ۵۵۹) در قید حیات نبوده است زیرا شیخ عبد الجلیل قزوینی صاحب نقض در چند موضع نام او را با عبارت ترحّم «رحمهٔ اللّه» آورده است. پس وفات وی محدود می‌ماند میان سالهای ۵۵۲ تا ۵۵۹، و تنها قول صاحب شاهد صادق با اینکه تاریخ معارض می‌نماید. مرحوم محدّث ارموی هوشمندانه تناقض را به اینکه صورت حل کرده است که صاحب شاهد صادق اینکه تاریخ را به صورت رقومی دیده، یعنی در جایی که مأخذ کتاب مزبور بوده، عبارت نه به طریق حرفی بلکه به شیوه عدد نگاری بوده و ظاهرا «۵۴۰» خوانده می‌شده است و نظر به آن که برخی نویسندگان اعداد را نیز همانند حروف و کلمات مندمج و در هم فرو رفته می‌نویسند، چنان که تشخیص عدد مقدّم و مؤخّر دشوار می‌شود و با کمک قرینه معلوم می‌گردد، و در صورت نبودن قرینه، خواننده که به نظر خود یکی را مقدّم می‌دارد، گاهی درست می‌خواند و گاهی هم به اشتباه می‌افتد. در اینکه جا نیز می‌توان پنداشت که در اثر تقدیم و تأخیر در دو رقم اوّل اینکه عدد، نوعی جا به جایی رخ داده و به احتمال نزدیک به یقین تاریخ وفات ابو الفتوح در آن مأخذ اصلی «۵۵۴» بوده است، امّا ناقل به اشتباه عدد چهار را که در مرتبه ویکأن بوده در مرتبه دهگان دیده و در اثر عدم تشخیص و بد خطی، عدد پنج آن را صفر خوانده و در مرتبه ویکأن دیده است، بنابر اینکه عدد «۵۵۴» سال وفات ابو الفتوح، «۵۴۰» خوانده شده است. اگر اینکه استحسان دلپذیر را به عنوان حلّ اینکه تناقض بپذیریم- که ظاهرا دلیلی برای نپذیرفتنش در دست نیست- هیچ گونه ابهام و اشکال دیگری باقی نمی‌ماند، در اینکه صورت می‌توانیم با اطمینانی نزدیک به یقین اعلام کنیم که شیخ ابو الفتوح رازی مؤلف تفسیر گرانقدر روض الجنان و روح الجنان به سال ۵۵۴ هجری در گذشته است.

از لا به لای نسخه‌های خطی

وقتی جست و جوی چندین ساله ما برای یافتن نکته‌ای تازه در شرح احوال ابو الفتوح به جایی نرسید به دهها نسخه خطّی مهم و بعضا نادر الوجودی امید بسته بودیم که صفحه : ۶۰ در آغاز و انجام و حواشی برخی از آنها یادداشتهایی از روزگاران پیشین به خط کاتبان و قاریان دلسوخته ایام گذشته به چشم می‌خورد، تصفّح زمانگیر دهها هزار برگ عکس متعلق به سی و هشت نسخه خطّی کامل و ناقص تفسیر که تا امروز از گوشه و کنار کتابخانه‌های ایران و جهان گرد آورده‌ایم، به نتیجه چندانی نرسید و عملا باید اعتراف کنیم که هیچ نکته تازه قابل ذکری بر آنچه در اختیار داشتیم نیفزود. تنها در برگ نخستین از جلد هفتم نسخه مج (یکی از نسخه‌های محفوظ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی) یادداشت زیر به خط ثلث آمده و با القاب و نعوت احترام انگیزی از شیخ ابو الفتوح یاد شده است که مقام و پایگاه علمی او را در چشم و دل شیعیان و معتقدان او نشان می‌دهد: «الجزء السّابع و الثّامن و التاسّع و العاشر من کتاب روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن جمعه الشیخ الاجلّ الاوحد الامام العالم الرّئیس

جمال الملّهٔ و الدّین قطب الاسلام و المسلمین شرف الائمّهٔ فخر العلماء مفتی الطّایفهٔ سلطان المفسّرین ترجمان کلام اللّه المبین الحسین بن علی بن محمّد ابو الفتوح الخزاعیّ الرّازیّ رحمهٔ اللّه تعالی علیه» که همین خطبه بی کم و کاست در برگ آخر جلد ۶ از نسخه «مت» نیز آمده است و از خویشاوندی اینکه دو نسخه حکایت می کند.

در پیرامون سال تألیف کتاب:

فایده دیگری که از تصفّح اینکه نسخه‌ها به دست آمد، نکته‌هایی روشنگر پیرامون تاریخ تألیف اینکه تفسیر بود: یکی از دستنویسهای معتبر و بسیار کهنی که به دلیل قدمت و دیگر ملاکهای نسخه شناسی در مجلّدات ۱۱ و ۱۲ به عنوان اساس مورد استفاده قرار داده‌ایم. نسخه نفیسی است متعلّق به کتابخانه شخصی مرحوم میر جلال الدّین محدّث ارموی مورّخ ۵۷۹ که پس از نسخه‌های (آت و آک) یعنی نسخه‌های اساس مجلّدات ۱۶ و ۱۷ و ۲۰ قدیمترین دستنویسهایی است که ما در اختیار داشته‌ایم. مجلد یازدهم اینکه نسخه با اینکه خطبه مهم پایان می‌پذیرد: «تمّت المجلّدهٔ الحادیهٔ عشر، و یتلوه فی الثّانیهٔ عشر سورهٔ النّحل. و وقع الفراغ صفحه : ۶۱ منه فی العاشر من صفر سنهٔ ثلاث و ثلاثین و خمس مائهٔ، و اللّه المستعان علی اتمامه و هو المتفضل باحسانه و فرغ منه فی یوم الخامس الثّانی من صفر سنهٔ تسع و سبعین و خمس مائهٔ. و هذا خطّ احقر عباد اللّه، الحسین بن محمّد بن الحسن بن ابراهیم بن محمّد بن م! کا«۹۴» العمّار، حامدا للّه و شاکرا لنعمه و مصلیّا علی نبیّه محمّد و آله.» آنچه از اینکه خطبه بر می‌آید اینکه است که اینکه مجلّد که استنساخ آن در روز پنجشنبه دوم صفر سال ۵۷۹ پایان یافته از روی نسخه‌ای نوشته شده که کتابت آن، روز دهم صفر سال ۵۳۳ هجری تمام شده بوده است. تاریخ ۵۳۳ که خواننده می‌تواند در کلیشه صفحه چهارده جلد یازدهم از چاپ حاضر ملاحظه کند، نکته‌هایی را در سر گذشت اینکه تفسیر روشن می کند: اینکه تاریخ چه پایان استنساخ مجلّد حاضر بر دست کاتب اصلی و چه تاریخ ختم اینکه بخش از تفسیر به خامه خود شیخ ابو الفتوح خزاعی بوده باشد، در هر صورت اینکه نکته را مسلّم می‌دارد که دست کم تألیف نیمه اوّل اینکه تفسیر و شاید هم تألیف تمامی آن در سال مذکور (۵۳۳ هجری) به پایان رسیده و بنابر اینکه شروع به تألیف آن بایستی سالها پیش از اینکه و احتمالا در اوایل دهه دوم قرن ششم هجری باشد. در اینکه صورت به احتمال قریب به یقین دستنویس مورد بحث از روی نسخه‌ای به خطّ مؤلف و یا نسخه‌ای مربوط به زمان صاحب تفسیر، که شاید به رؤیت و تأیید او نیز رسیده، استنساخ گردیده است، و در اینکه صورت بطور قطع و یقین باید اعلام کنیم که: تاریخ آغاز به تألیف کتاب پیش از سال ۵۳۳ بوده است. چنان که پیش از اینکه دیدیم مرحوم قزوینی با استدلالهای محکم تاریخی، به اینکه نتیجه رسیده که «تاریخ تألیف تفسیر حاضر از طرفی به ظنّ غالب مقدّم بر حدود ۵۱۰ نبوده است و از طرفی دیگر به نحو قطع و یقین و به دلیل خارجی- حسّی [تاریخ تحریر نسخه ۱۳۴ کتابخانه آستان قدس رضوی] مؤخر از سنه ۵۵۶ نیز نمی‌تواند باشد. پس تاریخ آن محصور خواهد بود ما بین حدود، ۵۱۰- ۵۵۶». و اینک با -------------------------------- ۹۴. کذا، در متن اصلی بدون نقطه (!) صفحه : ۶۲ دستیابی بر نسخه مرحوم محدّث که در حوزه آگاهی علامه قزوینی نبوده است، می‌توانیم تاریخ تألیف آن را بطور قطع و یقین میان سالهای ۵۱۰ تا ۵۳۳ یا اندکی پس از آن محدود کنیم. بنابر اینکه تاریخ، استبعاد مرحوم قزوینی و برخی دیگر از دانشمندان از اینکه که چرا ابو الفتوح از تفسیر کشّاف (مؤلّف به سال ۵۲۸) نامی به میان نیاورده هم دیگر موردی نخواهد داشت، زیرا فاصله زمانی پنج سال میان ۵۲۸ و ۵۳۳ برای آن که کتابی که در مکّه تألیف یافته در ری به دست ابو الفتوح برسد و مورد استفاده وی قرار بگیرد، به هیچ وجه کفایت نمی کند. تاریخ ۵۳۳ برای پایان تفسیر یا بخش نخستین آن با تاریخ ۵۴۷ یعنی تاریخ اجازه ابو الفتوح بر پشت نسخه مورّخ ۹۸۰، که پیش از اینکه بدان اشاره کردیم، تناقضی ندارد، زیرا هیچ بعید نیست که وی چندین سال پس از پایان تفسیر خود زنده بود و به کارهای علمی دیگر اشتغال داشته است. هر چند خواننده نکته بین ممکن است بپرسد که پس چرا ابو الفتوح در اینکه سالها به تألیف تفسیری به زبان عربی که در مقدّمه همین کتاب (ص ۲) بدان وعده

داده، نپرداخته است! شاید هم اینکه کار را کرده و کتاب او مثل صدها کتاب دیگر سر از حوادث ایّام بیرون نبرده و به دست ما نرسیده است، و خدا بهتر داند؟ دو سه دهه آغاز سده ششم هجری را باید «عصر تفسیر نویسی» بنامیم، زیرا در اینکه دو سه دهه به فاصله کمتر از سی سال دست کم چهار تفسیر بزرگ و پر آوازه قرآن مجید که در همه دوره‌ها تا روزگار ما اعتبار و جایگاه خاصی داشته‌اند، تألیف شده است: از اینکه چهار تفسیر دو تا به پارسی و دو تا به عربی است و از هر یک از آن دو- گانه، یکی بر مشرب تشیع و دیگری بر مذاق تسنّن. آن چهار تفسیر به ترتیب قدمت عبارتند از: کشف الاسرار و عدّة الابرار، به فارسی از ابو الفضل رشید الدین میبدی بر مشرب تسنّن که تألیف آن بر اساس تفسیر عرفانی خواجه عبد اللّه انصاری، در سال ۵۲۰ ه صورت گرفته است. دیگر، تفسیر روض الجنان و روح الجنان یعنی کتاب مورد بحث، تألیف یافته میان سالهای ۵۱۰ تا ۵۳۳ یا چند سال بعد بر مشرب فقه شیعه. سدیگر، الکشّاف عن حقایق التّنزیل معروف به تفسیر کشّاف، از علّامه جار اللّه صفحه : ۶۳ زمخشری خوارزمی بر مذاق تسنّن که در سال ۵۲۸ هجری در مکّه معظّمه به عربی تألیف یافته است. و سر انجام کتاب گرانقدر مجمع البیان فی تفسیر القرآن، از ابو علی فضل بن حسن طبرسی ملقّب به امین الدّین و امین الاسلام مفسّر و دانشمند معروف شیعی، که در سال ۵۴۸ به عربی تألیف شده است. نکته قابل توجّه آن که اینکه چهار مفسّر بزرگ در زمان و مکانهایی نه چندان دور، هر یک جداگانه و بطور مستقل ضرورت تألیف تفسیری را احساس می‌کنند و بی آن که ظاهرا از کار یکدیگر مطلّع باشند (به دلیل آن که هیچ کدام از کتاب دیگری نامی به میان نیاورده‌اند) تفسیر خود را به پایان می‌برند. مشابهتهایی اندک و بسیار میان تفسیر ابو الفتوح با تبیان و مجمع البیان هست و شائبه تأثّر آن را از اوّلی و تأثیرش را بر دومی در ذهن افزایش می‌دهد، تا آن جا که علّامه نوری در فایده ثالثه از خاتمه المستدرک، اظهار نظر کرده که «هر کس در مجمع البیان طبرسی به تأمّل بنگرد در می‌یابد که اینکه کتاب تلخیصی از ابو الفتوح بیش نیست«۹۵»» نه تنها از تفسیر کشف الاسرار- که حدودا همزمان با روض الجنان تألیف یافته- بلکه از هیچ کدام از تفسیرهای فارسی پیش از تفسیر ابو الفتوح نظیر ترجمه تفسیر طبری، تفسیر سور آبادی، تاج التراجم و ... هم در اینکه کتاب نامی به میان نیامده است. شاید ابو الفتوح با در دست داشتن امّهات تفسیرهای عربی، خود را از مراجعه به تفاسیر فارسی که در واقع نسبت به آنها مطلب تازه‌ای هم نمی‌توانستند داشته باشند، بی‌نیاز می‌دیده است. اگر تأثّر ابو الفتوح از تفسیرهای فارسی پیش از خود، در مقایسه با تفسیرهای عربی، اندک و یا بسیار کم باشد،- که هست- به جای آن تأثیر تفسیر ابو الفتوح بر تفسیرهای فارسی پس از آن، در زمانهای گوناگون بسیار زیاد و در خور یاد آوری است از آن میان دو تفسیر پر آوازه شیعه یعنی جلاء الاذهان و جلاء الاحزان معروف به تفسیر گازر تألیف ابو المحاسن الحسین بن الحسن الجرجانی و منهج الصادقین اثر -------------------------------------- ۹۵. رک: میر جلال الدین محدّث ارموی، تعلیقات النقض، جلد نخستین، انجمن آثار ملّی، تهران ۱۳۵۸ ص ۱۵۳. صفحه : ۶۴ معروف ملا فتح اللّه کاشانی به حدی از تفسیر روض الجنان استفاده کرده‌اند که متن آن دو بویژه تفسیر گازر- با روض الجنان کاملا قابل مقایسه و سزاوار سنجشهای دقیق زبانی و تفسیری است. جست و جو برای روشن شدن میزان تأثیر اینکه کتاب بر تفسیرهای فارسی بعد از خود به اندازه‌ای دراز دامن و گسترده است که می‌تواند عنوان پژوهش یا پژوهشهایی مستقل قرار گیرد. کما اینکه که تأثیر ابو الفتوح بر تفسیرهای عربی بعد از او هم می‌تواند با آهستگی و شکیبایی تمام به پژوهشی پر- دامنه و سر انجام تألیف آثاری در خور توجّه برای مطالعات تطبیقی بینجامد.

نام کتاب

چنان که علّامه قزوینی ثابت کرده بر اساس کلیّه نسخه‌های کهن که ما در اختیار داریم و برخی از آنها- چنان که خواهیم دید- در زمان حیات مؤلّف یا بسیار نزدیک به آن زمان نوشته شده است، نام کتاب «روض الجنان و روح الجنان» است، در حالی که مرحوم شعرانی شاید به استناد قول إبن شهر آشوب در معالم العلماء«۹۶» «روح الجنان و روح الجنان» را پذیرفته و چاپ خود را به اینکه نام

موسوم گردانیده است. باید دانست که در متن اینکه تفسیر از طرف مؤلّف به نام کتاب اشارتی نرفته، تنها در مقدّمه کتاب می گوید که: «جمعی از دوستان و بزرگان از اماثل و اهل علم و تدیّن اقتراح کردند که در اینکه باب جمعی باید کردن و وعده دادن به دو تفسیر یکی به پارسی و یکی به تازی، جز که پارسی مقدّم‌تر شد بر تازی برای آن که طالبان اینکه بیشتر بودند و فایده هر کسی بدو عامتر بود.«۹۷»» و ما نمی‌دانیم که آیا بواقع اینکه نام را خود ابو الفتوح برگزیده است و یا نسخه نویسان آن را بدین نام موسوم گردانیده‌اند. چون اختلافی در نام کتاب بین نسخه‌ها نیست، شاید نخستین نسخه نویس، اینکه نام را به کتاب داده و بعد همه جا پراکنده شده است. قرینه مختصری که از متن تفسیر برای علاقه مؤلّف به اینکه تسمیه یافته‌ایم، اینکه -------------------

------------- ۹۶. چاپ تهران، به همّت عباس اقبال ۱- ۹. ۹۷. روض الجنان، چاپ حاضر، جلد اوّل ص ۲. صفحه : ۶۵ است که در تفسیر آیه «شَهرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنزِلَ فِیهِ القُرآنُ» (بقره، ۱۸۵) می گوید: امّا دو عصمت یکی از شیطان و یکی از نیران، هر یکی از چیزی، عصمت شیطان، من قوله- علیه السلام: و یصفّد فیه مردهٔ الشّیطان ، و عصمت نیران قوله: و یغلق فیه ابواب النّیران. امّا دو نعمت: فتح الجنان و روح الجنان، درهای بهشت بگشایند و دلها را راحت دهند«۹۸»»

چاپهای پیشین روض الجنان و سخنی در شیوه تصحیح چاپ حاضر

تفسیر روض الجنان در زمره آن کتابهایی است که از همان روزگار مؤلف مورد توجّه پارسی دوستان و قاطبه علاقه‌مندان به تفسیر و علوم قرآنی قرار گرفته است، و به همین دلیل با وجود حجم زیاد کتاب همواره رونویسی و استنساخ می‌شده است، و ما امروز توانسته‌ایم افزون از پنجاه دستنویس ناقص و کامل از اینکه کتاب را که سر از حوادث قرون به سلامت برده است، احصا، و سی و هشت نسخه آن را گرد آوری کنیم. پس از آمدن صنعت چاپ به ایران هم همواره ضرورت طبع اینکه کتاب عزیز الوجود احساس می‌شد، پیش از آن که ما به تدارک چاپ حاضر برخیزیم، سه چاپ متفاوت از اینکه کتاب صورت گرفته است که هر کدام چندین بار به طریق افست نشر و پخش شده است: ۱- بار نخست تنی چند از فضلا من جمله ملك الشعراء صبوری از روی دو نسخه مورّخ ۹۴۹ و ۹۴۷ به شماره‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ محفوظ در کتابخانه آستان قدس رضوی نسخه‌ای نسبهٔ مضبوط و مصحّح به سالهای ۱۳۰۷ و ۱۳۰۹ در چهار مجلّد برای کتابخانه سلطنتی فراهم آورده که دو جلد از پنج جلد آن به سال ۱۳۲۳ ه. ق. به فرمان مظفر الدین شاه و سه جلد باقی مانده در سال ۱۵- ۱۳۱۳ ه. ش. به دستور علی اصغر حکمت وزیر معارف وقت به زیور طبع آراسته گشت«۹۹»، دوره پنج جلدی اینکه چاپ بار دیگر در سال ۱۴۰۴ ه. ق به سرمایه کتابخانه آیه ا ... العظمی ------------------------

--------- ۹۸. روض الجنان، ۳/ ۲۵. ۹۹. عبد الجلیل قزوینی، تعلیقات النّقض، ۱/ ۱۶۸. صفحه : ۶۶ مرعشی نجفی در قم به صورت افست نشر گردیده است. ۲- چاپ دوم آن در ده جلد به سال ۱۳۲۰ با تصحیح و حواشی آیهٔ اللّه مهدی الهی قمشه‌ای صورت گرفته است. ۳- و چاپ سوم در ذی حجّهٔ الحرام ۱۳۸۲ ه. ق با تصحیح و حواشی مرحوم آیهٔ اللّه حاج میرزا ابو الحسن شعرانی در ۱۲ مجلد سامان یافته و پس از آن بارها به طریقه افست نشر و پخش شده است. وجه مشترك چاپهای قبلی اینکه است که از روی نسخه‌ای واحد صورت گرفته و تقریبا بطور جدّی با هیچ نسخه بدلی مقایسه نگردیده است. نسخه‌ای هم که ملك الشعراء صبوری برای کتابخانه سلطنتی فراهم آورده در واقع تصحیح ذوقی شده و مبنای چاپهای بعدی قرار گرفته است. مرحوم شعرانی هم چنان که خود در مقدّمه یادآوری می کند (ج ۱ ص ۲۸) از تصحیح اشعار عربی مضایقه نکرده است، با همه اینکه احوال و با وجود کوششهای ارجمند آن مرحومان، به دلیل آن که برای دست‌یابی و پیوند دستنویسهای کهن و مربوط به عصر مؤلف کوششی در خور به عمل نیاورده و به بهانه کم و کاستیهای نسخه‌ها از سودهای فراوان آن محروم مانده‌اند، همه اینکه چاپها، حتّی اشعار عربی چاپ شعرانی هم چندان منقّح و مطمئن از کار در نیامده است. در اینکه جا بر سر آن نیستیم که به نقد چاپهای قبلی و مقایسه آن با چاپ حاضر بپردازیم، اینکه کار را به پژوهندگان و منتقدان وا می گذاریم و در آن صورت بسیار بجا خواهد

بود به عنوان نمونه ترجمه آیات چاپ حاضر را با چاپهای پیشین مقایسه کنند، تا روشن گردد که چگونه نسخه‌های متأخر- که نمونه‌های آن پیش روی ما هم هست- به خود اجازه تصرّف در ترجمه لفظ به لفظ آیات اینکه کتاب داده‌اند و حتّی توجّه نکرده‌اند که اینکه ترجمه چگونه با ترجمه مجدّد آیات در بخش تفسیری کتاب متفاوت و گاه متناقض از کار در می‌آید. بدیهی است چاپهایی هم که بر اینکه اساس صورت گرفته باشد خالی از اینکه اشکال و صدها مورد بدخوانی و تصرّف بی وجه کاتبان نخواهد بود«۱۰۰». ---------------------------------- ۱۰۰. لازم است همین جا اشاره کنیم که قرآن مترجمی که با نام ترجمه ابو الفتوح رازی انتشارات جاویدان صفحه : ۶۷ چنان که از جدول تعیین نسخه اساس اینکه چاپ (جدول شماره ۲) بر می‌آید. دستنویسهایی که ما اساس اینکه تصحیح قرار داده‌ایم در مجلدات ۲۰ و ۹ تا ۱۷ به- یقین و در جلدهای ۱ تا ۴ به احتمال قریب به یقین (چون نسخه فاقد تاریخ است) از نسخه‌های سده ششم و در جلدهای ۷ و ۸ بر اساس نسخه‌ای است که از روی نسخه مورخ ۶۰۶ کتابت شده، و تنها در جلدهای ۵ و ۶ و ۱۸ و ۱۹ است که ناگزیر به نسخه‌های متأخّرتر بسنده کرده‌ایم. انتظار ما برای دست‌یابی بر نسخه‌ای کهن و کامل بیهوده بود بناگزیر بر آن شدیم که نسخه‌ای چند گانه را اساس اینکه ویرایش قرار دهیم و در هر بخش از تفسیر بر کهنترین و دقیقترین نسخه موجود تکیه کنیم. در اینکه کار البته با مسائلی چند رو به- رو بودیم که لازم می‌آمد برای هر کدام در جای خود چاره‌ای بیندیشیم. یکی از اینکه مسائل چند گانه اصالت ضبطها و موضوع رسم الخطهای متفاوت دستنویسها بود. ضبطهای اصیل را در نسخه‌های کهنتر با وسواس تمام و در نسخه‌های غیر از قرن ششم حتی المقدور حفظ کردیم. رسم الخط عمومی تفسیر را هم تا آن جا که به اصالت نسخه لطمه وارد نمی‌آمد، ضمن مراعات سهولت استفاده برای امروزیان تحت ضابطه‌ای مکتوب و معیّن در آوردیم و با یاد داشت کردن مواردی که احتمال اختلاف می‌رفت در برگه‌های جداگانه، برگه‌دانی مفصّل ترتیب دادیم که به هنگام استنساخ و مقابله همه مجلدات پیش دستمان بود. مبنای اینکه رسم الخط صرف نظر از موارد خاصّ نسخه‌های کهن، کتاب راهنمای نگارش و ویرایش، فراهم آورده خود مصحّحان بوده است. مسأله دیگر معرّفی ویژگیهای نسخه اساس بود که به جای یک مورد ناگزیر شدیم در چند مورد- یعنی هر جلدی که برای نخستین بار نسخه‌ای اساس واقع می‌شد- به معرّفی ویژگیهای آن بپردازیم که البتّه لازمه اینکه کار اختصار تمام بود. تنوّع نسخه‌های اساس و نسخه بدلها ما را بر آن داشت که در مقدّمه هر مجلد بالاستقلال به معرّفی مختصر آنها- حتی اگر موجب تکرار هم باشد- بپردازیم و نمونه -- --- در تهران منتشر کرده است، هیچ گونه ارتباطی با تفسیر ابو الفتوح یا دست کم بر اساس آنچه ما در نسخه‌های کهن دیده‌ایم- ندارد. صفحه : ۶۸ عکس هر نسخه را در جای خود بیاوریم تا هر جلد بنفسه و از اینکه جهت کامل و بی‌نیاز از دیگر مجلّدات باشد، کما اینکه که فهارس چند گانه هر جلد به همین دلیل جداگانه و در پایان آورده شده است تا دارندگان هر جلد لزوما خود را از داشتن دیگر مجلدات ناگزیر نبینند. به علّت کثرت موارد اسقاط از اینکه و آن نسخه، که غالبا ناشی از سهو و سهل- انگاریهای مأنوس کاتبان متأخّر است، موارد کمبود نسخه‌ها را بندرت و تنها در مواقع ضروری با کلمه «ندارد» مشخّص کرده‌ایم. ضبط همه موارد اختلاف نسخه بدلهای قدیم و جدید و یاد کرد تفاوتهای اندک و بسیار چاپهای قبلی، جز افزودن بر حجم و قیمت کتاب و ملال خاطر خوانندگان سودی در بر نمی‌داشت بنابر اینکه به آوردن اهمّ موارد اختلاف که به نوعی آن را متضمّن فایده‌ای زبانی، معنایی و یا تصحیحی یافتیم، بسنده کردیم. هنگام مقابله برای اطمینان خاطر علاوه بر چاپهای قبلی برخی تفسیرهای معتبر و کهن از قبیل طبری، تبیان، مجمع البیان، میبدی، کشّاف، قرطبی، گازر و ... نیز پیش روی ما بود، که جز در مواردی که به مدد یکی از آنها مشکلی از متن را می‌گشودیم، از آنها نامی در حواشی به میان نیامده است. ذکر همه موارد اختلاف از چاپهای قبلی را هم خسته کننده و مکرّر و کم سودتر از همه نسخه بدلها یافتیم، روی اینکه اصل به اهمّ موارد از چاپ مرحوم شعرانی بسنده کردیم. پیدا کردن مآخذ اشعار عربی و فارسی و مقایسه آنها با ضبط دیوانهای اصلی شاعران را وظیفه‌ای خارج از کار تصحیح یافتیم که جای آن می‌تواند تعلیقاتی باشد که اگر عمر و دل و دماغی باقی بود به آینده موکول می‌شود. از

دواوین شاعران اگر بندرت نامی در پاورقیها آمده، جنبه کمک به تصحیح و درست خوانی داشته است. حواشی فقهی و کلامی و پاره‌ای توضیحات لغوی مرحوم شعرانی هم از اینکه چاپ ساقط است. جای آن مباحث هم تعلیقات کتاب خواهد بود. گذشته از آن موارد، گاهی به اختلافهای کوچکی با فقاهت امروزی شیعه برخوردیم که در حواشی به طرح آن نپرداختیم و گذاشتیم برای تعلیقات یا تحقیقات مستقلّی که باید از اینکه دیدگاهها در باره کتاب صورت گیرد. صفحه : ۶۹ در برخی از نسخه‌های کهن پاره‌ای از واژه‌ها با اعراب ضبط شده بود که لزوما همیشه با اعرابهای امروزین کلمات سازگاری نداشت. همه اعرابهای نامعهود را بویژه اگر مربوط به نسخه اساس بود در چاپ حاضر به دست دادیم تا پژوهندگان مباحث لغوی و زبانی را از فایده‌های احتمالی آن محروم نکنیم. در اینکه گونه مجلّدات علاوه بر فهارس معمول، «فهرست واژه‌های مشکول» را هم جداگانه دادیم تا دستیابی بر آنها آسان باشد. علاوه بر اعراب نسخه‌ها، برای کمک به درست خوانی متن، گذشته از سجاوندی دقیق و مضبوط، بسیاری از کلمه‌ها را خود با مراجعه به کتب لغت اعراب- گذاری کردیم. در اینکه کار و بویژه در مورد نامهای خاصّ کوشش بیشتری معمول داشتیم و با استمداد از منابع و مآخذ متعدد و مطمئن مانند، المعارف إبن قتیبه، جمهرة انساب العرب اندلسی، سیرت رسول اللّه ابرقوهی، تاریخ پیامبر اسلام آیتی و ... اعراب اسامی را تقریبا در همه موارد، حتّی در خود فهرستها به دست دادیم که امیدواریم جویندگان را مفید افتد. با همه کوششی که برای رفع مشکلات متن بر اساس نسخه‌ها به کار بردیم نتوانستیم بر همه موارد ابهام فائق آییم موردهایی هست که به رغم مقایسه دقیق نسخه- بدلها و جست و جوهای گسترده و زمانگیر در تفسیرها و متون اسلامی باز هم روشن نشد. در موارد مشکوک با قید «کذا» بر دقتهای موردی نسخه‌ها تأکید کرده‌ایم، و آن جا که ابهام از نظر ما مسلّم بوده و همه جست و جوهای ما هم برای کشف آن ناکام مانده است، مورد را با علامت پرسش (!) مشخّص کرده‌ایم تا توجّه پژوهندگان و ناقدان را به خود جلب کند. ترجمه آیات در متن نسخه‌های خطّی لفظ به لفظ بین السّطور آمده است، که به- لحاظ مشکل حروف چینی و برخی ملاحظات دیگر، ترجمه هر آیه، بلا فاصله پس از متن عربی، البتّه با حروف نازک رو به روی آن آمده است. شماره گذاری آیات بر مبنای قراءت حفص و همان است که مثلا- در المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم فؤاد عبد الباقی و اکثر قرآنهای منطبق بر روایت مورد قبول شیعه آمده است. بنابر اینکه اگر گاهی شماره آیه‌ای که در مقدّمه هر سوره توسّط صفحه : ۷۰ مؤلف داده شده با شماره آیات اینکه چاپ منطبق نیست دلیلش بی گمان ناشی از تفاوت قراءت مورد قبول شیخ و قراءتی خواهد بود که ما بدان تکیه کرده‌ایم. ضبط و قراءت آیات قرآنی را بر مبنای قرآن انتشارات علمی اسلامیه با ترجمه و تفسیر محمّد کاظم معزّی داده‌ایم که بر قراءت حفص انطباق دارد. اینکه امر بنا گزیر تفاوتهایی را در معانی آیات با متن مختار مؤلف اصلی- که بر اساس قراءت دیگری بوده- پیش آورده است، که در جای خود بدان اشاره کرده‌ایم. چنین تصرّفی هر چند با اصول تصحیح علمی سازگار نمی‌نمود، برای پرهیز از ایجاد تفاوت با قرآنهای معیار در جامعه اسلامی امروز و به حکم: الضّرورات تبیح المحظورات بدان گردن نهادیم. برای هر جلد، بالاستقلال فهرستهای چند گانه (ده یا یازده گانه) ترتیب دادیم، بدین امید که راه استفاده از کتاب را آسان کند و بر سودهای علمی آن بیفزاید. واژه نامه‌ها را قدری بسط دادیم و با استخراج تمام مفردات و مرکّباتی که اندکی در مقایسه با زبان امروز قابل توجّه می‌نمود، در واقع آن را به نوعی کشف الکلمات نزدیک کردیم، که کمترین فایده‌اش برای جویندگان می‌تواند اینکه باشد که به مدد آن مطلب مورد نیاز خود را سریعتر پیدا کنند. در ترتیب استخراج فهرست اقوام و قبایل و همچنین ترتیب قوافی فهرست اشعار عربی، روش علمی معمول در کتب عربی مراعات نشد، زیرا به تشخیص ما آنچه را که آورده‌ایم، برای خوانندگان فارسی زبان (اعمّ از متخصّص و متفنّن) مأنوستر می‌نمود. فهرست احادیث و امثال و اشعار عربی را بدون اعراب دادیم. جویندگان می‌توانند برای آگاهی از اعراب کامل به متن مراجعه کنند. امید است اینکه فهرستها در مجموع بتواند برای خوانندگان اینکه کتاب مفید افتد. کوشش ما و ناشر بر اینکه بوده است که بتوانیم تمام مجلّدات کتاب را، علاوه بر دقّتهای علمی و محتوایی، با ظاهری آراسته به سامان برسانیم. بنابر اینکه رعایت یکنواختی را در همه وجوه کتاب، از خطّ پشت

جلد و رنگ گالینگور گرفته تا نوع حروف، تنوع و ترتیب فهرستها، استفاده از نشانه‌ها و عبارتهای قرار دادی و مأنوس در حواشی و نسخه بدلها و ... لازم دیدیم. خوشبختانه تقسیم بندی کمّی کتاب هم بنابر صفحه : ۷۱ جلد بندی خود مؤلف، با اینکه امر سازگار افتاد و حدودا تعداد صفحات همه مجلّدات نزدیک به هم از چاپ در آمد. برای برازندگی چاپ و تنوّع نوع حروف و دقّت در اعرابها کوشش بسیار صورت گرفته است. ممکن است برخی حروف متن کتاب را قدری نازک و ریزتر از حدّ توقّع خود بدانند. مجموعه حروف به کار گرفته شده در اینکه کتاب پس از مشورتهای لازم و با توجّه به جمیع ملاحظات فنّی اتّخاذ شده و هنوز هم گمان می‌کنیم در اینکه انتخاب به خطا نرفته‌ایم. بسیار کوشیده‌ایم کتاب کم غلط از چاپ در آید اینکه توفیق پس از نشر چند جلد بیشتر نصیبمان شد، زیرا همگی، هم خود ما و هم حروف چینهای زحمت کش چاپخانه و هم ویراستار محترم کتاب، تجربه و کارکشتگی بیشتری به دست آوردیم. شاید برخی از مجلّدات اینکه کتاب سه چهار بار با دقّت هر چه تمامتر از آغاز تا انجام خوانده شده و بارها برای غلط گیری به چاپخانه رفته است. برای کوشش چشم و دل- فرسایی که بر سر اینکه کار گذاشته‌ایم از خداوند رحمان مدد خواسته بودیم، او را سپاس می‌گوییم که اینکه توفیق را از ما دریغ نداشت. امیدواریم حاصل اینکه کوشش به عنوان خدمتی ناچیز در سینه روزگار بماند و به درگاه بنده نواز او محلّ قبول یابد.

آغاز مجلّدات بیستگانه

تا آن جا که تقریبا از همه دستنوشته‌های معتبر از تفسیر ابو الفتوح بر می‌آید، اینکه کتاب اساسا بیست جلد بوده که هیچ کدام از چاپهای قبلی اینکه مبنا را رعایت نکرده‌اند. از اتّفاق کلمه میان نسخه‌ها و مبنای درستی که در اینکه جلد بندی مراعات شده، پیداست که تقسیم کتاب به مجلّدات بیستگانه با اینکه کیفیّت از خود مؤلف است، از اینکه رو ما هم در چاپ حاضر همین مبنا را به کار گرفتیم و متن اصلی تفسیر را در بیست مجلد عرضه کردیم. ذیلا آغاز مجلّدات بیستگانه که مورد اتّفاق همه نسخه‌های خطّی است با توجّه به آیات و سور قرآنی مشخّص می‌شود: جلد اوّل بسمله و آغاز تفسیر از سوره فاتحه (۱) جلد دوم از وَ إِذ قالَ مُوسی لِقَومِهِ ... آیه ۶۷ سوره بقره (۲). صفحه : ۷۲ جلد سوم از یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیکُمُ الصِّیامُ... آیه ۱۸۳ سوره بقره (۲). جلد چهارم از أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِی حَاجَّ إِبراهِیمَ فِی رَبِّهِ ... آیه ۲۵۸ سوره بقره (۲). جلد پنجم از یَومَ تَبیَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسوَدُّ وُجُوهٌ... آیه ۱۰۶ سوره آل عمران (۳). جلد ششم از فَکَیفَ إِذا أَصابَتهُم مُصِیبَةٌ ... آیه ۶۲ سوره نساء (۴). جلد هفتم از یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَن یَرتَدَّ مِنکُم عَن دِینِهِ... آیه ۵۴ سوره مائده (۵). جلد هشتم از وَ لَو أَنَّنا نَزَّلنا إِلَیهِمُ المَلائِکَةَ ... آیه ۱۱۱ سوره انعام (۶). جلد نهم از وَ إِذ نَتَقنَا الجَبَلَ فَوقَهُم کَأَنَّهُ ظُلَّةٌ ... آیه ۱۷۱ سوره اعراف (۷). جلد دهم از وَ جاءَ المُعَذِّرُونَ مِنَ الأَعرابِ ... آیه ۹۰ سوره توبه (۹). جلد یازدهم از اوّل سوره یوسف (۱۲). جلد دوازدهم از اوّل سوره نحل (۱۶). جلد سیزدهم از وَ إِذ قالَ مُوسی لِفَتاهُ... آیه ۶۰ سوره کهف (۱۸). جلد چهاردهم از ابتدای سوره مؤمنون (۲۳)«۱۰۱». جلد پانزدهم از آغاز سوره نمل (۲۷). جلد شانزدهم از یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا نَکَحتُمُ المُؤمِناتِ ... آیه ۴۹ سوره احزاب (۳۳). جلد هفدهم از ابتدای سوره مؤمن (۴۰). جلد هجدهم از ابتدای سوره حجرات (۴۹). جلد نوزدهم از آغاز سوره حدید (۵۷). جلد بیستم از ابتدای سوره مزّمّل (۷۳). ------------------------------ --------- ۱۰۱. در پایان جلد چهاردهم از نسخه شماره ۱۳۳۴ آستان قدس رضوی مورخ صفر ۸۴۹ اینکه یادداشت به- چشم می‌خورد: «و ظاهر آن است که آخر جزو رابع عشر اینکه موضع است. «وَ لَقَد آتَینا»اول جزو خامس عشر است از اجزاء تفسیر که مصنف- رحمه اللّه- تقسیم نموده چون در اینکه کتاب ظاهر نکرده از نسخه دیگر که مصحّح است تصحیح نموده شد. صفحه : ۷۳

نسخه‌های روض الجنان

از تفسیر بیست جلدی روض الجنان تاکنون پنجاه و سه نسخه شناسایی کرده‌ایم که از آن میان چهار نسخه دو به دو هر کدام یک

دوره کامـل تفسـیر را شامـل می‌شود و چهـل و نه نسـخه باقی مانـده دستنویسـهای ناقصـی است مربوط به بخشـهای گونا گون اینکه تفسـیر. سی و هشت نسخه از آن را بتدریج در درازای چندین سال کوشش پیگیر از گوشه و کنار کتابخانه‌های عمومی و خصوصی ایران و جهان گرد آورده‌ایم، پانزده نسـخه باقی مانـده را نیز اغلب از نزدیک دیـده‌ایم امّا چون متعلّق به دوره‌های جدیـد و در جنب نسـخه‌های خوبی که داشـته‌ایم فاقـد اعتبـار لازم بوده است، عکسـی از آن فراهم نیاورده‌ایم. در اینکه گرد آوری به یاری نیکمردان دانش پروری پشت گرم بودیم که نـام نیکویشـان زیب افزای سپاسـنامه اینکه کتـاب شـده است. از بخت نیـک چنـد نسـخه از اینکه دستنویسـها بسـیار کهن و متعلّق به سـده شـشم هجری بود. نظر به اینکه که مـا تصـحیح بخشـهای مختلف کتـاب را بر مبنـای همین دستنویسها به ترتیب قدمت آنها آغاز کردیم، توانستیم قدم به قدم با نسخه‌های کهن انس بگیریم و شیوه استوار و یگانه‌ای برای کار در پیش گیریم. همین امر مـا را از انتشار مجلّـدات به صورت نا مرتّب ناگزیر می کرد زیرا هر مجلّـدی که از آن دستنویسـی کهنه تر در دست بود ابتـدا مقابله می‌شـد و به چاپخانه می‌رفت. و همه امیـد ما اینکه بود که در خلال کار بتوانیم با جست و جوهای مستمر نسـخه‌های کهنتری برای مجلّـدات بعـدی به دست بیـاوریم و اینکه درنـگ و نشـر نا مرتّب در چنـد مورد (مثل جلـدهای ۱۱ و ۱۲) نتیجه‌ای مطلوب هم به بار آورد. هر چنـد که به علّت فقـدان نسـخه‌های تاریخ‌دار مربوط به سده‌های شـشم و هفتم ناگزیر شدیم در چنـد مجلّـد به نسـخه‌های متأخّرتر تکیه کنیم و آنهـا را اساس قرار دهیم، با اینکه حال برخی از اینکه نسـخه‌ها هم به علّت آن که از روی نسـخه‌های کهنتر- گاهی مربوط به سالهای نخستین سده شـشم- نوشـته شده و با نسخه بدلهای نسبهٔ معتبر مقابله گردیده است، می‌توانست تا حدودی اطمینان صـفحه : ۷۴ ما را جلب کنـد. تقریبا همه نسـخه‌های اساس را بتفصـیل و نسـخه بدلها را به اجمال در مقـدّمه مجلّـدات ذی ربـط معرّفی کرده‌ایـم و در اینکه جـا خـود را از تکرار آن بی نیـاز می‌دانیم. بـا اینکه حـال جـدول مشـخصات دستنویسها (جدول شماره ۱) را در اینکه مقدّمه می‌آوریم تا بطور خلاصه و یک جا اطلاعات نسـخه شناسی لازم مربوط به نسخه‌ها در اختیار خواننـده قرار گیرد. چنان که در اینکه جـدول ملاحظه می‌شود، نسـبت نسـخه‌های متعلّق به کتابخانه مرکزی آسـتان قدس رضوی در مشـهد بیش از هر کتابخـانه دیگری است، کمـا اینکه که کهنترین آنهـا هم که در دوره‌های تاریخی بسـیار دور از جانب واقفـان دلسوخته و باورمنـد بر روضه رضویّه وقف شـده است به اینکه کتابخانه تعلّق دارد، و همین امر کافی است که آسـتان قـدس رضوی خود را وظیفه‌مند بداند تا نشـر پیراسـته و شایسـته آن را بر عهده گیرد. از میان اینکه نسـخه‌های سـی و هشـتگانه نسـخه «ها» متعلق به کتابخانه پتنه هند که مجلّدات ۱ تا ۱۳ را شامل می‌شود، تنها خلاصه‌ای از تفسیر ابو الفتوح است با تاریخ کتابت ۷۳۴ ه، که تـاکنون کسـی آن را در جـایی به عنوان خلاـصه روض الجنـان معرفی نکرده است. اینکه نسـخه بـا وجود آن که به هنگام تصـحیح مجلّدات مزبور کنار دست ما بود و در مواردی نیز بدان رجوع می کردیم، با اینکه حال به علّت عدم همخوانی با نسـخه‌های اصلی و تفصـیلی، تقریبا در حواشـی به عنوان نسـخه بدل مورد استفاده قرار نگرفت و گرهی از مشکلات عدیده کار باز نکرد. چون نسخه‌ها بتدریـج گرد می‌آمـد و مـا نمی‌توانستیم کار دراز آهنگ و زمانگیر اسـتنساخ و مقابله را تا رسـیدن همه نسـخه‌ها به تأخیر بینـدازیم، برخی از نسـخه بدلها در حین کار و یا پس از اتمام مقابله و حتّی چاپ برخی مجلدات به دست ما می‌رسـید تا آن جا که مقدور بود و امکانات فنی کار اجازه می‌داد حتّی پس از حروف چینی و صـفحه بندی، متن را با اینکه نسـخه‌ها مقابله می کردیم و اهمّ اختلافها را در حاشـیه می‌افزودیم ولی متأسّـفانه گـاهی هم اینکه امکـان از دست می‌رفت و نسـخه پس از چـاپ و حتّی صـحّافی مجلـدی به دست ما می‌رسید که در آن صورت به هیچ وجه صفحه : ۷۵ نمی‌توانستیم دست کم در آن مجلد از آن سود ببریم. نام و مشخصات کلّی برخی از دستنویسـهای اینکه گونه نسـخه‌ها که پس از اتمام چاپ متن به دست ما می‌رسـید در مقـدّمه مجلدات ذی ربط آمده است، امـا در مورد برخی دیگر که پس از صـحّافی یـا حتّی انتشـار جلـدی به دست می‌آمـد، حتّی همین کـار هم انجام نشـده است. خوانند گان محترم می‌توانند اینکه گونه نسـخه‌ها را در جدول تعیین نسـخه اساس و نسـخه بدلهای مجلّدات بیسـتگانه (جدول شماره ۲) با علامت سـتاره () ملاحظه کنند. چنان که از جدول توزیع نسـخه‌ها بر اساس محلّ نگهداری (جدول شـماره ۳) بخوبی پیداست

تنها دو نسخه از مجموعه نسخه‌های ما (ها و بم) متعلّق به کتابخانه‌های خارج از کشور است و ما بقی خوشبختانه در داخل نگهداری می‌شود. اینکه ناهمسانی ناشی از کم کوشی ما برای تحصیل نسخه‌های خارج نیست. با وجود آن که تقریبا تمام فهرستهای قابل دستیابی متعلّق به کتابخانه‌های خارج را دیدیم، و استمداد از خبرگان کار در داخل و خارج هم فرو- گذاشته نیامد. در مواردی حتّی به فهرستهای چاپ شده کتابخانه‌ها هم بسنده نکردیم. در سفر مطالعاتی که در حین کار برای یک تن از مصحّحان (محمّد جعفر یاحقّی) به کشورهای اروپایی پیش آمد، با حوصله تمام فهرستهای چاپ نشده و حتّی برگه دانهای جدید برخی کتابخانه‌ها مانند: کتابخانه دانشگاه کمبریج، بادلیان اکسفورد و ایندیا آفیس (در انگلستان) و کتابخانه دانشگاه لیدن (در هلند) را که همه به داشتن نسخ خطّی نفیس فارسی نامبردارند از نظر گذرانیدیم و از کتابداران آگاه آن کتابخانه‌ها نیز استمداد خواستیم. برای تحصیل نسخه «ها» هم پس از مکاتبات بسیار و یاری خواستن از نهادهای مختلف سر انجام توانستیم به مقصود برسیم. کوششها و مکاتبات مکرّر ما برای تحصیل یا حتّی رؤیت دو نسخه محفوظ در کتابخانه آستانه مقدسه قم در عمل به جایی نرسید، و با تأسف تمام همکاری آن دار الکتب مقدّس از اینکه اقدام خیر، که منتسب به دستگاه مبارک امام هشتم- علیه السلام- بود، عملا دریغ شد.
صفحه : ۹۰

کتابشناسی ابو الفتوح و تفسیرش

آزادانی اصفهانی، میرزا محمّد صادق بن محمّد صالح: شاهد صادق (نسخه خطی، که سال وفات ابو الفتوح را ۵۴۰ آورده است)، به نقل از: یادگار، سال دوم، ش ششم، ص ۲۵. آقا بزرگ طهرانی، محمّد محسن: الذّریعه الی تصانیف الشّیعهٔ، دار الاضواء، بیروت ۱۴۰۳ ق، الطبعهٔ الثانیهٔ ۱۴۰۳، الجزء الحادی عشر (مدخل روض ۱۶۹۴، ص ۲۷۴.) إبن شهر آشوب، محمّد بن علی: معالم العلماء فی فهرست کتب الشّیعه، الحیدریه، النّجف، ۱۳۸۰ ق ص ۱۴۱. باب جامع- فصل فی من عرف بکنیته. ابو الفتوح رازی، حسین بن علی: تفسیر روح الجنان و روح الجنان، تصحیح و حواشی به قلم ابو الحسن شعرانی، اسلامیه، تهران ۱۳۵۶، مقدمه جلد اوّل ص ۱- ۲۸. ابو الفتوح رازی، حسین بن علی: تفسیر روح الجنان و روح الجنان، انتشارات کتابخانه آیهٔ الله العظمی مرعشی نجفی، «خاتمه الطّبع» ج ۵، قم ۱۴۰۴ ه. ق، ص ۶۱۵- ۶۵۶. بهار، محمّد تقی: سبک شناسی یا تاریخ تطور شعر فارسی، تهران، علمی، چاپ سوم ۱۳۴۹، ج ۲ ص ۳۹۱. بینش، تقی: «نفائس کتابخانه آستان قدس رضوی، دو تکّه از تفسیر ابو الفتوح رازی». نامه آستان قدس، سال پنجم، اردیبهشت و خرداد ۱۳۴۰، ص ۴۴ و ۵۱. الجرجانی، ابو المحاسن الحسین بن الحسن: جلاء الاذهان و جلاء الاحزان، تفسیر گازر، تصحیح و تعلیق، میر جلال الدین حسینی ارموی «محدث»، مقدّمه الف- سد، تهران ۱۳۷۸ ق/ ۱۳۳۷ ه. ش، ص ۶۴. حقوقی، عسکر: «ارزش ادبی تفسیر ابو الفتوح رازی»، مجموعه خطابه‌های نخستین کنگره تحقیقات ایرانی، دانشگاه تهران، ج ۲ اسفند ۱۳۵۳، تهران ص ۱۰۰ تا ۱۲۵. حقوقی، عسکر: تحقیق در تفسیر ابو الفتوح رازی، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۶، ۳ جلد. حقوقی، عسکر: «فرهنگ لغات و مصطلحات تفسیر ابو الفتوح رازی»، مجموعه سخنرانیهای دومین کنگره تحقیقات ایرانی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، ۱۳۵۱، ج ۱ ص ۳۶ تا ۵۶. صفحه : ۹۱ خوانساری اصفهانی، میر سید محمّد باقر: روضات الجنّات فی احوال العلماء و السّادات، کتابفروشی اسلامیه، تهران ۱۳۵۷، ج ۲ ص ۱۰۴. خوانساری اصفهانی، میر سید محمّد باقر: روضات الجنات فی احوال العلماء و السّادات، زندگانی مشاهیر دانشمندان اسلام از صدر اسلام تا زمان تألیف، ترجمه مقدّمه، اضاف به قلم محمّد باقر ساعدی خراسانی، کتابفروشی اسلامیه، تهران ۱۳۹۷ ق. ج ۳ ص ۱۰۴ و ۴- ۱۸۳. دوانی، علی: مفاخر اسلام، انتشارات امیر کبیر، چاپ اوّل، تهران ۱۳۳۶ ج ۳ ص ۴۲۵- ۴۳۶. دوانی، علی: «مفاخر اسلام، ابو الفتوح رازی»، مکتب اسلام، سال ۱۳۳۷ ش ۱۱ ص ۳۸- ۴۵. شفیعی، محمّد: مفسران شیعه، انتشارات دانشگاه شیراز، شیراز ۱۳۴۹ ص ۹۹- ۱۰۱. شوشتری، نور اللّه بن شریف الدین: مجالس المؤمنین، چاپ سوم، کتابفروشی اسلامیه، دو جلد، تهران ۱۳۶۵، ج ۱ ص ۴۸۹. عراقی، مجتبی: فهرست کتابخانه مبارکه مدرسه

فیضیه قم، ۱۳۳۷، ج اول ص ۵۶. قزوینی، عبد الجلیل بن ابی الحسین: تعلیقات نقض، تصحیح میر جلال الدین حسینی ارموی، انجمن آثار ملّی، تهران ۱۳۵۸، ۱/ ۱۵۵. قزوینی، محمّد بن عبد الوهّاب: «ابو الفتوح رازی و تفسیر او»، مقالات قزوینی، گرد آوری ع. جربزه دار، انتشارات اساطیر، تهران. ۱۳۶۲ ه. ش. ۱/ ۸- ۶۲. مجلسی، محمّد باقر: بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التّراث العربی، ۱۴۰۳ ه، ج ۱، ص ۱۰ و ۱۶ و ج ۲۵ مقدمه. مدرس، میرزا محمّد علی: ریحانهٔ الادب فی تراجم المعروفین بالکنیهٔ او اللّقب یا کنی و القاب، کتابفروشی خیام، چاپ دوم، تبریز ۱۳۴۶، ج ۷ ص ۲۲۶- ۲۲۹. مستوفی، حمد اللّه بن ابی بکر: نزههٔ القلوب، به کوشش گای لیسترانج (از روی چاپ لیدن)، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۲ ص ۵۴. مقدّس اردبیلی، احمد بن محمّد: حدیقه الشیعه، تهران ۱۳۴۰ ص ۳۳۶. ناصح، محمّد مهدی: «ترجمه آیات تفسیر طبری و ابو الفتوح» مشکوهٔ، نشریه آستان قدس رضوی، شماره ۲۸، پاییز ۱۳۶۹، ص ۱۲۶- ۱۴۲. ناصح، محمّد مهدی و یاحقّی، محمّد جعفر. «اصلی در تصحیح انتقادی تفسیر ابو الفتوح رازی»، مشکوهٔ، نشریه آستان قدس رضوی، شماره ۶ زمستان ۱۳۶۳ ص ۹- ۲۵. نفیسی، سعید: «ملاحظاتی چند در باره تفسیر فارسی ابو الفتوح»، مجله مهر، سال چهارم، صفحه : ۹۲ شماره ۱۰ ص ۹۷۶- ۹۷۹. النّوری الطبرسی، الحاج میرزا حسین: مستدرک الوسایل (شیخ حرّ عاملی)، چاپ سنگی، مکتبهٔ الاسلامیه، تهران، ج ۳ ص ۳۲۵ و ۳۶۵ و ۴۸۷ و ۴۸۹. واعظ تهرانی- ملا باقر: جنهٔ النّعیم فی احوال عبد العظیم، تهران ۱۲۹۶، ص ۱۴- ۵۱۳. یاحقی، محمّد جعفر: «دستنویسی نفیس از تفسیر ابو الفتوح رازی» مشکوهٔ، نشریه آستان قدس رضوی، شماره سوم، تابستان ۱۳۶۲ ص ۱۶۰- ۱۸۷. یاحقی، محمّد جعفر: «طبری و ابو الفتوح»، مشکوهٔ، نشریه آستان قدس رضوی، شماره ۲۸، پاییز ۱۳۶۹، ص ۱۶- ۲۵. صفحه : ۹۳

شرح نسخه‌های جلد اوّل

برای مقابله و تصحیح مجلّد اوّل تفسیر روض الجنان و روح الجنان ده نسخه به شرح زیر در اختیار بوده است: ۱. نسخه شماره ۲۰۴۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران با رمز در: اینکه دستنویس که از ابتدای کتاب تا تفسیر آیه ۲۵۰ سوره بقره یعنی جلدهای ۱ تا ۳ و بخشی از جلد ۴ را شامل می‌شود، با وجود آن که تاریخ کتابت ندارد، امّا نظر به اینکه که خط و ربط و ضبطهای آن بسیار کهن و شبیه است به نسخه‌های آق (مورخ ۵۵۶) و آک (مورّخ ۵۵۷) و مث (مورّخ ۵۷۹) توانست اطمینان و توجّه ما را به عنوان نسخه اساس به خود جلب کند. دریغ که اینکه نسخه در بسیاری از صفحات با خطّی ناپخته- امّا نه چندان جدید- نو نویسی و در بعضی صفحات به- طرزی فاحش وضّالی و دوباره نویسی شده است و گر نه بر ما مسلّم است که نباید از دهه‌های دوم و سوم نیمه دوم سده ششم جدیدتر باشد. به هر حال به علّت فقدان نسخه‌ای تاریخ دار و موثّق از اینکه بخش از تفسیر، ناگزیر شدیم با وجود نقصی که داشت همین نسخه را اساس قرار دهیم. البتّه بخشهای نو نویس روش دیگری می‌طلبید، به اینکه معنی که ضبطهای مشکوک را با دقّت بیشتری با نسخه- بدلها مقایسه کردیم و بسته به مورد به حاشیه بردیم و ضبط نسخه بدلهای نسبهٔ موثّق را در متن قرار دادیم. بخشهای کهن اینکه نسخه با خطّ نسخ کهن به شیوه نسخه‌های سده ششم تحریر یافته است و در آن ویژگیهایی در خور ذکر مانند نوشتن کاف پارسی به صورت ک (با سه نقطه)، نوشتن «که» به صورتهای کی و کی، اعرابهای قابل توجّه و متفاوت با امروز در واژه‌های فارسی مانند هزار، مرد (مقابل زن) شمشیر و برخی ساختها و صورتهای محلّی و گویشی دیده می‌شود. ۲. نسخه شماره ۱۶۳۷۸ کتابخانه مجلس شورای اسلامی با رمز مج، به صفحه : ۹۴ خط شخصی به نام غلام علی با تاریخ ۱۰۵۸ مشتمل بر مجلدات ۱ تا ۱۰. بخشهایی از دستنویس از روی نسخه‌ای قدیمتر از ۶۰۵ و بخشهای دیگری از آن از روی نسخه‌ای به تاریخ ۹۹۹ رونویس شده است، که بنابر یادداشتهایی که در انتهای جلد ششم نسخه آمده، آن دستنویس ما در بارها در تاریخهای متعددی رونویسی شده است و قاضی نور اللّه شوشتری صاحب مجالس المؤمنین توفیق یافته است در شهر لاهور، در رجب سال ۱۰۰۰ هجری، آن را مقابله و مطالعه کند. اینکه نسخه با نسخه‌های وز و مت مشابهت و هماهنگی تام دارد. ۳. میکروفیلم شماره ۳۱۹۶ کتابخانه مرکزی

دانشگاه تهران بـا رمز دب متعلق به میرزا قوام الـدین محمّـد حسـینی که بـا تاریخهـای عرض ۲۰ ذو القعـده ۱۱۲۷ و جمـادی الثانی ۱۱۴۰، احتمالاـ در قرن هشـتم یـا نهم کتابت شـده است اینکه نسـخه بعـدها به تملّک آقای حسن حسن‌زاده آملی در آمـده و از آن میکرو فیلـم برای کتابخـانه مرکزی تهیّـه شـده است و جلـدهای ۱ تا ۴ و نیمی از جلـد ۵ را شامـل می‌شود. ۴. نسـخه شماره ۱۳۳۲ کتابخانه آسـتان قدس رضوی، با رمز آج (۲)، به خطّ شخصـی به نام فرید، به تاریخ ۹۴۷ ه، وقفی خواجه شـیر احمد تونی شامل دو بخش که مجموعا با بخش دوم آن به خط شخصـی به نام عبـد الغفار بن عبد الواحد به تاریخ ۹۴۹ یک دوره کامل تفسیر از ج ۱ تا ۲۰ را شامـل می‌شـود، اینکـه دسـتنویس بـا نسـخه لـب همانـندیهای آشـکاری دارد، ترجمـه زیر نـویس آیـات در اینکـه نسـخه با دستنویسـهای کهن هماهنگ نیست و به نظر ما نباید از آن مؤلف اصلی بوده باشد. ۵. نسخه شماره ۹۰۱ کتابخانه دانشکده الهیّات و معارف اسلامی مشهد، به خطّ میرزا علی کتاب نویس (چپ نویس) ولد درویش محمّد مشهدی، به تاریخ ربیع الاوّل ۱۰۷۰ مشتمل بر جلدهای ۱ تا ۶ با رمز لب (۱) که با نسخه‌های لب (۲) و لب (۳) از همان کتابخانه مجموعا سه چهارم کلّ تفسیر از ابتدا تا پایان جلـد شانزدهم را در بر می‌گیرد اینکه نسـخه با آج و فق همخوانی دارد. ۶. نسخه شماره ۶۱۱ کتابخانه مدرسه فیضـیّه قم، وقفی شاه عبّاس صـفوی در تاریخ ۱۰۳۷ با رمز فق. اینکه دسـتنویس پنج جلد نخست تفسـیر را در بر می‌گیرد و ضـمن همخوانی با نسـخه‌های آج، لب، و دب از اعتباری متوسّط برخوردار است. نسـخه فاقـد نام کاتب و تاریـخ کتابت است امّا احتمالا بایـد در قرن دهم هجری صفحه : ۹۵ تحریر یافته باشد. ۷. نسخه شماره ۸۰۰۸ کتابخانه وزیری یزد، شامل جلدهای ۱ تا ۹، با رمز وز. با آن که تاریـخ کتابت اینکه دسـتنویس نبایـد از سـده یـازدهم کهنتر باشـد، بـا اینکه حـال آثار کهنگی ضـبطها و اسـتواری و صـحّت متن از همه جای آن پیـداست. مشـابهت تـام و همخوانی کامـل اینکه دسـتنویس بـا مـج حتّی در بـد خوانیهای بسـیار نادر آن، اینکه گمان را در ذهن ما بشدّت تقویت کرد، که اینکه نسـخه یا با دقّت وسواس آمیزی از روی نسـخه مج نوشته شده و یا هر دو در دوره‌ای نزدیک به هم از روی نسخه واحدی استنساخ شده‌اند. نظر به اینکه که نسخه مادر مج- که تاریخ و اعتبار آن بنابر یادداشتهای صریح مندرج در پایان مج و مت بر ما مسـلم است- کهن و معتبر و در خور توجّه بود تدریجا پس از اتمام مقابله جلد اوّل تفسیر، اهمیّت وز نیز بر ما روشن شد و در مجلدات بعد جای آن را پیشتر آوردیم و به عنوان نسخه بدل دوم و گاهی اوّل به آن اعتماد کردیم. ۸. نسخه شماره ۱۵۸۷ کتابخانه ملّی ایران احتمالا از سده یازده، شامل جلدهای ۱ تا ۴ و صفحاتی از جلد ۵، با رمز مب که با مر تا حدودی هماهنگ است. ۹. نسـخه‌ای متعلق به کتابخانه شخصـی حجّـهٔ الاسـلام علی اصـغر مرواریـد، از کاتبی به نام محمّـد تقی بن ابو الحسن بن نور الوری الواعـظ ظاهرا متعلق به سـده دوازدهم هجری. اینکه دسـتنویس که جلـدهای ۱ تا ۷ تفسـیر را در بر می‌گیرد، نسـخه مخـدوش و کم سودی است که بر دست کاتب یا کاتبانی غیر امین بسـیار در آن تصـرّف و تغییر صورت گرفته است و تمام ضـبطهای اصیل و کهن آن جای خود را به تعبیرات جدید و متأخر و گاه زاید بر متن، داده است، لذا جز اندکی شـباهت که با نسخه مب دارد، با هیچ کدام از دستنویسـهای مطمئن و معتبر دیگر همـاهنگی پیـدا نکرده است. از اینکه نسـخه همه جـا بـا رمز مر یاد کرده‌ایم. ۱۰. نسخه شماره ۴۹۰۲ کتابخـانه پتنه هنـد بـا رمزهـا، به خط تاج الـدین عمر الخوافی با تاریـخ ۷۳۴ ه، مشـتمل بر جلـدهای ۱ تا ۱۳. اینکه دستنویس خلاصه‌ای فشـرده از تفسیر روض الجنان است که در سده‌های گذشته فراهم آمده و با نسخه‌های کامل همخوانی ندارد، از اینکه رو به هنگام مقابله جز در مواردی بسیار اندک بدان رجوع نکرده‌ایم. یاحقّی- ناصح

مقدمه مولف

بسم الله الرحمن الرحیم سپاس خدای«۱» را که بر دارنـده اینکه ایوان است و گسترنده«۲» اینکه شادروان است«۳»، آراینده«۴» آن به آفتاب و ماه و سـتارگان است، و دارنده اینکه پیغمبران و امامان است. و درود بر رسول او که سـیّد پیغمبران و ختم مرسلان«۵» است و بر اهل البیت او که سـتارگان زمین«۶» و پیشوایـان دین‌انـد، و بر یاران او بزرگان و اخیار از مهاجر و انصار. امّا [بعـد]«۷» بدان که:

قدیم- جل جلاله- از عنایت کرم او بر بندگان و حسن نظر او به خلقان، در«۸» هر وقتی و حینی و عصری ایشان را فرو نگذاشت«۹» از انواع الطاف. و از جمله الطاف، یکی بعثت رسل است، و یکی انزال کتب، چه مکلّفان عند آن به طاعت نزدیک شوند و از معصیت دور. پس از[رسول ما «۱۰» غایت نعمت او بر ما آن است که اینکه دو نعمت در حقّ ما بلیغتر فرمود که پیغمبر ما را بهترین پیغمبران کرد و کتاب ما[رسول ما «۱۱» بهترین کتابها و آن را به فصیحترین و شریفترین و فراخترین[رسول ما «۱۲» لغتها فرو فرستاد، و آن لغت عرب است. آنکه آنرا مجمع[رسول ما «۱۳» علوم کرد تا هیچ نوع از انواع علوم نباشد و الّا در اینکه کتاب یابند، پس چاره نباشد آن را که تعاطی اینکه علم[رسول ما «۱۴» کند و خواهد که در --------------------------------- ۱. دب: خدایی. ۲. مج، دب، وز، مر: گستراننده. ۳. دب، لب، مر و. ۴، ۵. همه نسخه بدلها، بجز مب: که ختم پیغمبران است و سیّد مرسلان. [.....] ۶. همه نسخه بدلها، بجز مب اند. ۷. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۸. همه نسخه بدلها بجز مج، مب: حسن نظر و عنایت در، مج، مب: افتادگی دارد. ۹. دب، آج، لب، وز، فق، مر: نگذاشته. ۱۰. همه نسخه بدلها: ندارد. ۱۱. دب را. ۱۲. اساس: فراغ‌ترین، به قیاس با نسخه مج و با توجّه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. ۱۳. دب، آج، لب، فق: مجموع. ۱۴. دب: علوم. صفحه : ۲ تفسیر تصنیفی کند از آن که از [همه][رسول ما «۱» علوم که اینکه کتاب عزیز متضمّن است آن را و مشتمل است بر آن با بهره باشد، خصوصا علم ادب و اطّلاع بر ملاحن[رسول ما «۲» کلام عرب و علومی که منسوب باشد به علم ادب از: لغت و نحو و تصریف[رسول ما «۳» و علم نظم[رسول ما «۴» و معرفت[رسول ما «۵» بلاغت و صنعت شعر، چه مدار اینکه لغت بر اینکه علوم است، و نیز باید که- تا متقن[رسول ما «۶» بود علم اصول را تا اقوالی که قادح بود در اصول بشناسد و اجتناب کند، و تأویل آیات متشابه بر وفق اصول کند چنان که ادلّه عقل اقتضای آن کند و مطابق بود آیات محکم را. و باید تا فقیه باشد تا آیاتی که متضمّن احکام شرعی باشد، معانی آن و وجه استدلال از او[رسول ما «۷» بر مذهب صحیح بداند، و اینکه معنی تمام نشود تا عالم نباشد به اصول فقه، که بنای فقه بر آن است و ادلّه فقه از او مستخرج بود. و[رسول ما «۸» چاره نباشد از طرفی اخبار که لایق باشد به آیت و معنی او، و آیاتی که وارد باشد بر سببی، سبب نزول آن بگفتن، و قصّه‌ای که متعلّق باشد به آیت بباید گفتن به مقدار آن که گزارش معنی آن بباشد[رسول ما «۹». پس چنان که بینی، مصنّف اینکه جنس را چاره نیست از اینکه جمله علوم، چه اگر در بعضی[رسول ما «۱۰» از اینکه علوم بی‌بهره باشد، چون به آن علم رسد، یا مهمل فرو- گذارد یا تخبّط کند[رسول ما «۱۱» در چیزی که ناگفتن به از گفتن باشد، و کشف عوار خود کند و هتک ستر[رسول ما «۱۲»، و آن چون حجّتی باشد بر جهل او به آن نوع. پس چون جماعتی دوستان و بزرگان از اماثل و اهل علم و تدیّن اقتراح کردند که در اینکه باب جمعی باید کردن، چه اصحاب ما را تفسیری نیست مشتمل بر اینکه انواع، واجب دیدم اجابت کردن ایشان و وعده دادن به دو تفسیر: یکی به پارسی و یکی به تازی، جز که پارسی مقدّم شد بر تازی برای آن که طالبان اینکه بیشتر بودند و فایده هر کس[رسول ما «۱۳» بدو عامتر بود. --------------------------------- ۱. اساس: ندارد، از دب، افزوده شد. ۲. دب، آج، لب، فق، مر: ترکیبات، وز: کیفیّت. ۳. دب، مر: صرف. ۴. مج، دب، آج، لب، وز، فق، مر: نظر. ۵. دب، آج، لب، فق، مر و. [.....] ۶. مر: متیقّن. ۷. دب، آج، لب، فق، وز، مر: استدلال آن. ۸. دب، مر نیز. ۹. آج، لب، وز، فق، مر: آن که معنی گزارش آیه باشد. ۱۰. آج، لب، وز، فق، مر: از بهری. ۱۱. دب، آج، لب، فق، مر: خبط. ۱۲. دب، مر خود نماید. ۱۳. دب، آج، لب، وز، فق، مر: کسی. صفحه : ۳ و اینکه کتاب- ان شاء اللّه- از میانه اطناب و اختصار بود، اطنابی که مملّ نباشد و اختصاری که مخلّ نباشد و شرط آن است که هر آیت که بدو رسیم یا هر لفظ و هر قصّه، آنچه شرط است در او گفته شود[رسول ما «۱». چون آن آیت یا آن لفظ مکرّر شود در قرآن، حواله بر گفته کرده شود. و از خدای تعالی توفیق می‌خواهیم بر تمام کردن اینکه کتاب، و بر هر چه ما را به رضای او نزدیک گرداند- فما التّوفیق الّا من لدیه[رسول ما «۲» و ما الاعتماد الّا علیه و هو حسبنا و نعم الوکیل.

در اقسام معانی قرآن و بیان تفسیر او که[رسول ما «۳» چند وجه باشد

بدان که، معانی و تفسیر قرآن بر چهار وجه است: یکی آن که جز خدای تعالی نداند، برای آن که مصلحت در آن شناخت[رسول ما «۴» که بیان نکند، از آن جا که درست شده است که او أَحکَمُ الحاکِمِین[رسول ما «۵» است جز حکمت و صواب نکند. مثال[رسول ما «۶» چنان که[رسول ما «۷»: وَ یَسئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِن أَمرِ رَبِّی[رسول ما «۸» ...، و چنان که[رسول ما «۹»: یَسئَلُونَکَ عَنِ السّاعَةِ أَیّانَ مُرساها قُل إِنَّما عِلمُها عِندَ رَبِّی لا یُجَلِّیها لِوَقتِها إِلّا هُوَ[رسول ما «۱۰». قسمت دوم[رسول ما «۱۱» آن بود که ظاهر لفظ او مطابق معنی او بود در لغت عرب و آن را محکم خوانند، مثل قوله: قُل هُوَ اللّهُ أَحَدٌ[رسول ما «۱۲»، إِنَّمَا اللّهُ إِلهٌ واحِدٌ[رسول ما «۱۳» ...، لا إِلهَ إِلّا هُوَ الرَّحمنُ الرَّحِیمُ[رسول ما «۱۴». [و قوله: وَ لا تَقتُلُوا النَّفسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّهُ إِلّا بِالحَقِّ«۱۵» ...، -- ۱. دب، آج، لب، وز، فق، مر و. ۲. همه نسخه بدلها: الّا باللّه. ۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر بر. ۴. دب، مر: آن است، مب: آن دانست. ۵. سوره هود (۱۱) آیه ۴۵. ۶. دب: مثل او، آج، لب، وز، فق او. [.....] ۷. دب، آج، لب، فق، وز گفت. ۸. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۵. ۹. دب، مب، مر فرمود، آج، لب، فق، وز گفت. ۱۰. سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۷. ۱۱. مج، آج، لب، از او. ۱۲. سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۱. ۱۳. سوره نساء (۴) آیه ۱۷۱. ۱۴. سوره بقره (۲) آیه ۱۶۳. ۱۵. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳۳، چاپ شعرانی (۱/ ۲) و قوله. صفحه : ۴ وَ لا تَقرَبُوا الزِّنی«۱» ...، وَ لا تَقرَبُوا مال[«۲» وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ«۷» ...، و قوله تعالی: وَ لِلّهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ البَیتِ«۸» ...، چه مراد خدای به ظواهر اینکه آیات مفهوم«۹» نمی‌شود از تفصیل«۱۰» نماز و کیفیّت آن و احوال زکات و کمیّت آن و افعال حج و احکام آن تا شارع- علیه السّلام- بیان نکند و تفصیل ندهد، ما را راه نباشد به آن و رخصت نباشد خوض کردن در آن جز به وحی از قبل خدای- جلّ جلاله- به شارع- علیه السّلام- چه شرایع تبع مصالح بود و مصالح در اینکه باب جز خدای تعالی نداند. و قسمت«۱۱» چهارم آن بود که لفظش مشترک بود از میان دو معنی یا بیشتر، و هر یکی از آن روا بود که مراد بود، اینکه قسمت«۱۲» را متشابه خواند«۱۳»، حکم او آن بود که حمل کنند آن را بر محتملات خود و آنچه ممکن بود که در لغت آن وجه محتمل بود آن را و دلیلی منع نکند از حملش بر آن وجه، و قطع نکنند بر مراد خدای تعالی الّا به نصّی از رسول- علیه السّلام- یا از ائمّه- علیهم السّلام- که قول ایشان حجّت باشد در دین، و هر گه که آیتی چنین بود که محتمل بود دو وجه را، و دلیلی پیدا شود که«۱۴» یک وجه نشاید که مراد خدای تعالی باشد، قطع توان کردن که آن وجه دیگر مراد خدای تعالی بود، و مثالهای اینکه در جایگاه خود در شرح آیات متشابه بیاید- ان شاء اللّه تعالی. -- ۱. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳۲، چاپ شعرانی (۱/ ۳) و قوله. ۲. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۳. سوره انعام (۶) آیه ۱۵۲، و سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳۴. ۴. مج، آج، لب، وز، مر: سیوم، دب، فق، مب: سیم. ۵. اساس: با خطی متفاوت از متن بدون. [.....] ۶. دب، مب، مر: مفصّلا. ۷. سوره بقره (۲) آیه ۴۳ و ۱۱۰، و سوره نساء (۴) آیه ۷۷، و سوره نور (۲۴) آیه ۵۶، و سوره مزّمّل (۷۳) آیه ۲۰. ۸. سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷. ۹. دب، آج، لب، فق، مب، مر: معلوم. ۱۰. مج، وز: تفسیر. ۱۱، ۱۲. دب، مب، مر: قسم. ۱۳. همه نسخه بدلها: خوانند. ۱۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر جز. صفحه : ۵ اکنون بدان که درست شده است به روایات صحیحه که تعاطی تفسیر قرآن نشاید کرد«۱» و اقدام کردن بر بیان و شرح آن الّا به اخبار و آثار از رسول- علیه السّلام- و از ائمّه حق چه قول ایشان نیز مسند باشد به«۲» رسول خدا- علیه و علی آله السّلام- و به رأی خود تفسیر«۳» نشاید کردن«۴»، چه از طریق خاص و عام اینکه خبر روایت کرده‌اند که، رسول- علیه السلام- گفته است: من فسّر القرآن برأیه و اصاب الحقّ فقد اخطأ، هر که تفسیر قرآن کند به رأی خود، و قول او به اتّفاق موافق حق باشد، او مخطی است. فصل

در اقسام قرآن

بدان که اقسام قرآن از شش وجه بیرون نیست: «محکم» است و «متشابه»، و «ناسخ» و «منسوخ»، و «خاص» و «عام». حدّ«۵» «محکم»،

هر آن لفظی باشد که ظاهرش خبر دهنده بود از معنیش بی اعتبار امری که ضم کنند به آن، چنان که مثالش گفته شد. و «متشابه»، آن بود که مراد از ظاهر لفظ«۶» ندانند بی دلیلی، و الفاظ مشترك و محتمل را هم اینکه حکم بود، و برای آنش متشابه خوانند که مراد مشتبه باشد از آن چنان که خدای تعالی گفت: ما فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللّهِ«۷» ... و قوله: فَثَمَّ وَجهُ اللّهِ«۸» ...، وَ جاءَ رَبُّكَ«۹» ...، و امثال اینکه. امّا حدّ «ناسخ» و حقیقت او، هر دلیلی باشد شرعی که دلیل کند بر زوال مثل حکم ثابت به نصّ اوّل در مستقبل روزگار بر وجهی که اگر نه آن بودی ثابت بدی به نصّ اوّل با تراخیش«۱۰» از او. برای آن گفتیم دلیل شرعی، که اگر دلیل عقلی پیدا --- ------------------------------ ۱. مج، آج، لب، وز، مر: کردن. ۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر قول. ۳. مج، لب، فق قرآن. ۴. دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر الّا به نقل صحیح. ۵. همه نسخه بدلها: چه. ۶. مج، دب، آج، لب، مر: آن. [.....] ۷. سوره زمر (۳۹) آیه ۵۶. ۸. سوره بقره (۲) آیه ۱۱۵. ۹. سوره فجر (۸۹) آیه ۲۲. ۱۰. دب: به اعتبار تراخیش. صفحه : ۶ شود بر زوال مثل حکم ثابت به نصّ در مستقبل آن را نسخ نخوانند. نبینی که مکلّف چون عاجز شود یا عقلش زایل شود، عبادات از او ساقط گردد به دلیل عقل، و آن را ناسخ نخوانند، و برای آن گفتیم که: به زوال مثل حکم، و نگفتیم بر زوال حکم، برای آن که اگر نفس به«۱» آنچه بدو امر کرده باشد منسوخ کند بدا باشد، و بدا بر خدای تعالی روا نبود. و برای آن گفتیم که: حکم باید که ثابت بود به نصّ شرعی، که آنچه به دلیل عقل ثابت شود، چون شرع آن را زایل کند، آن را نسخ نخوانند و نگویند حکم عقل را منسوخ بکرد. نبینی که «نماز» و «طواف» و «سعی» و مانند اینکه در عقل نیکو نیست، چون شرع آمد و تعبّد کرد ما را به اینکه نگویند اینکه دلیل شرعی حکم عقل را منسوخ کرد. و اعتبار تراخی برای آن کردیم که آنچه مقارن بود از أدلّه، ناسخ نبود، و بود که مخصّص بود، نبینی که اگر گوید: «اقتلوا المشرکین الّا الیهود» اینکه تخصیص عموم باشد [۲- ر]، نسخ نباشد، و نسخ در امر و نهی شود و در خبری«۲» که تغیّر«۳» بر وی روا بود یا متضمّن بود معنی امر و نهی را. اکنون دخول نسخ در آیات قرآن بر سه وجه است: یکی آن«۴» که حکم منسوخ بود و تلاوت بر جای، چو آیت عدّهٔ یک سال، فی قوله تعالی: وَ الَّذِینَ یُتَوَفَّونَ مِنکُم وَ یَذَرُونَ أَزواجاً وَصِیَّةً لِأَزواجِهِم مَتاعاً إِلَی الحَولِ غَیرَ إِخراجٍ«۵» ...، پس خدای تعالی اینکه عدّهٔ یک سال«۶» به چهار ماه و ده روز منسوخ کرد، فی قوله: وَ الَّذِینَ یُتَوَفَّونَ مِنکُم وَ یَذَرُونَ أَزواجاً یَتَرَبَّصنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَربَعَةَ أَشهُرٍ وَ عَشراً«۷» ...، و چون آیت نجوی، فی قوله تعالی: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ناجَیتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَینَ یَدَی نَجواکُم صَدَقَةً«۸» ...، چون«۹» آیت بیامد و مردم از رسول- علیه السّلام- دور شدند و امیر المؤمنین- علیه السلام- ده درم به ده بار به صدقه داد و ملازمت کرد با رسول- علیه السّلام- چنان که در جای خود بیاید- ان شاء اللّه تعالی- حق تعالی اینکه حکم«۱۰» منسوخ کرد بقوله ------------------------------ ۱. همه نسخه بدلها: ندارد. ۲. مج، آج، لب، فق، وز، مب: چیزی. ۳. مج، آج، لب، مر: تغییر، دب، مب: تفسیر. ۴. همه نسخه بدلها است. ۵. سوره بقره (۲) آیه ۲۴۰. ۶. دب، مب، مر را، وز: یک ساله. ۷. سوره بقره (۲) آیه ۲۳۴. ۸. سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۲. ۹. آج، لب، فق، مب، مر اینکه. ۱۰. دب، مب، مر را. [.....] صفحه : ۷ تعالی: أَ أَشفَقتُم أَن تُقَدِّمُوا بَینَ یَدَی نَجواکُم صَدَقاتٍ«۱» ...، پس تلاوت برجاست و حکم منسوخ. و دوم آن است که: تلاوت منسوخ بود و حکم بر جای بر عکس قسمت اوّل، و آن آیت رجم زانی باشد که در اخبار و تفاسیر چنین است که، در سورهٔ النّور اینکه آیت بود که: الشّیخ و الشّیخهٔ«۲» اذا زنیا فارجموهما البتّهٔ فانّهما قضیا الشّهوهٔ جزاء بما کسبا نکالاـ من اللّه و اللّه عزیز حکیم، اینکه آیت را تلاوت منسوخ است و حکم بر جای. و سه‌ام«۳» آن که: لفظ و حکم هر دو منسوخ باشد، چنان که در خبر آورده‌اند که در قرآن بود که: «انّ عشر رضعات یحرّمن»، ده رضعه حکم تحریم پدید آرد، آنگه آن را نسخ فرمود به پنج تا«۴» به پانزده رضعه- علی خلاف بین الفقهاء فیه. و استقصای کلام در نسخ و احکام او و بسط مسایل او از جمله اصول الفقه بود، و نه از«۵» شرط اینکه کتاب است«۶»، و اینکه مقدار برای آن گفته شد که در قرآن لفظ نسخ و آیات ناسخه و منسوخه هست، از اینکه مقدار چاره نباشد. و «منسوخ» آن بود که حکمش بگردانند، یا تلاوتش به تلاوت«۷» یا بدلیل ناسخ. امّا «عام» لفظی بود صالح هر آن چیز را کز آن جنس باشد، و آنکه از یکی به دو تعدّی کند یا بالای آن، آن را عام خوانند. و «خاص»،

آن باشـد که متناول نبود الّا یکی را معیّن از آن جنس، مثال اوّل: یا أَیُّهَا النّاس«۸» ... و یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا«۹» ...، و مثال دوم«۱۰»: یا أَیُّهَا السّاحِرُ ادعُ لَنا رَبَّکَ«۱۱». امّا آن که عموم را صیغتی مفرد باشد که خصوص را نشاید، و اگر در خصوص استعمال کنند مجاز باشد یا نه چنین باشد، و خلاف در اینکه مسأله نزدیک سیّد مرتضی علم الهدی- قدّس اللّه روحه- چنان است که عموم را صیغتی مفرد مخصوص نباشد که از او جز عموم ندانند، بل هر صیغتی که عموم را دعوی کردند، صالح باشد- ------------------ ------------------ ۱. سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۳. ۲. مر الشّیخوخهٔ. ۳. مج، آج، لب، وز: سیوم، دب، فق، مب، مر: سیم. ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: یا . ۵. دب، آج، لب، فق: آن. ۶. دب، مب، مر: و آن شرط در اینکه کتاب گنجایش ندارد. ۷. دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر آیه ناسخه. ۸. سوره بقره (۲) آیه ۲۱، و نیز ۱۹ مورد دیگر در سوره‌های مختلف. ۹. سوره بقره (۲) آیه ۱۰۴، و نیز ۸۸ مورد دیگر در سوره‌های مختلف. ۱۰. مب، مر: دویم. ۱۱. سوره زخرف (۴۳) آیه ۴۹. صفحه : ۸ عموم را و خصوص را، و مشترک بود میان هر دو. و کلام در اینکه باب از جمله اصول الفقه باشد، اینکه جایگه احتمال نکند شرح آن دادن، چون به موضع حاجت رسیم بدو و آنچه لایق باشد در او گفته شود- ان شاء اللّه تعالی. فصل

در نامهای قرآن و معانی آن

بـدان که: خـدای تعـالی اینکه کتـاب را در قرآن به چنـد نـام بر خوانـد: «قرآن» ش خوانـد و «فرقـان» و «کتاب» و «ذکر» و «تنزیل» و «حدیث» و «موعظه» و «تذکره» و «ذکری» و «حکم» و «حکمت» و «حکیم» «مهیمن» و «شافی» و «هدی» و «هادی» و «صـراط مستقیم» و «نور» و «حبـل»، و «رحمـهٔ»، و «روح» و «قصـص» و «حق» و «بیـان» و «تبیـان» و «بصایر» و «فصل» و «عصـمهٔ» و «مبارک» و «نجوم» و «مجیـد» و «عزیز» و «کریـم» و «عظیم» و «سـراج منیر» و «بشیر و نـذیر» و «عجب» و «قیّم» و «مـبین» و «نعمـهٔ» و «علی» و مـا هر یکی را بگوییم که کجاست«۱». امّا «قرآن» فی قوله تعالی: إِنَّ هذَا الْقُرآنَ یَقُصُّ عَلی [بَنِی إِسرائِیلَ«۲» ... و فی قوله: شَـهرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنزِلَ فِیهِ الْقُرآن«۳» ...، و امثال او بسیار است]«۴». مفسّران خلاف«۵» کردنـد در معنیش. عبد اللّه عبّاس می‌گوید: مصدر «قرأ یقرأ» است، چون: رجحـان و نقصـان و خسـران. و معنیش اتّبـاع بود، و معنی [۲- پ] تلاوت هم اینکه باشـد برای آن که خواننـده تتبّع حروف می‌کند که«۶» حال خواندن. و قراءت و تلاوت به یک معنی باشد، و قتاده می‌گوید: اصل او «من قرأت الشّی» اذا جمعته و ضـممت بعضه الی بعض»، و اصل او از جمع باشد، چنان که عمرو بن کلثوم گفت ------------------------------------ ۱. همه نسخه بدلها، بجز فق: کجا گفت. ۲. سوره نمل (۲۷) آیه ۷۶. ۳. سوره بقره (۲) آیه ۱۸۵. [.....] ۴. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۵. آج، لب، فق، مب، مر: اختلاف. ۶. کذا: در اساس، دیگر نسخه بدلها: در. صفحه : ۹ شعر: ذراعی عیطل ادماء بکر

هجـان اللّون لم تقرأ جنینـا ای لم تضمّ رحمهـا علی جنین، یعنی رحم خود بر هیـچ بچّه جمع نکرد، وصف شتری می‌کنـد که هرگز بار«۱» نگرفت. و بعضـی دیگر گفتند: اشتقاق او «من قریت الماء فی الحوض» است و [قول]«۲» اول درست تر است و مرجع معنی در هر دو قول راجع بود بـا جمع. سـفیان بن عیینه گفت: برای آن اینکه کتـاب را قرآن خوانـد«۳» که در او معنی جمع است، نـبینی که حروف جمع کرد که کلمه شد«۴»، و کلمات جمع کرد تا آیت شد«۵»، و آیات جمع کرد [تا]«۶» سوره شد«۷»، و سوره جمع کرد تا قرآن شد«۸». پس جمله و ابعاض آن از جمع خالی نیست چنان که می‌بینی. و قریش و اهل مکّه اینکه کلمه به تخفیف همز گوینـد، و قراءت عبـد اللّه کثیر بر اینکه است، و بـاقی«۹» عرب مهموز گوینـد بر اصـل خود. امّـا «فرقـان» فی قوله تعـالی: تَبـارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرقانَ عَلی عَبدِهِ«۱۰» ...، و در معنی اینکه خلاف کردند، بهری گفتند: برای آنش فرقان می‌خوانند که متفرّق فرو«۱۱»- آمد، چنان که حق تعـالی فرمود: وَ قُرآنـاً فَرَقناهُ لِتَقرَأَهُ عَلَی النّاسِ عَلی مُکثٍ«۱۲» ...، قـولی دیگر آن است که: برای آن که فرق کننـده است از میان حق و باطل و حلال و حرام و وعـد و وعیـد و مؤمن و کافر و غیر آن. عکرمه و سدّی گفتند: برای آن که سبب نجات است. و

«فرقان»، به معنى نجات آمده است، فى قوله تعالى: وَ إِذ آتَينا مُوسَى الكِتابَ وَ الفُرقان«۱۳» ...، و فى قوله تعالى: إِن تَتَّقُوا اللّهَ يَجعَل لَكُم فُرقاناً«۱۴» ...، اى نجاة و مخرجا. و اينكه لفظ مصدر ------------------------------ ۱. همه نسخه بدلها بر. ۲، ۶. همه نسخه بدلها: خوانند. ۳. همه نسخه بدلها، بجز وز: باشد. ۴، ۵. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۸، ۷. همه نسخه بدلها، بجز مج، وز: باشد. ۹. مب، مر قرّاء. ۱۰. سوره فرقان (۲۵) آيه ۱. ۱۱. فق، مب، مر: فرود. ۱۲. سوره بنى اسرائيل (۱۷) آيه ۱۰۶. ۱۳. سوره بقره (۲) آيه ۵۳. ۱۴. سوره انفال (۸) آيه ۲۹. [.....] صفحه : ۱۰ است چون: سبحان و قربان و فصلان«۱»، و بيشتر در مصدر فعّيل آيد به تشديد «عين». امّا «كتاب» فى قوله تعالى: الم ذلِكَ الكِتابُ«۲» ... و اينكه لفظ نيز مصدر است، «كالقيام و الصيام» و گفته‌اند: «فعال» است به معنى «مفعول»، چون: «كتاب» حجّت كه به معنى «محسوب» است و «لباس» كه به معنى «ملبوس» است. و اينكه لفظ در قرآن و كلام عرب بر وجوه آمد«۳». به معنى «فرض» آيد«۴»، فى قوله تعالى: كُتِبَ عَلَيكُمُ الصِّيامُ«۵» ...، اى فرض عليكم. و «كتاب» حجّت باشد فى قوله تعالى: فَأتُوا بِكِتابِكُم«۶» ...، اى بحجّتكم. و كتاب به معنى اجل آيد«۷» فى قوله تعالى: وَ ما أَهلَكنا مِن قَريَةٍ إِلّا وَ لَها كِتابٌ مَعلُومٌ«۸»، اى اجل. و «كتاب» به معنى حكم آيد«۹» فى قول النّبى- صلى اللّه عليه و سلّم: سأقضى بينكم بكتاب اللّه، اى بحكم اللّه«۱۰»، قال الشّاعر: و مال الولاء بالبلاء فملتم

و ما ذاك قال اللّه إذ هو يكتب اى يقضى و يحكم. و «كتاب» به معنى مكاتبت سيّد باشد بنده‌اش را«۱۱»، فى قوله تعالى: وَ الَّذِينَ يَبتَغُونَ الكِتابَ مِمّا مَلَكَت أَيمانُكُم فَكاتِبُوهُم«۱۲» ...، و اينكه مصدر «فاعل» باشد به معنى «مفاعله»، چون: جدال، و خصام، و قتال، به معنى «مجادله»، و «مقاتله»، و «مخاصمه»«۱۳». و اصل او جمع باشد، من قولهم: «كتبت البغلة اذا جمعت بين شفرتيها«۱۴» بحلقة». و لشكر را «كتيبه» گويند«۱۵» از آن جا كه مجتمع باشد. ------------------------------ ۱. كذا: در اساس و همه نسخه بدلها، «فصلان» در مآخذ لغت عرب به عنوان مصدر نيامده است، احتمال تحريف كلمه مى‌رود، «فصلان» جمع فصيل است. ۲. سوره بقره (۲) آيه ۱ و ۲. ۳. مب، مر: آمده است. ۴. مج، آج، لب، فق، وز: آمد، مب: آمده است. ۵. سوره بقره (۲) آيه ۱۸۳. ۶. سوره صاف (۳۷) آيه ۱۵۷. ۷. مج، آج، لب، فق، وز: آمد، مب، مر: آمده است. ۸. سوره حجر (۱۵) آيه ۴. ۹. همه نسخه بدلها: آمد. ۱۰. همه نسخه بدلها، بجز دب و. ۱۱. آج، لب، فق، مب: باشد به بنده‌اش. ۱۲. سوره نور (۲۴) آيه ۳۳. ۱۳. مب باشد. ۱۴. كذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ظاهرا صورت صحيح كلمه «شفريها» مى‌باشد. [.....] ۱۵. همه نسخه بدلها، بجز دب: خوانند. صفحه : ۱۱ امّا «ذكر فى قوله تعالى: وَ هذا ذِكرٌ مُبارَكٌ«۱» ...، و قوله: إِنّا نَحنُ نَزَّلنَا الذِّكرَ«۲» ...، و اينكه را دو معنى باشد: يكى «ياد كرد«۳»، يعنى خداى تعالى به اينكه قرآن ياد مى‌دهد بندگان خود را آنچه خير و صلاح ايشان در آن است. دوم آن كه: معنى ذكر «شرف» باشد، كما قال تعالى: وَ إِنَّهُ لَذِكرٌ لَكَ وَ لِقَومِكَ«۴» ...، اى شرف لك. امّا «تنزيل» فى قوله تعالى: تَنزِيلٌ مِن رَبِّ العالَمِينَ«۵»، و آن مصدر «نزّل» باشد. امّا «حديث» فى قوله تعالى: اللّهُ نَزَّلَ أَحسَنَ الحَدِيثِ«۶» ...، و حديث ضدّ قديم باشد، من قولهم: كان ذلك دأبى قديما و حديثا. امّا «موعظه» فى قوله تعالى: قَد جاءَتكُم مَوعِظَةٌ مِن رَبِّكُم وَ شِفاءٌ لِما فِي الصُّدُورِ«۷» ...، و او مصدر وعظ باشد. امّا «تذكره» فى قوله تعالى: وَ إِنَّهُ لَتَذكِرَةٌ لِلمُتَّقِينَ«۸»، و اينكه مصدر «ذكّر» باشد. امّا «ذكرى» فى قوله تعالى: وَ ذَكِّر فَإِنَّ الذِّكرى تَنفَعُ المُؤمِنِينَ«۹»، و اينكه نيز مصدر «ذكّر» باشد. امّا «حكم» فى قوله تعالى: وَ كَذلِكَ أَنزَلناهُ حُكماً عَرَبِيًّا«۱۰». و امّا «حكمت» فى قوله تعالى: حِكمَةٌ بالِغَةٌ«۱۱» ...، و قوله تعالى: وَ اذكُرنَ ما يُتلى فِي بُيُوتِكُنَّ مِن آياتِ اللّهِ وَ الحِكمَةِ«۱۲». امّا «حكيم» فى قوله تعالى: يس، وَ القُرآنِ الحَكِيمِ«۱۳». امّا «مهيمن» فى قوله تعالى: وَ أَنزَلنا إِلَيكَ الكِتابَ [بِالحَقِّ]«۱۴» مُصَدِّقاً لِما بَينَ يَدَيهِ مِنَ الكِتابِ وَ مُهَيمِناً عَلَيهِ«۱۵» ...، اى حفيظا، و قيل: أمينا. ------------------------------ ۱. سوره انبياء (۲۱) آيه ۵۰. ۲. سوره حجر (۱۵) آيه ۹. ۳. مب، مر: ياد كردن. ۴. سوره زخرف (۴۳) آيه ۴۴. ۵. سوره واقعه (۵۶) آيه ۸۰ و سوره حاقّه (۶۹) آيه ۴۳. ۶. سوره زمر (۳۹) آيه ۲۳. ۷. سوره يونس (۱۰) آيه ۵۷. ۸. سوره حاقّه (۶۹) آيه ۴۸. ۹. سوره ذاريات (۵۱) آيه ۵۵. ۱۰. سوره رعد (۱۳) آيه

37. 11. سوره قمر (54) آیه 5. 12. سوره احزاب (33) آیه 34. 13. سوره یس (36) آیه 1 و 2. [.....] 14. اساس: ندارد، از قرآن مجید افزوده شد. 15. سوره مائده (5) آیه 48. صفحه : 12 امّا «شفاء» فی قوله تعالی: وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحمَةٌ لِلمُؤمِنِینَ«1» ...، و فی قوله- عزّ و جل: وَ شِفاءٌ لِما فِی الصُّدُورِ«2» ...، و اینکه دو معنی دارد: یکی آن که به برکت او بیماران [3- ر] شفا یابند، و دوم«3» آن که دلهای بیمار«4» به بیان او از شک«5» و نفاق شفا یابد«6» چون در اینکه کتاب تأمّل کند«7»، نبینی که خدای تعالی شک دل منافقان را بیماری می‌خواند آن جا که می گوید: فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ«8» ...، آن را که بر دارنده شک بود، شفا خواند«9». امّا «هدی» فی قوله تعالی: هُدیً لِلمُتَّقِینَ«10»، ای بیان و لطف. امّا «هادی» فی قوله: یَهدِی إِلَی الرُّشدِ«11». امّا «صراط مستقیم» فی قوله تعالی: اهدِنَا الصِّراطَ المُستَقِیمَ«12»، مراد قرآن است به قول إبن مسعود- رضی اللّه عنه. امّا «نور» فی قوله تعالی: وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنزِلَ مَعَهُ«13» ...، برای آنش نور خوانند که به او راه برند در ظلمات شک و شرک، چنان که به نور راه برند در ظلمات شب. امّا «حبل» فی قوله تعالی: وَ اعتَصِمُوا بِحَبلِ اللّهِ جَمِیعاً«14» ...، برای آنش حبل خوانند که هر«15» که دست در او زند«16» از غرق نجات یابد«17». امّا «رحمة» فی قوله تعالی: وَ هُدیً وَ رَحمَةٌ لِلمُؤمِنِینَ«18»، یعنی رحمة«19» من اللّه تعالی. --- 1. سوره بنی اسرائیل (17) آیه 82. 2، 18. سوره یونس (10) آیه 57. 3. آج، لب، مب، مر: دیگر. 4. مب، مر: بیماران. 5. مب، مر شرک. 6. مج، مب، وز: یابند. 7. مب، مر: کنند. 8. سوره بقره (2) آیه 10. 9. اساس: خواهد، به قیاس با نسخه مج و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. 10. سوره بقره (2) آیه 2. 11. سوره جن (72) آیه 2. 12. سوره فاتحة الکتاب (1) آیه 6. [.....] 13. سوره اعراف (7) آیه 157. 14. سوره آل عمران (3) آیه 103. 15. مج، آج، لب، فق، وز، مر کسی. 16. مج، آج، وز، مب، مر و بدو تمسّک کند، فق و تمسّک کند. 17. دب: ندارد، دیگر نسخه بدلها چنان که آن کس که دست در رسن زند از غرق نجات یابد. 19. دب: ندارد، دیگر نسخه بدلها: نعمة. صفحه : 13 امّا «روح» فی قوله تعالی: وَ کَذلِکَ أَوحَینا إِلَیکَ رُوحاً مِن أَمرِنا«1» ...، برای آنش «روح» خوانند که، قوام اسلام بدوست، چنان که، قوام تن به روح باشد. امّا «قصّه»«2» فی قوله تعالی: نَحنُ نَقُصُّ عَلَیکَ أَحسَنَ القَصَصِ«3» ...، و اصل کلمه، «من قصّ اثره اذا اتّبعه» بود. امّا «حق» فی قوله تعالی: وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الیَقِینِ«4»، برای آنش حق خوانند که درست و حقیقت است، من قولهم: حقّ الامر، ای صحّ و ثبت. و قولی دیگر آن که، حق ضدّ باطل بود، و چون ضدّ باطل بود، محیل و مزیل باطل بود، چنان که گفت: بَل نَقذِفُ بِالحَقِّ عَلَی الباطِلِ فَیَدمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ«5» ...، ای ذاهب زائل. امّا «بیان»«6»: هذا بَیانٌ لِلنّاسِ«7». امّا «تبیان» فی قوله تعالی: وَ نَزَّلنا عَلَیکَ الکِتابَ تِبیاناً لِکُلِّ شَیءٍ«8» ...، و اینکه کلمه مصدر «بیّن» باشد. امّا «بصائر» فی قوله تعالی: هذا بَصائِرُ مِن رَبِّکُم«9» ...، و «بصائر» جمع بصیرت باشد برای آن که بدو مستبصر شوند. امّا «فصل»، فی قوله تعالی: إِنَّهُ لَقَولٌ فَصلٌ«10»، ای فاصل«11» بین الحق و الباطل. امّا «مبارک»، فی قوله تعالی: وَ هذا ذِکرٌ مُبارَکٌ أَنزَلناهُ«12». امّا «نجوم»«13»: فَلا أُقسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ«14»، برای آنش نجوم خوانند که نجم نجم فرو آمد«15»، آیت از پس آیت و سورت از پس سورت. امّا «مجید»، قوله تعالی«16»: ق وَ القُرآنِ المَجِیدِ«17»، ای الشّریف. --- 1. سوره شوری (42) آیه 52. 2. مب، مر: قصص. 3. سوره یوسف (12) آیه 3. 4. سوره حاقّه (69) آیه 51. 5. سوره انبیاء (21) آیه 18. 6. مر بقوله تعالی. 7. سوره آل عمران (3) آیه 138. 8. سوره نحل (16) آیه 89. [.....] 9. سوره اعراف (7) آیه 203. 10. سوره طارق (86) آیه 13. 11. همه نسخه بدلها فارق. 12. سوره انبیاء (21) آیه 50. 13. آج، لب، مب، مر فی قوله تعالی. 14. سوره واقعه (56) آیه 75. 15. فق، مب، مر: فرود آمد. 16. مج، دب، وز: ففی قوله، آج، لب، فق: بقوله، مب، مر: فی قوله. 17. سوره ق (50) آیه 1. صفحه : 14 امّا «عزیز»«1»، قوله تعالی: وَ إِنَّهُ لَکِتابٌ عَزِیزٌ«2» ...، و اینکه دو معنی دارد: یکی آن که گرامی است، و دوم آن که غالب است، من قولهم: «من عزّ بزّ ای«3» من غلب سلب»، یعنی صعب است و ممتنع بر آنان که خواستند که معارضتش کنند«4»، و معنی سیوم«5» آن بود که مثل اینکه«6» نیابند. امّا «کریم»«7»: إِنَّهُ لَقُرآنٌ کَرِیمٌ«8». امّا «عظیم«9»»: وَ لَقَد آتَیناکَ سَبعاً مِنَ المَثانِی وَ القُرآنَ العَظِیمَ«10». امّا «بشیر و نذیر»، فی قوله- جلّ و عزّ: بَشِیراً وَ نَذِیراً فَأَعرَضَ أَکثَرُهُم«11»- الایة. امّا

«قیّم»«۱۲»: وَ لَم یَجعَل لَه عِوَجاً، قَیِّماً«۱۳». امّا «نعمهٔ»، فی قوله- جلّ و عزّ: وَ أَمّا بِنِعمَهِٔ رَبِّکَ فَحَدِّث«۱۴». امّا «مبین» فی قوله- عزّ و علا: الر تِلکَ آیاتُ الکِتابِ المُبِینِ«۱۵». امّا «علیّ»، فی قوله تعالی: وَ إِنَّهُ فِی أُمِّ الکِتابِ لَدَینا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ«۱۶». قدیم- جلّ جلاله- از عظم شأن قرآن و کثرت منافع خلق در او اینکه کتاب را به چندین«۱۷» نامهای«۱۸» شریف بر خواند تا تنبیه باشد خلقان را به«۱۹» رفعت و منزلت و ------------------------------ ۱. مج، دب، وز فقی، آج، لب، فق، مب، مر فی. ۲. سوره فصّلت (۴۱) آیه ۴۱. ۳. آج، لب، فق: و. ۴. مج، دب، آج، لب، فق معارضهایش آرند، وز: معارضه پیش آرند. ۵. فق، مب: سیم. [.....] ۶. همه نسخه بدلها: مثلش. ۷. آج فی قوله، مب، مر بقوله تعالی. ۸. سوره واقعه (۵۶) آیه ۷۷. ۹. مج، دب، وز فقی قوله: آج، لب، فق، مب، مر فی قوله تعالی. ۱۰. سوره حجر (۱۵) آیه ۸۷. پس از بیان اینکه مطلب- به حسب ظاهر و مطابق روال کلام- تعبیر «سراج منیر» به عنوان نامی از نامهای قرآن مجید و استشهاد مفسّر به آیه: وَ داعِیاً إِلَی اللّهِ بِإِذنِهِ وَ سِراجاً مُنِیراً[سوره احزاب (۳۳) ۴۶] باید می‌آمد، لکن اینکه معنی در اساس و همه نسخه بدلها نیست. ۱۱. سوره فصّلت (۴۱) آیه ۴. ۱۲. مب، مر بقوله تعالی. ۱۳. سوره کهف (۱۸) آیه ۱ و ۲. ۱۴. سوره ضحی (۹۳) آیه ۱۱. ۱۵. سوره یوسف (۱۲) آیه ۱. ۱۶. سوره زخرف (۴۳) آیه ۴. ۱۷. همه نسخه بدلها: به چند. ۱۸. مب، مر: نام. ۱۹. مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر، وز: و. [.....] صفحه : ۱۵ جلالت قدر او.

در معنی سورت و آیت و کلمت و حرف

بدان که سورت را معنی منزلت بود از منازل شرف، و دلیل بر اینکه قول نابغه است- شعر: ألم تر أنّ اللّه أعطاك سورهٔ

تری کلّ ملك دونها یتذبذب ای منزلهٔ من منازل الشّرف. و باره شهر را از آن سور خوانند که بلند و مرتفع بود، اینکه قول آن کس باشد که «سورهٔ» بی همزه گوید. امّا«۱» آن که مهموز گوید، اصل او «من سؤر الماء» باشد، و آن بقیّه آب بود در آبدان. و عرب گوید: «اسأرت فی الاناء»، اذا ابقیت«۲» فیه شیئا«۳»، و قال الاعشی ثعلبه- شعر: فبانت و قد أسأرت فی الفؤا

د صدعا علی نأیها مستطیرا امّا «آیت»، علامت باشد، من قولهم: «آیهٔ کذا و کذا»، ای علامته. و از اینکه جاست آنچه«۴» خدای تعالی حکایت کرد از عیسی- علیه السّلام- در ذکر مائده: تَکُونُ لَنا عِیداً لِأَوَّلِنا وَ آخِرِنا وَ آیَهًٔ مِنکَ«۵» ...، ای علامهٔ لإجابهٔ دعائنا. و «آیت»، به معنی رسالت باشد، چنان که کعب بن زهیر گفت- شعر: الا أبلغا هذا المعرّض آیهٔ

أیقظان قال القول أم قال ذا حلم [۳- پ] ای رسالهٔ. و معنی دگر آیت را«۶» «جماعت» باشد، چنان که گویند: «خرج القوم بآیتهم»، ای بجماعتهم. و آیتی از قرآن جمله کلمات و حروف باشد متّصل تا به ------------------------------ ۱. مج، آج، لب، فق، مب، مر: فامّا. ۲. دب، فق، مب، مر: بقیت. ۳. آج، لب، فق، مب و آن بقیّه آب بود، مر و آن بقیّه بود. ۴. مج، دب، آج، لب، فق، وز: آن که، مب، مر: که. ۵. سوره مائده (۵) آیه ۱۱۴. ۶. مب، مر: و آیه را یک معنی دیگر. صفحه : ۱۶ انقطاع معنی. و «آیت» عجیبه باشد، من قولهم: «فلان ایهٔ فی کذا»، ای اعجوبهٔ. و «کلمه»، لفظی باشد موضوع که دلیل معنی کند به وضع، و جمعش کلمات و کلم بود. و از حرف«۱» دو چیز مفهوم باشد: یکی حروف هجا، چون: ا«۲»، ب، ت، ث، و دیگر حرف«۳»، در مواضعت اهل نحو، و هو ما جاء لمعنی«۴»، لیس باسم و لا فعل، نحو: «هل» و «بل» و «قد». بدان که سورتهای قرآن«۵»، هر چند سورت را نامی است مخصوص، و آن جمله در خبری«۶» جامع است. واثلهٔ بن الاسقع روایت کند که رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- گفت: ۷» اعطیت مکان التّوریهٔ السّبع الطّوال و اعطیت مکان الزّبور المئین« و اعطیت مکان الانجیل المثانی و فضّلت بالمفصّل. رسول- علیه الصّلواهٔ و السلام- گفت که: مرا به جای توریت، اینکه هفت سوره دراز دادند: یعنی «البقره» و «آل عمران»، و «النّساء»،

و «المائدة»، و «الانعام»، و «الاعراف»، و «الانفال«۸»»، و «التّوبة». و به جای زبور، مرا مائین دادند، یعنی سورتهایی که [کما بیش]«رسول ما «۹» صد آیت است، چون«رسول ما «۱۰»: «یونس»، و «هود»، و «یوسف»، و «بنی اسرایل» و «کهف» و مانند آن. و به جای انجیل، مرا «مثانی» دادند، یعنی«رسول ما «۱۱» سورتهایی که زیر صد آیت«رسول ما «۱۲» است. و برای آنش «مثانی» گویند«رسول ما «۱۳» که ثوانی مئین است، و روا بود که برای آنش مثانی گویند«رسول ما «۱۴» که اینکه سورتها مضاف با مائین دو باشد، آنگه هر دو بهم دوم «سبع طوال» باشد. و حسن بصری گفته است: مراد به «مثانی»، فاتحة الکتاب است، و اینکه ---------------------------------- ۱. مر: حروف. ۲. مج، آج، لب، فق، وز: الف. ۳. مب: حروف. ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بمعنی. ۵. همه نسخه بدلها را. ۶. مج: چیزی. ۷. اساس و دیگر نسخه بدلها: المائین. ۸. مج، دب، وز: ندارد، که بر متن راجح می‌نماید. [.....] ۹. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۱۰. همه نسخه بدلها انفال. ۱۱. مج، دب، آج، لب، فق، مر اینکه. ۱۲. مج، وز: که فرود مائین. ۱۳. مج، آج، لب، فق، وز، مب، مر: خواند، دب: خوانند. ۱۴. همه نسخه بدلها: خواند. صفحه : ۱۷ در اخبار ما هست. و گفت: مرا تفضیل دادند به مفصّل، یعنی در برابر اینکه هیچ پیغمبر صاحب کتاب را چیزی ندادند. مفسّران خلاف کردند در مفصّل. گروهی گفتند: از سوره محمّد- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- تا به آخر قرآن مفصّل است، و گروهی گفتند: از سوره «ق» تا به آخر قرآن. و عبد اللّه عبّاس گفت: از سوره و الضّحی تا به آخر قرآن. و گفتند: برای آنش مفصّل خوانند«رسول ما «۱» که فصل بسیار باید کردن از میان«رسول ما «۲» دو سوره بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ. و بعضی دیگر گفتند: برای آن که فصل باید کردن از میان هر دو سوره به تکبیری، و اینکه قراءت إبن کثیر است، و شاعر اینکه را نظم کرد در چند بیت، گفت- شعر: حلفت بالسّبع اللّواتی طوّلت

و بمئین بعدها قد أمئیت«رسول ما «۳» و بالمثانی ثنّیت فکرّرت

و بالطّواسین الّتی قد ثلّثت و بالحوامیم الّتی قد سبّعت

و بالمفصّل اللّواتی فصّلت

در ثواب خواننده قرآن

شهر بن حوشب روایت کند از ابو هریره از«رسول ما «۴» رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- که او گفت: فضل القرآن علی سائر الکلام کفضل اللّه علی خلقه، گفت: فضل قرآن بر دیگر کلامها چنان است که فضل خدای تعالی بر خلقانش«رسول ما «۵». دیگر انس مالک روایت کند از رسول- صلّی اللّه علیه و [آله]«رسول ما «۶» و سلّم- که گفت: القرآن غنی لا غنی دونه و لا فقر بعده، گفت: قرآن توانگری است که بالای آن توانگری نیست و ---------------------------------- ۱. مج: خواند. ۲. مج، آج، لب هر. ۳. اساس، آج، لب، فق، وز، مب، مر: امّیت، با توجّه به مج تصحیح شد. ۴. اساس: که، به قیاس با نسخه مج، تصحیح شد. ۵. مج، دب، آج، لب، فق، وز خبر. ۶. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. صفحه : ۱۸ پس از آن درویشی نیست. خبری دیگر، عبد اللّه مسعود روایت کند از رسول- صلّی اللّه علیه و [آله]«رسول ما «۱» و سلّم- که گفت: رسول ما «۲» انّ هذا القرآن هو مأدبة اللّه فتعلّموا مأدبته ما استطعتم، انّ هذا القرآن هو حبل اللّه المتین و هو النّور المبین و الشّفاء النّافع، فاقرؤه فان اللّه- عزّ و جلّ- یأجرکم علی تلاوته بکلّ حرف عشر حسنات اما انّی لا اقول «الم» حرف و لکن «الف» و «لام» و «میم» ثلاثون حسنة، گفت: اینکه قرآن مهمانی«رسول ما «۳» خداست، بیاموزید از مهمانی خدای تعالی«رسول ما «۴» چندان که توانی«رسول ما «۵»، اینکه قرآن حبل

خداست و نوری روشن است و شفای سودمند، بخوانید که خدای تعالی شما را مزد دهد بر هر حرفی ده حسنه نمی‌گویم«رسول ما «۶» «الم» یک حرف است و لکن سه حرف است، تا ثوابش سی حسنه بود«رسول ما «۷». ابو الدّرداء، روایت می‌کند از رسول- صلّی اللّه علیه و [آله]«رسول ما «۸» و سلّم- که گفت: رسول ما «۹» القرآن افضل کلّ شیء دون اللّه تعالی فمن و قّر القرآن فقد و قرّ اللّه و من لم یوقّر القرآن« فقد استخفّ بحرمهٔ اللّه تعالی، حرمهٔ القرآن علی اللّه تعالی کحرمهٔ الوالد علی ولده ، گفت: قرآن فاضلترین«رسول ما «۱۰» همه چیز است فرود خدای تعالی، هر که قرآن را حرمت دارد، خدای- عزّ و جلّ- را حرمت داشته باشد، و هر که حرمت قرآن ندارد، استخفاف کرده باشد به حرمت خدای تعالی. حرمت قرآن بر خدای تعالی، چون حرمت پدر است بر فرزند. خبر دیگر [۴- ر]، ابو امامه روایت کند از رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- که او [گفت]«رسول ما «۱۱»: «هر که او ثلثی«رسول ما «۱۲» از قرآن بخواند، چنان بود که او را ثلثی«رسول ما «۱۳» نبوّت داده ------------------------------

--- ۱، ۸. اساس: ندارد، از دب افزوده شد. ۲. دب واحد. [.....] ۳. اساس: مهمان، با توجّه به مج و ترجمه مجدد کلمه «مأدبه» در عبارت آتی تصحیح شد، دب: میهمانی. ۴. مب، مر: مهمانی خدای را. ۵. توانی/ توانید. ۶. مب، مر که. ۷. مج، آج، لب، فق، وز، مر خبر آخر، دب، مب خبر دیگر. ۹. مب، مر: اللّه. ۱۰. مب، مر: فاضلتر از. ۱۱. اساس: ندارد، به قیاس با نسخه مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. ۱۲. مج، آج، لب، مب، مر: سه یکی، فق، وز: سیکی/ سه یکی. ۱۳. همه نسخه بدلها از. صفحه : ۱۹ باشند، و هر که دو بهری«رسول ما «۱» بخواند چنان باشد که او را دو بهره از نبوّت داده باشند، و هر که همه قرآن بخواند چنان باشد که او را همه نبوّت داده باشند». آنگه«رسول ما «۲» گویند: رسول ما «۳» اقرء و ارق« بکلّ آیهٔ درجهٔ ، می‌خوان و بر می‌شو به هر آیتی درجه‌ای«رسول ما «۴» در بهشت«رسول ما «۵» تا آنچه با او باشد از قرآن برسد«رسول ما «۶». آنگه«رسول ما «۷» گویند: اقبض فیقبض، هابگیر«رسول ما «۸»، او هابگیرد«۹». [بار دیگرش گویند: اقبض فیقبض ، هابگیر، او هابگیرد]«۱۰»، آنگاه او را گویند«۱۱»، دانی که در دست چه داری! گوید: نه؟ فاذا فی یده الیمنی الخلد و فی الاخری النّعیم، که«۱۲» نگاه کند، در دست راست بهشت خلد دارد، و در دست چپ بهشت نعیم. خبری دیگر«۱۳»، بعضی زنان رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- روایت کنند که«۱۴» گفت: ۱۵»۱۶»۱۷» حملهٔ القرآن هم المحفوفون برحمهٔ اللّه تعالی الملبسون بنور« اللّه المعلّمون کلام اللّه من عاداهم فقد عادی اللّه و من والاهم فقد والی اللّه. یقول اللّه- تعالی: یا حملهٔ القرآن تحبّبوا« الی اللّه تعالی بتوقیر کتابه یزدکم حبّا و یحبّبکم« الی خلقه، یدفع عن مستمع القرآن شرّ الدّنیا و یدفع عن تالی القرآن بلوی الآخرهٔ و لمستمع آیهٔ من کتاب اللّه تعالی خیر من ثبیر ذهبا و لتالی آیهٔ من کتاب اللّه تعالی خیر ممّا تحت العرش الی تخوم الارض السّفلی، گفت رسول- صلّی اللّه علیه و علی ----------------------

------------ ۱. مج، دب، آج، لب، فق: دو بهر از قرآن بر، وز: دو بهری از قرآن بر، مب، مر: دو ثلث از قرآن بر. ۲. مر او را. ۳. اساس، مج، لب، مب، مر: و ارقا، دب: وارتقا، با توجّه به آج تصحیح شد. ۴. دب و به هر درجه‌ای. [.....] ۵. مج، دب، فق، وز بر بالا می‌شود، مب، مر بالاتر می‌رود. ۶. مب، مر: تمام شود. ۷. مب، مر با او. ۸. مج، فق، وز: هاگیر، دب، آج، لب: فراگیر، مب، مر: بگیر. ۹. مب، مر: پس بگیرد. ۱۰. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۱۱. مب هیچ، مر که هیچ. ۱۲. مب، مر: چون. ۱۳. مج، دب، آج، لب، فق، وز: آخر. ۱۴. مج، دب، وز رسول- علیه السّلام. ۱۵. همه نسخه بدلها: نور. ۱۶. دب، فق، مب، مر: تحبّوا. ۱۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: یحبکم. صفحه : ۲۰ آله و سلّم«۱»: حاملان قرآن«۲» گرد بر گرد ایشان رحمت خدای تعالی گرفته بود، و لباس ایشان نور خدای تعالی بود، و آموختگان کلام خدای تعالی باشند، دشمن ایشان دشمن خدای بود، و دوست ایشان دوست خدای بود. خدای تعالی ایشان را گوید: ای حاملان قرآن؟ دوستی کنی«۳» با من به حرمت داشت«۴» شما کتاب مرا، من«۵» دوستی شما بیفزایم و شما را دوست داشته گردانم به خلقان خود. آنگه گفت: از شنونده قرآن شرّ دنیا بگردانند، و از خواننده قرآن بلای آخرت بگردانند، و شنونده آیتی را از قرآن به قیامت ثواب بیشتر از کوه ثبیر و بهتر زر بدهند، و خواننده آیتی از قرآن«۶» ثواب بیشتر بود که از زیر عرش تا به«۷» هفتم زمین. خبری دیگر«۸»، ابو سعید خدریّ روایت کند از رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- که گفت:

روز قیامت منبرهایی از نور بنهند و نزدیک هر منبری شتری از شتران بهشت بدارند، آنگه منادی از قبل ربّ العزّه ندا کند«۹»: کجااند حاملان کتاب خدای تعالی! بر اینکه منبرهای نور نشینی«۱۰» که شما را ترسی و اندوهی نیست تا خدای تعالی حساب خلقان بکند«۱۱». آنگه ایشان را بر آن شتران نشانند و به بهشت برند. خبری دیگر: سلیل روایت کند از رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم«۱۲»- که گفت: هر که قرآن از دفتر«۱۳» بر خواند، خدای تعالی عذاب مادر و پدرش تخفیف کند، و اگر چه مشرک بوده باشند. و هر که قرآن از بر خواند«۱۴» و گمان برد که خدای تعالی او را بیامرزد، او از جمله مستهزیان باشد به آیات خدای تعالی. و حامل کتاب خدای ------------------------------- ۱، ۹. همه نسخه بدلها که. [.....] ۲. همه نسخه بدلها را. ۳. کنی/ کنید. ۴. مب: حرمت داشتن. ۵. همه نسخه بدلها: مرا تا من در. ۶. مج: آیتی را از قرآن به قیامت. ۷. همه نسخه بدلها زیر. ۸. مج، دب، آج، لب، فق، وز: خبر آخر. ۱۰. نشینی/ نشینید. ۱۱. همه نسخه بدلها، بجز مب: از حساب خلقان فارغ شود. ۱۲. مج، دب، آج، لب، فق، وز، مر شنیدم. ۱۳. اساس: کلمه «دفتر» را تغییر داده، با خطی متفاوت از متن به صورت «روی کتاب» نوشته است، مب، مر: از روی دفتر. ۱۴. مج، دب، آج، لب، فق، وز: از بر برخواند، مب مر: از حفظ بخواند. صفحه : ۲۱ تعالی را در بیت المال هر سال دویست دینار هست، اگر بمیرد«۱» او را دینی باشد، خدای تعالی از آن مال قضای دین او بکند. خبری دیگر، معاذ جبل روایت کند که در سفری با رسول- علیه الصلاة و السّلام- بودم، گفتم: یا رسول اللّه؟ ما را حدیثی کن که ما را در آن نفعی باشد. گفت: ان اردتم عیش السّعداء و موت الشّهداء و النّجاة یوم الحشر و الظّل یوم الحرور و الهدی یوم الضّلالة فادرسوا القرآن فانّه کلام الرّحمن و حرز من الشّیطان و رجحان فی المیزان، گفت: اگر خواهی«۲» که زندگانی شما زندگانی سعیدان باشد، و مرگ شما مرگ شهیدان باشد، و نجات یابی«۳» روز قیامت، و سایه یابی«۴» روز گرما، و راه‌یابی«۵» روز گمراهی، درس قرآن کنی«۶» که آن کلام خدای رحمن است، و حرز و نگهداشت از شیطان است، و سنگی«۷» ترازو و میزان است. خبری دیگر، حارث اعور همدانی روایت کرد از امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- که او گفت: یک روز رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- ذکر فتنه می‌کرد. ما گفتیم: یا رسول اللّه؟ خلاص از آن«۸» به چه باشد! گفت: به کتاب خدای تعالی که در او خبر آنان است که پیش از شما بودند، و خبر آنان است که از پس شما باشند، و حکم آنچه در میان شما می‌رود، آن فصل است نه هزل است، هیچ جبّار نباشد که قرآن«۹» را رها کند، و الّا خدای تعالی پشت او بشکند [۴- پ]، و هر که بجز قرآن طلب هدایت کند، گمراه شود«۱۰»، او حبل متین«۱۱» است، و ذکر حکیم است، و صراط مستقیم است، آن است که به زمانها پوشیده نشود، و هواها او را کژ«۱۲» نکند، و از بسیار«۱۳» خواندن کهن نشود، علما از او سیر نشوند و به عجایب او نرسند«۱۴»، آن است که«۱۵» جنّیان ------------------------------- ۱. مج، دب، آج، لب، فق، وز و. ۲. خواهی/ خواهید. [.....] ۳، ۴، ۵. یابی/ یابید. ۶. کنی/ کنید. ۷. آج، لب، فق: سنگینی، مج، دب، آج، لب، فق، وز در. ۸. مب، مر: خلاصی از آن فتنه. ۹. همه نسخه بدلها: آن. ۱۰. مب، مر که. ۱۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: حبل المتین. ۱۲. دب: کج. ۱۳. مب، مر: بسیاری. ۱۴. مج، وز: و عجایب او و او بنرسد، دب، آج، لب، فق: و عجایب او بنرسد، مب، مر: و عجایب او آخر نشود. ۱۵. دب: و نیز آن است که چون، دیگر نسخه بدلها چون. صفحه : ۲۲ بشنیدند، گفتند: إِنّا سَمِعنا قُرآناً عَجَباً«۱»، هر که آن گوید«۲» راست گوید، و هر که به آن حکم کند عادل باشد، و هر که دست در او آویزد، هدایت کند بر ره راست، خذها یا اعور، [اینکه حدیث بستان ای اعور]«۳».

در فضل علم قرآن و رغبت در وی

ابو عبد الرّحمن السّلمیّ روایت کند از قرّاء صحابه چون عثمان عفّان و عبد اللّه مسعود و ابیّ کعب«۴» گفتند: رسول- علیه السّلام [از قرآن]«۵» ده آیت بر ما گرفتی، از آن در نگذشتی تا ما را علم آن معلوم نکردی، و جمله«۶» آنچه در او به کار بایستی تا ما چون قرآن تمام بگرفتیم، علم قرآن تمام دانستیم. عبد اللّه عبّاس می‌گوید: هر که قرآن خواند و تفسیرش نداند، بمنزلت اعرابیی باشد که

ندانـد که چه می‌خواند. حسن بصـری گفت: و اللّه که خدای تعالی هیچ آیت نفرسـتاد و الّا خواست تا علم آن بدانند و معنی آن، و آن که چرا آمد و در چه سـبب آمد. ابو سعید رملی گوید: ما در مکّه بنزدیک فضیل عیاض آمدیم و گفتیم: ما را حدیثی املا کن؟ گفت: کلام خـدای ضایع کرده‌ایـد و آمده‌اید تا حدیث فضـیل شـنوید«۷»؟ اگر بـا کتاب خـدای فزع«۸» کنید«۹»، همه شـفا در آن یابید«۱۰». گفتیم: ما قرآن بیاموخته‌ایم. گفت: یا «۱۱» سبحان اللّه؟ در علم قرآن عمرهای شما و فرزندان شما و ------------------------------ ۱. سوره جن (۷۲) آیه ۱. ۲. مب، مر: با او گوید. ۳، ۵. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. [.....] ۴. مج، دب، آج، لـب، فق، وز رحمـهٔ اللّه علیهم، مب، مر و غیره. ۶. فق آن. ۷. مج: شـنوی/ شنوید، مب، مر: بشنوید. ۸. چاپ شعرانی (۱/ ۱۳): فراغ. ۹. مـج: کنی/ کنید. ۱۰. مـج: یابی/ یابید. ۱۱. مب، مر: ای. صـفحه : ۲۳ فرزندان فرزندان شـما مستغرق باید شود«۱». ما گفتیم: چگونه! گفت: شـما قرآن ندانیـد«۲» تا تفسیر و معنیش و اعرابش ندانیـد«۳»، و محکـم و متشـابه و حلاـل و حرام و ناسـخ و منسوخش ندانیـد، و اگر به اینکه مشـغول شویـد از کلاـم فضـیل و جز فضـیل مستغنی گردیـد. آنگه گفت: اعوذ بـاللّه من الشّـیطان الرّجیم، بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ، ... یا أَیُّهَا النّاس ُقَد جاءَتکُم مَوعِظَهٌ مِن رَبِّکُم وَ شِفاءٌ لِما فِی الصُّدُورِ وَ هُدی ً وَ رَحمَهٌ لِلمُؤمِنِین َ«۴». از سـفیان ثوری شـنیدند که می‌گفت که: آه؟ که مـا عمر خود در ظهـار و ایلاء صـرف کردیم، و کتاب خـدای تعالی با پس پشـت انداختیم، ما فردا پیش خدای تعالی چه حجّت آریم؟

در معنی تفسیر و تأویل

إبن دریـد گفت: اصل اینکه [کلمه]«۵» از «تفسـره» است، و آن آب بیمـار باشـد که بر طبیب عرضه کننـد تا در او نگرد«۶» و دستور خود سازد تا به علّت بیمار راه برد، چنان که طبیب به نظر در آن«۷» کشف کند از حال بیمار، مفسّر کشف کند از شأن آیت و قصّه و معنی و سبب نزول او«۸». و ثعلب«۹» گفت: اصل او من «فسرت الفرس اذا رکضتها محصورهٔ لینطلق حصرها»، اصل او آن باشد که اسب شـکم گرفته بتـازی تـا بسـتگی‌اش گشـاده شود، و معنی او نیز راجع بود بـا کشف. و ابو حامـد الخـارزنجی ّ گفت: اینکه کلمه مقلـوب است از «سـفر»، چون: «جـذب ------------------------------------ ۱. فـق، مب، مر: شونـد. ۲، ۳. مج: ندانی ندانید. ۴. سوره یونس (۱۰) آیه ۵۷. ۵. اساس: نـدارد، از مج افزوده شد. ۶. آج، لب، فق: تـا در آن در نگرد. ۷. همه نسخه بدلها آب. ۸. دب، آج، لـب، فـق، وز، مـب، مر: آیت. [.....] ۹. مب، مر: تغلبه. صـفحه : ۲۴ و جبـذ»، و «ضب و بض». و اصـل «سـفر» هم کشف بود، «سـفرت المرأهٔ» آن باشد که رو«۱» باز گشاید، و «اسـفر الصّـبح» آن باشد که صـبح روشن شد. امّا «تأویل» صرف آیت باشـد بـا معنی که محتمـل باشـد آن را موافق ادلّه و قراین، و اصـل او از «اول» باشـد و آن رجوع بود، یقال: اوّلته فآل«۲»، ای صرّفته فانصرف. و گفته‌اند: اصل او از «ایالت» بود و آن سیاست باشد، یقول العرب: النا و إیل علینا، ای سسنا و ساسنا غیرنا. پس مأوّل آیت سائس او باشـد و عالم به آن که به جای خود بنهـد. و فرق از میان تفسـیر و تأویل آن است که تفسـیر، علم سـبب نزول آیت باشد و علم به مراد خـدای تعالی، از«۳» لفظ تعاطی آن نتوان کردن الّا از سـماع و آثار، و تأویل چون کسـی عالم باشـد به لغت عرب و علم اصول را متقن باشـد، او را بود که حمل کند آیت را بر محتملات لغت چون قدحی«۴» نخواهد کردن در اصول و قطع نکند بر مراد خدای تعالی الّا به دلیل. اینکه جمله‌ای است از مقدّمات تفسـیر که لا بدّ باشد از شناختن او پیش از آن که خوض کند«۵» در وی. و پس از اینکه ابتدا کنیم به فاتحهٔ الکتاب- بتوفیق اللّه و حسن«۶» معونته.

الاستعاذهٔ

بدان که«۷»: از جمله حقوق و اوامر خـدای تعـالی ما را در حق ّقرآن یکی اسـتعاذت است، من قوله تعالی: فَإِذا قَرَأت َالقُرآن َفَاستَعِذ بِاللّهِ مِن َالشَّیطانِ الرَّجِیم ِ«۸». بعضـی گفتنـد: اینکه امر واجب است، و آن اصـحاب ظاهراند [۵- ر] و درسـت آن اسـت که اینکه امر

سنّت است. ------------------------------------ ۱. دب: روی بروی، مب: روزی. ۲. آج، لب: فتأوّل. ۳. همه نسخه بدلها آن. ۴. چاپ شعرانی (۱/ ۱۴) قطع. ۵. آج، لب، فق، وز، مر: کننـد. ۶. آج، لب، فق توفیقه و. ۷. مب، مر یکی. ۸. سوره نحل (۱۶) آیه ۹۸. صفحه : ۲۵ امّا کیفیّت آن که چگونه باید گفتن، بعضـی گفتند، باید گفتن: «استعیذ باللّه السّـمیع العلیم من الشّـیطان الرّجیم»، موافقت لفـظ کتاب را، امّا اخبار بر اینکه آمـده است که: اعوذ باللّه من الشّیطان الرّجیم، و معنی آن است که پناه با خـدای می‌دهم از دیو ملعون. و «عوذ» و «عیاذ»، پناه دادن«۱» باشد و «استعاذت»، پناه جستن باشد، قال الشّاعر- شعر: و المؤمن العائذات الطّیر یمسحها

رکبان مکّهٔ بین الغیل و السّـند و در «شیطان» دو قول گفته‌اند: یکی آن که «فیعال» باشد، من شطن اذا بعد، یعنی از خیر دور است. و قول دوم«۲» آن که: «فعلان» باشد، من شاط یشیط اذا غضب و خف‍ـفیه، و«۳» قول اوّل «نون»، لام الفعل باشد و « یا » زیاده، و بر قول دوم«۴»، «نون» زیاده باشد و « یا » عین الفعل. و امّا «رجیم» فعیل باشد به معنی مفعول، چون: «قتیل» و «خصـیب» و «رهین» و اینکه دو معنی دارد: یکی آن که مرجوم است من قبل اللّه بالشّـهب، اینکه سـتاره‌ها که در آسـمان«۵» کشـیده می‌شود که رجم شیاطین است، کمـا قال تعالی: وَ جَعَلناها رُجُوماً لِلشَّیاطِینِ«۶» ...، و قوله تعالی: فَأَتبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ«۷» و جز اینکه آیات. پس شـیطان مرجوم است، یعنی مرمیّ است، و الرّجم الرّمی، و منه الرّجم فی الزّنا الرّمی بالحجارهٔ. و معنی دگر آن است که: مرجوم، ای مقـذوف من اللّه تعالی باللّعنهٔ، من«۸» قوله: وَ إِنَّ عَلَیکَ لَعنَتِی إِلی یَومِ الـدِّینِ«۹». اکنون طرفی«۱۰» اخبار که آمـده است در«۱۱» فضل اسـتعاذه گفته شود: روایت است از عبد اللّه عبّاس که او گفت: اوّل آیتی که آمد یا اوّل چیزی که جبرئیل- علیه السـلام- رسول را- علیه السلام- فرمود در بـاب قرآن استعاذه بود، گفت: یا ------------------------------------ ۱. بـا توجّه به معنی «عوذ» و «عیـاذ» می‌توان «پناه دادن» را به معنی لازم گرفت، یعنی «پناه دادن» و «پناه گرفتن». ۲. مب: دویم. ۳. همه نسخه بدلها: بر. ۴. دب، مب، مر: دویم. ۵. مج، دب، آج، لب، فق، وز ها. [.....] ۶. سوره ملک (۶۷) آیه ۵. ۷. سوره صافّات (۳۷) آیه ۱۰. ۸. همه نسـخه بدلها: فی. ۹. سوره ص (۳۸) آیه ۷۸. ۱۰. مب، مر از. ۱۱. آج، لب، فق، مب، مر حق. صفحه : ۲۶ محمّد؟ بگو که: استعیذ بالسّمیع العلیم من الشّیطان الرّجیم، آنگه گفت بگو: بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ، اقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ«۱». و خلاف نیست در آن که رسول- علیه السّلام- در نماز استعاذه کردی. ابراهیم النّخعیّ و ابو هریره روایت می‌کنند که: پیش از قراءت سوره و پس از قراءت فاتحه استعاذه کردی«۲»، و اینکه روایت شـاذّ است، اخبـار متظـاهر بر آن است که رسول- علیه السّـلام- پس از تکـبیر و پیش از قراءت فاتحـهٔ الکتـاب اسـتعاذه کردی.

اختلاف فقها در استعاذه

قول بیشتر فقهاست«۳» که: در هر نمازی عقیب افتتاح نماز پیش از قراءت اسـتعاذه بایـد گفتن، و مـذهب مالک آن است که: جز در نماز فرایض در ماه رمضان نبایـد گفتن. و در نماز عیـد خلاف کرده‌انـد، ابو یوسف گفت: اسـتعاذه بیش از تکبیرات بایـد کردن، و محمّد بن الحسن گفت: پس از تکبیرات چون قراءت خواهد خواندن«۴». امّا کیفیّت تعوّذ«۵»، مذهب اهل البیت- علیهم السّلام- آن است که بایـد گفتن: اعـوذ بـاللّه من الشّـیطان الرّجیم، و مـذهب ابـو حنیفه و شـافعی هم چنین است. و سـفیان گفت: اعـوذ بـاللّه من الشّیطان الرّجیـم انّ اللّه هـو السّـمیع العلیم. و حسن بن صالـح بن حیّ«۶» گفت: اعوذ بـاللّه السّـمیع العلیم من الشّـیطان الرّجیم. راوی خبر«۷» گوید که، رسول- علیه السّـلام- گفت: چون مرد اسـتعاذه کند و پناه با خدای دهد، شیطان از او بگریزد و هر دو طرف او را جلبه‌ای باشـد و صـوتی باشـد، از او غافـل مباشـید که او از شـما غافـل نیست. ------------------------------------ ۱. سوره علق (۹۶) آیه ۱. ۲. مج: گفتی. ۳. همه نسـخه بدلها: آن است. ۴. مب، مر: کرد. ۵. آج، لب: تعویذ، همه نسـخه بدلها در. ۶.

اساس: حسن بن صالح بن برخی، به قیاس با نسخه مج، تصحیح شد. ۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: و راوی چنین. صفحه : ۲۷ جبیر بن مطعم روایت کند از پدرش که رسول- علیه السّلام- در دعا گفتی: اللّهم انّی اعوذ بک من الشّیطان الرّجیم و من همزه و نفخه و نفثه، راوی خبر تفسیر داد اینکه کلمات را، گفت: «همز» او فریب و دروغ باشد، و «نفخ» کبر او باشد، و «نفث» شعر او باشد. و معاذ جبل گوید که: دو مرد یکدیگر را دشنام می‌دادند و مبالغت می‌کردند در آن، رسول- علیه السلام- گفت: من کلمتی دانم که اگر یکی از ایشان«۱» بگوید، آن فورت شیطان از او برود«۲». گفتند: یا رسول اللّه؟ آن چیست! گفت: اعوذ باللّه من الشّیطان الرّجیم. معقل بن یسار روایت کند که، رسول- علیه السّلام- گفت: هر که او بامداد سه بار بگوید: اعوذ باللّه من الشیطان الرّجیم، و سه آیت از آخر سوره الحشر بخواند، خدای تعالی هفتاد هزار فرشته را بر او موکّل کند تا بر او صلوات می‌فرستند تا به شب، و اگر در آن روز بمیرد شهید باشد«۳»، و هر که«۴» نماز شام گوید همچنین بود [۵- پ]. انس بن مالک روایت کند که رسول- علیه السّلام- گفت: هر که او در روزی ده بار پناه با خدای تعالی دهد از شیطان، خدای تعالی فرشته را بر گمارد تا شیطان را از او باز می‌راند«۵»، چنان که شتر غریب را از حوض آب برانند. خوله بنت حکیم روایت کند که رسول- علیه السّلام- گفت: هر که به منزلی فرود آید و بگوید: اعوذ بکلمات اللّه من شرّ ما خلق، تا در آن منزل باشد، هیچ مضرّت بدو نرسد. عمرو بن سعید روایت کند از پدرش، از جدّش، که رسول- علیه السّلام- گفت: هر که او در خواب بترسد، باید که چون بخواهد خفتن، بگوید: «۶» اعوذ بکلمات اللّه التّامّات من غضبه» و شرّ عذابه و من همزات الشّیاطین و ان یحضرون، تا«۷» خدای -------------------------------- - ۱. همه نسخه بدلها آن. [.....] ۲. مب: فی الحال شیطان از او بگریزد. ۳. مب، مر: شهید مرده باشد. ۴. همه نسخه بدلها: و اگر. ۵. همه نسخه بدلها: باز می‌دارد. ۶. فق، مب، مر: غضبه‌ای من. ۷. مب، مر ایمن گردد از آن خوف. صفحه : ۲۸ تعالی کفایت کند. عبد اللّه بن عمرو«۱»، فرزندان خود را- آنان را که بالغ بودندی- اینکه کلمات بیاموختی، و آنان را که نا بالغ بودندی، بر نوشتی«۲» اینکه کلمات و در گردن ایشان بستی. و عبد اللّه عبّاس روایت می‌کند که رسول- علیه السّلام- در عوذه«۳» حسن و«۴» حسین- علیهما السّلام«۵» گفتی: أعیذکما بکلمات اللّه التامّة من کلّ شیطان و هامّة و من کلّ عین لامّة ، آنکه گفتی: پدرم ابراهیم خلیل- علیه السّلام- اسماعیل و اسحاق را- علیهما السّلام- به اینکه تعویذ کردی. و حسن بصری روایت کند که: رسول- علیه السّلام- به مردی بگذشت که غلام خود را می‌زد و غلام می‌گفت: «اعوذ بالله اعوذ باللّه»، و مرد باز نمی‌ایستاد، چون رسول را بدید، گفت: «اعوذ برسول اللّه». مرد باز ایستاد پیغمبر«۶»- علیه السّلام- گفت: اولی«۷» آن بودی که به ذکر خدای تعالی امساک کردی از او. گفت: یا رسول اللّه؟ به اینکه کفّارت«۸» آزادش کردم. گفت: اگر نه چنین کردی، رویت به آتش دوزخ بسوختی. و در دعای رسول- علیه السّلام- معروف است که او گفتی: اللّهم انّی اعوذ بک من علم لا ینفع و قلب لا یخشع و بطن لا یشبع و عین لا تدمع و دعاء لا یسمع و صلاهٔ لا ترفع، و در خبری دیگر: و من الجوع فبئس الضّجیع و من الخیانهٔ فبئست البطانهٔ، و اخبار در اینکه معنی بسیار است و اینکه قدر در اینکه جای کفایت است- و اللّه ولیّ التّوفیق. -------------------------------- ۱. مب، مر: عبد اللّه بن عمر. ۲. فق: بر نویشتی، مب: بنویشتی. ۳، ۴. مب، مر حضرت امام. ۵. آج، لب، فق اینکه کلمات. ۶. آج، لب، وز: پیغامبر. ۷. همه نسخه بدلها: اولیتر. ۸. آج، لب، فق، مر: گفتار، مب: کلمات. صفحه : ۲۹

سورهٔ فاتحهٔ الکتاب

بدان که اینکه سوره را ده نام است: «فاتحهٔ الکتاب»، و «امّ الکتاب»، و «امّ القرآن»، و «السّبع المثانی»، و «الوافیه»، و «الکافیه»، و «الشّافیه»، و «الاساس»، و «الصّلاهٔ»، و «الحمد»، و هر یکی از خبری و اثری گرفته است«۱». «فاتحهٔ الکتاب»، برای آتش خوانند که اوّل کتاب است و افتتاح کتاب به اوست. پس چون گشاینده«۲» است کتاب را که خواننده گشایش قراءت«۳» به او کند و هر کس که تیمّن و تبرّک خواهد، ابتدای هر کار به او کند فاتحه خوانند او را. و گفته‌اند: برای آتش فاتحهٔ الکتاب خوانند که اوّل سوره که

فرود آمـد اینکه سوره بود. و «امّ الکتاب و امّ القرآنش»، خواننـد برای آن که اصل کتاب است، چنان که مکّه را «امّ القری» خواننـد، چون اصل زمین از او بوده است. و مادر را «امّ» خواننـد که اصل فرزنـدان باشد. و گفته‌اند: برای آن امّ الکتاب خوانند او را که «امّ»، آن باشد که مرجع و مقصد با او باشد «من أمّ الشّیء اذا قصده»، چنان که سر را «امّ الدّماغ»، خوانند و معده را «امّ الطّعام» خوانند، که جای دماغ و طعام باشـد. پس «امّ»، به معنی «معدن» باشد بر اینکه وجه. و گفته‌اند«۴»: «امّ الکتابش»، برای آن خوانند که «امّ»، «امام» باشـد و امام به معنی «امّ» آمـده است فی قوله تعالی: یَومَ نَدعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِم«۵» ...، ای بأمّهاتهم«۶»، علی احد الاقوال: معنی آن باشد که مقدّم قرآن است و جمله سور چون تابع و تالی‌اند او را. و قولی دیگر آن است که: امّش برای آن خوانند که مجمع علوم - ------------------------------- ۱. دب، آج، لـب: گرفته‌انـد. [.....] ۲. آج، لـب: بگشانیـده. ۳. چاپ شـعرانی (۱/ ۱۶): قرآءت. ۴. همه نسـخه بدلها که. ۵. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۷۱. ۶. مب: امّهاتم. صـفحه : ۳۰ و فضایـل است، چنان که در خبر آمده است از رسول- علیه السّـلام- که گفت: خدای تعالی از آسـمان صد و چهار کتاب بفرسـتاد، آنگه«۱» از آن جا«۲» چهار اختیار کرد، و علوم آن صـد«۳» جمع کرد و در اینکه چهـار«۴» نهـاد، و آن: توریت و انجیـل و زبور و قرآن«۵» است. آنگه علـوم و برکات و ثواب خواننـده و داننده اینکه چهار کتاب جمع کرد و در یکی نهاد و آن قرآن است. آنگه علوم و برکات قرآن جمع کرد و در سور«۶» مفصّـِل نهـاد. آنگه علوم و برکـات و ثواب مفصّـِل جمع کرد و در فاتحـهٔ الکتاب نهاد، هر که فاتحـهٔ الکتاب بخوانـد، همچنان باشـد که صـد و چهار کتاب بخوانده باشد. قولی دیگر آن است که: برای آن «امّش» خوانند که «امّ» در کلام عرب «رایت» باشد که بر بالای سر امیر لشکر بدارند و لشکر را ملجأ«۷» و مفزع با آن بود، چنان که قیس بن الخطیم گفت- شـعر: نصبنا امّنا حتّی ابذعرّوا

و صاروا بعد الفتهم شلالا [۶- ر] ای مطرودین. چون مفزع اهـل ایمـان و قرآن در نماز و جز نماز به اینکه سورت است، اینکه را «امّ الکتاب» خواند. و عرب زمین را نیز «امّ» خواند، برای آن که معاد«۸» خلق در حیات و ممات با اوست، کما قال اللّه تعالی: أَ لَم نَجعَلِ الأَرضَ کِفاتاً، أَحیاءً وَ أَمواتاً«۹»، و قال امیّهٔ بن ابی الصّلت- شعر: فالأرض معقلنا«۱۰» و کانت امّنا

فیها مقابرنا و فیها نولـد و منه قوله تعالی: مِنها خَلَقناکُم وَ فِیها نُعِیدُکُم وَ مِنها نُخرِجُکُم تارَهً أُخری«۱۱». و انشد احمد بن عبیده- شعر: نأوی إلی امّ لنا لا نغتصب

سمالها أنف عزیز و ذنب مراد به «امّ» در بیت، حصنی است یا جای بلند که ایشان به آن«۱۲» جا ------------------------------- ۱. آج، لب گفت. ۲. مب: آن جمله. ۳، ۴. مب، مر کتاب. ۵. مب، مر: فرقان. ۶. مـج، آج، لب، مب: سوره. ۷. آج، لـب مفرّ، مب، مر: مقرّ. ۸. مج: معاذ. ۹. سوره مرسلات (۷۷) آیه ۲۵ و ۲۶. ۱۰. آج، لب، فق: معولنـا. [.....] ۱۱. سوره طه (۲۰) آیه ۵۵. ۱۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر آن، مـج: بدان. صـفحه : ۳۱ شدنـدی. پس از برای اینکه معـانی، اینکه سوره را «امّ الکتاب» خواننـد. امّـا «سبع مثانی» اش برای آن خواننـد که هفت آیت است. و در «مثـانی» چنـد قول گفتنـد: یکی آن که برای آنش مثانی خواند«۱» که الفـاظ مثنّی و مکرّر در او چنـدی هست، چون: رحمن و رحیم«۲»، و ایّاک نعبد و ایّاک نستعین، و صراط و صراط، و علیهم، و علیهم و قـولی دیگر آن است که: برای آنش «مثـانی» خوانـد«۳» که در هر نمـازی دو بار بایـد خوانـدن، و قولی دیگر آن است که: برای آنش «مثانی» خواند«۴» که دو بار فرود آمـد: یک بار به مکّه، و یک بار به مـدینه. امّا «وافیه»، برای آن خواند«۵» که اینکه سوره به مذهب صحیح«۶» فقیه روا نباشـد که مبعّض کنند در نماز، و دیگر سورتها روا باشد که بعضـی بخوانند بنزدیک فقها در فرایض و بنزدیک ما در نوافل، و اینکه معنی در اینکه سوره صورت نبنـدد به اتّفاق. امّا «کافیه»: عفیف بن سالم«۷» گوید، از عبد

اللّه بن یحیی بن کثیر پرسیدم که: مأموم در قفای امام فاتحه خواند یا نه! گفت: «کافیه» می گویی! گفتم: «کافیه» چه باشد! گفت: فاتحه. گفتم: چراش کافیه خوانند«۸»! گفت: برای آن که آن کفایت کند از جز آن، و هیچ سوره از او کفایت نکند. و تصدیق اینکه قول آن است که روایت کردند از عبادة بن الصّامت که رسول- علیه السّلام- گفت: امّ القرآن عوض من غیرها و لیس غیرها منها عوضا. امّا «اساس»: وکیع روایت کند که مردی بنزدیک شعبی آمد و در او«۹» بنالید از درد پهلو. شعبی گفت: علیک باساس القرآن. قال: و ما اساس القرآن! قال: فاتحة الکتاب. گفت: برو اساس قرآن بروی خوان«۱۰». گفت: اساس قرآن چه باشد! گفت: سورة الحمد. آنگه گفت، از عبد اللّه عبّاس شنیدم که او گفت: هر چیز«۱۱» را اساسی هست، و ------------------------ ---------- ۱. مج، آج، لب، مب، مر: خوانند، دب: گفتند. ۲. دب، آج، لب، فق: رحمن الرحیم، مج، وز: رحمن رحیم، مب، مر: الرّحمن الرّحیم. ۳. مج، آج، لب، فق، مب، مر: خوانند. ۴. مج، آج، لب، فق: خوانند. ۵. دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر: خوانند. ۶. مج، دب، آج، وز: هیچ. ۷. چاپ شعرانی (۱/ ۱۸): عفیف بن عالم. ۸. مج، دب، آج، لب، فق، وز: خواندی، مب، مر: گفتی. ۹. مج، وز: و دو. ۱۰. مج، آج، لب، فق، وز، مر مرد. ۱۱. همه نسخه بدلها: چیزی. صفحه : ۳۲ اساس دنیا مکّه است، و اساس آسمانها «غریبا»«۱» است، و آن آسمان هفتم است. و اساس زمینها «عجیبا» است، و آن زمین هفتم است، و اساس بهشتها، بهشت «عدن» است و آن ناف بهشتهاست یعنی میانه. و اساس دوزخ، جهنّم است و آن درکه«۲»، هفتم است. و اساس خلق، آدم است. و اساس پیغمبران نوح است. و اساس بنی اسرائیل، یعقوب است. و اساس کتابها قرآن است، و اساس قرآن فاتحة الکتاب است. چون تو را رنجی و بیماریی«۳» باشد، فعلیک بالاساس تشف باذن اللّه، اینکه سوره بسیار خوان تا شفا یابی به فرمان خدای تعالی. امّا «شفاء»: ابو سعید خدریّ روایت کند که، رسول- علیه السّلام- گفت: ۴» فاتحة الکتاب شفاء من کلّ سم». ابو سلیمان روایت کند که: با رسول- علیه السّلام- به غزایی بودیم، مردی بعلّت صرع بیفتاد. یکی از جمله صحابه فراز شد«۵» و سورهٔ فاتحهٔ«۶» در گوش او خواند. برخاست«۷» و تندرست شد. ما رسول را بگفتیم، گفت: هی امّ القرآن و هی شفاء من کلّ داء. خارجة بن الصّلت البرجمیّ گفت: من با عمّم از نزدیک رسول- علیه السّلام- می‌آمدیم، به قبیله‌ای از قبایل عرب بگذشتیم. ما را گفتند: ما چنان می‌دانیم که شما از نزدیک اینکه مرد می‌آیید که دعوی پیغمبری می کند، و ما را مردی دیوانه شده است و او را در بند کرده‌ایم، بنزدیک شما هیچ چیزی هست که او را در آن راحتی باشد! عمّم گفت: بلی؟ ما را بنزدیک آن دیوانه بردند. عمّم فاتحة الکتاب می‌خواند، و آب دهن در دهن جمع می کرد. چون چند بار خوانده بودی، آن آب دهن در دهن او کردی. سه روز چنین کرد. به فرمان خدای تعالی آن دیوانه بهتر شد، ایشان ما را چیزی دادند. ما گفتیم: ما اینکه بنخوریم تا از رسول- علیه السّلام- باز پرسیم که اینکه حلال باشد«۸»! ما برفتیم«۹» و بپرسیدیم«۱۰» گفت: ۱۱» من اکل برقیة باطل لقد» ---------------------------------- ۱. مج، دب، آج، لب، مب، مر: عریبا. [.....] ۲. دب، آج، لب، فق، مر: درک. ۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر رسد و. ۴. مب، مر: همّ. ۵. مب، مر: فرا رفت. ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر الکتاب. ۷. اساس: برخواست. ۸. مب، مر: اینکه بر ما حلال باشد. ۹. مب، مر از حضرت رسول. ۱۰. مب: باز پرسیدیم. ۱۱. آج، لب، فق: فقد. صفحه : ۳۳ اللّٰه أکلت برقیة حقّ} اگر کسی به فسون باطل چیزی خورد [۶- پ] تو با«۱» فسون حق خواهی خوردن. امّا «صلاة»: اخبار متظاهر است به آن که رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- اینکه سوره را صلاة خواند تا بدانند که نماز تمام«۲» نباشد الّا بدان«۳». ابو هریره روایت کند از رسول- علیه الصّلوة و السّلام- که گفت، خدای تعالی گفت: قسمت الصّلوة بینی و بین عبدی، یعنی سورة الفاتحة نصفین فنصفها لی و نصفها لعبدی و لعبدی ما سأل، گفت: من قسمت کردم نماز را یعنی سوره فاتحة الکتاب را از میان من«۴» و میان بنده‌ام دو نیمه. یک نیمه مراست و یک نیمه بنده را«۵»، و بنده مراست آنچه بخواست. آنگه گفت: چون بنده«۶» گوید: الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِینَ «۷»الرَّحمنِ الرَّحِیمِ«۸» ، خدای تعالی گوید: اثنی علی عبدی ، بنده من بر من ثنا گفت. و چون گفت: مالِکِ یَومِ الدِّینِ «۹» ، خدای تعالی گوید: مجدنی عبدی ، بنده من مجد من می گوید: چون گوید: إِیّاکَ نَعبُدُ وَ إِیّاکَ نَستَعِینُ «۱۰» ، خدای تعالی گوید: هذا بینی و بین عبدی، اینکه از میان من و

بنده من است. چون گوید: اهدِنَا الصِّراطَ المُستَقِيمَ «11» - تا به آخر سورت، خدای تعالی گوید: هذا لعبدی و لعبدی ما سأل ، اينكه بنـده مراست خـاصّه، و او راست آنچه بخواست از من. اكنون اهل علم خلاف كردنـد در آن كه اينكه سورت مكّى است يا مـدنى! مجاهـد و عطا گفتند: مدنى است، و قتاده و عبد اللّه عبّاس گفتند: مكّى است. و بعضـى ديگر گفتند: اينكه سورت هم مكّى است و هم مدنى«12» از عظم شأن او يـك بـار -------------------------------- 1. مـج، وز، مـب، مر: به. 2. همه نسخه بدلها: درست. 3. همه نسخه بدلها: به اينكه سوره. 4. همه نسخه بدلها: خود. [.....] 5. مج، دب، آج، لب: بنده مرا، فق، وز، مب، مر: بنده مراست. 6. مب من. 7. سوره فاتحة الكتاب (1) آيه 2. 8. سوره فاتحة الكتاب (1) آيه 3. 9. سوره فاتحة الكتاب (1) آيه 4. 10. سوره فاتحة الكتاب (1) آيه 5. 11. سوره فاتحة الكتاب (1) آيه 6. 12. همه نسخه بدلها كه. صفحه : 34 به مكّه فرو«1» آمد و يك بـار به مـدينه، امّا اخبار بيشتر بر آن است كه«2»: سـورت مكّى است. علاء بن المسيّب روايت مى‌كنـد از امير المـؤمنين على- عليه السّلام- كـه او گفـت: نزلت فاتحـة الكتـاب بمكّة من كنز تحت العرش، گفت امير المـؤمنين كه: اينكه سـورت به مكّه فرو آمـد از كنزى«3» در زير عرش. عبـد اللّه عبّاس روايت مى‌كنـد كه: چون رسول- صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم- به«4» مكّه برخـاست به اداى رسالت، اوّل سـخن اينكه گفت كه: بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ، الحَمـدُ لِلّهِ رَبـِّ العالَمِينَ«5»، تا به آخر بر خواند«6». قريش گفتند: «دقّ اللّه فـاك»، خـداى تعالى دهانت بشـكناد؟ دليلى ديگر بر آن كه اينكه سورت مكّى است، آن است كه «سورة الحجر» مكّى است، و خداى تعالى در آن جا مى‌گويد: وَ لَقَد آتَيناكَ سَبعاً مِنَ المَثانِي وَ القُرآنَ العَظِيمَ«7»، و قول درست آن است كه «سبع المثانى» سوره الفاتحه است، و خـداى تعالى مى‌گويد: وَ لَقَد آتَيناكَ«8» ...، ما بـداديم تو را سبع مثانى، اينكه قول چگونه گويـد و سوره به مدينه فرو خواهد آمد«9»! دليلى ديگر بر آن كه اينكه سورت مكّى است، آن است كه رسول- عليه الصّلوة و السّلام- بالاى«10» ده سال به مكّه مقام كرد پس از بعثت و نماز كرد، و درست شـده است كه نماز تمام نباشـد مگر به اينكه سورت، چنان كه ياد كرده آيد«11». پس چون شايد كه«12» چند سال نماز كند و «الحمد» نخواند، و مى‌گويد: لا صـلاة الّا بفاتحة الكتاب. و در خبر بعثت چنين مى‌آمد كه: اوّل سورت كه از قرآن فرو آمد، اينكه سورت بود. ابو ميسره عمرو بن شر حبيل روايت كند كه: رسول- صلّى اللّه عليه و آله و سلّم- -------------------------------- 1. دب، آج، لب، فق، مب، مر: فرود. 2. مب، مر اينكه. 3. مب، مر: گنجى. 4. مب، مر: از. 5. سوره فاتحة الكتاب (1) آيه 1 و 2. 6. مب، مر: تا به آخر فاتحه بخوانـد. [.....] 7، 8. سوره حجر (15) آيه 87. 9. همه نسـخه بـدلها، بجز مب و مر: فرود خواهـد آمـدن. 10. مب، مر: زيـاده از. 11. همه نسـخه بـدلها: شود ان شاء اللّه. 12. مب، مر رسول. صـفحه : 35 عـادت داشتى كه برفتى و تنهـا بر كوه حراء بنشـستى و در آلاء و نعمـاء حق تعالى تأمّل مى‌كردى. يك روز بر عادت خود نشسته بود، سايه‌اى بر رسول عليه الصّلاة و السّلام- افتاد. بر نگريد تا خود چيست؟ شخصى را ديد پرها باز كرده«1» همه روى آسـمان بپوشيده، و ندا مى‌كرد: السّلام عليك يا محمّد؟ اقرأ ، بخوان. و رسول گفت: من پيش از آن اينكه آواز شنيده بودم به چند بار«2»، و كسى را نمى‌ديدم«3». ترسيدم كه مبادا«4» كه مرا در عقل تخليطى«5» باشد«6». خديجه را مى‌گفتم كه: حال«7» چنين است. او مى‌گفت: خير باشـد. تـا يـك روز برفت و عمّ خود را ورقـة بن نوفـل خبر داد، و او مردى بود عاقل و متـديّن و كتب اوايل خوانـده، گفت: يا خديجه؟ محمّد را بگو كه هيچ انديشه مدار، و اگر دگر اينكه آواز شـنوى بر جاى بايست«8» تا از پس از آن چه باشـد. خديجه رسول را- عليه الصّـلوة و السّـلام- بگفت، تا اينكه روز كه«9» جبريل را- عليه السّـلام- معاينه بديـد بر اينكه صورت، بغايت بترسيد، آخر«10» خود را بر جـاى«11» بـداشت و گفت: مـاذا أقرا و لست بقـارئ، چه خـوانم كه من خواننـده نيم؟ گفت: بر خـوان كـه: بِسـمِ اللّـهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ، الحَمـدُ لِلّهِ رَبـِّ العـالَمِينَ«12»بِسـمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ، يـا أَيُّهَـا المُـدَّثِّرُ، قُم فَأَنـذِر«1». خديجه برخاست«2» و بنزديـك عمّ خود ورقـة بن نوفـل رفت و او را از اينكه حـال خبـر داد. او چون اينكه بشـنيد، شادمـانه شـد و گفت: يا خـديجه؟ اينكه علامت و حكايت كه تو مى‌گويى، دليل آن مى‌كنـد كه اينكه شوهر تو پيغمبر آخر الزّمان است كه ما نعت او«3» در توريت و انجيل خوانده‌ايم، آنگه اينكه بيتها انشا كرد در اينكه معنى [بگفت]«4»: فإن يك حقّا يا خديجة فاعلمى

حدیثک إیّانا فأحمد مرسل و جبریل یأتیه و میکال معهما

من اللّه وحی یشرح الصّدر منزل یفوز به من فاز عزّا لدینه

و یشقی به الغاوی الشّقیّ المضلّل فریقان منهم فرقهٔ فی جنانه

و اخری بأغلال الجحیم مغلّل آنگه ورقه نوفل بیامد و رسول را- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- گفت: تو را بشارت باد که تو آنی«۵» که عیسی- علیه السّلام- به تو بشارت داد خلقان را، و تو بر«۶» مانند آنی که عیسی- علیه السّلام- بود، و تو پیغمبر«۷» مرسلی، و تو را جهاد فرمایند، و اگر من آن روزگار دریابم با تو«۸» جهاد کنم. چون ورقهٔ بن نوفل فرمان یافت«۹»، رسول- علیه السّلام- فرمود که«۱۰»: او را دیدم در بهشت جامه‌های حریر پوشیده، اینکه خبر و مانند اینکه«۱۱» اخبار، دلیل کند که اینکه سورت مکّی است. و خلاف نیست میان علما«۱۲» که اینکه سورت هفت آیت است، امّا در کیفیّت عدد خلاف کرده‌اند. عبد اللّه عبّاس«۱۳» و اصحاب او چون: عطا و سعید بن جبیر و عبد اللّه عامر و اهل کوفه، بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ«۱۴» آیتی شمردند، و اهل بصره و شام، ---------------------------------- ۱. سوره مدثّر (۷۴) آیه ۱ و ۲. ۲. اساس: برخواست. ۳. مج، وز، فق: نعت و صفت وی، دب، آج، لب، مب، مر: نعت و صفت او. ۴. اساس: ندارد، از مج افزوده شد، مب نظم. ۵. همه نسخه بدلها: تویی. ۶. دب ما. ۷. دب، آج، لب، فق، وز: پیغمبری. ۸. مب، مر: دریابم در قدم تو. ۹. آج، لب، فق، وز: با پیش خدای تعالی شد. [.....] ۱۰. همه نسخه بدلها: گفت من. ۱۱. مج، آج، لب، فق، وز از. ۱۲. همه نسخه بدلها در آن. ۱۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر گفت. ۱۴. سوره فاتحهٔ الکتاب (۱) آیه ۱. صفحه : ۳۷ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ«۱» از اینکه سورت آیتی نشمردند«۲»، [و أَنعَمتَ عَلَیهِم«۳» ...، آیتی شمردند]«۴»، و بیان اینکه کرده شود، و دلیل بر مذهب صحیح گفته آید- ان شاء اللّه تعالی وحده. و کلمات اینکه سورت بیست و پنج کلمات«۵» است، و حروفش صد و بیست و سه حرف است. امّا ثواب خواننده اینکه سوره: ابیّ کعب روایت کند از رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- که گفت: هر که اینکه سورت فاتحه بخواند، همچنان باشد که توریت و انجیل و زبور و صحف«۶» خوانده، و به هر حرفی درجه‌ای در بهشتش بدهند، و من خواستم تا وصف آن درجات بگویم شما را، مرا دستوری ندادند و لکن طوبی لقاریها ثلاثا، خنک خواننده اینکه سورت را- سه بار بگفت- و اینکه سورت بخشیده است«۷» میان خدای تعالی و بنده«۸». و اینکه سورت فسون است از هر زهری، و شفا«۹» از هر دردی و آفتی. حذیفهٔ بن الیمان روایت کند از رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- که گفت: خدای تعالی عذاب ختم کند«۱۰» بر اهل شهری به گناه ایشان کودکی از کودکان ایشان در کتاب اینکه سورت بخواند«۱۱»، خدای تعالی بشنود چهل سال عذاب از ایشان بردارد به برکت اینکه سورت. ابو هریره روایت کند که: رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- در مسجد آمد و ابیّ کعب نماز می‌کرد، گفت: یا ابیّ؟«۱۲» جواب نداد، نماز سبک کرد و گفت: السّلام علیک یا رسول اللّه؟ رسول- علیه الصّلوهٔ و السّلام- گفت: یا ابیّ؟ [چرا جواب ندادی مرا! گفت: یا رسول اللّه؟ نماز می‌کردم. رسول- علیه السّلام- گفت: یا ابیّ]«۱۳» ---------------------------------- ۱. سوره فاتحهٔ الکتاب (۱) آیه ۱. ۲. اساس: شمردند، به قیاس با نسخه مج و اتّفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. ۳. سوره فاتحه الکتاب (۱) آیه ۷. ۴، ۱۳. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۵. همه نسخه بدلها: کلمه. ۶. مج ابراهیم و موسی، دب، آج، لب، فق، وز ابراهیم و موسی و قرآن تمام، مب، مر ابراهیم و تمام قرآن. ۷. مب، مر: قسمت شده است. ۸. مج، دب، آج، لب، فق، وز: بنده‌اش. ۹. همه نسخه بدلها: شفاست. [.....] ۱۰. لب، جهنّم کند، فق: حتم کند، مب، مر: واجب گرداند. ۱۱. مب، مر: چون کودکی از ایشان به مکتب رود و اینکه سوره بخواند. ۱۲. دب، آج، لب، فق،

وز، مب ابیّ. صفحه : 38 نمی‌خوانی در قرآن: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا استَجِیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُم لِما یُحیِیکُم«1» ...، گفت: ندانستم«2»، توبه کردم دگر«3» مانند اینکه نکنم. رسول- علیه الصّلوهٔ و السّلام- گفت: یا ابیّ؟ خواهی که تو را سورتی بیاموزم که در توریت و انجیل«4» و قرآن مثل آن نیست«5»! گفتم: آری یا رسول اللّه! آنگه«6» برخاست«7» و دست من گرفت تا از مسجد بیرون آید«8». من گفتم: یا رسول اللّه؟ آن سورت که مرا گفتنی و وعده دادی«9»! مرا گفت: در نماز چه«10» خوانی! گفتم: امّ الکتاب. گفت: هی هی، آن آن است. آنگه گفت: به آن خدای که«11» جان محمّد«12» به امر اوست که در توریت و انجیل و زبور و قرآن مانند اینکه سورت نیست. از مجاهد روایت کردند که او گفت: ابلیس چهار بار بنالید: یک بار که لعنتش کرد«13»، و یک بار که از بهشتش به در کرد«14»، و یک بار که رسول را- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- به رسالت فرستاد، و یک بار که سورت فاتحه فرود«15» آمد. و از جمله شرف اینکه سورت آن است که نماز درست نباشد الّا به اینکه سورت، و هیچ سورت و آیت به جای اینکه بنه ایستد«16»، و اینکه مذهب ماست و مذهب شافعی و سفیان ثوری«17». و مذهب اصمّ و الحسن بن صالح آن است که: خواندن اینکه سورت در نماز سنّت«18» است. و مذهب بو حنیفه«19» مقدار یک آیت واجب است. و ابو یوسف و محمّد گفتند: سه آیت. ------------------------------- 1. سوره انفال (8) آیه 24. 2. مب، مر یا رسول اللّه. 3. همه نسخه بدلها: که دیگر. 4. همه نسخه بدلها و زبور. 5. دب: نباشد. 6. مب، مر رسول- صلّی اللّه علیه آله. 7. اساس: برخواست. 8. همه نسخه بدلها: آمد. 9. دب، آج، لب: بفرما، مب، مر کدام است بفرمای. 10. همه نسخه بدلها می. 11. مب، مر: گفت به حق خدایی که مرا به حق به خلقان فرستاد که. [.....] 12، 14. همه نسخه بدلها: بیرون کرد. 13. مج، دب، آج، لب، فق، وز خدای تعالی. 15. مج، فق، وز: فرو. 16. بنه ایستد/ بنایستد. 17. همه نسخه بدلها و مالک و احمد و اسحاق و ابو ثور. 18. همه نسخه بدلها: مستحب. 19. همه نسخه بدلها: ابو حنیفه. صفحه : 39 دلیل بر مذهب صحیح از اینکه مذاهب آن است که: طریق«1» احتیاط اقتضای اینکه می‌کند، چه آن کس که اینکه سورت«2» بخواند، ذمّت او به یقین بری شود، و دلیلی نیست بر براءت ذمّت آن کس که اینکه سورت نخواند. دلیل دیگر، اجماع اهل البیت است [7- پ] و اجماع ایشان حجّت باشد. دیگر، اخبار بسیار که آمد از رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- در اینکه باب من قوله«3»: لا صلاهٔ الّا بفاتحهٔ الکتاب. و عبادهٔ الصّامت«4» روایت کند که: رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- گفت: لا صلاهٔ لمن لم یقرء بأمّ القران فصاعدا ، نماز نباشد آن را که امّ القرآن نخواند یا بیشتر. و ابو هریره روایت کند که: رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- مرا فرمود که ندا کنم که: لا صلاهٔ الّا بفاتحهٔ الکتاب. و عبد اللّه عبّاس روایت کند که: رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- در مسجد آمد و دو رکعت نماز کرد و جز فاتحه«5» نخواند. و ابو هریره روایت کند که: مردی در مسجد رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- آمد و نماز بکرد، چون«6» فارغ شد، بیامد و بر رسول- علیه الصّلوهٔ و السّلام- سلام کرد، رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- گفت: نماز کردی! گفت: آری یا رسول اللّه؟ رسول- علیه السّلام و الصّلوهٔ- گفت: برو«7» نماز کن که تو نماز نکردی. مرد برفت و نماز بکرد و باز آمد. رسول دگر باره گفت: برو و نماز کن که تو نماز نکردی- تا سه بار همچنین می‌کرد«8»- گفت: من جز اینکه«9» نمی‌دانم یا رسول اللّه، اگر نیک نیست مرا بیاموز. گفت: اوّل تکبیر کن و فاتحه بر خوان، آنگه آنچه میسّر می‌شود از قرآن«10». امّا استدلال آنان که «الحمد» خواندن واجب ندانند آن است که گویند خدای ------------------------------- 1. همه نسخه بدلها، بجز مب، مر: طریقت. 2. مب، مر تمام. 3. مج، دب، آج، لب علیه السّلام. 4. همه نسخه بدلها: عباده صامت. 5. همه نسخه بدلها: فاتحهٔ الکتاب. 6. مر از نماز. 7. وز، مر و. [.....] 8. مب، مر آنگه. 9. مب، مر: من به از اینکه. 10. دب، فق، وز: بر خوان. صفحه : 40 تعالی گفت«1»: فَاقرَؤُا ما تَیَسَّرَ مِنَ القُرآنِ«2»فَمَن تَمَتَّعَ بِالعُمرَهِٔ إِلَی الحَجِّ فَمَا استَیسَرَ مِنَ الهَدیِ«5» ...، و دیگر جا گفت: فَإِن أُحصِرتُم فَمَا استَیسَرَ مِنَ الهَدیِ«6» وَ إِذا قُرِئَ القُرآنُ فَاستَمِعُوا لَهُ وَ أَنصِتُوا«11»- الایهٔ. و اگر امام اخفات کند در قراءت، سنّت آن است که مأموم «الحمد» بخواند«12». و مالک«13» انس گفت: چون امام جهر نکند، واجب باشد مأموم را خواندن قراءت، و چون جهر کند، بر او نیست که الحمد خواند، و شافعی در قدیم

همچنین گفت، و در جدید گفت: قراءت الحمدش واجب است اگر امام جهر کند و اگر اخفات. و ابو حنیفه و اصحابش گفتند: بر مأموم قراءت «الحمد» نیست، اگر امام جهر کند و اگر اخفات- و اللّه اعلم بالصّواب. ------------------------------- -- ۱. همه نسخه بدلها: واجب ندانند بقوله تعالی. ۲. سوره مزّمّل (۷۳) آیه ۲۰. ۳. آج، لب، فق، وز، مب، مر اینکه. ۴. همه نسخه بدلها: کنیم. ۵، ۶. سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶. ۷. همه نسخه بدلها است. ۸. همه نسخه بدلها: تا. ۹. همه نسخه بدلها و اجدع. ۱۰. مج، دب، آج، لب، فق، وز به او. ۱۱. سوره اعراف (۷) آیه ۲۰۴. ۱۲. اگر امام در نماز إخفاتی است و مأموم همهمه امام را نشنود، سنّت است که تسبیح و ذکر بگوید، نه اینکه که سوره «حمد» را بخواند (ویراستار متن). [.....] ۱۳. همه نسخه بدلها: مالک بن. صفحه : ۴۱

آیة التسمیة

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ«۱»، عبد اللّه مسعود روایت کند که رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- گفت: ۲»۳»۴» من قرأ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم کتب اللّه له بکلّ حرف اربعة آلاف حسنة و محاعنه اربعة الاف« سیّئة و رفع« له اربعة الاف« درجة، گفت: هر که اینکه آیت بخواند، خدای تعالی او را به هر حرفی چهار هزار حسنه بنویسد، و چهار هزار سیّئه بسترد، و چهار هزار درجه به هر حرفی رفیع کند. و عبد اللّه عبّاس می‌گوید، رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- گفت: معلّمان بهترین مردمانند که بر زمین می‌روند جز«۵» انبیا و ائمّه بر گرفته، برای آن که هر گه که دین خلق«۶» شود، مجدّد کنند، یعنی به تعلیم قرآن. آنگه گفت: آنچه ایشان را. دهی«۷» بر وجه عطیّه دهی«۸»، و ایشان را به مزد مگیری«۹» تا در حرج نیفگنی ایشان را. چون معلّم کودک را تعلیم«۱۰» کند بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ«۱۱»، خدای تعالی براتی بفرماید نبشتن«۱۲» از دوزخ برای کودک و مادر و پدرش«۱۳» و برای معلّم. و در خبری می‌آید که: رسول- علیه الصّلوة و السّلام- با جماعتی به گورستانی بگذشت، اشارت به گوری کرد، گفت: خداوند اینکه گور را عذاب می‌کنند. چون باز آمد، آن عذاب از خداوند«۱۴» گور برداشته بودند، گفت: بار خدایا؟ سبب چیست! جبریل- علیه السّلام- آمد و گفت: مرد عاصی بود و مستحقّ عذاب، جز که فرزندی ------------------------------- ۱. سوره فاتحة الکتاب (۱) آیه ۱. ۲. اساس و دیگر نسخه بدلها: الف، به قیاس با چاپ شعرانی: (۱/ ۲۳) و با توجّه به قواعد نحوی تصحیح شد. ۳. چاپ شعرانی (۱/ ۲۳) اللّه. ۴، ۵. همه نسخه بدلها: از. ۶. مج کهنه. ۷، ۸. دهی/ دهید. ۹. همه نسخه بدلها: مستانی. ۱۰. مج: تلقین، دب و تلقین، آج، لب، فق تلقین. ۱۱. همه نسخه بدلها و کودک بگوید. ۱۲. آج، لب، وز، مب، مر: براتی بنویسد. ۱۳. مر: مادران و پدران کودک. ۱۴. مج، دب، آج، لب، فق، وز آن، مب، مر: صاحب. صفحه : ۴۲ داشت، او را به کتّاب دادند«۱»، معلّم او را بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ«۲» تلقین کرد، خدای تعالی گفت«۳»: عذاب از او برداری که نیکو نبود پسر با نام«۴» ما، و پدر«۵» در عذاب ما، من به برکت اینکه نام، عذاب از او برداشتم. و در خبر می‌آید [۸- ر] که: ملک الرّوم نامه‌ای نوشت به امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- و در او بنالید از صداعی که او را می‌بود و«۶» اطبّا از آن عاجز بودند«۷». امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- کلاهی بدو فرستاد، گفت: هر گه که تو را صداعی«۸» باشد، اینکه کلاه بر سر نه تا راحت یابی. همچنان کرد و خدای تعالی شفا داد. عجب داشت، بفرمود تا آن کلاه بشکافتند. در آن جا کاغذی یافتند بر او نوشته: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم. بدانستند که سبب شفا آن بوده است، اسلام آورد و مسلمانی پنهان می‌داشت. خالد بن الولید با لشکری به زیر حصن حیره فرو آمد و گفت: مردی عاقل را به«۹» من فرستی تا با او سخنی گویم«۱۰». عبد المسیح بن نفیلة الغسّانی را بر او فرستادند، و او از جمله معمّران بود. چون بیامد«۱۱»، خالد در وی نگرید، گفت: من أین أقصی أثرک ایّها الشّیخ! قال: من ظهر أبی، قال«۱۲»: من أین خرجت! فقال«۱۳»: من بطن امّی. قال: علام أنت! قال: علی الارض. قال: فیم أنت! قال: فی ثیابی. قال: اینکه کم انت! قال: إبن رجل واحد. قال: أ تعقل لا عقلت. قال: اری و اللّه و اقیّد، خالد گفت: و اللّه ما رأیت کالیوم اسئله عن الشّیء و ینحو فی غیره. قال: ما اجبتک الّا ما«۱۴» سألت فسل عمّا بدا لک.

قال: أعرب ام نبيط. قال: عرب استنبطنا و نبيط استعربنا. -------------------------------- ۱. مب، مر: به مكتب فرستادند، فق: به مكتب دادند. [.....] ۲. سوره فاتحة الكتاب (۱) آيه ۱. ۳. مب، مر: ملايكك عذاب را امر كرد كه. ۴. همه نسخه بدلها و خطاب. ۵. فق، مب، مر او. ۶. مب، مر: عليه السّلام و از درد سر بناليد و شكايت كرد و گفت. ۷. مب، مر: اطبّا از علاج صداع من عاجز آمده‌اند. ۸. همه نسخه بدلها: صداع. ۹. مج، دب، آج، لب، فق، وز: بر. ۱۰. مب، مر: سخنى دارم بگويم. ۱۱. همه نسخه بدلها، بجز مب، مر: پيش آمد. ۱۲. همه نسخه بدلها: فقال. ۱۳. همه نسخه بدلها: قال. ۱۴. همه نسخه بدلها: عمّا. صفحه : ۴۳ قال: فحرب أنتم أم سلّم. قال: لا«۱» بل سلّم، گفت: حرب نه‌ايم«۲»، سلميم«۳». گفت: اينكه حصنها چرا كردى«۴»! گفت: براى سفيهى كه«۵» به ما رسد يا «۶» حليمى بيايد كه او را زجر كند. گفت: تو را چند سال است! گفت: سيصد و پنجاه سال. گفت: چه ديدى در اينكه عمر كه تو را دادند! گفت: ادركت سفن البحر ترفا«۷» الينا من هذه الجرف، گفت: كشتيها ديدم كه از آن جا با كنار مى‌آوردند، و اشارت به باديه كرد، يعنى دريا بود، و ديدم كه زنان اهل حيره بيرون آمدندى زنبيل بر سر گرفته، بيشتر از يك نان بر نگرفتندى به زاد«۸» تا به شام شدندى. ثمّ أصبحت خرابا يبابا و ذلك دأب اللّه فى بلاده و عباده. اكنون چنين خراب و يباب شد، و اينكه عادت كريم خداى است در شهرها و بندگان. و چيزى در دست داشت و به دست در مى‌گردانيد. خالد بن الوليد گفت: چيست اينكه كه به دست مى‌گردانى! گفت: سمّ ساعة، زهر يك ساعت«۹» است. گفت: چه كنى آن را! گفت: اگر بنزديك تو چيزى نباشد كه موافق باشد مرا و اهل مرا، بخورم و خويشتن باز رهانم كه از عمر من جز اندكى نماند. خالد گفت: مراده. و آن زهر از او بستد و گفت: بسم اللّه ربّ الارض و السّماء، بسم اللّه الّذى لا يضرّ مع اسمه شىء فى الارض و لا فى السّماء بسم اللّه خالق الاشياء، گفت: به نام خداوند آسمانها«۱۰» و زمين كه با نام او هيچ چيز گزند نكند. آنگه آن زهر در دهن نهاد و بخاييد و فرو برد. يك ساعت غشى به او در آمد«۱۱» و سر مى‌جنبانيد، آنگه عرق بكرد و با هش«۱۲» آمد، پنداشتى هيچ رنج نبوده است او را. عبد المسيح«۱۳» آن بديد، با حصن شد و خبر داد، و گفت: جئتكم من عند -------------------------------- ۱. دب، آج، لب: ندارد. [.....] ۲. آج، لب، مب، مر: نيم. ۳. آج، ل، مب، مر: سلمم. ۴. همه نسخه بدلها: كرده. ۵. همه نسخه بدلها: اگر. ۶. همه نسخه بدلها: تا. ۷. وز: ترف، اساس و ديگر نسخه بدلها بجز مج: ترفع، با توجّه به مج تصحيح شد. ۸. مب، مر: به جهت زاد. ۹. همه نسخه بدلها: ساعته. ۱۰. همه نسخه بدلها: آسمان. ۱۱. مج، فق، وز چو بيهوشى شد. ۱۲. مج، آج، لب، فق، وز، مب، مر: با هوش، دب: به هوش. ۱۳. مج، دب، فق، وز، مب، مر كه. صفحه : ۴۴ الشّيطان، گفت: من از بر شيطان مى‌آيم، زهر قاتل يك ساعت بخورد و هيچ زيان نداشت او را، آنچه مى‌خواهد بدهيد تا برود«۱». صد«۲» هزار درم بدادند، آنگه عبد المسيح اينكه بيتها بگفت:

أبعد المنذرين أرى سواما

تروح بالخورنق و السّدير تحاماه فوارس كلّ قوم

مخافة ضيغم عالى الزّئير و صرنا بعد هلك أبى قبيس

كمثل الشّاة فى اليوم المطير تقاسمنا القبائل من معدّ

علانية كأيسار الجزور نؤدّى الخرج بعد خراج كسرى

و خرج من قريظة و النّضير كذاك الدّول«۳» دولته سجال

فیوم من مساءهٔ أو سرور اینکه طرفی است از اخبار و آثار در فضل اینکه آیت. اکنون بدان که: بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ، آیتی است از فاتحهٔ الکتاب و از هر سورتی. و اینکه مذهب احمد و اسحاق و ابو ثور و ابو عبیده و عطاء و زهری و عبد اللّه بن مبارک است. و مذهب شافعی آن است که: اینکه آیت از فاتحه، آیتی است تمام، و از دیگر سورتها بعضی از آیتی است، اینکه را با ما بعد«۴» آیتی شمارند«۵» بر یک قول، و قول دیگر: موافق قول ما و اینکه«۶» فقهاست که گفتیم. و مذهب ابو حنیفه و مالک و اوزاعی آن است که: از قرآن نیست و نه از الحمد آیتی هست، و نه از دیگر سورتها. و مالک گوید: در نماز خواندن مکروه است. و از ابو الحسن کرخی دو روایت است: یکی موافق مذهب ما، و یکی به مذهب«۷» ابو حنیفه، اینکه اختلاف فقهاست در اینکه آیت. اما دلیل بر مذهب صحیح از اینکه مذاهب چند چیز است: یکی آن که، به اتّفاق و اجماع امّت، اینکه آیت بعضی است از آیتی در سورهٔ النّمل. و اگر همه امّت را --- ۱. مج: بروند. ۲. مج: مصادره کردند بر صد، دب، فق: مصالحه کردند بر صد. [.....] ۳. همه نسخه بدلها: الدّهر. ۴. همه نسخه بدلها اینکه. ۵. همه نسخه بدلها: شمارد. ۶. وز، فق، مر قول. ۷. همه نسخه بدلها: موافق مذهب. صفحه : ۴۵ گویند: چرا گفتی که آن آیت در سورهٔ النّمل از قرآن است! گویند: برای آن که در مصحف یافتیم نبشته به خطّ مصحف، به رنگ سواد او«۱»، بر وجهی که هیچ مخالفت و فرق و تمییز نبود، لا بدّ حکم بایست کردن که آن از قرآن است، و الّا اگر نه چنین باشد، کسی را باشد که بسیار آیتها بیرون آرد، و گوید که نه از قرآن است، با آن که اینکه قضیّه در حقّ او ثابت باشد، و اینکه مؤدّی باشد با خرق اجماع و فتح باب جهالت، گوییم: کذالک فی مسئلتنا. همین دلیل در اینکه جا هست، واجب باشد که اینکه حکم اینکه جا بکنند و حکم اینکه آیت، [۸- پ] حکم آیات مکرّر است در قرآن، چنان که«۲» سورهٔ الرّحمن و«۳» المرسلات و جز آن«۴». طریقی دیگر اعتباری آن است که، اینکه آیت از چهار وجه بیرون نیست: یا برای اوّل سوره نبشتند«۵» یا برای آخر سوره، یا برای فصل بین السّورتین، یا آن جا که فرو«۶»- آمد بنوشتند، یا آن جا که فرو«۷» نیامد ننوشتند. اگر از برای اوّل سورت است، بایستی که در اوّل سورهٔ التّوبه بودی، و اگر از برای آخر سوره بودی، بایستی که در آخر سورهٔ الانفال و النّاس«۸» بودی، و اگر او برای فصل بودی از میان دو سوره بایستی که میان انفال و توبه بودی، و در سورهٔ النّمل نبودی. و چون اینکه سه قسمت«۹»، باطل شد، بنماند الّا آن که آن جا که فرو«۱۰» آمد بنوشتند، و آن جا که فرو«۱۱» نیامد ننوشتند. طریقی دیگر اعتباری آن است که، ما یافتیم در مصحف چیزهایی که نه از قرآن است، چون: ذکر اختلاف قرّاء، و ذکر عدد آیات و اخماس و اعشار، و لکن روا نداشتند که به خطّ مصحف و سواد او بنویسند جز به حمرهٔ و خضره و صفرهٔ و جز آن از رنگها، تا فرق باشد و اشتباه نیفتد، و بر اینکه اجماع کردند. اگر حکم اینکه آیت اینکه بودی«۱۲»، اینکه معامله کردندی، چون نکردند دانستیم که از قرآن است و از هر سورتی آیتی است. اینکه ادلّه بر عموم است. --- ۱. همه نسخه بدلها: مصحف. ۲. همه نسخه بدلها در. ۳. همه نسخه بدلها سورهٔ. ۴. همه نسخه بدلها هست. ۵. همه نسخه بدلها: نوشتند. ۶، ۷، ۱۰، ۱۱. دب، آج، لب، وز، مب، مر: فرود. ۸. مج، دب، آج، لب، آخر سورهٔ النّاس. ۹. دب، فق، وز، مر: قسم. ۱۲. مج، دب، آج، لب، وز، مب هم. [.....] صفحه : ۴۶ امّا در فاتحهٔ الکتاب خاصّه، و بطلان قول آنان که ایشان أَنعَمتَ عَلَیهِم«۱» ...، آیتی شمرند، دلیل بر اینکه آن است که«۲» ما نظر کردیم، مقاطع قرآن یا متشاکل یافتیم یا متقارب به مانند اواخر سجع و قوافی شعر. امّا «متشاکل» بسیار است و بیشتر چنان که«۳»: «یعلمون» و «یفقهون» و [یعقلون]«۴» و «یؤمنون»، و «یوقنون»، چون«۵»: القمر«۶» و الشّمس. و امّا «متقارب» چنان که در سوره «ق»«۷» هست از: «مجید» و «عجیب» و «مریج»، و أَنعَمتَ عَلَیهِم«۸» ...، با «عالمین» و با «دین» و «نستعین»، و «ضالّین» و «مستقیم» و «رحیم»، نه متشاکل است نه متقارب، باید که حکم کنند به آن که نه«۹» سر آیت است. وجهی دیگر آن است که: أَنعَمتَ عَلَیهِم«۱۰» غَیرِ«۱۱» کنند، نیکو نباشد در علم نحو، برای آن که در او دو قراءت است: الجرّ علی الصّفهٔ، و النّصب علی الاستثناء، و به هر دو قراءت نیکو نباشد فصل کردن بین الصّفهٔ و الموصوف، و لا- بین المستثنی و المستثنی منه. امّا اخبار در

اینکه باب از طریق خاصّ و عامّ چندانی است که شرح نتوان داد امّا طرفی گفته شود: إبن بریده روایت کند از پدرش، از رسول- علیه الصّلوة و السّلام- که گفت: ۱۲» ألا اخبرک« بآیة لم تنزل علی احد بعد سلیمان غیری ، تو«۱۳» را خبر دهم به آیتی که پس از سلیمان پیغمبر بر کس فرو«۱۴» نیامد مگر بر من. گفتم، بلی یا رسول اللّه؟ گفت: افتتاح قرآن به چه کنی! گفتم: به بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ«۱۵». قال: هی هی، گفت: آن آن است. و اینکه خبر دلیل است بر آن که اینکه آیتی است از «الحمد»، و از هر سورتی«۱۶». ------------------------------------ ۱، ۸، ۱۰، ۱۱. سوره فاتحة الکتاب (۱) آیه ۷. ۲. همه نسخه بدلها چون. ۳. مج، دب، آج، لب، فق، وز، مب: چنان است چون. ۴. اساس: ندارد، از مج، افزوده شد. ۵، ۶. همه نسخه بدلها سورة. ۷. سوره ق (۵۰). ۹. دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر از. ۱۲. همه نسخه بدلها، بجز وز: اخبرکم. ۱۳. همه نسخه بدلها، بجز مج: شما. ۱۴. دب، فق، مر: فرود. ۱۵. سوره فاتحة الکتاب (۱) آیه ۱. ۱۶. همه نسخه بدلها آیتی است. صفحه : ۴۷ ابراهیم بن یزید گفت: عمرو بن دینار را گفتم فضل رقاشیّ می‌گوید«۱»: بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ، نه از قرآن است. گفت: چه دلیر«۲» است بر خدای تعالی، أی سبحان اللّه؟ من از سعید جبیر شنیدم که او گفت از عبد اللّه بن عبّاس شنیدم که«۳» از رسول- صلّی اللّه علیه و آله- و سلّم- شنیدم که گفت: علامت آن که من بدانستمی که سورت«۴» تمام شد، آن بودی که جبریل- علیه السلام- بیامدی، و در اوّل سورت«۵» دیگر بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ آوردی به من. جابر«۶» عبد اللّه انصاری روایت کند که رسول- علیه الصّلوة و السّلام- مرا گفت: یا جابر؟ چگونه گویی چون نماز را افتتاح کنی! گفت، گویم: الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِینَ«۷». گفت: نه؟ اوّل بگو: بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ«۸»، الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِینَ«۹» الرَّحمنِ الرَّحِیمِ«۱۰»، مالِکِ یَومِ الدِّینِ«۱۱»، یعنی«۱۲» آیت آیت مقطّع کردی و به هر سر آیتی وقفی کردی تا آنگه که هفت آیت بشمرد عدد اعراب. و روایت کرده‌اند که: امیر المؤمنین علی- علیه السّلام«۱۳»- در نماز، در اوّل فاتحه و اوّل سوره، بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ«۱۴» بخواندی و گفتی: هر که نخواند نماز او ناقص باشد، چه او تمام «سبع مثانی» است. سعید جبیر گفت عبد اللّه عبّاس را گفتم«۱۵»: «سبع مثانی» چیست! گفت: سورة الفاتحه. او را گفتند: اینکه سوره شش آیت می‌آید«۱۶»، فأین السّابعة، هفتم کجاست! گفت: بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ«۱۷». ابو هریره روایت کند که: یک روز ----------------------------------- ۱. همه نسخه بدلها، بجز مج که. ۲. دب، فق، مب، مر: دلیل. [.....] ۳. مج گفت، دیگر نسخه بدلها او گفت. ۴، ۵. همه نسخه بدلها: سورتی. ۶. فق، مر: جابر بن. ۷، ۹، ۱۷. سوره فاتحة الکتاب (۱) آیه ۲. ۸، ۱۴. سوره فاتحة الکتاب (۱) آیه ۳. ۱۰. سوره فاتحة الکتاب (۱) آیه ۴. ۱۱. آج، لب، فق، مر به. ۱۲. اساس: «رضی اللّه عنه» هم افزوده است. ۱۳. همه نسخه بدلها: گفتند. ۱۵. مج، وز: بر می‌آید، آج، لب: است. ۱۶. سوره فاتحة الکتاب (۱) آیه ۱. صفحه : ۴۸ در مسجد رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- نشسته بودیم با رسول، مردی در آمد و نماز آغاز کرد و گفت: اعوذ باللّه من الشّیطان الرّجیم، الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِینَ«۱». رسول- علیه الصّلوة و السّلام- بشنید، گفت: یا هذا قطعت علی [۹- ر] نفسک الصّلوة ، نماز بر خود تباه کردی، ندانی که بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ«۲» از الحمد است، و هر که رها کند، آیتی رها کرده باشد از او، و هر که آیتی از او رها کند، نمازش بریده شود. نماز روا نیست الّا بفاتحة الکتاب، و هر که فاتحه تمام نخواند، نماز او باطل بود. طلحة بن عبید اللّه روایت کند که: رسول- علیه السّلام- گفت: هر که بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ«۳» رها کند«۴»، آیتی از قرآن رها کرده بود که اینکه آیت را در امّ الکتاب در«۵» من شمرده‌اند. طریقی دیگر بر صحّت اینکه قول، اجماع اهل البیت«۶» و صحابه است- رضی اللّه عنهم«۷». امّا اجماع اهل البیت معلوم است، و اجماع صحابه آن است که: اسمعیل بن عبید بن رفاعه روایت می‌کند که: معاویه در عهد خود به مدینه آمد و در مسجد رسول- علیه و آله السّلام- نماز«۸» کرد و قراءت به جهر خواند و در اوّل فاتحه بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ«۹» نخواند. چون نماز تمام کرد، مهاجر و انصار از جوانب آواز بر آوردند که«۱۰»: ا سرقت الصّلوة ام نسیت، نماز بدزدیدی یا فراموش کردی! گفت: چگونه! گفتند: چرا فاتحه را بسم اللّه نگفتی! برخیز نماز با سر گیر؟ برخاست«۱۱» و نماز با سر گرفت و الحمد«۱۲» بخواند و بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ«۱۳» بخواند در الحمد، و سورت پس از الحمد بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ نخواند«۱۴»، همچنان آواز دادند که:

سرقت«۱۵» الصّلوة ام نسیت! قال: ما ذا! قالوا: لم تقرأ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ فی السّورة بعد الفاتحة، بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ«۱۶» نخواندی در سورتی که پس از فاتحه خواندی«۱۷»، نماز با سر گیر؟ برخاست و نماز با سر گرفت. و اخبار در اینکه باب بسیار ---
------------------------------- ۱، ۱۳، ۱۶. سوره فاتحة الکتاب (۱) آیه ۱. ۲، ۳، ۹. سوره فاتحة الکتاب (۱) آیه ۲. ۴.

دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر چنان باشد که. [.....] ۵. همه نسخه بدلها: بر. ۶. همه نسخه بدلها علیهم السّلام. ۷. همه نسخه بدلها: ندارد. ۸. همه نسخه بدلها: پیشنمازی. ۱۰. همه نسخه بدلها یا معاویة. ۱۱. اساس: برخواست. ۱۲. همه نسخه بدلها: و در الحمد بسم اللّه بخواند. ۱۴. همه نسخه بدلها چون نماز تمام کرد. ۱۵. فق، مر: اسرقت. ۱۷. همه نسخه بدلها برخیز. صفحه : ۴۹ است و اینکه مقدار کفایت بود اینکه جا. امّا جهر کردن و آواز برداشتن به بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ«۱»: بدان که: مذهب اهل البیت چنان است که جهر بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ«۲» در مواضع جهر قراءت واجب است، و در مواضع اخفات قراءت مستحب است. و مذهب شافعی آن است که: در حال«۳» جهر واجب است و در حالت«۴» اخفات سنّت«۵» نیست. و مذهب ابو حنیفه و سفیان و اوزاعی و ابو عبیده و احمد حنبل آن است که: جهر نباید کردن، و مذهب مالک آن است که: خود«۶» نباید خواندن. دلیل بر صحّت مذهب درست، یکی اجماع اهل البیت است، و دیگر اخبار که آمده است من جهة الخاصّة و العامّة: احمد بن محمّد الحضرمیّ روایت کند از پدرش که گفت: در قفای«۷» خلیفه روی زمین به حق«۸» نماز می‌کردم آواز برداشت«۹» بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ«۱۰». چون فارغ شد، گفتم: یا بن رسول اللّه«۱۱»؟ جهر چرا کردی به اینکه آیت! گفت: حدثنی أبی عن أبیه«۱۲» عن عبد اللّه العبّاس که گفت: با«۱۳» رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- نماز می‌کردم، به اینکه آیت یعنی بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ«۱۴» جهر کرد. من گفتم: یا بن رسول اللّه«۱۵»؟ اینکه خبر من از تو روایت کنم! گفت: آری؟ عمرو بن دینار روایت کند که گفت: در قفای عمر بن الخطّاب و عبد اللّه عبّاس نماز کردم، به اینکه آیت آواز بلند کردند. علیّ بن زید بن جدعان گفت: عبادله را یافتم که در نماز به اینکه آیت جهر کردند، و به «عبادله» عبد اللّه عبّاس و عبد اللّه و مسعود و عبد اللّه عمر و عبد اللّه بن زبیر را و عبد اللّه بن صفوان را خواست«۱۶». از رضا- علیه السّلام- روایت کردند، از پدرش کاظم، از پدرش صادق«۱۷» که او ---------------------------------

۱، ۲، ۱۰، ۱۴. سوره فاتحة الکتاب (۱) آیه ۱. ۳، ۴. همه نسخه بدلها: در جای. ۵. همه نسخه بدلها: مستحب. ۶. فق، مر در اصل. [.....] ۷. همه نسخه بدلها، بجز فق مهدی. ۸. همه نسخه بدلها: خلیفه وقت خود. ۹. همه نسخه بدلها به. ۱۱، ۱۵. همه نسخه بدلها: امیر المؤمنین. ۱۲. فق، مر: حدیث کرد پدرم از پدرش. ۱۳. همه نسخه بدلها: گفت در قفای. ۱۶. اساس: در حاشیه افزوده است. ۱۷. همه نسخه بدلها، بجز فق، مر: علیهم السّلام، فق، مر: علیه السّلام. صفحه : ۵۰ گفت: ا» اجتمع آل محمّد« علی الجهر ببسم اللّه الرّحمن الرّحیم و علی قضاء ما فات من الصّلوة فی اللّیل بالنّهار، و علی قضاء ما فات فی النّهار باللّیل، و علی أن یقولوا فی اصحاب النّبی- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- أحسن قول، گفت: آل محمّد- علیهم السّلام- اجماع کردند بر آن که آواز بر باید داشتن بدین آیت و بر قضای نماز شب به روز باید کردن، و قضای نماز روز به شب. و در صحابه رسول- علیه السّلام- و رضی عنهم- خیر باید گفتن، و در سبب نزول اینکه آیت که: وَ لا تَجهَر بِصَلاتِکَ وَ لا تُخافِت بِها«۲» ...، آورده‌اند که: رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- به مکّه چون نماز کردی، آواز بلند برداشتی به«۳» بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ«۴». آنگه مشرکان گفتند: رحمان یمامه را می‌خواند، یعنی مسیلمه کذّاب را. رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- آواز نرم کرد به اینکه آیت چنان که کس نمی‌شنید، حق تعالی اینکه آیت فرستاد: وَ لا تَجهَر بِصَلاتِکَ وَ لا تُخافِت بِها«۵» ...، یعنی و لا تجهر بصلاتک جهرا یسمعه المشرکون فیستهزؤون و لا تخافت بها اخفاتا لا یسمعه أصحابک و ابتغ بین ذلک سبیلا. اکنون به تفسیر آیت ابتدا کنیم. قوله- تعالی و تقدّس: بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ«۶»، آیتی است- چنان که بیان کردیم- و «با» تعلّق دارد به محذوفی، برای آن که حرف جرّ را لا بد متعلّقی باید، و آن محذوف یا خبر باشد از او [۹- پ] جلّ جلاله- یا امر باشد ما را. تقدیر خبر چنین باشد که: أبدأ بسم اللّه، ابتدا می‌کنم اینکه کتاب مجید را به نام خدا«۷». و امر چنین باشد که: ابدؤا بسم اللّه، ابتدا کنی به کارها به نام من. و رسول- صلّی اللّه علیه و آله و

سلّم- می گوید: کلّ أمر ذی بال لم یبدأ فیه ببسم اللّه الرّحمن الرّحیم فهو ابتر، هر کار که آن را قدری و منزلتی باشد«۸»، ابتدای آن کار نه به نام او کنند، آن کار ابتر و بریده«۹» باشد. و خدای تعالی ما را در چند جایگاه فرمود که: ابتدا کنیم به اینکه نام در قراءت فی قوله تعالی: اقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ«۱۰» ...، و در ذبح فی قوله تعالی: ------------------------------ ۱. همه نسخه بدلها علیهم السّلام. ۲، ۵. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۱۰. ۳. همه نسخه بدلها قراءت. ۴، ۶. سوره فاتحهٔ الکتاب (۱) آیه ۱. ۷. مج، دب، لب، فق، وز، مر: خود. ۸. فق، مر و. [.....] ۹. فق، مر: دم بریده. ۱۰. سوره علق (۹۶) آیه ۱. صفحه : ۵۱ فَکُلُوا مِمّا ذُکِرَ اسمُ اللّهِ عَلَیهِ«۱» ...، و عند اکل تا در خبر آورده‌اند که، رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- گفت: إذا سمّی اللّه العبد علی طعام لم ینل الشّیطان منه و إذا لم یسمّه نال منه، گفت: چون بنده عند آن که طعام خواهد خوردن نام خدای تعالی برد، شیطان از آن طعام تناول نکند، و چون نام خدای تعالی نبرد، شیطان از آن بخورد«۲». پس عند«۳» هر کار که خواهد کردن، چون گوید: بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ، معنی آن باشد که به نام خدای تعالی اینکه کار می‌کنم، و به تقدیر «ابتدا» از اینکه همه مستغنی شوند، اعنی چون گویند تقدیر چنین کند«۴» که: بسم اللّه ابتدی. و «با» را اصل الصاق بود، و معنی آن بود که «فعل» را به «مفعول به» در رساند، چنان که: مررت بزید، و به معنی استعانت باشد، چنان که: کتبت بالقلم، و به معنی «مع» باشد، چنان که: اشتریت الدّار بآلاتها، [ای مع آلاتها]«۵». و به معنی «فی» باشد، چنان که: ما بالدّار أحد، ای ما فیها أحد. و به معنی «تجرید» باشد، چنان که: رأیته فرأیت به الاسد. و به معنی «بدل» باشد، چنان که: لئن شکرتنی فیما اعطیتک. و کما قال الشّاعر: فلئن فلّت هذیل شباه

فبما کان هذیلا یفلّ و «زیاده» باشد، فی قوله تعالی: عَیناً یَشرَبُ بِها عِبادُ اللّهِ«۶» ...، و گفته‌اند: به معنی «من» است، و التّقدیر «منها»، و کذلک فی قول الشّاعر: شربت بماء الدّحرضین فأصبحت

زوراء تنفر عن حیاض الدّیلم و معنی اینکه حرف از اینکه وجوه بیرون نباشد، و او همیشه مکسور بود. سیبویه گفت: علّت کسر او آن است که عمل او همیشه جرّ بود، و جرّ کسر حرف اعراب باشد. و مبرّد گفت: برای آن کسرش کردند که ردّش با اصل کردند، و کلمه از ذوات الیاء است، نبینی که چون خبر دهی از خود«۷»، گویی: بی، تی«۸». و ------------------------------ ۱. سوره انعام (۶) آیه ۱۱۸. ۲. همه نسخه بدلها: طعام تناول کند. ۳. لب، مب: عبد. ۴. فق، مب، مر: چون گوینده تقدیر چنین کند. ۵. اساس، ندارد، از مج افزوده شد. ۶. سوره دهر (۷۶) آیه ۶. ۷. آج با خطی متفاوت از متن افزوده: کلمه. ۸. اساس، مج، وز: بییت، دیگر نسخه بدلها: بیت. گمان ما اینکه است که کلمه در نسخه اصلی شیخ ابو الفتوح، جدا و به همان صورتی بوده که در متن آورده‌ایم، و کاتبان نسخه‌ها، نفهمیده دو کلمه «بی و تی یا و تا» را پیوسته و به صورت فعل خوانده و ضبط کرده‌اند. صفحه : ۵۲ « یا » اخت کسره است، و او حرف جرّ است، و اسم به او مجرور است. امّا علّت در آن که اینکه «با» دراز«۱» می‌نویسند از دیگر «باها»، دو وجه گفتند: قتیبی گفت: از برای آن که [ابتدای]«۲» کتاب مجید است، خواستند تا به حرفی مفخّم کنند، و عمر بن عبد العزیز دبیران خود را گفتی: طوّلوا الباء و فرّجوا السّین و دوّروا المیم تعظیما لکلام اللّه- عزّ و جلّ. ابو الهیثم گفت: چون «الف» را بیفگندند از اسم «با» را«۳» به طویل کردند تا دلیل باشد بر آن که حرفی مطوّل محذوف است، آن جا طول «الف» با «با» دادند، نبینی که آن جا که «الف» بنوشتند، «با» به حدّ خود نبشتند. اگر گویند: چرا اینکه جا «الف» بیفگندند، در کتبت«۴»، و آن جا که گفت که: اقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ«۵» ...، و مانند اینکه نیفگندند، با آن که هر دو جا در لفظ مدرج می‌شود! الجواب«۶» گوییم: لکثرهٔ الاستعمال، [برای کثرت استعمال را که اینکه آیه مکرّر خواست بودن، «الف» بیفگندند تخفیف را]«۷» و کثرت«۸» استعمال در اینکه آیت نیست. فامّا «اسم»: اصل اینکه کلمه «سمو» است علی وزن «فعل»، از آن کار را«۹» جمعش «اسماء» کردند، «کقنو و أقناء»، و «حنو و أحناء»، لام الفعل از آخرش بیفگندند، پس حرکت او«۱۰» با «میم» دادند، و سکون «میم» با «سین» دادند، که ابتدا کردن به ساکن

متعذّر باشد، همزه وصل در آوردند تا نطق ممکن بود، «اسم» گفتند. و دلیل دیگر بر آن که چنین است که در تصغیرش «سمی» گویی، و اشتقاق او از «سموّ»، باشد، و آن ارتفاع بود، چنان که امرؤ القیس گفت: سموت إلیها بعد ما نام بعلها

سموّ حباب الماء حالا علی حال و قول آن که گفت: اشتقاق او از «وسم»«۱۱»، و «وسم» علامت بود درست ------------------------------ ۱. همه نسخه بدلها: درازتر. ۲، ۷. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۳. همه نسخه بدلها: ندارد. ۴. کتبت/ کتابت، دب، آج، لب، فق، مب، مر: کتب. [.....] ۵. سوره علق (۹۶) آیه ۱. ۶. همه نسخه بدلها: جواب آن است که. ۸. همه نسخه بدلها: و اینکه کثرت. ۹. دب، لب، وز، مب: آن کار، آج، فق، مر: از آنگاه. ۱۰. همه نسخه بدلها، بجز فق، مر: واو. ۱۱. همه نسخه بدلها باشد. صفحه : ۵۳ نیست، برای آن که اگر چنین بودی در جمع «اوسام» بایستی و در تصغیر«۱» «وسیم»، و الف وصل حاجت نبودی آوردن. اگر گویند: اسم را«۲» اشتقاقش از «سموّ» باشد، چه معنی دارد که معنی «سمت» بر اسم مخیل است که اسم مسمّی را علامت باشد! گوییم: معنی «سموّ» ظاهرتر است، و آن آن است که مسمّی که اسم ندارد، خامل و پوشیده و متّضع بود، چون اسم بر او نهند، پنداری که رفع و نوّه بذکره، رفعتی دادند آن را و تنویهی«۳»، پس معنی «سموّ» در او«۴» ظاهر است. اکنون بدان که، اسم دگر باشد و مسمّی دگر. و اینکه شبهتی است آنان را که اینکه«۵» گویند بغایت رکیک، برای آن که اسم باشد و مسمّی نباشد، و مسمّی باشد و اسم نه. و یک مسمّی را [۱۰- ر] بسیار اسماء باشد، و در یک اسم بسیار مسمّیات اشتراک کنند چون الفاظ مشترک، فی قولهم: «عین» و «جون» و «شفق». اگر اسم مسمّی بودی، بایستی که آن کس که آتش گفتی، زبانش بسوختی، و آن که عسل گفتی دهنش شیرین گشتی«۶»؟ و اینکه تجاهل باشد، و چگونه تجاسر شاید کردن به ارتکاب اینکه، و خدا را- عزّ و جلّ- در قرآن و اخبار، هزار و یک نام است، اگر اسم و مسمّی یکی باشد، به هر اسمی مسمّایی باشد تا لازم آید که هزار و یک خدا باشد. دیگر آن که، اسم مسموع مکتوب و مقروء است، و مسمّی به اینکه صفت نباشد. دیگر، مسمّی در یک جا بود و نامش پراگنده در مواضع مختلف. امّا شبهت ایشان فی قوله تعالی: یا زَکَرِیّا إِنّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ اسْمُهُ یَحیی«۷» ...، باید تا اسم یحیی باشد و یحیی اسم، الجواب: گوییم، اینکه به آن که دلیل ما باشد اولیتر است برای آن که حق تعالی می‌گوید: ما تو را بشارت می‌دهیم که تو را فرزندی خواهیم دادن نامش یحیی. برای آن بشارت، پیش از وجود فرزند باید که باشد تا معنی بشارت صورت بندد، پس نام«۸» پیش از صاحب نام بود«۹». حاصل و مسمّی در وجود نیامده، دلیل کند بر ------------------------------ ۱. اساس: در حاشیه آورده، همه نسخه بدلها: تصغیرش. ۲. همه نسخه بدلها چون. ۳. همه نسخه بدلها: تنویه ذکری. ۴. فق، مر: مسمّی. ۵. چاپ شعرانی (۱/ ۳۱): عین. ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: شیرین شدی. ۷. سوره مریم (۱۹) آیه ۷. ۸. مج، وز نام. آج، لب، فق، مب، مر تا، دب اسم. [.....] ۹. آج، لب، فق، مر: نامش. صفحه : ۵۴ آن که اینکه نه آن باشد و آن نه اینکه. و شبهه آن که گویند فی قوله تعالی: ما تَعبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلّا أَسماءً سَمَّیتُمُوها«۱» ...، و ایشان اسما را نمی‌پرستیدند، مسمّیات می‌پرستیدند، جواب«۲» آن است که: آن کس که اینکه گوید معنی آیت نداند«۳». خدای تعالی بر سبیل انکار و تقریع بر بت پرستان می‌گوید: بتان را نام اله بر نهاده‌اند، بی آن که در ایشان از معنی الهیّت چیزی هست از قدرت بر اصول نعم و استحقاق عبادت. پس از اینکه حدیث جز اسمی در دست شما نیست بی معنی، یعنی مسمّیاتی می‌پرستی«۴» که اسم اله بر ایشان مزوّر است، از اینکه معنی در دست شما جز دعوی اسم نیست بلا معنی. دیگر آن که، خدای تعالی گفت: أَسماءً سَمَّیتُمُوها«۵» ...، گفت: نامهایی که شما نهادی«۶»، اگر اسم مسمّی باشد، معنی آن باشد که مسمّیاتی که شما کردی«۷» و آفریدی«۸» و بلا- خلاف«۹» اجسام خدای تعالی آفریند. امّا شبهت ایشان به قول لبید: إلی الحول ثمّ اسم السّلام علیکما

و من یبک حولا کاملا فقد اعتذر جواب«۱۰» اینکه آن است که گوییم: بدین «سلام»، نام خدای تعالی خواست، که از نامهای

خدای تعالی یکی سلام است، معنی آن است که: ثمّ اسم اللّه علیکما. و جوابی دیگر آن که: اسم صله است که ایشان الفاظ و کلمات بسیار در کلام آرند، و غرض ایشان پیوند سخن باشد، و آن در«۱۱» معنی زیادت بود، و اینکه را نوعی از فصاحت شناسند، معنی آن باشد که: ثمّ السّلام علیکما. امّا تعلّق ایشان بقوله تعالی: تَبارَکَ اسمُ رَبِّکَ ذِی الجَلالِ وَ الإِکرامِ«۱۲». جواب گوییم که: اینکه دلیل ماست برای آن که جمله قراء «ذی الجلال»، خوانند، مگر إبن عامر تنها به «واو» خواند. و چون چنین باشد، «ذی الجلال» صفت «ربّ» باشد، و «ربّ» مجرور باشد به اضافت اسم با او. و مضاف باید که جز مضاف الیه بود، که اضافهٔ الشّیء الی نفسه درست نباشد. و ------------------------------- ۱. سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۰. ۲. همه نسخه بدلها، بجز نسخه بدلها، بجز فق، مر از اینکه. ۳. همه نسخه بدلها: نشناسد. ۴، ۵. می‌پرستی/ می‌پرستید. ۶. نهادی/ نهادید. ۷. کردی/ کردید. ۸. آفریدی/ آفریدید. ۹. همه نسخه بدلها آن. ۱۰. همه نسخه بدلها از. ۱۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: دو. ۱۲. سوره رحمن (۵۵) آیه ۷۸، ضبط آیه: ذی الجلال. صفحه : ۵۵ و اللّه تعالی الموفّق للصّواب. اللّه«۱»، اصل اینکه کلمه «اله» است، علی احد قولی سیبویه، «لام» تفخیم در او براند، «الاله» گشت. اجتماع دو همزه در یک کلمه مستثقل آمد، همزه فاء الفعل بیفگندند «لام» عین الفعل و «لام» که در او برده بودند، ملتقی«۲» شدند، پس ادغام کردند «لام» را در «لام»، «اللّه» گشت. و قولی دیگر سیبویه را آن است که: اصل اینکه کلمه «لاه» بوده است، چنان که شاعر گفته است«۳»: کحلفهٔ من أبی رباح

یسمعها لاهه الکبار آنگه «لام»- که آن را در دگر اسماء «لام» تعریف می‌گویند- در او بردند و«۴» ادغام کردند، فصار «اللّه». اکنون به کثرت استعمال اینکه «لام» لازم شد با اینکه اسم تا پنداری که اصل اینکه کلمه«۵» است، برای آن که بدل است از همزه فاء الفعل که اصل بود. إبن درستویه گفت: «اللّه»، خدای- جلّ و عزّ- به مثابه اسم علم است، و إبن کیسان گفت: لقب است، و قول ایشان به معنی متقارب است، و لقب درست نیست برای آن که لقب بر خدای تعالی روا نبود، [لقب بر آن روا بود]«۶» که غیبت و حضور بر او روا بود، چه لقب در غیبت، بدل اشارت است در حضور. درست آن است که از اسماء مفیده است، و لکن بر اینکه صیغت جز بر خدای تعالی اجرا نکنند. اکنون اهل لغت در اشتقاقش خلاف کردند، نضر بن شمیل گفت: اشتقاق او [۱۰- پ] از «تألّه» است و آن تعبّد بود چنان که رؤبه گفت: سبّحن و استرجعن من تألّهی ای تعبّدی، یقال: «اله، الاههٔ» ای «عبد، عبادهٔ». و قراءت عبد اللّه بن عبّاس اینکه است«۷»: وَ یَذَرَکَ وَ آلِهَتَکَ«۸» ...، ای عبادتک. پس «اله»، «فعال» باشد به معنی «مفعول» یعنی معبود، کالحساب«۹» و الکتاب«۱۰». و بعضی دیگر گفتند: من «الاله» و ------------------------------- ۱. همه نسخه بدلها: قوله تعالی: اللّه. ۲. دب، آج، لب، فق، مر: ملاقی. [.....] ۳. مج شعر. ۴. فق، مر و لام در لام. ۵. همه نسخه بدلها: که از اصل کلمه. ۶. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۷. آج، لب که. ۸. سوره اعراف (۷) آیه ۱۲۷. ۹. فق، مر به معنی محسوب ۱۰. فق، مر به معنی مکتوب. صفحه : ۵۶ هو الاعتماد و الفزع الی الشّیء. عرب گوید: الهت إلی فلان، ای فزعت الیه، قال الشاعر:

لهت إلیها و الرّکائب وقّف و معنی آن است که: خلق با او گریزند و فزع با او کنند«۱» در کارها و اعتماد بر او کنند چنان که «امام» و «رداء» و «لحاف» گویند: للّذی یؤتم به و یلحف«۲» به و یتردّی«۳» به، و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است و ضحّاک. و بو عمرو«۴» بن العلاء گفت: هو من الهت«۵» الشّیء اذا تحیّرت فیه فلم تهتد الیه، قال زهیر: و بیداء تیه تألّه العین وسطها

محقّقهٔ غبراء صرماء سملق و معنی آن باشد که عقلها و فهمها در ذات و صفات او متحیّر شود، اینکه نیز «فعال» بود به معنی «مفعول». مبرّد گفت: اشتقاق«۶» او من «ألهت الی فلان»، ای سکنت الیه، قال الشاعر:

الهت) إليها و الحوادث جمّةً برای آن که خلقان با او ساکن شوند و به ذکر او بیارامند، کما قال تعالی: أَلا بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ القُلُوب«۷». ابو الحسن قنّاد«۸» گوید: اصل او من «الوله» و هو ذهاب العقل لفقد من یعزّ علیك. «و له»، دهش باشد، مرد مدهوش مانده را در کاری از کارها «و اله» گویند و «وله» گویند. و اصل او بر اینکه قول «ولاه» باشد، همزه از او«۹» بدل کنند، چنان که «وشاح» و «إشاح»، و «و کاف»«۱۰» و «اکاف»«۱۱»، و ورّخت الکتاب و ارّخته، و وقّتت و اقّتت، کمیت گوید: ولهت نفسی الطّروب إلیکم

و لها حال دون طعم الطّعام -------------------------------- ۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر چنان که. ۲. همه نسخه بدلها: یلتحف. ۳. همه نسخه بدلها: یرتدی. ۴. همه نسخه بدلها: ابو عمرو. ۵. همه نسخه بدلها فی. ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر و شرح الرّمل من القبار منقطع الرّمل. [.....] ۷. سوره رعد (۱۳) آیه ۲۸. ۸. همه نسخه بدلها: قتاده. ۹. آج، لب: واو. ۱۰. آج، لب، مب، مر: و کاث. ۱۱. آج، لب، مب، مر: اکاث. صفحه : ۵۷ برای آن که دلها به محبّت او و اله باشد و به ذکر او بیارامد. و گفته‌اند: معنی «اله»، محتجب باشد از ابصار، من قول العرب: «لاهت العروس تلوه لوها»، ای«۱» احتجبت، قال الشاعر: لاهت فما عرفت یوما بخارجة

یا لیتها خرجت حتّی رأیناها و اینکه کلمه از مقلوب باشد، چنان که «جذب» و «جبذ». چون قدیم- جلّ جلاله- متعالی است از ادراك حواس، و ابصار در او نرسد«۲»، او را «اله» خواندند، و گفتند: معنی «اله» متعالی باشد، یقال: لاه، اذا ارتفع. و آفتاب را «الاهة» گویند، لارتفاعها، قال الشاعر: تروّحنا من الدّهناء أرضا«۳»

و أعجلنا الالهة أن تؤوبا«۴» اینکه اقوال اهل لغت است از طریق اشتقاق. فامّا از طریق تحقیق معنی، اینکه لفظ در اصطلاح «اللّه»، نام ذاتی است قادر بر اصول نعم«۵» چون با مکلّفان«۶» بکند از ایشان مستحق عبادت گردد، و بر اینکه قاعده مرجع او با قادری باشد و از صفات نفس بود، و برای آن بر اینکه قدر قناعت نکردند که اهل لغت گفتند که: «اله» مستحقّ عبادت بود که بر اینکه قول«۷» در لا یزال اله بود و در ازل اله نبود، چه در ازل مستحقّ عبادت نبود. پس قادری در آوردند تا شامل بود ازل و لا یزال را، و تعلیق قادری به اصول نعم برای آن کردند که جز قدیم تعالی، بر آن قادر نیست. و دیگر استحقاق عبادت بر اینکه باشد، و لا بد حدود اصطلاحی را نسبت باید به مواضعه اهل لغت، آنگه به حسب دلیل زیادت و نقصان می‌کنند و تغییر و تبدیل. امّا اصول نعم، حیات بود، و قدرت، و شهوت، و نفرت، و کمال، عقل و خلق مشتهی و تمکین از نیل مشتهی. اینکه را برای آن اصول نعم خوانند که، نعمت هیچ -------------------------------- ۱. همه نسخه بدلها: اذا. ۲. همه نسخه بدلها: حواس و محتجب است از رؤیت ابصار. ۳. همه نسخه بدلها: أیضا. ۴. مج، دب، وز یروی ان تغیبا. آج، لب، فق، مب، مر بر آن روی ان تغیبا، چاپ شعرانی (۱/ ۳۴): بر آن روی، أن تئوبا به معنی ان تغیباست. ۵. همه نسخه بدلها که. ۶. آج، لب، فق، مب، مر: متکلّفان. ۷. همه نسخه بدلها لازم آید که. صفحه : ۵۸ منعم بی آن تمام نشود، چون اینکه نعمتها برترین همه نعمتهاست، شکرش برترین شکرها باشد تا به حدّ عبادت رسد، که عبادت غایت شکر است. امّا «رحمن و رحیم»«۱»: قومی گفتند:«۲» به یک معنی است، کندمان و ندیم، و سلمان و سلیم، و لهفان و لهیف. و معنی هر دو ذو رحمت باشد، یعنی خداوند رحمت. و «رحمت» نعمت باشد، برای آن که رقّت قلب و شفقت که به معنی خوف باشد از وقوع مضرّتی بر کسی، بر خدای تعالی روا نیست، برای آن کتاب خود را رحمت خواند. و باران را رحمت خواند، و«۳» معنی رحمت درست اینکه است، چه تفسیر او به ارادت خیر و ترك عقوبت داخل است تحت اینکه که، خدای تعالی به اینکه جمله منعم است بر خلقان. امّا بر قول آن که گفت: به یک معنی است، عذر از تکرار به اختلاف لفظ خواست

که عرب چون لفظ مختلف شود، روا می‌دارند تکرار، چنان که شاعر گفت:

ألفی قولها کذبا و مینا و «کذب» و «مین» یکی باشد، و چنان که دیگری گفت:

هند أتی من دونها النّأی و البعد و هر دو، دوری باشد. امّا قول درست آن است که: اینکه دو لفظ دو معنی دارد [۱۱- ر] و اگر چه اشتقاق هر دو از رحمت است، چه «رحمان» بلیغتر است از «رحیم»، که «فعلان» بنای مبالغه بود چون: «سکران» و «غضبان». پس، «رحمان»«۴» بلیغتر است از «رحیم» و «رحیم» بلیغتر است از «راحم»، اینکه فرقی است من جهة اللّفظ. امّا من جهة المعنی هم فرق است برای آن که «رحمان» منعم باشد بر جمله خلقان مؤمن و کافر«۵»، برّ و فاجر«۶»، مطیع و عاصی. و «رحیم» خاصّ رحمت کند«۷» بر مؤمنان دون کافران. و لفظ «رحمان»، اطلاق نکنند مگر بر خدای- عزّ و جلّ- و بیرون از خدای تعالی، کس را «رحمان» اطلاق نکنند. ------------------------------- ۱. همه نسخه بدلها: قوله تعالی الرّحمن الرّحیم. ۲. همه نسخه بدلها هر دو. [.....] ۳. همه نسخه بدلها در. ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: رحیم. ۵، ۶. همه نسخه بدلها و. ۷. همه نسخه بدلها: بود. صفحه : ۵۹ و در منع از اینکه قول«۱» بعضی گفتند: عرف لغت از«۲» معنی به معنی مانع است از اینکه که معنی «رحمان» لایق نیست به هیچ ذات جز به قدیم تعالی- چنان که شرح داده شد. و قولی دیگر آن است که: سمع منع کرد از او، و اگر ما را با عقل رها کردندی، روا داشتمانی. بعضی گفتند: آن سمع اجماع است چنان که ما دانیم که «عبد» بنده باشد، و آن را دو جمع باشد: یکی «عباد» و یکی «عبید». «عباد» به خدای تعالی مختص است، و «عبید» به عباد تا نگویند در عرف: «لفلان عباد»، و انّما یقال: «له عبید». و بعضی دیگر گفتند: اینکه آیت منع کرد که خدای تعالی می‌گوید: جَنّاتِ عَدنٍ الَّتِی وَعَدَ الرَّحمنُ عِبادَهُ بِالغَیبِ«۳» ...، آنگه در آخر آیت می‌گوید: هَل تَعلَمُ لَهُ سَمِیًّا«۴». پس در اینکه هر دو لفظ، خصوص و عموم درست است من وجه دون وجه. در «رحمان»، خصوص از جهت لفظ، و در «رحیم» از جهت معنی، و اینکه است معنی قول جعفر بن محمّد الصّادق- علیهما السّلام- که گفت: الرّحمن خاصّ اللّفظ عامّ المعنی، و الرّحیم عامّ اللّفظ خاصّ المعنی، و هم اینکه باشد معنی قول عبد اللّه عبّاس که: رحمن و رحیم اسمان رقیقان، احدهما أرق من الاخر، یعنی احدهما أبلغ فی المعنی من الاخر. و اینکه باشد معنی آن که گویند: «رحمن الدّنیا، و رحیم الاخرة». عطاء خراسانی گفت: در جاهلیّت عرب چنین نبشتندی که: «بسمک اللهم»، و رحمان نشناختندی. خدای تعالی رسول را علیه الصّلاة و السّلام- گفت بگو: بسم اللّه، [و آنگه]«۵» فرمود [که]«۶»: «رحمان» به آن ضمّ کن«۷». مسیلمه کذّاب بیامد و اینکه نام بر خود نهاد، حق تعالی گفت: «رحیم» با آن ضمّ کن تا اینکه اسما به مجموعش مرا باشد«۸»، اگر چه معنی «اللّه» از «الهیّت«۹»» است، و لکن چون در حقّ دیگران اجرا کردند بنا واجب اعنی «اله»، من «لام» تخصیص در او آوردم تا «اللّه» شد، ------------------------------- ۱. همه نسخه بدلها: دو قول گفتند. ۲. همه نسخه بدلها جهت. ۳. سوره مریم (۱۹) آیه ۶۱. ۴. سوره مریم (۱۹) آیه ۶۵. ۵، ۶. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۷. همه نسخه بدلها شد. ۸. همه نسخه بدلها چون. ۹. همه نسخه بدلها که. ۹. همه نسخه بدلها: اله. صفحه : ۶۰ دیگران از او بیرون آمدند. همچنین کذّاب یمامه«۱»- علیه اللّعنه- «رحمان» بر خود نهاد، «رحیم» با او ضمّ کردم تا لقب نا واجب او از نام مستحقّ من جدا شود. عطا روایت کند از ابو هریره که رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- گفت: خدا را- جلّ جلاله- صد جزو«۲» رحمت است، نود و نه در خزانه رحمت ذخیره کرد، و یک جزو بر همه اهل دنیا مفرّق«۳» کرد، هر رحمتی و رقّتی«۴» و شفقتی و عطفی«۵» که در جهان هست، از آن یک جزو رحمت است. چون فردای قیامت باشد، اینکه جزو پراگنده جمع کند و با آن«۶» ضمّ کند و جمله صد جزو رحمت بیارد و بر سر گناهکاران امّت احمد«۷» بدارد، تا«۸» در خبر است که: در قیامت خدای تعالی را چندان رحمت باشد که ابلیس نیز طمع دارد«۹» و اگر چه هرگز رحمت خدای تعالی بدان ملعون نرسد. ضحّاک گفت: رحمن بأهل السّموات، و رحیم باهل الارض، گفت: رحمن باهل السّماء حین أسکنهم السّموات و طوّقهم الطاعات و قطع

عنهم المطاعم و اللّذّات، و رحیم باهل الارض حین أرسل الیهم الرّسل و انزل علیهم الکتب. عکرمه گفت: رحمان است به یک رحمت، و رحیم است به صد رحمت، از آن خبر که گفتیم. عبد اللّه المبارک گفت: رحمان است، چون خواهد ببخشد. رحیم است، چون بخواهند خشم نگیرد«۱۰». در خبر است که: چون بنده دو رکعت نماز کند و از خدای تعالی حاجتی نخواهد، خدای تعالی گوید: بنده من از من مستغنی شده است. ابو بکر ورّاق گفت: رحمان است به اعطای نعماء و آلاء، و رحیم است به ------- ---------------------------- ۱. اساس: یمامه کذّاب، به قیاس با نسخه مج، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. ۲. مب: جزء. [.....] ۳. مج، مب، مر: متفرّق. ۴. فق، مر: رأفتی. ۵. مب، مر: عطوفتی. ۶. مب، مر نود و نه جزو. ۷. همه نسخه بدلها: محمّد. ۸. فق، مر غایتی که. ۹. همه نسخه بدلها: طمع در رحمت کند. ۱۰. مج، دب، وز: نخواهد خشم گیرد، آج، لب، فق، مب، مر: نخواهد که خشم گیرد. صفحه : ۶۱ صرف اذیّت و بلا، و محمّد علی ترمذی«۱» گفت: رحمان است که«۲» برهاند از نیران، رحیم است که«۳» برساند به خلد و جنان. محاسبی گفت: رحمان است برحمة النفوس، و رحیم است برحمة القلوب. سریّ بن مغلّس گفت: الرّحمن بکشف الکروب، و الرّحیم بغفران الذّنوب. عبد اللّه جرّاح گفت: الرّحمن بتیسیر الطّریق، و الرّحیم بعصمة التوّفیق«۴». مطّر الورّاق گفت: الرّحمن یغفر السیّئات و إن کنّ عظیمات، و الرّحیم بقبول الطّاعات و ان کنّ غیر صافیات. یحیی بن معاذ گفت: الرّحمن بمصالح معاشهم، و الرّحیم بمصالح معادهم«۵». ابو بکر ورّاق گفت: الرّحمن بمن جحده، و الرّحیم بمن وحّده، الرّحمن بمن کفره، و الرّحیم بمن شکره. اینکه کلمتی چند است از اقوال اهل تذکیر و مشایخ تصوّف. امّا در تقدیم «رحمن» بر «رحیم» دو قول گفتند: یکی آنکه تا به «رحیم» سجع سر آیت مراعی«۶» باشد، و یکی آن که «رحمان» را به مثابت اسم کرد، و «رحیم» به جای صفت بنهاد، و موصوف باید که بر صفت مقدّم بود، اینکه جمله است از کلام در اینکه آیت. اکنون ابتدا به فاتحة الکتاب کنیم- بمشیّة اللّه تعالی و عونه«۷» [۱۱- پ]. -------------------------------- ۱. همه نسخه بدلها: محمّد بن علی التّرمذی. ۲. مج، دب، آج، لب، مب: کت، فق، وز، مر: که تو را. ۳. همه نسخه بدلها: بالعصمة و التّوفیق. ۴. همه نسخه بدلها: بغفران. ۵. اساس: عبادهم، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. ۶. مب، مر: مرعی. [.....] ۷. مج، دب، آج، لب، وز، فق: بتوفیق اللّه و عونه، مب، مر: و باللّه التّوفیق. صفحه : ۶۲ [سورة الفاتحة]«۱»

[سوره الفاتحة (۱): آیات ۱ تا ۷]

]اشاره[

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ (۱) الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِینَ (۲) الرَّحمنِ الرَّحِیمِ (۳) مالِکِ یَومِ الدِّینِ (۴) إِیّاکَ نَعبُدُ وَ إِیّاکَ نَستَعِینُ (۵) اهدِنَا الصِّراطَ المُستَقِیمَ (۶) صِراطَ الَّذِینَ أَنعَمتَ عَلَیهِم غَیرِ المَغضُوبِ عَلَیهِم وَ لا الضّالِّینَ (۷)

[ترجمه]

به نام خدای«۲» بخشاینده بخشایشگر. همه سپاس خدای را پروردگار جهانیان. بخشاینده بخشایشگر. پادشاه روز حساب و جزا. خاص تو را پرستیم و خاص از تو طلب یاری کنیم. راه بنمای ما را راه راست. راه آنان که نعمت کردی تو برایشان از مؤمنان، جز آنان که خشم گرفتی برایشان از جهودان«۳»، و نه گمراهان از ترسایان«۴». اینکه ظاهر اینکه سورت است. کلام در آن که کجا انزله بود«۵» و چند آیت و عدد کلمات و حروف و ثواب خواننده کلام در آیت تسمیت برفت. قوله تعالی: الحَمدُ، اینکه «لام» تعریف جنس است، و سیبویه گفت: علامت تعریف «لام» است بس، و «الف» برای وصل است که اینکه «لام» ساکن باشد ابدا، آنگه چاره نبود او را از پیوندی، اینکه همزه وصل بیاوردند و پیوند او کردند تا به نطق در آید، که ابتدا کردن به ساکن ناممکن است. و دیگر

نحویان گفتند که: «الف» و «لام» با جمعهما، علامت تعریف است، و قول اوّل درست است. ---------------------------
-------- ۱. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۲. مج، دب، وز: ایزد. ۳، ۴. همه نسخه بدلها: ندارد. ۵. همه نسخه بدلها: بوده است.
صفحه : ۶۳ اینکه ثنای است که خدای- جلّ جلاله- بر ذات خود می‌گوید، تعلیم و توقیف ما را. صورت خبر است و مراد امر است، معنی آن که قولوا: الحَمدُ لِلّهِ بگویی«۱» که حمد خدای راست. [عبد اللّه عبّاس گفت: معنی آن است که، شکر خدای را]«۲» به نعمتهایی که با ما کرد. و «حمد» نقیض «ذمّ» است، و إبن الانباریّ گفت: «حمد» مقلوب «مدح» است، از آن مقلوب است که معنی یکی دارد، چون: «جذب» و «جبذ». و علما در حمد و شکر بر دو قولند: بعضی فرق نکردند میان حمد و شکر، و گفتند: به یک معنی باشد. و محقّقان فرقی کردند، و گفتند: «حمد»، ثنای مرد باشد به آن خصال که در او باشد، عرب گوید: حمدته علی شجاعته و سخاوته، و لا یقول«۳» شکرته علی ذلک و گویند: حمدته علی نعمته و شکرته علی نعمته. پس «حمد»، عامتر باشد از برای آن که «حمد» در جای شکر به کار دارند، و شکر در جای حمد به کار ندارند. پس «حمد»، بر خصال او باشد، و اگر چه به تو تعدّی نکند، و شکر بر نعمتی باشد که از او به تو رسد. و بعضی گفتند: الحمد باللّسان، حمد به زبان باشد، نبینی که حق تعالی گفت: وَ قُلِ الحَمدُ لِلّهِ الَّذِی لَم یَتَّخِذ وَلَداً ...«۴»، و شکر به ارکان باشد، نبینی که گفت: اعمَلُوا آلَ داوُدَ شُکراً ...«۵»، و گفته‌اند: حمد، مبتدا باشد، و شکر جز جزا نباشد. و اینکه راجع است با قول اوّل. عبد اللّه بن عمر«۶» روایت کند که، رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- گفت: الحمد رأس الشّکر ما شکر اللّه عبد لا یحمده، گفت: حمد سر شکر است، شکر نکرده باشد خدای را بنده‌ای که حمد خدای تعالی نکند. و اینکه خبر مبنی است از آن که «حمد» عامتر از شکر باشد، و خلافی نیست از میان قرّاء سبع و عشر در آن که الحمد به ضمّ «دال» خوانند، مرفوع به ابتدا، و خبرش مقدّر فی قوله: للّه«۷». و تقدیر ------------------------------
---- ۱. بگویی/ بگویید. ۲. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۳. همه نسخه بدلها: لا تقول. ۴. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۱۱. ۵. سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۳. ۶. دب، مب، وز، مر: قوله تعالی. ۷. مج، دب، آج، لب: عبد اللّه بن عمرو، مب، مر: عبد اللّه عبّاس. صفحه : ۶۴ آن که: الحمد ثابت للّه، یا آن که: الحمد کائن للّه«۱»، و در شاذّ محمّد هارون العتکی«۲» و رؤبهٔ بن العجّاج «الحمد»، به نصب «دال» خوانند بر تقدیر فعلی مضمر، ای أحمد الحمد للّه. و حسن بصری گفت: الحمد للّه به کسر «دال»، برای اتباع کسره کسره را. و ابراهیم بن ابی عبله«۳» می‌خواند: الحمد للّه، به ضمّ «لام» برای اتباع ضمّه ضمّه را. بدان که از جمله کلمات ثنای خدای تعالی، یکی اینکه کلمه «الحمد»«۴» است، چه در او قید نعمت حاصل است و صید نعمت نا آمده. و در خبر است از رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- که گفت: الحمد للّه ثناء علیه بأسمائه و صفاته الحسنی، و در خبر دیگر آمده است: لیس شیء احبّ الی اللّه من قول القائل الحمد للّه و کذلک اثنی به علی نفسه ، گفت: هیچ چیزی نیست که خدای تعالی دوستر«۵» دارد از اینکه کلمه برای آن که، بر خود ثنا گفت به اینکه کلمه. محمّد بن الکعب القرظیّ گفت: نوح- علیه السّلام- چون طعام بخوردی، گفتی: «الحمد للّه»«۶»، و چون جامع پوشیدی، گفتی: «الحمد للّه» و چون بر نشستی گفتی: «الحمد للّه». خدای تعالی نام او در جمله شاکران بنوشت، گفت: إِنَّه کانَ عَبداً شَکُوراً«۷». و در خبر است که: رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم-«۸» چون کاری بدو رسیدی که بدان شاد شدی، گفتی: ۹» الحمد للّه« بنعمته تتمّ الصّالحات، و چون کاری به او رسیدی که او را خوش نیامدی، گفتی: الحمد للّه علی کلّ حال، و در خبر است که: چون آب باز خوردی گفتی: ۱۰» الحمد للّه الّذی جعله عذبا فراتا [برحمته]« و لم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا، گفتی: سپاس آن خدای را که اینکه آب را خوش کرد به رحمت او«۱۱»، و شور و تلخ نکرد به گناه ما. -----------------------
---------- ۱. همه نسخه بدلها: الحمد ثابت کائن للّه. ۲. همه نسخه بدلها: هارون بن محمّد العتکی. [.....] ۳. مب، مر: علیه. ۴. همه نسخه بدلها: حمد. ۵. دوستر/ دوست تر. ۶. مج، وز: و چون شربتی باز خوردی گفتی الحمد للّه. ۷. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳. ۸. دب، فق، مر را. ۹. همه نسخه بدلها الّذی. ۱۰. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۱۱. همه نسخه بدلها: خود. صفحه : ۶۵ و در خبر است که: چون رسول- علیه الصّلاهٔ و السّلام- کسی را از«۱» اصحاب«۲» بلا بدیدی، گفتی: الحمد للّه الّذی عافانی [۲۱- ر] ممّا

ابتلاه و فضّلنی علی کثیر ممّن خلق تفضیلا، و گفتی: هر کس که عند چنین حال اینکه کلمات بگوید، شکر عافیت گزارده باشد. و صادق- علیه السّلام- می گوید که: رسول علیه الصّلاهٔ و السّلام- چون در آینه نگریدی، گفتی: الحمد للّه الّذی أحسن خلقی و خلقی وزان منّی ما شان من غیری. و بعضی اهل علم گفتند: «حمد» کلمتی است جامع حمد«۳» و شکر را، و از اینکه جاست که رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- گفت: ۴» سبحان اللّه نصف المیزان، و الحمد للّه ملاء« المیزان، گفت: «سبحان اللّه» نیمه ترازو باشد، و «الحمد للّه»، همه ترازو باشد، برای آن که حمد جامع است هر دو طرف را. و در خبر است که رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- گفت: چون بنده بگوید: الحمد للّه کما هو اهله ، فرشتگان از نوشتن«۵» باز ایستند، حق تعالی گوید: [ملائکتی] فرشتگان من؟ چرا اینکه که بنده من بگفت، بر او ننوشتی«۶»! گویند: بار خدایا؟ ما آن توانیم نوشتن که دانیم. ما چه دانیم که تو از اهل چه ای از حمد؟ جز تو ندانی که سزاوار چه‌ای از حمد؟ آنچه تو مستحقّ آنی تو دانی، ما ندانیم. بکر بن عبد اللّه المزنیّ گفت: حمّالی را دیدم باری گران بر پشت گرفته و می‌رفت، و همه راه می گفت: «الحمد للّه استغفر اللّه» من او را گفتم: یا هذا؟ تو چیزی دیگر ندانی جز اینکه دو کلمه! گفت: دانم، و قرآن نیز دانم. گفتم: چرا جز اینکه دو کلمه نگویی! گفت: برای آن که من از دو حالت خالی نیستم: هر وقتی نعمتی از خدای تعالی به من فرو می‌آید و گناهی از من به آسمان می‌شود. شکر آن نعمت را کلمه «الحمد» می گویم، و جبران گناه را استغفار می کنم تا مگر خدای تعالی رحمت کند. گفتم: سبحان اللّه؟ اینکه حمّال فقیه تر از من«۷» است. -- ۱. همه نسخه بدلها جمله. ۲. دب، آج، لب، وز، فق در. ۳. همه نسخه بدلها: مدح را. ۴. دب، لب، فق: مثل، آج، وز: کلّ. ۵. مب، مر: از ثواب نوشتن آن. [.....] ۶. ننوشتی/ ننوشتید. ۷. همه نسخه بدلها: مزنی. صفحه : ۶۶ امّا «شکر»، اعتراف باشد به نعمت منعم با ضربی«۱» تعظیم و اعتراف از دو گونه باشد«۲»: یکی به دل و یکی به زبان. اعتراف به دل، آن باشد که بداند که آن نعمت که بدو می‌رسد از جهت منعم است، سواء اگر به واسطه باشد«۳» و اگر بی واسطه. در اثر آورده‌اند که: یکی از«۴» بزرگان در موسم حج صرّه‌ای زر به غلام خود داد و گفت: برو و نگاه کن در قافله، چون مردی را بینی از قافله بر کناره می‌رود، اینکه صرّه زر را به او ده. غلام برفت و نگاه کرد، مردی را دید بر طرفی می‌رفت تنها. برفت و آن صرّه زر بدو داد«۵». مرد آن را بستد و سر سوی آسمان کرد و گفت: «اللّهمّ انّک لا تنسی بحیرا فاجعل بحیرا لا ینساک»، بار خدایا؟ تو بحیر را فراموش نمی کنی، بحیر را چنان کن که تو را فراموش نکند. غلام با نزدیک مرد«۶» آمد، گفت: چه کردی! گفت: مردی را یافتم چنان که گفتی، و زر بدو دادم. گفت:«۷» چه گفت!«۸» گفت: چنین گفت:«۹» گفت:«۱۰» نیکو گفت، «ولّی النّعمهٔ مولیها»، نعمت«۱۱» حوالت کرد با آن که به حقیقت او راست«۱۲». و روایت کرده‌اند که داود- علیه السّلام- گفت: بار خدایا؟ شکر تو چگونه گزارم که من به شکر تو نرسم الّا به نعمت تو! پس شکر تو از من گزارده نشود. حق تعالی وحی کرد به او: یا داود؟ تو می‌دانی که آن نعمت که بر تو است از من است. گفت: بلی؟ گفت: بدان راضی‌ام از تو«۱۳» در باب شکر، و«۱۴» محمود ورّاق می گوید: إذا کان شکری نعمهٔ اللّه نعمهٔ علیّ له فی مثلها یجب الشّکر فکیف بلوغ الشّکر الّا بفضله و إن طالت الأیّام و اتّصل العمر - -- ۱. آج، لب از. ۲. مب، مر: بیرون نباشد. ۳. مج، دب: به او رسد. ۴. همه نسخه بدلها جمله. ۵. همه نسخه بدلها آن. ۶. مب، مر: به نزد خواجه. ۷. مب، مر او. ۸. مب، مر غلام. ۹. مب، مر خواجه. ۱۰. مب، مر بسیار. ۱۱. مب، مر مرا. ۱۲. مج، دب، آج، لب، فق، وز: او داد، مب، مر: او داده بود. [.....] ۱۳. آج، لب، حب، جر و. ۱۴. وب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. صفحه : ۶۷ فإن عمّ بالسّرّاء عمّ سرورها و إن عمّ بالضّرّاء أعقبه الأجر فما منهما الّا له فیه نعمهٔ تضیق بها الأوهام و البرّ و البحر و امّا اعتراف دهنده«۱» به زبان، افصاح می کند و تصریح«۲» به حمد و شکر خدای تعالی، و حکایت نعمت خدای تعالی باز می گوید، که رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- گفت: التّحدّث بالنّعم شکر، و در دگر خبر گفت: فمن ذکره فقد شکره و من کتمه فقد کفره، گفت: هر که باز گوید شکر کرده باشد، و هر که پنهان کند کفران کرده باشد، اگر اینکه نیز نکند، باید که آثار«۳» نعمت بر خود ظاهر دارد، که رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- می گوید: ۴» إذا أنعم اللّه تعالی علی عبد [نعمهٔ]«

احبـ أن يرى عليه ، گفت: چون خـداى تعالى بر بنـده‌اى نعمتى بكنـد، خواهـد و دوست دارد كه آن«۵» بر او ببينـد، و اگر در اينكه كلمه چيزى ديگر نبـودى، جز آن كه مفتتـح قرآن راست و آخر دعـوى اهـل جنـان است كه«۶»: وَ آخِرُ دَعـواهُم أنِ الحَمـدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِين«۷» كفايت بودى- و اللّه الموفّق للصّواب. قوله- تعالى و تقـدّس: ربّ العالمين، «ربّ»، براى آن مجرور كرد كه صـفت «اللّه» است، و صـفت در اعراب تابع موصوف باشـد. و در شاذّ علىّ بن زيد«۸» خوانده است: «ربّ العالمين»، نصبا على المدح. و در معنى «ربّ» خلاف كرده‌اند. بعضى گفتند: معنى [ربّ]«۹» سيّد و مالك باشد، بيان اينكه قوله: اذكُرنِى عِندَ رَبِّكَ«۱۰» ...، اى عند سيّدك، و اعشـى مى‌گويـد: و اهلكن يوما«۱۱» ربّ كنـدة و ابنـه و ربّ معـدّ خبـت و عرعر يعنى سـيّد كنـده. و «ربّ» به معنى مالـك باشـد. رسول- صلّى اللّه عليه و آله و سلّم- يكى را از جمله عرب گفت: أ ربّ ابل أنت أم ---------------------------------

-- ۱. مب، مر: كننده. ۲. همه نسـخه بدلها مى‌كند. ۳. همه نسخه بدلها: نشان. ۴، ۹. اساس: نـدارد، از مج افزوده شد. ۵. همه نسخه بدلها نعمت. ۶. همه نسـخه بـدلها، بجز مـج: است قوله تعالى. ۷. سوره يونس (۱۰) آيه ۱۰. ۸. همه نسـخه بـدلها: زيد بن على. ۱۰. سوره يوسف (۱۲) آيه ۴۲. ۱۱. چاپ شعرانى (۱/ ۴۱): قدما. صفحه : ۶۸ ربّ غنم، يعنى مالكها! جواب داد: من كلّ اتانى اللّه فأكثر و أطيب، و قال طرفة [۱۲- پ]: كقنطرة الرّومىّ أقسم ربّها لتكتنفن حتّى تشاد بقرمـد و قال النّابغة: فإن يك ربّ أذواد بحزوى أصابوا من لقاحـك ما أصابوا و به معنى صاحب باشـد، چنان كه ابو ذؤيب گفت: قـد ناله ربّ الكلاب بكفّه بيض رهاب ريشـهنّ مقزّع و به معنى مربّى باشد، يقول العرب: ربّ يربـ ربّا و ربوبا«۱» و ربابة، فهو ربّ، مثل: برّ و طب«۲»، قال الشّاعر: يربـ الّذى يأتى من الخير إنّه إذا فعل المعروف زاد و تمّما و به معنى مصلح باشـد«۳» كه چيزى اصـلاح كند، چنان كه [شاعر]«۴» گفت: كانوا كسالـئة حمقاء إذ حقنـت سـلاءها فى أديـم غير مربـوب الحسـين بـن الفضـل گفـت: الرّبـ الثّابت مـن غير اثبـات احـد، يعنى خداونـدى موجـود بى موجودى«۵» و او را اشتقاق من ربّ بالمكان و اربـ و لبـ و ألبـ إذا اقام به. و در خبر مى‌آيد از رسول- صلّى اللّه عليه و اله و سلّم- كه گفت: اعوذ بـاللّه من فقر مربـ أو ملبـ اى مقيم، قـال الشّـاعر: بّ بـأرض مـا تخطّاها الغنم و چون بر اينكه وجه تفسير دهنـد«۶»، وصف او به اينكه- جلّ جلاله«۷» راجع بود با ذات، چه موجودى، خداى تعالى را صفت ذات بود. و اگر حمل بر ديگر وجوه كنند، اينكه«۸» تربيت و اصلاح«۹»، از صـفت فعل بود. و آن كه تفسير به مالك دهـد ربّ را، گويد: مرجع او با قادرى است. پس صـفت ذات بـود. --------------------------------- ۱. كـذا: در اسـاس و همه نسـخه بـدلها: با توجّه به معاجم لغوى «ربابا» صحيـح است. ۲. همه نسـخه بـدلها و. [.....] ۳. همه نسـخه بدلها كسـى. ۴. اسـاس: نـدارد، از مـج افزوده شـد، آج الفرزدق. ۵. مج: موجدى. ۶. همه نسـخه بدلها: دهد. ۷. همه نسـخه بدلها اينكه. ۸. همه نسـخه بدلها: از. ۹. مج، وز: اصل. صـفحه : ۶۹ و عبد اللّه بن عبّاس و عبـد اللّه بن زبير، و ابو الـدّرداء روايت مى‌كننـد كه: اينكه«۱» نام مهترين«۲» نـام خـداى- جلّ و عزّ. و در خبر مى‌آيـد كه: رسول- صلّى اللّه عليه و آله- گفت: هر كه او هفت بـار بگويـد: يـا اللّه يا ربّ، هر حاجت كه از پس آن خواهـد، به اجابت مقرون بود. و در خبرى ديگر مى‌آيـد كه: هر كس كه حاجتى دارد به خـداى تعالى، پنـج بار بگويـد: ربّنا، اجابت آيد، و مصداق اينكه در كتاب مجيـد هست، فى قوله تعالى: رَبَّنا ما خَلَقتـ هذا باطِلًا سُبحانَكَ«۳» فَاستَجابـ لَهُم رَبُّهُم«۴». و در خـبرى ديگر هست كه: چون بنده دستها به خداى تعالى بردارد و از«۵» نياز سه بار بگويـد: « يا ربّ»؟ خـداى تعالى دستهاى او از رحمت پر گرداند. و در خبرى ديگر هست كه: چون بنده گويد: « يا ربّ»؟ خداى تعالى گويد: «لبيك». چون دوم بار و سـيوم بار بگويد، حق تعالى گويد: «لبّيك» بنده من، سل تعط ، بخواه تا بدهندت. و در خبر«۶» هست كه: مردى بنزديک صادق آمد- عليه السّلام. گفت: يا بن رسول اللّه؟ مرا خبر ده از نام مهترين«۷» خدا. و در پيش او حوضى آب بود، و روزى«۸» سرد بود، مرد را گفت: در اينكه حوض«۹» رو و غسل كن تا تو را خبر كنم«۱۰». مرد در آب رفت و ساعتى بود، چون خواست كه به در آيد«۱۱» كسان«۱۲» خود را گفت رها مكنى«۱۳». مرد ساعتى بود سردش شد، گفت: يا ربّ اغثنى، بار خدايا به فرياد من رس؟ صادق- عليه السّلام- گفت: اينكه است كه گفتى، كه بنده در وقت درمانـدگى كه خداى تعالى را به اينكه نام بخواند، خداى تعالى او را فرياد رسد. ---------------------------

------ ۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر نـام. ۲، ۷. مب، مر: مهین. ۳. آل عمران (۳) آیه ۱۹۱. ۴. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۵. ۵. مب، مر- روی. ۶. آج، لب، فق، مب، مر ی دیگر. ۸. مب، مر سخت. [.....] ۹. همه نسخه بدلها، بجز وز آب. ۱۰. همه نسخه بدلها: دهم. ۱۱. همه نسخه بدلها: بر آید. ۱۲. دب، اج، لب، فق، مب، مر: امام کسان. ۱۳. مکنی/ مکنید. صفحه : ۷۰ و در خبری می‌آید از ابو هشام«۱»، گفت: من«۲» در مسجد واسط نشسته بودم و دوستی با من نشسته بود. مردی از در مسجد در آمد بارانیی پوشیده بر عادت مسافران، و نزدیک اسطوانی«۳» رفت و دو رکعت نماز کرد، آنگه بر ما آمد و بنشست، گفت: همانا که در اینکه مسجد شما تیامنی می‌باید کردن به قبله. گفتم«۴»: چنین می گویند، گفت: من هرگز اینکه جا نماز نکرده‌ام پیش از امروز. آنگه گفت: مردمانی را می‌بینم که می گویند: «اللّهمّ انّی اسئلک باسمک المختوم«۵»، بار خدایا؟ به حقّ آن نام پنهانی تو، و خدا را نامی باشد پنهان از بندگان خویش، نبینی که چون آدم و حوّا- علیهما السّلام- در ماندند، خدا را به چه نام خواندند، گفتند: رَبَّنا ظَلَمنا أَنفُسَنا«۶» ...، خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد. و نوح چون درماند از دست کفّار، خدا را«۷» به اینکه نام خواند که: رَبِّ لا تَذَر عَلَی الأَرضِ مِنَ الکافِرِینَ دَیّاراً«۸»، خدای تعالی دعایش اجابت کرد و کافران را دمار بر آورد. و ابراهیم- علیه السّلام- چون حاجتی داشت، خدای تعالی را به اینکه نام بخواند، فی قوله: رَبِّ هَب لِی حُکماً وَ أَلحِقنِی بِالصّالِحِینَ«۹»، اجابتش آمد. و موسی- علیه السّلام- چون«۱۰» قبطی را بکشت، گفت: رَبِّ إِنِّی ظَلَمتُ نَفسِی فَاغفِر لِی«۱۱» ...، اجابتش آمد: فَغَفَرَ لَهُ«۱۲». سلیمان- علیه السّلام- چون ملک خواست از خدای تعالی و مغفرت، هم به اینکه نامش خواند«۱۳»: رَبِّ اغفِر لِی وَ هَب لِی مُلکاً لا یَنبَغِی لِأَحَدٍ مِن بَعدِی«۱۴» ...، خدای تعالی اجابت فرمود. ------------------------------- ۱. مب، مر: ابی هشام که. ۲. دب، آج، لب، مب، مر: وقتی. ۳. مج، دب، وز: اسطونی. ۴. مج، آج، لب، وز: گفتیم. ۵. مج: المکتوم. ۶. سوره اعراف (۷) آیه ۲۳. ۷. همه نسخه بدلها: خدای را هم. ۸. سوره نوح (۷۱) آیه ۲۶. ۹. سوره شعراء (۲۶) آیه ۸۳. [.....] ۱۰. مج، وز آن. ۱۱، ۱۲. سوره قصص (۲۸) آیه ۱۶. ۱۳. مج، دب، آج، فق، وز: به اینکه نام خواند خدای را گفت. ۱۴. سوره ص (۳۸) آیه ۳۵. صفحه : ۷۱ زکریّا- علیه السّلام- چون از خدای تعالی فرزند خواست هم به اینکه نامش بخواند، گفت: رَبِّ لا تَذَرنِی فَرداً وَ أَنتَ خَیرُ الوارِثِینَ«۱»، خدای تعالی او را اجابت کرد و یحیی را به او داد. سیّد ولد آدم«۲» خدای را به اینکه نام بخواند که: رَبِّ اغفِر وَ ارحَم وَ أَنتَ خَیرُ الرّاحِمِینَ«۳»، خدای تعالی او را اجابت کرد، گفت: لِیَغفِرَ لَکَ اللّهُ ما تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ«۴». آنگه، صالحان امّت او چون خدای تعالی را به اینکه نام بخواندند- در آخر سوره آل عمران- فی قوله تعالی: رَبَّنا ما خَلَقتَ هذا باطِلًا«۵»- تا به آخر آیات، توقیع آیات اجابت ایشان چنین آمد که: فَاستَجابَ لَهُم رَبُّهُم«۶». آنگه آن طرید مملکت که بترین«۷» مملکت«۸» است خدای را هم به اینکه نام خواند: رَبِّ فَأَنظِرنِی إِلی یَومِ یُبعَثُونَ«۹»، اجابت آمد که: إِنَّکَ مِنَ المُنظَرِینَ«۱۰». پس خدای را تعالی نامی باشد از اینکه بزرگوارتر! اینکه بگفت و ناپیدا شد، ما«۱۱» بدانستیم که آن خضر است- علیه السّلام. اکنون بدان که: اطلاق اینکه اسم الّا بر خدای تعالی نشاید کردن، یکی را از ما مطلق «ربّ» نشاید خواندن مگر مقیّد، چنان که: ربّ الدّار و ربّ الضّیعهٔ، و چنان که رسول- علیه الصّلوهٔ و السّلام- گفت: أ ربّ ابل انت ام ربّ غنم، [۱۳- ر] آن اعرابی را. و مانند اینکه، اسم خالق است بر اطلاق که جز بر خدای تعالی اجرا نکنند، و در حقّ ما به قیدی«۱۲» باید گفتن، چنان که: خالق الادیم و خالق کذا، ای مقدّره. و طریق به اینکه که گفتیم سمع است، و همچنین فی جمیع اسماء اللّه تعالی که چه بر او اجرا ------------------------------- ۱. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۹. ۲. دب محمّد علیه السّلام، آج، لب، فق، وز، لب، مر محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم. ۳. سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۱۸. ۴. سوره فتح (۴۸) آیه ۲. ۵. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۱. ۶. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۵. ۷. آج، لب، فق، وز: بدترین. ۸. همه نسخه بدلها بجز دب: خلق. ۹. سوره حجر (۱۵) آیه ۳۶. ۱۰ سوره اعراف (۷) آیه ۱۵. [.....] ۱۱. دب، آج، لب، مب، مر: تا. ۱۲. مج، آج، لب، دب: مقیّد. صفحه : ۷۲ کنند، و چه«۱» نکنند، اعتماد بر سمع باشد. قوله تعالی: رَبِّ العالَمِینَ«۲»، جمع «عالم» باشد، جمع سلامت. و « یا » در او علامت جرّ است، و «نون» او مفتوح است تا فرق باشد میان او و «نون» تثنیه که آن مکسور باشد. و اینکه اسم

خود موحّد اللّفظ مجموع المعنی است، چون: «قوم» و «رهط» و «نفر». و در معنی او خلاف کردند. شهر بن حوشب روایت کرد از ابیّ کعب که او گفت: مراد به اینکه فرشتگانند، و آن هژده«۳» هزار فرشتگانند: چهار هزار و پانصد به مشرق‌اند، و چهار هزار و پانصد«۴» به مغرب‌اند، و چهار هزار و پانصد به جانب سیم«۵»، و چهار هزار و پانصد به جانب چهارم. و با هر یکی از ایشان«۶» اعوانان‌اند«۷» که عدد ایشان جز خدای تعالی نداند. از ورای ایشان زمینی هست سپید«۸» چون رخام، عرضش چندان که آفتاب به چهل روز تواند بریدن«۹»، و طولش جز خدای تعالی نداند، مملوّ به فرشتگانی«۱۰» که ایشان را روحانیان خوانند. ایشان را زجلی و آوازی هست به تسبیح و تهلیل که اگر آواز یکی از ایشان به ما رسد، اهل زمین هلاک شوند از آن هیبت، و منتهی و کنارهای ایشان تا به حاملان عرش است. ابو معاذ گفت: آدمیان‌اند. ابو الهیثم گفت: جنّ و انس‌اند، لقوله تعالی: لِيَكُونَ لِلعالَمِينَ نَذِيراً«۱۱» و اینکه روایت عطیّه و سعید جبیر است از عبد اللّه بن عبّاس. حسین بن الفضل گفت: مردمان‌اند، لقوله تعالی: أَ تَأْتُونَ الذُّكرانَ مِنَ العالَمِينَ«۱۲»، و عجّاج گفت: فخندف هامهٔ ذاک العالم و فرّاء و ابو عبیده گفتند: عبارت است از عقلا، و آن چهار صنف‌اند«۱۳»: - -------------------------------- ۱. همه نسخه بدلها اجرا. ۲. همه نسخه بدلها: العالمین. ۳. فق: هیجده، مب، مر: هجده. ۴. مب، مر فرشته. ۵. مج، آج، لب، وز: سیوم. ۶. همه نسخه بدلها، بجز دب چندان. ۷. همه نسخه بدلها: اعوان‌اند. ۸. فق، مب، مر: سفید. ۹. فق، مب، مر: پریدن. ۱۰. آج، لب، فق، وز، مب، مر: فرشتگان‌اند. ۱۱. سوره فرقان (۲۵) آیه ۱. ۱۲. سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۶۵. [.....] ۱۳. آج، لب، فق، وز، مب، مر از. صفحه : ۷۳ فرشتگان، و آدمیان، و پریان، و دیوان. و بهایم را عالم نگویند که کلمه مشتق است از علم، و شاعر می‌گوید: ما ان سمعت بمثلهم فی العالمینا عبد الرّحمن زید اسلم گفت: جمله مرتزفانند، یعنی روزی خوارگان«۱». نضر بن شمیل می‌گوید: اینکه اسمی باشد واقع بر جماعتی بسیار از هر جنس، عبد اللّه زبعری می‌گوید: إنّی وجدتک یا محمّد عصمهٔ للعالمین من العذاب الکارب ابو عمرو علاء گفت: هر چه درج دارد، و اینکه معنی قول عبد اللّه بن عبّاس است که [گفت]«۲»: عالم اسمی است [واقع]«۳» علی کلّ من دبّ و درج، بر هر چه بر زمین برود. صادق- علیه السّلام- می‌گوید: هم اهل الجنّهٔ و النّار، اهل بهشت و دوزخ‌اند، و حسن و قتاده و مجاهد می‌گویند: عبارت است از جمیع مخلوقات«۴»، بیانش آن است که در قصّه فرعون می‌آید«۵»: وَ ما رَبُّ العالَمِينَ قالَ رَبُّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما بَينَهُمَا«۶» ...، و اولیتر آن باشد که حمل کنند بر عموم که فایده را جامعتر بود، چه مانعی نیست از تنافی و جز آن. و بر اینکه وجه، اشتقاق او از علم و علامات«۷» باشد برای ظهورشان و ظهور آثارشان. اکنون بدان که در مبلغ عالم«۸» خلاف کردند. سعید بن المسیّب می‌گوید: خدای را عزّ و جلّ- هزار عالم است، ششصد«۹» در بحر، و چهار صد در برّ. ضحّاک گفت: خدای تعالی را سیصد و شصت عالم است، سیصد از ایشان برهنه‌اند که جامه نپوشند و ندانند که ایشان را خالقی هست، و شصت«۱۰» از ایشان جامه پوشند«۱۱». -------------------------------- ۱. مج، دب، آج، لب، فق، وز: روزی خواران، مب، مر: روزی خورانند. ۲، ۳. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۴. مر: عبارهٔ عن جمیع المخلوقات. ۵. همه نسخه بدلها: می‌گوید. ۶. سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۳ و ۲۴. ۷. همه نسخه بدلها: علامت. ۸. همه نسخه بدلها: ایشان. ۹. مب: شصد. ۱۰. مج: شست. ۱۱. همه نسخه بدلها، بجز مب، مر: پوشانند. صفحه : ۷۴ وهب بن منبّه می‌گوید: خدای تعالی را، هیجده«۱» هزار عالم است، دنیا یکی از آن است، و آنگه عمارت دنیا به اضافت با خرابش چنان است که خیمه‌ای در بیابانی. ابو سعید خدری«۲» گفت: خدای تعالی را چهل هزار عالم است، دنیا از شرق تا غرب یک عالم است«۳». مقاتل بن حیّان گفت: خدای تعالی را هشتاد هزار عالم است: چهل هزار در بحر، و چهل هزار در برّ. کعب الاخبار گفت: عدد عالمها جز خدای تعالی نداند که آفرید- و اللّه أعلم بتفاصیل معلوماته و مقدوراته، و ما علمنا بذلک الّا کما قال اللّه- جلّ و عزّ: وَ ما أُوتِيتُم مِنَ العِلمِ إِلّا قَلِيلًا«۴». قوله تعالی: الرَّحمنِ الرَّحِيمِ، و تفسیر اینکه«۵» برفت. اگر گویند: چرا تکرار نمود با قرب عهد به اینکه دو کلمه، چه در آیت تسمیت برفت، خصوصا بر مذهب آنان که بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ، آیتی شمرند از فاتحه! جواب«۶» گوییم: چون خلقان را فرمود که: ابتدای کارها به نام او کنند و نام خود«۷» «اللّه» فرمود، آنگه آن اسم را وصف کرد به «رحمن» و «رحیم»، بعد از آن

فرمود که: خلقان حمد و شکر او کنند. و صفت دیگر خود را اینکه گفت که: رَبِّ العالَمِینَ است، خواست تا علّت استحقاق حمد به خلقان نمایـد، گفت: اینکه استحقاق حمد هم«۸» آن است که استحقاق تقـدیم نام من«۹» بر کارهـا، کـه من «رحمن» و «رحیم» ام، یعنی منعم به انـواع نعمت از نعم دنیـا و آخرت و عـاجله و آجله. و «لام» تعریف عهـد در او آورد تـا بداننـد که: اینکه آفریـدگار و پروردگـار جهانیان، همان خـدای منعم است که وصف او در آیت تسـمیت برفت، چه قریبتر مـذکوری [۱۳- پ] او بـود که حوالت بـدو شاید کردن«۱۰»- و اللّه اعلـم بمـا أراد منـه. ------------------------------- ۱. مـج، آج، لـب، فـق، وز، مر: هژده، دب: هیژده. ۲. آج، لب، فق: برری، مب، مر: بربری. ۳. مج، وز از آن. [.....] ۴. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۵. ۵. مب، مر دو اسم. ۶. همه نسـخه بدلها آن است که. ۷. مب، مر را. ۸. مج، وز، مب از. ۹. مـج، دب، آج، لب، فق، وز: آن، لب، مر: او. ۱۰. همه نسخه بدلها: شایست کردن. صفحه : ۷۵ قوله تعالی: مالِكِ یَومِ الدِّینِ. بدان که: چنان که در اخبار آمده است، قراءت رسول- صلّی اللّه علیه و اله و سلّم- و بیشتر صحابه مالـک است به «الف»، و جمـاعتی بسیار از تـابعین. و از قرّاء«۱» عـاصم و کسائی و خلف و یعقوب، مالک می‌خواننـد. و باقی قرّاء ملک می‌خوانند بی «الف». امّا حجّت آنان که مالک می‌خوانند به «الف» آن است که گفتند: مراد آن است که ملکیّت تصـرّف در آن روز کس نـدارد، برای آن که مـالکی«۲» همه مالکان در آن«۳» روز زایـل شود، و املاک همه ملّاك با حق تعالی افتد، چه [ما]«۴» به تملیک او مالک باشیم، چون دست تصرّف ما از آن کوتاه کند«۵»، ما را تصرّف نباشد و مـا مالک نباشـیم، چنان که گفت: وَ إِلَی اللّهِ تُرجَعُ الأُمُورُ«۶»، و گفت: وَ إِلَی اللّهِ عاقِبَةُ الأُمُورِ«۷»، و قوله تعـالی: یَومَ لا تَملِكُ نَفسٌ لِنَفسٍ شَیئاً وَ الأَمرُ یَومَئِذٍ لِلّهِ«۸»، و قوله تعـالی: لا یَملِكُونَ مِنهُ خِطاباً«۹»، و امثالها، یعنی در قیامت تصـرّف جز خـدای را- عزّ و جلّ- نباشد. و حجّت آنان که ملک خوانند بی «الف»، آن است که گفتند: خدای تعالی در دنیا ملوک را تمکین کرد و بعضی را مملکت داد، چون: انبیـا و اوصیـا و ائمّه. فردا ملک از همه باز سـتاند و همه را معزول گردانـد، چنان که در محکم کتاب گفت: لِمَنِ المُلكُ الیَومَ لِلّهِ الواحِدِ القَهّارِ«۱۰»، و اینکه به معنی همـان طریق است، و اینکه هر دو حجّت متکـافی است. حجّتی دیگر اینکه آوردنـد که: ملـک بلیغتر است در مـدح که مالک، برای آن که، هر مالک ملک نباشـد، و هر ملک مالک باشـد. قرّاء مالک گفتنـد: خود مالک بلیغتر باشـد که آن تصـرّف که مالـک را در ملـک خود برود از بیع و وقف و هبه و اقرار، ملـک را در ملک خود بنرود، پس مالک بلیغتر است از ملـک، و اینکه حجّتهـا نیز ------------------------------- ۱. مـج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: در قراءت، وز: در قرّاء. ۲. دب، آج، لب: مالکیت. ۳. همه نسخه بدلها: اینکه. ۴. اساس: نـدارد، از مج افزوده شد. ۵. همه نسخه بدلها: کنند. ۶. سوره بقره (۲) آیه ۲۱۰. ۷. سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۲. [.....] ۸. سوره انفطار (۸۲) آیه ۱۹. ۹. سوره نبأ (۷۸) آیه ۳۷. ۱۰. سوره غافر (۴۰) آیه ۱۶. صفحه : ۷۶ متکافی است. اکنون بـدان که«۱» معنی مالک قادری باشـد بر تصـرّف در آنچه او را باشد که تصـرّف کنـد بر وجهی که کس را نباشد که او را از آن منع کند. و عاجز را وصف نکنند به آن که مالک است، برای آن که مرجع معنی اینکه است با قادری است. چون چنین باشـد، اینکه صـفت خـدا را- جلّ جلاله- ذاتی باشد و حاصل باشد در ازل و لا یزال. و اصـل او در لغت «شـدّ» باشـد، من قولهم: ملکت العجین إذا شـددت عجنه، قـال الشّـاعر: ملکت بهـا کفّی فـأنهرت فتقها یری قائم من دونها ما ورائها ای شددت. و مصدر «مالک»، ملک باشد، و مصدر «ملک» ملک. و ملک مصدر هر دو باشد و در جای ملک به کار دارنـد، چنـان که: صوم و فطر و عـدل، یقـال: مالـك بین الملك و الملك. و ملك بین الملك«۲» و المملكـة. و ملاـك كار قوام او باشد. و إملاک، به زن دادن«۳» باشـد، چون: انکاح، برای آن که او را به مالک زن می کنی. و قولی دیگر آن است که: مالک«۴» و ملـک، دو لغت است به یـک معنی، چنـان که: حـاذرین و حـذرین، و فـاکهین و فکهین، و فـارهین و فرهین. امّـا در عرف، فرقی«۵» هست میان ایشان، و به هر حال، ملک بلیغتر از مالک باشد. و در شاذّ اعمش و محمّد بن السّـمیقع خوانند: «مالکَ»، به نصب «کاف» علی تقـدیر: یا مالک. و عون العقیلیّ خوانـد: «ملکُ»، علی تقدیر: هو ملک. و ابو حیاة خواند، «ملکْ» به جزم «لام» و رفع «کاف»، و اینکه جمله شـاذّ است نبایـد خوانـدن. امّـا حجّت آن«۶» که مالـک به نصب خوانـد، به تعلیـل«۷» إِیّاكَ نَعبُدُ تـا خطاب شود، اینکه

تعليل«8» نافع نباشد، براى آن كه با اوّل سورت چه كند، الحَمدُ [لِلّهِ]«9» خواند و ---------------------------------
1. همه نسخه بدلها در. 2. آج، لب و الملكة. 3. وز: زن دادنى. 4. مج، دب، آج، لب، وز به فتح لام و كسرها. 5. همه نسخه بدلها ظاهر. 6. همه نسخه بدلها كس. 7. دب، آج، لب، مر: به علت. 8. اساس: به صورت «تعلل» هم خوانده مى‌شود. 9. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. صفحه : 77 نتواند گفت«1»: الحمد لك. ديگر آن كه: عرب از مغايبه به خطاب آيند، و از خطاب به غيبت«2» شوند، و اينكه در كلام ايشان بسيار است، قال اللّه تعالى: حَتّى إِذا كُنتُم فِى الفُلكِ وَ جَرَينَ بِهِم«3» ...، قال الشّاعر: يا لهف نفسى كان جدّة خالد و بياض وجهك للتّراب الأعفر و اينكه را شواهد بسيار است، در جاى خود بيايد- بمشيّة اللّه تعالى و عونه«4». و يوم و دين«5»، هر دو مجرور است به اضافت. و «يوم» عبارت بود من طلوع الفجر إلى غروب الشّمس، و قيل: من طلوع الشّمس إلى غروبها. و اينكه اضافه به معنى «فى» است، چنان كه گويند: فرس ثابت الغدر، اى ثابت فى الغدر. و «غدر»، آن خانه‌هاى يربوع باشد كه زير او مجوّف بود، اسپى كه حاذق باشد، خويشتن از آن نگاه مى‌دارد تا پايش را فرو نشود آن را گويند: ثابت الغدر. همچنين آيت را معنى آن است: مالك فى يوم الدّين و اينكه از باب ظرف متّسع است من قولهم: يا سارق اللّيلة أهل الدّار، و معنى آن است كه: يا سارق المتاع فى اللّيلة من أهل الدّار. آيت همچنين است، معنى اينكه است: مالك الحكم و الاثر و القضاء فى يوم الدّين، و لكن اتّساع كرد و ظرف را كه مفعول فيه است به جاى مفعول به بنهاد كه فعل را و فاعل را با آن اضافه كنند. امّا «دين» در لغت بر وجوه مختلف آمد: «دين» به معنى جزا بود، چنان كه عرب گويد«6»: كما تدين تدان، اى كما تفعل تجزى، و اوّل را براى ازدواج دين خواند، كما قال تعالى: إِنّا لَمَدِينُونَ«7» ...، اى مجزيّون، و كما قال لبيد: حصادك يوما ما زرعت و إنّما يدان الفتى يوما كما هو دائن و «دين»، حساب باشد، چنان كه خداى تعالى گفت: ذلِكَ الدِّينُ القَيِّمُ ...«8»، اى الحساب المستقيم، [14- ر] و چنان كه رسول- صلّى اللّه عليه و آله- گفت: الكيّس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت، اى حاسب نفسه. ---------------------------
------- 1. همه نسخه بدلها: كه گويد. 2. همه نسخه بدلها: غياب. [.....] 3. سوره يونس (10) آيه 22. 4. همه نسخه بدلها: ان شاء اللّه. 5. آج، لب، يوم و الدّين، فق: يوم الدّين. 6. همه نسخه بدلها: گويند. 7. سوره صافّات (37) آيه 53. 8. سوره توبه (9) آيه 36. صفحه : 78 و «دين» آيد به معنى قهر و غلبه«1»، عرب گويد: دنته فدان، اى قهرته فخضع. ابو عمرو غلام ثعلب مى‌گويد: دان إذا أطاع و دان و إذا عصى«2»، و دان إذا عزّ و إذا ذلّ، و دان و إذا قهر و إذا خضع، مى‌نمايد كه: اينكه كلمه از اضداد است، چنان كه «شعب» و مانند آن، و اعشى اينكه هر دو معنى جمع كرد در دو بيت، آن جا كه گفت: هو دان الرّباب اذكر هو الدّى ن دراكا بغزوة و صيال ثمّ دانت له«3» الرّباب و كانت كعذاب عقوبة الأطفال«4» و «دين» به معنى طاعت بود، و منه الدّين الّذى هو الملّة لأنّه يدان به اللّه، اى يطاع، و فلان ديّن أى ذو دين و طاعة للّه تعالى. قال زهير: لئن حللت بواد فى بنى أسد فى دين عمرو و حالت بيننا فدك اى فى طاعة عمرو. و «دين» به معنى عادت بود، چنان كه مثقّب العبدى گويد: تقول و قد«5» درأت لها وضينى أ هذا دينه أبدا و دينى اى عادته و عادتى. امّا از اينكه معنى«6» از آنچه مفسّران گفته‌اند و لايق«7» است«8» يكى «حساب» است، و اينكه قول عبد اللّه بن عبّاس و سدّى و مقاتل، و قول ديگر: «جزا» است، و اينكه قول قتاده و ضحّاك است. قول ديگر: قهر و غلبه است، و اينكه قول يمان بن رباب است. و «طاعت» است، و اينكه قول حسين بن الفضل«9» است. محمّد بن كعب القرظى مى‌گويد: مالِكِ يَومِ الدِّينِ، مالك يوم لا ينفع فيه إلّا ------------------------------- 1. مب، مر چنان كه. 2. اساس: قهر، به قياس با نسخه مج، و اتّفاق ديگر نسخه بدلها، تصحيح شد. 3. كذا: در اساس و همه نسخه بدلها، لسان (13/ 169): بعد. 4. كذا: در اساس و همه نسخه بدلها، لسان العرب (13/ 169): الاقوال. 5. كذا: در اساس و همه نسخه بدلها، لسان العرب (13/ 169): اذا. 6. مج، دب، وز، مب: مر: معانى. 7. مج، مب، مر آيت. 8. آج، لب، فق، وز، مب، مر: نيست. [.....] 9. مج، دب، آج، لب، فق، وز: حسن بن الفضل. صفحه : 79 الدّين، اينكه را براى آن روز دين مى‌خواند«1» كه روزى است كه در او هيچ به كار نيايد و سود ندارد مگر دين، پس روز دين از اينكه وجه است، و بر اينكه قول، «دين» اسلام باشد. و اينكه قول در معنى آن آيت بود كه خداى تعالى مى‌گويد: يَومَ لا يَنفَعُ مالٌ

وَ لا بَنُونَ، إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ«۲»، و نیز می گوید: وَ ما أَمْوالُكُمْ وَ لا أَوْلادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنا زُلْفى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً«۳». اگر گویند، چگونه گفت: ملک«۴» یوم الدّین، و «یوم» عبارت است از طلوع شمس، و در آن روز شمس نباشد! الجواب«۵» گوییم: عبارت می کند به «یوم»، از اوقاتی که در او«۶» تاریکی نباشد، چنان که در روز، [پس]«۷» بر سبیل تشبیه آن را یوم می‌خواند، و جواب همین باشد فی یوم القیامهٔ، و یوم التّلاق، و یوم التّغابن. و هر کجا در قرآن که خدای تعالی ذکر یوم می کند، مراد قیامت است. قوله تعالی: إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ «إیّاک» و «إیّا» ضمیر منصوب منفصل باشد، و «کاف» خطاب راست، و او را محلّی نبود از اعراب نزدیک بصریان چون «کاف» ذاک و ذلک، و نزدیک کوفیان در محلّ جر بود به اضافت «إیّا» با او. پس بنزدیک ایشان دو اسم ضمیر است مضاف«۸» یکی از او منفصل و یکی متّصل و لکن اضافت او جز با ضمیر نکنند، با اسماء ظاهره نکنند، لا یقال: إیّا زید؟ جز که از خلیل حکایت کردند که او گفت: در لغت بعضی عرب هست که: اذا بلغ الرّجل السّتین فإیّاه و إیّا الشّواب. و در اینکه باب قول بصریان معتمد است. و در اصل «إیّا»، دو قول گفتند: ابو زید گفت: اصل او «ای یا» بوده است، «ای» تنبیه را و «یا» ندارا. پس حمزه را مکسور کردند و «یا» را در «یا» ادغام کردند، «إیّا» گشت. ----------------

---------------- ۱. آج، لب، فق، مب: دین خواندند. ۲. سوره شعرا (۲۶) آیه ۸۸ و ۸۹. ۳. سوره سبأ (۳۴) آیه ۳۷. ۴. اساس: به صورت «مالک» هم خوانده می‌شود. ۵. همه نسخه بدلها: جواب. ۶. مج، دب، وز: در آن اوقات، آج، لب، فق، مب، مر: در آن روز اوقات. ۷. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۸. همه نسخه بدلها یکی با یکی. صفحه : ۸۰ و ابو عبیده«۱» می گوید: اصل او «اویا» بوده است، من «الایواء»، و هو الرّجع، در او معنی انقطاع و قصد باشد، جز که «واو» را قلب کردند با «یا» و ادغام«۲» کردند. و «إیّاک»، و امثال او همیشه بر فعل مقدّم بود، لا یقال: عنیت إیّاک، برای آن که می‌توانی تا ضمیر متّصل بگویی «عنیتک»، و تا متّصل ممکن باشد، منفصل نشاید الّا که فصل کنی میان فعل و مفعول، گویی: ما عنیت الّا إیّاک که آنگه که متّصل ممکن نبود برای فصل. اگر گویند: چرا نگفت: نعبدک و نستعینک، تا ضمیر متّصل بودی و کلام مختصرتر بودی! جواب گوییم که: برای آن که در ایراد منفصل معینی زیاده بود که در متّصل آن معنی نباشد، و آن آن است که قایل چون گوید: عنیتک و قصدتک، معنی آن باشد که: تو را خواستم و قصد تو کردم، معنی هم اینکه باشد و بس، و لکن چون گوید: إیّاک عنیت و إیّاک قصدت، معنی آن باشد که: ما عنیت إلّا إیّاک و ما قصدت سواک و عنیتک لا غیرک. پس در آن جا هم معنی اثبات باشد هم معنی نفی عمّن سواه، و اینکه معنی لطیف است، شاعر گفت: إیّاک أدعو فتقبّل ملقی و اغفر خطایای و ثمّر ورقی و اینکه معنی خواست. امّا «عبادت»، سیاسهٔ النّفس علی حمل المشاق فی الطّاعهٔ باشد. و اصل «تعبّد» تذلّل باشد، من قولهم: طریق معبّد، ای مذلّل موطوء بالاقدام، چنان که طرفه گفت: تباری عتاقا ناجیات و أتبعت وظیفا وظیفا فوق مور معبّد و بعیر معبّد إذا کان مطلیّا بالقطران، کما قال طرفه أیضا: إلی أن تحامتنی العشیرهٔ کلّها و أفردت افراد البعیر المعبّد]«۳» و بنده را از اینکه جا عبد خوانند، لذلّته و انقیاده لمولاه [۱۴- پ]. و در شاذّ، یحیی بن وثّاب می‌خواند: «نعبد» بکسر «النّون» علی لغهٔ هذیل، فانّهم یقولون: افعل ---------------------------------

- ۱. مج، آج، لب، فق، وز: ابو عبید. ۲. مب، مر: کردند به یا، و یا در یا ادغام. ۳. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. صفحه : ۸۱ و نفعل و تفعل، و لا یقولون: یفعل لاجتماع الکسرتین احدیهما الیاء. وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اگر گویند: چرا تکرار کرد لفظ «إیّاک» را! گوییم: بیان را و عرض کردن مذلّت، و اقرار به عبودیّت و حاجت، و قلّت استغناء از او«۱» و فزع با درگاه او، و التذاذ به ذکر او، چنان که شاعر گفت: یقولون لیلی أرسلت بشفاعهٔ إلیّ فهلّا نفس لیلی شفیعها أ ءکرم من لیلی علیّ فتبتغی به الجاه أم کنت امرء لا أطیعها تکرار کردن نام لیلی را، و عدول کردن از ذکر ضمیر به اینکه معانی است که ذکر کرده شد. و نیز گفته‌اند: لتأکید البیان، کقول الشّاعر: و جاعل الشّمس مصرا لا خفاء به بین النّهار و بین اللّیل قد فصلا بدان که: «عبادت»، اسمی است شامل افعال قلوب و افعال جوارح را. اوّل باید تا به دل خاشع و خاضع بود و قصد نکند به آن عبادت [جز]«۲» معبود خود را، و نیّت خالص کند و از وجوه شوایب دور دارد. و آنچه افعال جوارح است، آن است که: بر وجه مشروع و مأمور به کند و نیز ترک محرّمات از عبادت

باشد، نبینی که رسول- صلّی اللّه علیه و اله و سلّم- ابو الدّرداء«۳» را می گوید: کن ورعا تکن أعبد النّاس، پارسا باش تا عابدترین«۴» مردمان باشی. یحیی معاذ را گفتند: بنده کی عابد باشد! گفت: هر گه که درجه عبودیّت را ملازمت کند. گفتند: کی ملازمت کرده باشد! گفت: هر گه که به اینکه شرایط باشد که از دلی صادق گوید: بار خدایا؟ اگر بدهی شکر کنم، و اگر ندهی صبر کنم و رضا دهم، و اگرم بخوانی اجابت کنم و اگرم نخوانی عبادت کنم و بندگی به جای آرم. دیگری را پرسیدند از حدّ عبودیّت، گفت: ترک اختیار باشد، و ترک تدبیر و اظهار حاجت به خداوند خود. سفیان ثوری گفت، شرط بندگی سه چیز است: رضا به قسمت، و نگاهداشت ------------------------------- ۱. همه نسخه بدلها تعالی. ۲. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. [.....] ۳. مج، دب، آج، لب، فق، وز، مر: أبو ذرّ. ۴. مج، آج، لب، فق، وز، مب، مر: عابدترین. صفحه : ۸۲ حرمت، و مراعات خدمت. و دیگری گفت: شرط بندگی آن است که: با خالق بصدق باشی و با خلقان برفق. گویند: یکی از جمله صالحان به بازار رفت تا بنده‌ای خرد. غلامی را نزد او آوردند، گفت: یا غلام؟ چه نامی«۱»! گفت: [فلان]«۲» گفت: چه کار کنی! گفت: فلان کار. گفت: نخواهم اینکه را، دیگری را بیاری«۳». غلامی دیگر بیاوردند، گفت: یا غلام؟ چه نامی«۴»! گفت: آن که«۵» توانم خوانی. گفت: چه خوری! گفت: آنچم نو دهی«۶». گفت: چه پوشی! گفت: آنچه توام پوشانی. [گفت: چه کنی! گفت: آنچه توام فرمایی]«۷» گفت: چه اختیار کنی! گفت: من بنده‌ام، بنده را با اختیار و فرمان چه کار؟ گفت: اینکه بنده راستینه«۸» است، او را بخرید. طاووس یمانی می گوید: در مسجد الحرام شدم، علیّ بن الحسین زین العابدین را«۹» دیدم در حجر«۱۰» نماز می کرد و دعا می کرد، گفتم: مردی صالح است از اهل بیت نبوّت، بروم گوش با دعای او کنم«۱۱». چون از نماز فارغ شد، سر بر زمین نهاد و می گفت اینکه کلمات: عبیدک بفنائک أسیرک بفنائک مسکینک بفنائک سائلک بفنائک یشکو إلیک ما لا یخفی علیک، می گفت: بندگک«۱۲» توبه درگاه توست، اسیر تو به درگاه توست، مسکین و محتاج تو به درگاه توست، سایل توبه درگاه توست، شکایت با تو می کند آنچه بر تو پوشیده نیست. طاووس می گوید: یاد گرفتم«۱۳»، هیچ سختی مرا پیش نیامد الّا اینکه کلمات که بگفتم: خدای تعالی مرا از آن فرج آورد«۱۴». قوله تعالی: وَ إِیّاکَ نَستَعِینُ، سؤال کردند که: اینکه مقدّم مؤخّر می‌بایست که ------------------------------- ۱، ۷. مب، مر: نام داری. ۲. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۳. بیاری/ بیارید. ۴. مب: نام داری. ۵. همه نسخه بدلها: آنچه. ۶. مج، دب، آج، لب، فق، وز، مر: آنچه توام دهی، مب: آنچه توام بخورانی. ۸. دب: پسندیده، آج، لب، فق: راستین، مب: راستی، مر: راست. ۹. همه نسخه بدلها، بجز مب، مر علیهما السلام. ۱۰. مر: حجر الاسود. ۱۱. مب، مر: که در دعا چه می گوید. ۱۲. آج، لب، فق: بنده. ۱۳. مب، مر اینکه کلمات را. [.....] ۱۴. همه نسخه بدلها: داد. صفحه : ۸۳ اوّل استعانت می‌بایست، آنگه فعل عبادت، که فعل پس از استعانت باشد. الجواب«۱» گوییم: فعل بی اعانت قدیم- جلّ جلاله- نباشد، از خلق حیات و قدرت و کمال عقل و اتمام آلت و تمکین و از إزاحت علّت و نصب ادلّه. پس بنده اینکه فعل کرده را با اینکه اسباب و آلات توجیه می کند به خدای تعالی«۲»، می گوید: بار خدایا؟ جز برای تو نکردم اینکه که کردم، و بر آنچه خواهم کردن از تو یاری می‌خواهم به متابعت الطاف و توفیق و انواع معونت و صرف اسباب موانع تا در آن بندگی عرض کنم«۳» و حاجت و قلّت غنای خود بر او عرض کرده باشم- و اللّه اعلم. و «استعانت» طلب معونت باشد، و اینکه «سین» طلب است، و مراد به معونت الطاف است و اسباب و افعالی که بنده عند آن به کردن طاعت نزدیک شود و از معصیت دور شود، و اگر حمل کنند بر استبقای قدرت و کمال عقل و اسباب تمکین هم روا باشد و محتمل بود. ابو الحسن قنّاد«۴» گفت: إیّاک نعبد برای آن که تو صانعی، و إیّاک نستعین برای آن که ما مصنوعیم و مصنوع را چاره نیست از صانع، إیّاک نعبد لتدخلنا الجنان، و إیّاک نستعین لتنقذنا من النیران. إیّاک نعبد لأنّنا عبید، و إیّاک نستعین لانّک کریم مجید. ابو طلحه روایت کند، گفت: با رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- بودیم در بعضی غزوات. چون کار سخت شد و کار زار گرم شد، رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- سر برداشت و گفت [۱۵- ر]: یا مالک یوم الدّین، إیّاک نعبد و إیّاک نستعین. گفت: سرها دیدم از تنهای کافران می‌افتاد و کس را ندیدم که می‌زد، و باقی«۵» هزیمت شدند.

گفتم: یا رسول اللّه؟ اینکه سرها که از تنها می‌افتاد چه بود! گفت: فرشتگان می‌زدند ایشان را، و شما نمی‌دیدید فرشتگان را. عبد اللّه بن عمر روایت کند که: چون کار بر تو سخت شود، بگو: إیّاك نعبد ------------------------------ ۱. همه نسخه بدلها: جواب. ۲. مب، مر و. ۳. همه نسخه بدلها بجز مج: عرضه کرده باشد در آن. ۴. دب، آج، لب، فق: ابو الحسن قتاده، مب، مر: ابو الحسن و قتاده. ۵. همه نسخه بدلها: و کافران. صفحه : ۸۴ و إیّاك نستعین، تا کار صعب آسان شود. قوله تعالی: اهدِنَا الصِّراطَ المُستَقِیمَ، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب- علیه السّلام- و أبی کعب می گویند معنی آن است«۱»: ثبّتنا، ما را بر راه راست بدار چنان که آن کس که در فعلی باشد، گویی هم اینکه می کن، و ایستاده را گویی: قف حتی أعود إلیك، معنی نه آن است که تو واقف نه‌ای، یعنی بر سر وقوف می‌باش تا آمدن من. سدّی و مقاتل گفتند: أرشدنا، راه نمای ما را. یقال: هدیته للدّین و إلی الدّین و للطّریق و إلی الطّریق هدی و هدایة، جز آن که «هدی» در دین باشد، و «هدایت» در راه. ضحّاك می گوید: «ألهمنا»، و بعضی دیگر گفتند: «بین لنا» و معانی متقارب است، و معنی همان باشد که در باب استعانت برفت از سؤال الطاف و توفیق و ازاحت علّت و نصب ادلّت. و به هیچ وجه مراد به «هدی» در آیت ایمان نیست، برای آن که در قول عبد اللّه عبّاس: «صراط مستقیم» دین اسلام است، و راه چیزی جز آن چیز باشد. پس مراد مقدّمات ایمان بود و آنچه به ایمان نتوان رسیدن جز به آن، و آن فعل خدای تعالی است از الطاف و تمکین که ذکر کرده شد. دیگر آن که: از خدای تعالی آن خواهند که فعل خدا باشد، و ایمان فعل بنده است به دلیل امر و نهی و وعد و وعید و مدح و ذمّ و ثواب و عقاب، به دلیل وقوعش عند قصد و دواعی«۲» او و انتفایش عند صوارف، و [کراهت]«۳» او با سلامت احوالش، و اینکه معنی به جایگاهی«۴» دیگر مستقصی گفته شود- ان شاء اللّه تعالی وحده. قوله تعالی: الصِّراطَ، به اصل«۵» «سین» است، اشتقاق او من «سرط» بود، برای آن که پنداری روندگان را فرو می‌برد، و لکن برای اطباق [ط]«۶»، «سین» را «صاد» کردند، قال الشّاعر«۷»: شحنّا أرضهم بالخیل حتّی ترکناهم أذلّ من الصّراط«۸» ------------------------------ ۱. همه نسخه بدلها که. ۲. همه نسخه بدلها: داعی. ۳، ۶. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۴. همه نسخه بدلها بجز مب، مر: به جایهای، مب، مر: به جای. ۵. همه نسخه بدلها، بجز مج: اصل کلمه، مج: کلمه. ۷. همه نسخه بدلها: و عامر بن الطّفیل می گوید. ۸. مج: من السّراط. صفحه : ۸۵ و قال جریر: أمیر المؤمنین علی صراط إذا اعوجّ الموارد مستقیم در او پنج قراءت است: یکی«۱» «سین»، و آن قراءت إبن کثیر است از طریق قنبل، و قراءت یعقوب به طریق رویس. دوم، اشمام «سین»، روایت ا[بو]«۲» حمدون است از کسائی. سیم«۳»، به «زا» ی و آن روایت سلیم است از حمزه. چهارم، به اشمام «زا»، و آن قراءت حمزه است در بیشتر«۴» روایات و قراءت کسائی در روایت نهشلی. و پنجم، به «صاد»، و آن قراءت باقی قرّاء است، و همه لغتها صحیح و فصیح است، و اختیار بر «صاد» است برای آن که در مصاحف به «صاد» است، و «صاد» با «طا» مطابق است در استعلاء. مفسّران خلاف کردند در اینکه «صراط». حارث اعور همدانی روایت کند از امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- که او گفت از برادرم شنیدم- یعنی رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- که گفت: «صراط مستقیم»، کتاب خدای است- عزّ و جلّ- و اینکه قولی است عبد اللّه عبّاس را. و جابر عبد اللّه می گوید و عبد اللّه عبّاس و مقاتل و سدّی که: اینکه «صراط» اسلام است. سعید جبیر گفت: طریق الجنّة، راه بهشت است. محمّد بن الحنیفیة گفت: دینی است که خدای تعالی از بندگانش نپذیرد جز از آن. ابو بریدة الاسلمی می گوید: مراد به اینکه، صراط محمّد است و آل او- علیهم الصّلاة و السّلام. زرّ بن جبیش روایت کند از ابو وائل که: رسول- صلّی اللّه علیه و اله و سلّم- دو خط بکشید، یکی از جانب چپ خود، و یکی از راست خود، آنگه«۵» گفت: هذه السّبل، اینکه راههاست و بر سر هر راهی شیطانی«۶» می گوید: «الیّ الیّ»، آنگه خطی برابر روی خود بکشید، گفت: اینکه راه خداست، پس اینکه آیت بر خواند: وَ أَنَّ هذا صِراطِی مُستَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُم عَن سَبِیلِهِ«۷». نوّاس بن سمعان روایت کند از رسول- صلّی اللّه علیه و اله و سلّم- که او گفت: خدای تعالی مثلی بزد صراط مستقیم را، و بر دو کناره آن صراط باره‌ای است، درها ------------------------------ ۱. همه نسخه بدلها به. [.....] ۲، ۳. مج، آج، لب، وز: سه‌ام. ۴. مج، وز: اینکه ۵. مج، دب، آج، لب، فق، وز:

وانگهی. ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر نشسته. ۷. سوره انعام (۶) آیه ۱۵۳. صفحه : ۸۶ بر وی گشاده، و بر آن درها پرده‌ها فرو گذاشته، و بر آن صراط داعیی«۱» استاده و خلقان را دعوت می‌کند، می‌گوید: ای مردمان؟ در راه آیی«۲» و میل مکنی«۳» از اینکه راه. و از بالای آن صراط، داعیی«۴» دیگر دعوت می‌کند. چون مرد خواهد که از آن درها یکی بر گشاید، آن داعی گوید: ویلك؟ نگشایی که اگر بر گشایی در شوی. آنگه گفت: «صراط»، اسلام است و آن پرده‌ها حدهای خداست، و آن درهای گشاده محارم خداست، و آن داعی بر صراط کتاب خداست، و آن داعی که از بالاست«۵» واعظ خداست در دل هر مسلمانی. و استقصای کلام در «هدی» و اقسام و وجوه او و معانیش بیاید، فی قوله تعالی: هُدیً لِلْمُتَّقِینَ«۶». اکنون آنچه محتمل آیت است، یکی بیان است تا معنی إهدنا، «بیّن لنا» باشد، یا لطف است [۱۵- پ] تا معنی «الطف«۷»» باشد، یا زیادت الطاف بود تا معنی «زدنا لطفا» باشد، کما قال«۸» تعالی: وَ زِدناهُم هُدیً«۹»، و به معنی ارشاد و تثبیت و جز آن همه راجع است با اینکه سه قول- و اللّه تعالی اعلم. قوله: صِراطَ الَّذِینَ أَنعَمتَ عَلَیهِم، اینکه «صراط» دوم«۱۰»، بدل باشد از صراط مستقیم، یعنی طریق آنان که نعمت کردی«۱۱» بر ایشان به توفیق و رعایت و منّت که نهادی برایشان به توفیق و هدایت. و عبد اللّه بن عبّاس گفت: قوم موسی و عیسی‌اند پیش از آن که نعمت بر خود بگردانیدند. شهر بن حوشب گفت: اهل بیت رسول‌اند و اصحاب او- علیه الصّلاة و السّلام و علیهم السّلام. عکرمه گفت: أنعمت علیهم بالثّبات علی الایمان و الاستقامة کما قال«۱۲» تعالی: إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللّه ثُمَّ استَقامُوا«۱۳». ------------------------------- ۱. لب، فق، مر: داعی. ۲. آیی/ آیید. ۳. مکنی/ مکنید. ۴. فق، مر: داعی. ۵. مج، دب، فق، وز، مب، مر: از بالای آن است، آج، لب: که آن بالا- است. ۶. سوره بقره (۲) آیه ۲. ۷. همه نسخه بدلها لنا. ۸. آج، لب، فق، وز، مب، مر اللّه. ۹. سوره کهف (۱۸) آیه ۱۳. [.....] ۱۰. دب: دویم. ۱۱. مب، مر: انعام کردی. ۱۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر اللّه. ۱۳. سوره فصّلت (۴۱) آیه ۳۰، سوره احقاف (۴۶) آیه ۱۳. صفحه : ۸۷ علیّ بن الحسین بن واقد گفت: نعمت کردی برایشان به شکر بر نعمت و صبر بر بلیّت. و اصل «نعمت» در لغت مبالغت باشد، یقول العرب: دققت الدّواء فانعمت دقّه، ای بالغت فیه و نظرت فانعمت النّظر، و فلان لم ینعم النّظر فی هذا الامر، ای لم یبالغ فیه. و «أنعم» مقلوب باشد از «أمعن» اذا بالغ، ایضا یقال: أمعن فی الأکل و السّیر و غیرهما. و «علی» از حروف جرّ است، و معنی او استعلا بود، یقال: علیه کذا من المال، برای آن که بر او مستعلی و مستولی است، از اینکه کار را گویند: رکبه دین و زید علی السّطح و غیر ذلك. و در علیهم، هفت قراءت است: کسر «ها» و سکون «میم»، و آن قراءت عام است. و «علیهم»، به ضمّ «ها» و سکون «میم»، و آن قراءت حمزه است در سبع، و در شاذّ قراءت اعمش. و «علیهم»، به ضمّ «ها» و «میم» بی الحاق «واو»، و آن قراءت عیسی بن عمر«۱» و إبن ابی اسحاق است. و «علیهم» به کسر «ها» و ضمّ «میم» و الحاق «واو» و آن قراءت إبن کثیر است، و در شاذّ قراءت اعرج. و «علیهم»، به کسر «ها» و ضمّ «میم»، به اختلاس، و «علیهم» به کسر «ها» و کسر «میم» هم به اختلاس، و اینکه اختلاس چنان بود که شاعر گفت: و اللّه لو لا شعبتی من الکرم و شعبتی فیهم من خال و عمّ کنت فیهم رجلا بلا قدم و در تفسیر اهل البیت- علیهم السّلام آمده است: صِراطَ الَّذِینَ أَنعَمتَ عَلَیهِم، آنانند که خدای تعالی ایشان را یاد کرد فی قوله- جلّ و عزّ: فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِینَ أَنعَمَ اللّه عَلَیهِم مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفِیقاً«۲» ...، «من النّبیّن»، محمّد- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم. «و الصّدّیقین»، علیّ بن ابی طالب«۳». «و الشّهداء»، حمزة و جعفر. «و الصّالحین»، الائمّة الهداة. «و حسن اولئك رفیقا»، مهدیّ الامّة«۴». ------------------------------- ۱. دب، آج، لب، فق، مب: عیسی بن عمرو، مر: عیسی بن عمران. ۲. سوره نساء (۴) آیه ۶۹. ۳. آج، لب، فق، وز، مر علیه السّلام. ۴. مج، دب، آج، لب، فق، وز: علیه السّلام، مب، مر: علیهم السّلام. صفحه : ۸۸ قوله تعالی: غَیرِ المَغضُوبِ عَلَیهِم وَ لَا الضّالِّینَ، «غیر» در اینکه جا صفت است. و «غیر» هم صفت باشد و هم استثناء، و اینکه جا صفت «الّذین» است و شاید تا به تکریر عامل باشد، تقدیر چنین باشد: صراط غیر المغضوب. و «الّذین»، اگر چه معرفت«۱» است و «غیر» نکره است، برای آن که نه معرفتی«۲» است مستقلّ بنفسه فی التّعریف و محتاج است به صفت، چنان که اسم نکره«۳» به صفت بعضی تعریف و تخصیص در او شود. پس پنداری که صله و موصول را به مثابه صفت و

موصوف کردند، از اینکه جا روا می‌دارند: لا أجلس الّا الی العالم غیر الجاهل، و: مررت بالّذی قام غیر الّذی قعد، و روا نمی‌دارند: مررت بزید غیر الظّریف. و در شاذّ به نصب «غیر» خوانده‌اند. و خلیل احمد از حمزه روایت کند: «غیر»، به نصب، و در وجهش دو قول گفته‌اند: یکی حال و یکی استثناء. و وجهی دیگر روا بود که صفت ضمیر«۴» مجرور باشد در «علیهم»، که اگر چه ضمیر مجرور است، در محلّ نصب است بوقوع الفعل علیه«۵» و هو النّعمة. و آن که استثناء گوید، لا بدّ منقطع تواند گفت«۶»، برای آن که «مغضوب علیهم»، نه از جنس منعم علیهم باشد، چنان که گویند: ما بالدّار أحد الّا حمارا، و کما قال: و ما بالرّبع من «۷» أحد إلّا أواریّ و اینکه در جای خود به شرح بیاید- ان شاء اللّه تعالی. و معنی «غضب» ارادت مضرّت و عقاب باشد به غیری از خدای تعالی. و در لغت، ضدّ «رضا» بود، و رضا ارادت خیر و ثواب بود، و هر دو از باب ارادت بود. و قول آن کس که گفت: «غضب» تغیّر حال غضبان باشد درست نیست، برای آن که خدای تعالی غضب به خود حوالت کرد، فی قوله تعالی: وَ غَضِبَ اللّهُ عَلَیهِم«۸» ...، -----

------------------------------ ۱. آج، لب، فق: معرفه. ۲. مب، مر: معرفه. ۳. مج، دب، آج، لب، فق، وز که. ۴. مر غیر.
۵. همه نسخه بدلها: علیهم. ۶. همه نسخه بدلها: گفتن. [.....] ۷. اساس: ما بالدّار، به قیاس با نسخه مج و اتّفاق دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد، اصل شعر در تبیان (۱/ ۴۴) چنین است: وقفت فیها اصیلا لا اسائلها || اعیت جوابا و ما بالرّبع من احد الا اواریّ لأیاما ابیّنها || و النّؤی کالحوض بالمظلومة الجلد ۸. سوره فتح (۴۸) آیه ۶. صفحه : ۸۹ و تغیّر بر خدای تعالی روا نیست. و اصل کلمه در لغت، «شدّت» بود، و سنگ سخت را «غضبه» خوانند، و مار پلید را «غضوب» خوانند، لشدّتها و خبثها. و مراد به اینکه «مغضوب علیهم»، جهودانند بر قول جمهور مفسّران از: عبد اللّه عبّاس و عبد اللّه مسعود و بیشتر صحابه رسول- علیه السّلام- و موافقت آیت فی قوله تعالی: مَن لَعَنَهُ اللّهُ وَ غَضِبَ عَلَیهِ«۱» ...، و مراد به اینکه«۲» جهودانند. و عبد الله بن شقیق روایت کرد از بعضی صحابه که گفت: رسول- صلّی اللّه علیه و اله و سلّم- در وادی القری با جهودان کارزار می‌کرد. مردی از بلقین«۳» گفت: یا رسول اللّه؟ اینان که‌اند که با تو کارزار می‌کنند! گفت: المَغضُوبِ «۴» وَ غَضِبَ عَلَیهِ وَ جَعَلَ مِنهُمُ القِرَدَةَ [۱۶- ر] وَ الخَنازِیرَ«۶» ...، و قوله تعالی در حقّ ترسایان: قَد ضَلُّوا مِن قَبلُ وَ أَضَلُّوا کَثِیراً وَ ضَلُّوا عَن سَواءِ السَّبِیلِ«۷». و اگر بر عموم حمل کنند روا باشد، جز آن که اخبار و قرآن بر اینکه آمد. [قوله]«۸»: وَ لَا الضّالِّینَ، و اصل «ضلال»، هلاک باشد، یقال: ضلّ الماء فی اللّبن اذا ذهب و خفی فیه«۹». و وجوه ضلال در جای خود گفته آید- بمشیّة اللّه تعالی و عونه. و ذهاب از راه حق و«۱۰» وجه صواب ضلال باشد، یقال: ضلّ عن الطّریق و أضلّه غیره، و: فلان ضال و مضلّل اذا کان علی غیر صواب، و قال الشّاعر: أ لم تسئل تخبّرک الدّیار عن الحیّ المضلّل أین ساروا و برای آن «لا» که حرف نفی است بر «غیر» عطف کرد که در او معنی نفی هست، یقال: فلان غیر محسن و لا مجمل. و «غیر» چون به معنی سوی باشد، نشاید حرف نفی را بر او عطف کردن، لا یقال: القوم عندی غیر زید و لا عمرو. کما لا یقال: -------------

---------------------- ۱. سوره مائده (۵) آیه ۶۰. ۲. همه نسخه بدلها آیت. ۳. آج، لب: اهل یقین. ۴، ۱۰. همه نسخه بدلها، بجز فق اینکه. ۵. سوره مائده (۵) آیه ۶۰. ۶. سوره مائده (۵) آیه ۷۷. ۷. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۸. همه نسخه بدلها: اذا خفی و ذهب فیه. ۹. همه نسخه بدلها از. صفحه : ۹۰ سوی زید و لا عمرو. و فقها خلاف کردند در گفتن «آمین» در آخر الحمد. بنزدیک اهل البیت علیهم السّلام- نشاید گفتن، و از قواطع صلات«۱» باشد، سواء اگر جهر کند و اگر اخفات، اگر امام باشد و اگر مأموم. و مذهب شافعی آن است که: امام را مستحبّ است که چون «الحمد» بخواند، آمین بگوید جز«۲» که بلند نباید گفت، و اینکه مذهب عطا و احمد حنبل و داود و اسحاق است، و ابو حنیفه و سفیان ثوری و مالک را دو قول است: یکی همچنین که گفتیم، و دیگر آن که: امام را نباید گفتن، امّا مأموم را بباید گفتن. و شافعی«۳» را در او دو قول است: در جدید گفت: چندانی آواز بر آرد که خود بشنود، و در قدیم گفت«۴»: آواز بلند بردارد. و اصحابش بر دو قولند: اگر صفها اندک باشند«۵» اخفا کنند، و اگر صفها بسیار باشند«۶» و آواز نشنوند جهر باید کردن. دلیل بر مذهب صحیح، اجماع اهل البیت است و طریقه احتیاط، چه امّت از میان دو قلیل‌اند«۷»، یکی گفت: نماز ببرد، و یکی گفت: اگر گویند روا باشد، و اگر نگویند روا باشد. احتیاط در آن باشد که

ترک کنند، چه آن کس که گويد: بايد گفتن، گويد که: [بی]«٨» آن، نمازش درست بود. و آن کس که گويد: نبايد گفت، نمازش بريده شود. پس احتياط با اينکه باشد. و طريقی«٩» اعتباری اينکه است که آن کس که در نماز فاتحه خواند يا بر وجه قراءت خواند يا بر وجه دعا اگر بر وجه دعا خواند، باتّفاق نمازش باطل بود، و اگر بر وجه قراءت خواند، شرع و عرف مانع است از آن که عقيب قراءت آمين گويند، چنان که عقيب ساير آيات که در قرآن هست متضمّن دعا، و به اجماع در آن جا آمين نشايد گفتن. ديگر آن که رسول صلّی اللّه عليه و آله و سلّم- گفت: ١٠» [انّ]« هذه الصلوة لا يصلح فيها شیء من کلام الادميّين، و به اتّفاق اينکه نه کلام خداست، کلام آدميان است. پس ترک بايد کردن از اينکه وجوه«١١»- و اللّه الموفّق للصّواب. -----------

----------------------- ١. همه نسخه بدلها: نماز. ٢. آج، لب، فق، مب، مر: چون به جهر خواند. ٣. مج: امّا مأموم شافعی. [.....] ۴. همه نسخه بدلها اخفا نکند. ۵. مج، دب: باشد، آج، لب، فق، مب، مر: است. ۶. مج، آج، لب، فق، وز: باشد. ٧. مج، آج، لب، دب: قايلند. ٨، ١٠. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ٩. دب، آج، لب، فق: طريقتی. ١١. مج، وز را. صفحه : ٩١ سوره البقرة مائتين و ثمانين«١» و ستّ ايهٔ بدان که اينکه سورت دويست و هشتاد و شش آيت است در عدد کوفيان، و آن عدد امير المؤمنين علی است- عليه السلام، و هفت به عدد بصريان، و پنج به عدد مدنيان. و«٢» سورت مدنی است جمله«٣» به يک روايت، و به روايتی ديگر يک آيت مدنی نيست که به حجّهٔ الوداع«۴» انزله بود، و هی قوله تعالی: وَ اتَّقُوا يَوماً تُرجَعُونَ فِيهِ إِلَی اللّهِ«۵»- الايهٔ. و عدد کلمات او شش هزار و دويست و بيست و يک کلمه است، و بيست و پنج هزار [و پانصد]«۶» حرف است. و روايت است از ابو امامه از ابیّ کعب که، پيغمبر- صلّی اللّه عليه و اله و سلّم- گفت: انّ لکلّ شیء سناما و سنام القران سورهٔ البقرهٔ ظ، گفت: هر چيزی را کوهانی است و کوهان قرآن سورهٔ البقرهٔ است. و سهل بن سعد«٧» روايت کند که، رسول- صلّی اللّه عليه و آله و سلّم- گفت: هر که اينکه سوره در سرای خود بخواند، اگر به روز خواند سه روز شياطين گرد او و سرای او نگردند، و اگر به شب خواند سه شب شياطين گرد او و سرای او نگردند. بريده روايت کند که، رسول- صلّی اللّه عليه و آله و سلّم- گفت: سورهٔ البقره -----------

----------------------- ١. آج، لب، مر، دب: ندارد، کذا در اساس و ديگر نسخه بدلها، با توجّه به قواعد نحوی «مأتان و ثمانون» مناسبتر می‌نمايد. ٢. مب، مر اينکه. ٣. مج: جملهٔ. ۴. مب، مر در مکّه. ۵. سوره بقره (٢) آيه ٢٨١. ۶. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ٧. دب، آج، لب، فق، مب، مر: سهل بن سعيد. [.....] صفحه : ٩٢ بياموزی«١» که اخذش برکت است و ترکش حسرت، و باطل کاران يعنی ساحران بر خداوند اينکه سوره راه نيابند. و أبیّ بن کعب روايت کرد که رسول- صلّی اللّه عليه و آله و سلّم- گفت: هر که«٢» سورهٔ البقره بخواند، صلوات و رحمت خدای تعالی بر او باشد و چندانی ثواب يابد که مرابطی«٣» در سبيل خدای تعالی که ترسش«۴» ساکن نشود. و در خبری ديگر«۵»: ۶» و انّ أصفر البيوت من الخير بيت لا تقرأ فيه سورهٔ البقرهٔ، سورهٔ البقرهٔ فسطاط القرءان ، گفت: خاليتر خانه‌ای از خير، خانه‌ای باشد که در او سورهٔ البقره نخوانند، سورهٔ البقرهٔ سرا پرده«٧» قرآن است. وهب منبّه گفت: هر که او سورهٔ البقره و آل عمران بخواند، نام او از عجيبا تا به غريبا«٨» برسد. گفتند: عجيبا و غريبا«٩» چه باشد! گفت: عجيبا زمين هفتم است، و غريبا«١٠» عرش ربّ العالمين«١١». ابو هريره روايت کند که: رسول- صلّی اللّه عليه و اله و سلّم- جماعتی«١٢» را به غزايی فرستاد، خواست تا برايشان اميری کند«١٣». يک يک را پيش«١۴» خواند و گفت«١۵»: تو از قرآن چه دانی! هر کس می‌گفت که«١۶» فلان سوره دانم، تا جوانی پيش آمد به سال از همه کهتر، گفت: يا رسول اللّه؟ من سورهٔ البقره دانم. گفت: تو را ------------------------------- ١. بياموزی/ بياموزيد، مج: بياموز. ٢. مج، دب، آج، لب او. ٣. همه نسخه بدلها را. ۴. مج: ترکش. ۵. مب، مر آمده است. ۶. همه نسخه بدلها: يقرء. ٧، ١٠. مج، آج، لب، فق، وز: سرای پرده. ٨، ٩. اساس: غريبا، به قياس با نسخه مج، تصحيح شد. ١١. مج، دب، آج، لب، فق، وز: ربّ العزّه، مب، مر: خدای تعالی. ١٢. همه نسخه بدلها: سريتی. ١٣. مب، مر از اصحاب. ١۴. همه نسخه بدلها، بجز مر خودمی، مر خود. ١۵. همه نسخه بدلها: می‌گفت. ١۶. فق، وز، مب، مر من. [.....] صفحه : ٩٣ امير کردم بر اينان. گفتند: يا رسول اللّه؟ اينکه جوان را چگونه بر ما پيران امير می‌کنی!

گفت: معه سورة البقرة ، او سورة البقره داند و شما ندانید«۱». یا عجب؟ اگر جوانی سورتی داند«۲» که پیران ندانستند، استحقاق امارت یافت بر ایشان. [پس جوانمردی که بیرون از آن که جمله سور قرآن داند، و داند که]«۳»، و مجمل کدام و مفصّل کدام، و بیرون از آن، از توریت و انجیل و زبور حکم کند در میان اهلش، عجب باشد اگر [مستحق امارت و امامت بود]«۴»؟ امیر المؤمنین- علیه السّلام- روایت کند که، رسول- علیه السّلام- گفت: یا علیّ أنا سیّد ولد ادم و انت سیّد العرب ، گفت: من سیّد ولد آدمم، و تو سیّد عربی، و سلمان سیّد پارس است، و صهیب سیّد رومیان، و بلال سیّد حبشه است. و طور سیّد کوهها‌ست، و سدره سیّد درختان است، و سیّد ماهها ماه حرام است«۵»، و سیّد کلامها قرآن است، و سیّد قرآن سورة البقره، و سیّد سورة البقره آیة الکرسیّ است. یا علی؟ در اینکه آیه پنجاه کلمه است، در هر کلمتی شرفی و ذکری هست«۶». قوله«۷»: الم«۸»، بدان که: علما چند قول گفتند در آن که سبب چیست که خدای تعالی در اوّل اینکه سورتها حروف مقطّع گفت: بعضی گفتند: سبب آن بود که چون رسول- علیه السّلام- قرآن خواندی، جماعت«۹» مشرکان بیامدندی و مجمع ساختندی و شعر خواندندی و سمر گفتندی و لغط تا مردمان آواز رسول نشنوند [و حلاوت«۱۰» و طلاوت«۱۱»] کلام قدیم- جلّ جلاله- در نیابند و ندانند و رغبت نکنند در اسلام، چنان که قدیم- جلّ جلاله- از ایشان حکایت کرد: ------------------------------ ۱. وز: ندانی/ ندانید. ۲. مج، وز: دانست. ۳، ۴. اساس: بریدگی دارد، از مج افزوده شد. ۵. مب، مر: و محرّم سید ماهها‌ست. ۶. دب، آج، لب و اللّه تعالی و تقدّس الموفّق للصّواب، مب، مر و اللّه اعلم بالصّواب. ۷. آج، لب، فق، مب، مر تعالی. ۸. همه نسخه بدلها، بجز مج، دب، وز ذٰلِکَ الکِتابُ لا رَیبَ فِیهِ ۹. مب، مر: جماعتی از. ۱۰. دب، آج، لب، فق لطافت. ۱۱. دب، آج، لب، فق: طراوت. صفحه : ۹۴ وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لا تَسمَعُوا لِهذَا القُرآنِ وَ الغَوا فِیهِ«۱» ...، [خدای]«۲»- جلّ جلاله- اینکه حروف [مقطّع فرستاد]«۳» و ایشان مانند اینکه [نشنیده بودند]«۴» تا چون بشنیدند، [ایشان را عجب آمد]«۵»، خاموش شدند [و گوش با قراءت«۶» کردند]«۷» تا دگر مانند آن خواهد [بودن. و قرآن]«۸» شنیدند و حجّت [برایشان متوجّه]«۹» شد. قولی دیگر آن [که خدای تعالی«۱۰»] به اینکه حروف مقطّع تنبیه [کرد خلقان را بر آن که]«۱۱» اینکه قرآن از جنس حروف [و اصوات]«۱۲» است، گفت: الم ذٰلِکَ الکِتابُ یعنی اینکه حروف مقطّع [اینکه کتاب]«۱۳» است، یعنی اینکه کتاب [از اینکه حروف مقطّع]«۱۴» منظوم است تا بدانند که معنی برأسه جنسی دیگر نیست مخالف حروف و اصوات [۱۶- پ]. قولی دیگر آن است که به اینکه حروف تنبیه کرد خلقان را بر حدوث قرآن، گفت: اینکه کتاب از اینکه حروف است و از جنس اوست، و علامت«۱۵» حروف«۱۶» در مقطّع ظاهرتر بود از آن که در منظوم. و مراد آن که، چون معلوم است که اینکه حروف محدث است و اینکه کلام از اینکه جنس است، یک جنس نشاید که بعضی قدیم بود و بعضی محدث. اکنون به تفسیر آیت ابتدا کنیم، و اوّل ظاهر آیت بگوییم تا خواننده را آسانتر بود تحصیل علم به تفسیر«۱۷». ------------------------------ ۱، ۹. سوره فصّلت (۴۱) آیه ۲۶. ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: به قرآن. ۱۵. مب، مر حدوث در. [.....] ۱۶. مج، دب، آج، لب، وز، فق: حدوث. ۱۷. آج، لب، فق، مب، مر ان شاء اللّه تعالی. صفحه : ۹۵

[سوره البقرة (۲): آیات ۱ تا ۵]

]اشاره[

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ الم (۱) ذٰلِکَ الکِتابُ لا رَیبَ فِیهِ هُدیً لِلمُتَّقِینَ (۲) الَّذِینَ یُؤمِنُونَ بِالغَیبِ وَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمّا رَزَقناهُم یُنفِقُونَ (۳) وَ الَّذِینَ یُؤمِنُونَ بِما أُنزِلَ إِلَیکَ وَ ما أُنزِلَ مِن قَبلِکَ وَ بِالآخِرَةِ هُم یُوقِنُونَ (۴) أُولٰئِکَ عَلی هُدیً مِن رَبِّهِم وَ أُولٰئِکَ هُمُ المُفلِحُونَ (۵)

[ترجمه]

آن«۱» کتاب، شک نیست در او، بیان است پرهیزگاران را. که بگرویدند به نهانی«۲» و به پای دارند نماز و از آنچه روزی دادیم«۳» ایشان را هزینه کننـد. و ایشان«۴» [که]«۵» بگروند به آنچه فرو فرستادند به تو و آنچه فرو فرستادند از پیش تو و«۶» سرای باز پسین ایشان درست دانند. ایشان، [بر بیانند]«۷» از خدای [ایشان]«۸» و ایشان [اند]«۹» که ظفر یافتگانند. اینکه چهار«۱۰» آیت است. اکنون بـدان که: مفسّران در معنی اینکه کلمت اعنی «الم» و مانند اینکه خلاف کردند [۱۷- ر]. بعضـی گفتند: سرّ من اسرار اللّه استأثر اللّه بعلمها، سرّی از اسرار خداست که خدای تعالی به علم آن مختص است. بعضـی دگر گفتند: سرّ من اسـرار القرءان، سرّی است از اسرار قرآن. -------------------------------- ۱. آج: اینکه. ۲. مج: به پنهان، دب، لب، وز: به پنهانی. ۳. آج، لب، وز ما. ۴. مـج، دب، آج، لب، وز: آنان. ۵، ۷، ۸، ۹. اساس: نـدارد، از مج افزوده شد. ۶. دب، آج، لب، وز به. ۱۰. با توجّه به ضبط قرآن مجیـد، پنـج آیت ملاحظه می‌شود. صـفحه : ۹۶ از امیر المؤمنین علی- علیه السّـلام- روایت کردنـد که او گفت: لکـلّ کتـاب صفوهٔ و صـفوهٔ القرءان حروف التّهجّی ، گفت: هر کتابی را گزیده‌ای و خالصه‌ای هست، و خالصه قرآن، اینکه حروف مقطّع است. عبد اللّه عبّاس گوید: قسم است. خدای تعالی سوگند می‌خورد«۱» برای آن که کلام او از اینکه حروف منظوم است. قولی دیگر از او آن است که: ثنایی است که خـدای بر خود می‌گوید. سـعید جبیر گوید: نامهای خداست اگر مردم تألیف آن بدانند کردن، نبینی کـه «الر» و «حـم» و «نـون»«۲» چـون جمع کنی (الرحمن) باشـد. قتـاده می‌گویـد: از«۳» نامهـای قرآن است. عبـد الرّحمن زیـد اسـلم می‌گویـد: نام سورت است. قولی دیگر از عبـد اللّه عبّاس آن است که: اینکه حروفی است مأخوذ از نامهای خدای تعالی، چنان که: کهیعص«۴»، «کـاف» از کـافی اسـت، و «هـا» از هـادی است، و « یـا » از حکیم است، «عین» از علیم است، و «صـاد» از صـادق است. بعضـی دیگر گفتنـد: خـدای تعـالی عبارت کرد از جمله حروف هجا به بعضـی، چنان که گوینـد: فلان «ا، ب، ت، ث» می‌آموزد، و مراد جمله باشـد، و ابجد می‌آموزد و مراد جمله باشد، و مراد آن است که: کتاب از اینکه حروف است- چنان که برفت- و بر اینکه ابیات«۵» بسیار استشهاد کردند، منها«۶»: قلنـا لهـا قفی لنا قالت قاف لا تحسبی إنّا نسـینا الایجاف شاعر خواست تا «وقفت» گویـد، به یـک حرف قناعت کرد، گفت: «ق«۷»»، و عرب عبارت کنـد از جمله چیزی به بعضـی، نبینی خـدای تعالی می‌گویـد: وَ إِذا قِیلَ لَهُمُ ارْکَعُوا لا یَرْکَعُونَ«۸»، چون گویند ایشان را رکوع کنی«۹»، یعنی نماز کنی«۱۰»، به رکوع -------------------------------- ۱. همه نسـخه بدلها به اینکه حروف. ۲. مب: ن. ۳. دب: اینکه، آج، لب، فق: آن. ۴. سوره مریم (۱۹) آیه ۱. ۵. مج، دب، آج، لـب، فـق، وز: به ابیـات، مب، مر: بر اینکه بـاب ابیـات. [.....] ۶. لب، فق قول الشّـاعر. ۷. دب، لب، فـق، وز: قـاف/ ق. ۸. سوره مرسلات (۷۷) آیه ۴۸. ۹، ۱۰. کنی/ کنید. صفحه : ۹۷ که بعضـی از نماز است اکتفا کرد از ذکر جمله. و همچنین قوله: وَ اسْجُد وَ اقْتَرِب«۱». امّـا قوله: الم، عبـد اللّه عبّـاس گفت: معنی آن است که خـدا گفت: انا اللّه أعلم، من خـدای«۲» بهتر دانم. مجاهـد و قتاده گفتنـد: از نامهـای قرآن اسـت. ربیع انس گفت: «الـف» از «اللّه» است، و «لام» از «لطیـف»، و «میم» از «مجیـد». محمّـد کعب قرظیّ گفت: قسم است به آلاء و لطف و مجـد خـدای تعالی. روایتی دیگر از عبـد اللّه عبّاس آن است که قسم است و سوگنـد به خـدای تعـالی و جبرئیـل و محمّـد. اهـل اشـارت گفتنـد: «الف» انـا، «لام» لی، «میم» منّی. به «الف» اشـارت به آن کرد که همه منم. به «لام» اشارت به آن کرد که همه مراست. به «میم» اشارت به آن کرد که همه از من است. در محلّ او خلاف کردند. بعضـی گفتند: محلّی نیست او را از اعراب. و بعضـی گفتند: در محلّ رفع است [۱۷- پ] به ابتدا، و «ذلک» مبتدای دوم است«۳»، لا رَیبَ فِیهِ خبر مبتدای دوم است. و روا بود که «الم» مبتـدا بود و ذلِکَ الْکِتـابُ خبر مبتـدا بود، و لا رَیبَ فِیهِ در محلّ حـال بود. ای هـذه الحروف ذلک الکتـاب غیر مشـکوک فیه. قوله: ذلِکَ الْکِتابُ «ذا» اشارت است، و «لام» عماد، و «کاف» خطاب. و «کتاب» به معنی مکتوب است، چون: حساب که به معنی محسوب باشـد، و اینکه دینار از ضـرب فلان است، یعنی مضـروب اوست. و بیان کردیم که: اصل او جمع باشـد. در «کتاب» خلاف کردنـد. عبد اللّه عبّاس و حسن بصـری و قتاده و مجاهد و ضـحّاک و مقاتل گفتند: قرآن است، و بر اینکه

قول «ذلک» به معنی «هذا» باشد، چنان که شاعر گوید: أقول له و الرّمح یأطر متنه تأمّل خفافا إنّنی أنا ذلکا«۴» ای. انّنی انا هذا. --- ۱. سوره علق (۹۶) آیه ۱۹. ۲. مب، مر: که خدایم. ۳. همه نسخه بدلها و. ۴. آج: ذالکا.

صفحه : ۹۸ و عبد اللّه عبّاس گفت: معنی آن است که، اینکه آن کتاب است که«۱» وعده دادم تو را که به تو خواهم فرستادن. یمان گفت: یعنی اینکه آن کتاب است که در توریت و انجیل خبر دادم. سعید جبیر گفت: مراد«۲» کتاب، لوح محفوظ است، که خدای«۳» قرآن بر لوح محفوظ پدید کردی تا جبریل از لوح بر خواندی و رسول را- علیه السلام- خبر دادی، یعنی که: اینکه کتاب منزل نقل از آن مکتوب لوح محفوظ است. عکرمه می‌گوید: مراد به کتاب، توریت و انجیل است، یعنی «الم» که نام قرآن است، که وصف و نعت آن در کتاب شما که توریت و انجیل است، مسطور است. إبن کیسان گفت: خدای تعالی پیش از سورهٔ البقره، چند سورتها بفرستاد، «ذلک» اشارت به آن است، یعنی آن سورتها که مشرکان به آن تکذیب کردند کتاب من است و در آن شکّی نیست. لا رَیبَ فِیهِ، «ریب»، شکّ باشد، و اینکه «لا» که اسم را با او بنا کنند بر فتح، نفی جنس [را]«۴» باشد، یعنی هیچ شک نیست در او. و گفته‌اند که: «ریب»، بلیغتر از شک باشد، یعنی شک نیست در صحّتش و آن که کلام خدای است، و وحی و تنزیل اوست، و معجز رسول است. و گفته‌اند: ظاهر«۵» لفظ نفی است و معنی نهی، یعنی شک مکنی«۶» در او، چنان که گفت: فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الحَجِّ«۷»، یعنی در حج اینکه هیچ سه مکنی«۸». قوله: هُدیً لِلمُتَّقِینَ، مراد به اینکه لفظ بیان و حجّت و دلالت است، یعنی در اینکه قرآن حجّتی و بیانی و دلیلی هست آنان را که تأمّل کنند و نظر کنند. و «هدی»، در قرآن بر وجوه آمد: یکی به معنی بیان، چنان که در آیت هست و فی قوله تعالی: هُدیً لِلنّاسِ«۹» ...، و مانند اینکه بسیار است، من قوله تعالی: --- ۱. مکنی/ مکنید. ۲. دب از. ۳. مب، مر: هیچ از اینکه سه چیز نکنی. ۴. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۵. مب، مر لغت. ۶. همه نسخه بدلها من. [.....] ۷. سوره بقره (۲) آیه ۱۹۷. ۸. مب، مر تعالی. ۹. سوره بقره (۲) آیه ۱۸۵.

صفحه : ۹۹ [وَ ما مَنَعَ النّاسَ أَن یُؤمِنُوا إِذ جاءَهُمُ الهُدی«۱» ...، وَ مِن قَومِ]«۲» إِنَّکَ لَعَلی هُدیً مُستَقِیمٍ«۴». دگر به معنی دعوت فی قوله: وَ إِنَّکَ لَتَهدِی إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ«۵». دگر به معنی لطف، و لطف آن باشد که مکلّف را به طاعت نزدیک«۶» گرداند و از معصیت دور«۷» گرداند، فی قوله: وَ الَّذِینَ اهتَدَوا زادَهُم هُدیً«۸» ...، ای لطفا، و قوله: وَ زِدناهُم هُدیً«۹»، ای لطفا. دگر به معنی ایمان، فی قوله: أَ نَحنُ صَدَدناکُم عَنِ الهُدی«۱۰». دگر به معنی توریت، فی قوله: وَ لَقَد آتَینا مُوسَی الهُدی«۱۱». دگر به معنی قرآن، فی قوله: وَ ما مَنَعَ النّاسَ أَن یُؤمِنُوا إِذ جاءَهُمُ الهُدی«۱۲» ...، و فی«۱۳» قوله: وَ لَقَد جاءَهُم مِن رَبِّهِمُ الهُدی«۱۴». دگر به معنی زیادت الطاف باشد که خدای تعالی با مؤمنان کند در ادای طاعات و اجتناب مقبّحات، که آن با کافران نتوان کردن، و آن هر کجاست که می‌گوید«۱۵»: یَهدِی مَن یَشاءُ«۱۶» ...، یعنی آن لطف خاصّ است، با مؤمنان خواهد که کند، چه با کافران نشاید کردن، که ایشان را لطف نباشد. دگر به معنی ثواب، فی قوله تعالی: وَ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ فَلَن یُضِلَّ أَعمالَهُم، سَیَهدِیهِم وَ یُصلِحُ بالَهُم«۱۷» ...، ای سیثیبهم، و قوله تعالی: --- ۱. سوره کهف (۱۸) آیه ۵۵. ۲. اساس: افتادگی دارد، به قیاس با مج و با توجه به قرآن مجید، افزوده شد. ۳. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۹. ۴. سوره حج (۲۲) آیه ۵۲. ۵. سوره شوری (۴۲) آیه ۵۲. ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: نزدیکتر. ۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: دورتر. ۸. سوره محمّد (۴۷) آیه ۱۷. ۹. سوره کهف (۱۸) آیه ۱۳. ۱۰. سوره سبأ (۳۴) آیه ۳۲. ۱۱. سوره مؤمن (۴۰) آیه ۵۳. [.....] ۱۲. سوره کهف (۱۸) آیه ۵۵. ۱۳. همه نسخه بدلها: دگر فی. ۱۴. سوره نجم (۵۳) آیه ۲۳. ۱۵. همه نسخه بدلها و الله. ۱۶. سوره بقره (۲) آیه ۱۴۲، و نیز ۷ مورد دیگر در سوره‌های مختلف. ۱۷. سوره محمّد (۴۷) آیه ۴ و ۵. صفحه : ۱۰۰ إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ یَهدِیهِم رَبُّهُم بِإِیمانِهِم«۱». دگر به معنی ارشاد و سلوک با ایشان در راه بهشت، فی قوله تعالی: وَ یَهدِیهِم إِلَیهِ صِراطاً مُستَقِیماً«۲»، و فی قوله: وَ لَو شِئنا لَآتَینا کُلَّ نَفسٍ هُداها«۳». و حقیقت آن از اینکه دو بیرون نیست: یا فوز و نجات است، یا دلالت و بیان. و در وجوه «هدی» وجهی دگر گفته‌اند به معنی طریقت نیکو و سیرت پسندیده، فی قوله: فَبِهُداهُمُ اقتَدِه«۴» ...، ای بسیرتهم و طریقتهم. امّا در اینکه آیت مراد بیان و

دلالت است. اگر گویند: چگونه گفت خدای تعالی که اینکه قرآن هدای متّقیان است و نزدیک شما چنان است که قرآن هدای است متّقی و نا متّقی را«۵»! گوییم، از اینکه دو جواب است: یکی آن که چون گوید: قرآن بیان متّقیان است، نگفته باشد که نا متّقی«۶» را بیان نیست، که اینکه دلیل الخطاب باشد، و دلیل الخطاب بنزدیک بیشتر اهل علم باطل است. جواب دوم آن است که: قرآن بیان و دلالت است متّقی و جز متّقی را، و لکن چون متّقیان منتفع شدند به او، ایشان را تخصیص کرد به ذکر چنان که گفت: إِنَّما أَنتَ مُنذِرُ مَن يَخشاها«۷»، گفت: تو پیغامبر آنی که بترسد از قیامت، و پیغمبر- علیه السّلام- پیغمبر کافّه خلقان است، و لکن چون منتفع ایشان بودند، ایشان را به ذکر تخصیص کرد«۸». بدان که: اصل تقوی «و قوی» بوده است، من «وقیت»، چون: تکلان من وکلت و تخمة من وخمت. و متّقی آن باشد که بپرهیزد از معاصی و ترک واجبات. و اصل کلمه از «وقایت» است، و آن حفظ باشد، یعنی خویشتن از معاصی [۱۸- پ] نگه دارد. ---------------------------------- ۱. سوره یونس (۱۰) آیه ۹. ۲. سوره نساء (۴) آیه ۱۷۵. ۳. سوره سجده (۳۲) آیه ۱۳. ۴. سوره انعام (۶) آیه ۹۰. ۵. همه نسخه بدلها جواب. ۶. همه نسخه بدلها، بجز مج: نامتّقیان. ۷. سوره نازعات (۷۹) آیه ۴۵. ۸. وز: کردم، آج اکنون. [.....] صفحه : ۱۰۱ و اهل علم در تقوی و متّقی بسیار سخن گفته‌اند. در خبر است که رسول- علیه السّلام- را پرسیدند از تقوی. گفت: مجمع تقوی اینکه آیت است که: إِنَّ اللَّهَ يَأمُرُ بِالعَدلِ وَ الإِحسانِ«۱»- تا به آخر آیت. عبد اللّه عبّاس گفت: متّقی آن باشد که از شرک و کفر و معاصی اجتناب کند. عبد اللّه عمر گفت: تقوی آن باشد که خود را [کمتر]«۲» از همه کس بینی. کعب الاحبار را پرسیدند از تقوی، گفت: هرگز در هیچ راه تیه ناک«۳» رفته‌ای! گفت: آری؟ گفت: چگونه کنی«۴»! گفت: خویشتن نگه دارم«۵» از آن تیه. گفت: متّقی آن باشد که در راه دین همچنان رود، خویشتن را از معاصی چنان نگه دارد که آن رونده پای خود را از تیه«۶» نگاه دارد. عبد اللّه معتزّ اینکه معنی بگرفته است و نظم کرده، می‌گوید: خلّ الذّنوب صغیرها و کبیرها فهو التّقی و اصنع کماش فوق أرض الشّوک یحذر ما یری لا تحقرنّ صغیرة إنّ الجبال من الحصی شهر بن حوشب گوید: متّقی آن باشد که آنچه حلال باشد رها کند ترس آن را که نبادا که در حرام افتد. عمر عبد العزیز گفت: المتّقی ملجم کالمحرم فی الحرم، گفت: پرهیزگار لگام دارد چون مرد محرم در حرم. فضیل عیاض گفت: تقوی آن باشد که برای مردمان آن خواهد که برای خود. شبلی گفت: ان تتّقی ما سوی اللّه، گفت: تقوی آن باشد که از هر چه جز خداست بپرهیزی. سهل بن عبد اللّه گفت: تقوی آن باشد که بپرهیزی به دل از غفلات، و به نفس از شهوات، و به حلق از لذّات، و به جوارح از سیّئات. آن وقت که اینکه کرده باشی، ---------------------------------- ۱. سوره نحل (۱۶) آیه ۹۰. ۲. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۳. مب، مر: راه خارستان. ۴. مب، مر: کنید. ۵. مب، مر: کنید. ۶. مب، مر: خارها. صفحه : ۱۰۲ امید باشد تو را به وصول درجات و نجات از درکات. از امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- پرسیدند از تقوی، گفت: متّقی آن باشد که اگر جمله اعمال او بر طبقی نهند از روی مثل، و دستاری بر روی آن نه افگنند و گرد همه جهان بگردانند، بر آن جا چیزی نباشد که او را از آن شرم باید داشتن، و«۱» خبر رسول- علیه السّلام- است که گفت: لا یبلغ العبد حقیقة التّقوی حتّی یدع ما لا بأس به حذرا ممّا به البأس ، گفت: بنده به حقیقت تقوی نرسد تا آنچه با آن باکی نبود رها کند ترس آن را که به آن باکی بود. و بهترین خصال تقوی اینکه است که زاد سفر قیامت است. وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيرَ الزّادِ التَّقوى«۲» ...، قال الشاعر: یرید المرء [أن یعطی مناه و یأبی اللّه إلّا ما أرادا یقول المرء]«۳» فائدتی و مالی و تقوی اللّه أفضل ما استفادا قوله: الَّذِينَ يُؤمِنُونَ بِالغَيبِ، بدان که حقیقت ایمان تصدیق به دل باشد، هم در لغت و هم در شرع. و اینکه لفظ چنان که در اصل وضع آمد، و آن تصدیق است، بمانده است، بیانش قوله تعالی فی قصّة یعقوب: وَ ما أَنتَ بِمُؤمِنٍ لَنا وَ لَو كُنّا صادِقِينَ«۴»، ای بمصدّق [۱۹- ر]. و اینکه متّفق علیه است که اگر کسی دعوی نقل کند، دلیل بر او باشد. و در فقد دلیل، دلیل باشد بر بطلان اینکه دعوی. دیگر آن که، خدای- عزّ و جلّ- هر کجا ایمان گفت در قرآن، به دل باز بست و اضافت با دل کرد، چنان که گفت: مِنَ الَّذِينَ قالُوا آمَنّا بِأَفواهِهِم وَ لَم تُؤمِن قُلُوبُهُم«۵» وَ قَلبُهُ مُطمَئِنٌّ بِالإِيمانِ«۶» ...، و چنان که گفت: أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الإِيمانَ«۷» ...، و چنان که گفت: قالَتِ الأَعرابُ آمَنّا قُل لَم

تُؤمِنُوا وَ لٰكِن قُولُوا أَسلَمنا وَ لَمّا يَدخُلِ الإِيمانُ فِي قُلُوبِكُم«۸». دیگر آن که حق- جلّ جلاله- هر کجا ذکر ایمان کرد، عمل صالح به آن مقرون ----------------------------- ۱. آج، لب، فق، وز: در. ۲. سوره بقره (۲) آیه ۱۹۷. ۳. اساس که در اینکه قسمت نو نویس است: ندارد، به قرینه مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. ۴. سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۷. ۵. سوره مائده (۵) آیه ۴۱. ۶. سوره نحل (۱۶) آیه ۱۰۶. ۷. سوره مجادله (۵۸) آیه ۲۲. ۸. سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۴. [.....] صفحه : ۱۰۳ کرد که: آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ«۱» ...، اگر عمل صالح از جمله ایمان بودی، اینکه تکرار لغو بودی و به مثابت آن بودی که گفتی: انّ الّذین امنوا و امنوا، و اینکه نه کلام حکیم بود. اینکه جمله دلیل است بر آن که: ایمان تصدیق به دل است. پس خلاف قول معتزلیان و حشویان اهل اخبار که گفتند: ایمان تصدیق به دل باشد و اقرار به زبان و عمل به ارکان، و اخباری که در اینکه باب روایت کرده‌اند بعضی مردود است از آن که سندش مطعون است، و بعضی آحاد است که ایجاب علم نکند، و آنچه به أدلّه قاطعه درست شده باشد، برای آن ترک نکنند، و بعضی متأوّل است، و اینکه در کتب اصول مشروح باشد، استقصای کلام در اینکه باب اینکه کتاب احتمال نکند. امّا «غیب»، هر چه مغیّب باشد از چشمها و مصوّر باشد در دلها، و اینکه مصدری است به جای اسم فاعل نهاده، چنان که: «صوم» به معنی «صائم»، و «زور» به معنی «زائر». ابو العالیّه می‌گوید: ایمان به غیب، آن باشد که ایمان آرد«۲» به خدای تعالی و فرشتگانش و کتابهایش و پیغمبرانش«۳» و قیامت و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و بعث و نشور«۴»، اینکه همه غیب است. عطا می‌گوید: مراد آن است که مَن آمَنَ بِاللّهِ«۵» هر که به خدای ایمان دارد، به غیب ایمان داشته باشد. عاصم بن أبی النّجود می‌گوید: مراد به غیب، قرآن است. کلبی می‌گوید: از قرآن آنچه نیامده بود، غیب«۶» است. إبن جریج می‌گوید: مراد به غیب وحی است، بیانش قوله تعالی: عالِمُ الغَيبِ فَلا يُظهِرُ عَلى غَيبِهِ أَحَداً«۷»، ای علی وحیه، و قوله: وَ ما هُوَ عَلَى الغَيبِ بِضَنِينٍ«۸». ----------------------------- ۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۵، و نیز ۵۲ مورد دیگر در سوره‌های مختلف. ۲. آج، لب، فق، مب، مر: آورد. ۳. فق، وز: پیغامبرانش. ۴. همه نسخه بدلها که. ۵. سوره بقره (۲) آیه ۶۲ و ۱۷۷، سوره مائده (۵) آیه ۶۹، سوره توبه (۹) آیه ۱۸. ۶. همه نسخه بدلها آن. ۷. سوره جن (۷۲) آیه ۲۶. ۸. سوره تکویر (۸۱) آیه ۲۴. صفحه : ۱۰۴ حسن بصری می‌گوید: غیب آخرت است. در تفسیر اهل البیت- علیهم السّلام- می‌آید که: مراد به غیب، مهدی امّت است که غایب است از دیدار خلقان و موعود است در اخبار و قرآن. امّا در قرآن فی قوله تعالی: وَعَدَ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُم وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَستَخلِفَنَّهُم فِي الأَرضِ كَمَا استَخلَفَ الَّذِينَ مِن قَبلِهِم«۱»- الی آخر الایة. و امّا اخبار بسیار است، منها قوله علیه السّلام: لو لم یبق من الدّنیا الّا یوم واحد لطوّل اللّه [۹۱- پ] ذلک الیوم حتّی یخرج رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملأ الارض عدلا و قسطا کما ملئت جورا و ظلما، گفت: اگر از دنیا نماند الّا یک روز، خدای- عزّ و جلّ- آن روز«۲» دراز گرداند تا مردی از فرزندان من بیاید، نامش نام من و کنیتش کنیت من«۳»، زمین پر از عدل باز کند پس از آن که پر از جور باشد. و اینکه صفات مجموع نیست الّا در اینکه شخص که اینکه قوم گفتند که: در غیبت است و به آخر زمان خروج کند. و اینکه خبر در کتب مؤالف و مخالف به اسانید درست نوشته است، و چون به آیاتی رسیم که متضمّن اینکه معنی بود از«۴» اخبار مستقصی گفته شود- ان شاء اللّه. راوی خبر گوید که: یک روز رسول- صلّی اللّه علیه و آله- صحابه را گفت: دانی که از مؤمنان که فاضلتر است! گفتند: فرشتگان. گفت: ایشان چنین‌اند، و نه ایشان را می‌خواهم. گفتند: پیغمبران. گفت: ایشان چنین‌اند، و نه ایشان را می‌خواهم. گفتند: یا رسول اللّه؟ کیستند ایشان! گفت: جماعتی که از پس من باشند تا به آخر زمان، مرا ندیده«۵» و سخن من ناشنیده و معجزات من نادیده، ورقی معلّق«۶» بینند و سوادی بر بیاضی، بر آن کار کنند«۷». ایشان فاضلترین اهل ایمانند. آنگه بر خواند: الَّذِينَ يُؤمِنُونَ بِالغَيبِ. و در خبری دیگر آمد که، در عقب اینکه گفت: اولئک اخوانی حقّا، ایشان برادران منند راستی«۸». گفتند: یا رسول اللّه؟ ما برادران تو نه‌ایم! گفت: انتم ----------------------------- ۱. سوره نور (۲۴) آیه ۵۵. ۲. دب، فق، مب، مر را. ۳. دب، آج، لب، فق و، مر: و روی. ۴. مج، دب: آن. ۵. مب: نادیده. ۶. دب: مغلق. [.....] ۷. مب: بر آن کاغذ کنند. ۸. مج، دب، آج، لب، وز: راستینه، فق: راست‌اند، مر:

براستی. صفحه : ۱۰۵ اللهاصحابی و هم اخوانی،} شما یارانید، و ایشان برادرانند. وَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ، در اقامت نماز دو قول گفته‌اند: یکی ادامت، یعنی مادام نماز به پای دارند، و به هیچ وجه«۱» در نماز خلل نکنند و مواظبت و مداومت نمایند، چنان که گویند: «فلان مقیم علی کذا، ای مدیم له و أقام الحجّ و أقام السّوق» گویند، چون پیوسته بر سر کار باشد و فرو نگذارد، چنان که شاعر گفت: أقامت غزالة سوق الضّراب لأهل العراقین حولا ـ قمیطا و قول دوم آن است که: ادا کنند بر وجه خود به ارکان و شرایط و حقوق خود، چنان که گویند: فلان مقیم لهذا الأمر إذا أتی به معطیا حقوقه. [امّا]«۲» «نماز» در لغت دعا باشد، چنان که شاعر گوید: و قابلها الرّیح فی دنّها و صلّی علی دنّها و ارتسم ای دعا علیه. چون چنین باشد، اینکه از الفاظ منقوله باشد، برای آن که در شرع عبارت است از اینکه افعال که قیام و قعود و رکوع و سجود است، به خلاف آن که در ایمان گفتیم و شبه او به اصل وضع از آن جاست که غالب بر نماز دعاست، برای آن که عبارت است مر خدای [را]«۳» تعالی: و خواندن او بر سبیل خضوع و خشوع. و ابو حامد الخارزنجیّ می‌گوید: اشتقاق او از «صلا» است، و آن آتش [۲۰- ر] باشد، من قولهم: صلّیت العصا اذا قوّمتها بالصّلاء و هی النّار، و قال الشّاعر: فلا تعجل بأمرک و استدمه فما صلّی عصاک کمستدیم ای ما قوّم امرک کالمتأنّی. اکنون باید که نماز کن، متأنّی باشد، و حدود او نگه دارد، و شرایط او ظاهرا و باطنا به جای آرد، چنان که آن کس که چوب بر آتش راست کند، چه اگر تأنّی نکند و پیش از وقت بجنباند بشکند، و اگر بسیار بر آتش رها کند بسوزد، بر وفق آنچه شرع فرموده است تا نماز او عبادت باشد. و گفته‌اند که: اشتقاق او از «صلّی«۴»» است، و آن لزوم باشد من قوله: ------------------------------------ ۱. مج، دب، آج، لب، فق، وز، مر: وقت. ۲، ۳. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۴. اساس به صورت «صل» هم خوانده می‌شود. صفحه : ۱۰۶ تَصلی ناراً حامِيَةً«۱»، و قوله: سَيَصلی ناراً ذاتَ لَهَبٍ«۲»، و منه قول الشّاعر: لیس یصلی بجلّ الحرب جانیها و «صلوان» گویند دو استخوان عجز اسب را، و «مصلّی» گویند اسب دوم را که در مسابقه تازند، برای آن که ملازم بود سابق را. و مراد به «صلاة» در آیت، پنج نماز است«۳»، و «لام» تعریف عهد است، یعنی آن پنج نماز معلوم معهود که در شرع مشهور است. و اگر چه لفظ او واحد است، مراد جمع است، چنان که خدای تعالی گفت: فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنزَلَ مَعَهُمُ الكِتابَ«۴» ...، و مراد جمع است، یعنی الکتب. قوله: وَ مِمّا رَزَقناهُم يُنفِقُونَ، چه«۵» روزی هر آن چیزی بود که حیّ را باشد که به آن منتفع بود، و کس را نباشد که او را از آن منع کند. و چون چنین بود، شامل بود جمله منفوعات را. از اینکه جا گویند: رزقه اللّه دارا و عقارا و ولدا و علما و غیر ذلک ممّا ینتفع«۶» به. و از اینکه جا معلوم شود که حرام روزی نباشد، دلیلش اینکه آیت است: وَ مِمّا رَزَقناهُم، از آنچه ما ایشان را روزی دهیم«۷»، و آنچه خدای دهد حرام نباشد چه حرام ممنوع باشد، از اینکه جا محظور گویند او را. و «حرمان» ضدّ «رزق» بود، و «محروم»، خلاف «مرزوق» بود، و «حرّمنا» ضد «رزقنا» بود. اگر حرام روزی باشد، اینکه قاعده متناقض«۸» آیه بود، و آن قول که ادا کند به مناقضه قرآن باطل باشد. دگر آن که: آیت وارد است مورد مدح. خدای تعالی مدح می‌کند ایشان را به انفاق روزی. اگر حرام روزی بودی [۲۰- پ] بر یک فعل هم ممدوح بودندی هم مذموم. دگر آن که، حق تعالی گفت: وَ كُلُوا مِمّا رَزَقَكُمُ اللّهُ حَلالًا طَيِّباً ...«۹»، و اینکه لفظ امر است و مراد اباحت، و اباحت ضدّ تحریم بود. ------------------------------- ۱. سوره غاشیه (۸۸) آیه ۴. ۲. سوره مسد (۱۱۱) آیه ۳. ۳. مر: نماز است پنجگانه. ۴. سوره بقره (۲) آیه ۲۱۳. ۵. کذا: در اساس و مب، دیگر نسخه بدلها: حدّ. ۶. آج، لب، مر: ینفع. ۷. دب: داده‌ایم. ۸. مج، دب، آج، لب، فق، وز، مر: مناقض. ۹. سوره مائده (۵) آیه ۸۸. [.....] صفحه : ۱۰۷ دگر آن که: حَلالًا طَيِّباً ...، نصب بر حال است، یعنی اباحت من شما را در آن حال باشد که روزی حلال بود و طیّب، چه اگر حال نه اینکه باشد، اینکه اباحت نبود، بل به بدل او حظر«۱» بود و منع و تحریم. «ینفقون» اصل انفاق، اخراج مال باشد از دست و از ملک، و از اینکه جاست: نفق المبیع نفاقا، چون مشتری‌اش بسیار باشد، زود از دست بایع بشود، و نفقت الدّابّة نفقا، آن باشد که بمیرد برای خروج روح از تن او. و «نافقاء» سوراخ موش دشتی باشد، برای آن که از آن جا به در آید: و «نفق»، سربی باشد در زیر زمین که آن را راهی باشد به جایی«۲»، لقوله تعالی: فَإِنِ استَطَعتَ أَن تَبتَغِيَ نَفَقاً فِي الأَرضِ أَو سُلَّماً

فِي السَّماءِ«۳». عبـد اللّه عبّاس می گویـد: مراد زکـات است، برای آن که به نماز بپیوست«۴». و عبـد اللّه مسـعود می گوید: مراد نفقه مردم«۵» است بر اهـل و عیـال خـود، برای آن که آیت پیش از وجـوب زکـات«۶» انزله بود. ضـحّاک می گویـد: مراد صدقه است و آنچه در وجوه برّ خرج کننـد، و اولیـتر حمـل آیت بود بر عموم تـا همه معـانی داخـل بود تحت آن. قوله: وَ الَّذِینَ یُؤمِنُونَ، آنـان که تصدیق کنند. بِما أُنزِلَ إِلَیکَ، به آنچه بر تو فرو فرستاده‌اند ای محمّد- علیه السّلام- یعنی قرآن. وَ ما أُنزِلَ مِن قَبلِکَ، و آنچه از پیش تو فرو فرسـتاده‌اند، یعنی، کتابهـای مقـدّم، چون: صـحف ابراهیم، و توریت موسـی، و زبور داود، و انجیـل عیسـی- علیهم السّـلام. و خـدای- عزّ و جـلّ- مـدح کرد آنـان را که چون به قرآن ایمـان آوردنـد، به کتب اوایل هم ایمان آوردنـد«۷»، چه ایمـان آوردن و تصـدیق کردن جمله انبیا و رسل را و آنچه ایشان [آوردند]«۸» حق«۹» و درستی آن دانسـتن از جمله ایمان است، تا کسی گمان نبرد کـه برای آن کـه آن کتابهـا منسوخ است، به آن ایمـان نبایـد آوردن. ------------------------------- ۱. اساس: خطر، با توجه به وز تصحیح شد، فق: حضـر. ۲. دب: به صورت «به چـاهی» نیز خوانـده می‌شود. ۳. سوره انعام (۶) آیه ۳۵. ۴. همه نسخه بدلها است. ۵. مـج، دب، آج، لب، فق، وز، مر: مرد. ۶. مب: نازل. ۷. مب: آورند. ۸. اساس: افتادگی دارد، از مج افزوده شد. ۹. مج، دب، آج، لب، فق، وز، مر: حقی، مب: به حق. صـفحه : ۱۰۸ قوله: وَ بِالآخِرَةِ هُم یُوقِنُونَ، «آخرت»، صفت موصوفی محذوف است، تقـدیر اینکه است که: و بالدّار الاخرهٔ، به سـرای باز پسـین، یعنی قیامت یقین دانند. و برای آنش «آخرت» خواند«۱» که متأخّر است از دنیـا، و مراد اموری است که در آخرت باشـد از بعث و نشور و حسـاب و کتـاب و ثواب و عقاب. و «یقین»، هر علمی باشـد مستدرک پس«۲» شک، سواء اگر ضروری بود و اگر [۲۱- ر] اکتسابی. و از اینکه کار نگویند که: من وجود خود به یقین می‌دانم، که اینکه علم نه مستدرک است، و خـدای را- جـلّ جلالـه- عالم خواننـد و متیقّن نخواننـد برای اینکه را که گفتیم. اگر گوینـد: نه معنی اینکه داخـل است، فی قوله: الَّذِینَ یُؤمِنُونَ بِالغَیبِ، اینکه جا تکرار کردن چه معنی دارد! جواب از دو وجه باشـد: یکی آن که، آن جـا اجمال کرد و بر سبیل جمله گفت، و اینکه جا تفصیل داد، چه اوّل مجمل است و اینکه معیّن. دیگر«۳» آن که، در آن آیت جمله مراد بود، و در اینکه آیت قیـامت را از آن جمله به ذکر افراد کرد تخصیص را، چنان که خـدای تعالی گفت: وَ إِذ أَخَذنا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثاقَهُم وَ مِنکَ وَ مِن نُوحٍ«۴» ...، و قـال تعالی: وَ مَلائِکَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبرِیلَ وَ مِیکالَ«۵». روایت کرده‌اند از رسول- صـلّی اللّه علیه و اله- که گفت: یـا عجبـا کـلّ العجب للشّاکّ فی اللّه و هو یری خلقه، گفت: عجب و همه عجب از آن که در خـدای تعالی به شک باشـد، و او خلق را می‌بینـد؟ و یا عجبا از آن کس نشأت اولی می‌دانـد و نشأت اخری را منکر«۶» باشـد؟ و یا عجبا از آن کس که نشور و بعث را منکر باشـد و او هر روز و هر شب بمیرد و زنـده شود، یعنی خواب و بیـداری«۷»؟ و یـا عجبا از آن کس که او به سرای خلود، یعنی به بهشت تصـدیق کنـد و به راست دارد، و او سـعی کنـد برای سـرای غرور؟ و یـا عجبـا از متکبّر فخور، و او را از نطفه آفریده‌اند، و باز«۸» مرداری شود و در اینکه میانه خود نداند که با او چه خواهند کردن؟ ------------------------------- ۱. مـج، دب، وز، مر: خوانند. ۲. مب، مر از. ۳. همه نسخه بدلها: دوم. ۴. سوره احزاب (۳۳) آیه ۷. ۵. سوره بقره (۲) آیه ۹۸. [.....] ۶. آ، لب، مب، مر: آن کس که او به سـرای خلـود منکر. ۷. مب، مر: یعنی به خواب رود و بیـدار شود. ۸. دب، آج، لب، فق، مر به. صفحه : ۱۰۹ أبو ذرّ غفاری روایت کند، گفت: از رسول- علیه السّـلام- پرسیدم که در توریت چیست! گفت: بیشتر مواعـظ است. گفتم: یـا رسول اللّه؟ از آن جمله چیزی بفرمای گفتن. گفت: در توریت هست: عجبت لمن أیقن بالموت کیف یفرح ، عجب«۱» از آن کس که یقین داند که بخواهد مردن، چگونه شاد شود؟ و عجب از آن کس که او دوزخ به یقین داند، چگونه باز خنـدد؟ و عجب از آن کس که دنیایی بینـد که چگونه می گردانـد اهلش را، چگونه دل بر دنیا نهد؟ و عجب از آن ۸ که او به قدر ایمان دارد، چگونه رنـج بر خود نهد؟ و عجب از آن«۲» که حساب به یقین دانـد و پس عمل نکند؟ انس مالک روایت کند، گفت: یک روز رسول- علیه السّـلام- می‌رفت، برنایی انصاری پیش او بر افتاد. رسول- علیه السّـلام- او را گفت: کیف أصبحت یا حارثهٔ، چگونه در روز آمدی ای حارثه! گفت: اصبحت مؤمنا حقّا، در روز آمدم مؤمن به حق. [رسول- علیه السّلام- گفت]«۳»: بنگر [۲۱-

پ] تـا چه می‌گویی؟ هر حقّی را حقیقتی هست، حقیقت ایمـان تو چیست! گفت: یـا رسول اللّه؟ خویشـتن از دنیا باز گرفته‌ام، شـب نمی‌خسبم و روز نمی‌خورم. و پنـداری که در عرش خدای می‌نگرم که ظاهر شده است خلقانی را«۴». و پنداری که در اهل بهشت می‌نگرم که به زیارت یکدیگر می‌شوند. و در اهل دوزخ می‌نگرم که بانگ می‌دارند. رسول- علیه السّـلام- گفت: أبصـرت فالزم ، تو مستبصـر شده‌ای بر اینکه ملازمت کن. تو بنده‌ای که خدای دلت را به ایمان منوّر بکرده است. اینکه است بعضی صفات آنان که و بالاخرهٔ هم یوقنون، آخرت به یقین دانند، و «هم» برای تأکید آورد. کوفیان آن را «عماد» خوانند و بصریان «فصل». قوله: «اولئک»، در او چند لغت است: «اولاک» و «اولئک» و «اولالک»، قال الشّاعر: هل یعظ الضّلّیل الّا اولالکا --- ۱. مب دارم. ۲. دب، فق، مر کس. ۳. اساس: خط خوردگی دارد، از مـج افزوده شـد. ۴. اساس: ر، با توجّه به مـج و دیگر نسـخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۱۱۰ و «اولاء» و «اولی»،«۱» جمع «ذا»«۲» باشـد، و «کاف» در لفظ واحـد و لفظ جمع، أعنی «ذاک» و «اولئـک» «کاف» خطاب است، و با قصـر بـدل کننـد همزه را به «لام»، و با مـدّ نکننـد تا ثقل مـدّ و «لام» بر کلمت«۳» جمع نشود. و او اسـمی مبهم است، صالح بود هر حاضری را، و معرّف«۴» بود به اشارت، چون: هـذا و ذلک. علی هدی، علی رشد و بیان و بصیرهٔ، یعنی آنان که چنان باشـند- که ذکر ایشان در آیات مقـدّم برفت- ایشان بر رشـد و بیان و بصـیرت باشـند از خدای- عزّ و جلّ- عبد اللّه مسـعود و جماعتی از صـحابه روایت کردند که«۵»: الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ- تا به آخر [آیت]«۶» در مؤمنان عرب فرود آمـد، و اینکه آیت که از پس اوست: وَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِمـا أُنْزِلَ إِلَیـکَ- تـا به آخر آیت در مؤمنـان اهل کتاب فرود آمـد. آنگه حق تعـالی هر دو گروه را جمع کرد در اینکه آیت وصف کرد [ایشان را]«۷» به آن که: أُولئِکَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ، «من» ابتدای غایت است و شاید که تبیین بود، و تفسیر هدی برفت مستقصی. عون بن عبد اللّه گفت: «الهدی من اللّه کثیر و لا یبصره الّا بصیر و لا یعمل به الّا یسیر الا تری انّ نجوم السّماء یبصرها البصراء و لا یهتدی بها الّا العلماء»، گفت: هدی از خدای بسیار است و لکن الّا بصیری«۸» نبیند و الّا اندکی بر او کار نکنند، نبینی که سـتارگان آسـمان بسیارند، همه بینندگان بینند و لکن هدایت بدو جز عالمان را نباشد. وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، «هم» عمـاد است یا فصل- چونان که برفت- و «فلاح»«۹» و ظفر و فوز و نحـج و دریـافت مراد بود، چنان که شاعر گفت [۲۲- ر]: اعقلی إن کنت لمّا تعقلی و لقد افلح من کان عقل --- ۱. چاپ شعرانی (۱/ ۶۸) اولال. ۲، ۶. دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر: را. ۳. دب: در یک کلمه. ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: معروف. ۵. همه نسخه بدلها انّ. ۷. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۸. مج: بصری. [.....] ۹. اساس و همه نسخه بدلها و، که چون زائد می‌نمود، حذف شد. صفحه : ۱۱۱ ای (ظفر) بحاجته، یعنی اینان که ذکرشان برفت، آنانند که مراد خود دریابند از ثواب و فوز و ظفر یابند«۱» آنچه طلب کرده باشـند، و برسـند به آنچه امیـد داشـته باشـند- و معنیی دیگر فلاح را، بقای بود، چنان که لبیـد می‌گوید: نحلّ بلادا کلّها حلّ قبلنا و نرجوا الفلاح بعـد عاد و حمیر ای البقاء. و دیگر می‌گوید: لو انّ حیّا مدرک الفلاح أدرکه ملاعب الرّماح و مراد هم بقاست. محمّد علی باقر«۲» روایت کند از جابر عبد اللّه انصاری که او گفت: از امّ سـلمه پرسـیدند حدیث امیر المؤمنین- علی گفت از رسول- علیه السّلام- شنیدم که گفت: انّ علیّا و شیعته هم الفائزون. و فلاح و فوز به یک معنی باشد. و اصل کلمه در لغت، شق و شکـافتن است، از اینکه جا برزگر«۳» را فلّاح خوانند، و افلح گویند شـکافته لب زیرین«۴» [را]«۵». و در مثل چنین است که: الحـدید بالحدیـد یفلـح، ای یشق. مجاهـد گفت: اینکه چهـار آیت در شـأن مؤمنـان است، و دو آیت از پس اینکه در شأن کافران، و سـیزده آیت از پس آن در شأن منافقان. قوله تعالی:

[سوره البقرهٔ (۲): آیات ۶ تا ۷]

]اشاره[

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَواءٌ عَلَيهِم أَ أَنذَرتَهُم أَم لَم تُنذِرهُم لا يُؤمِنُونَ (۶) خَتَمَ اللّهُ عَلى قُلُوبِهِم وَ عَلى سَمعِهِم وَ عَلى أَبصارِهِم غِشاوَةٌ وَ لَهُم عَذابٌ عَظِيمٌ (۷)

[ترجمه]

ایشان که کافر شدندی راست است برایشان اگرشان ترسانی و اگر نترسانی ایمان نیارند. مهر نهاد خدای بر دلهای ایشان و بر گوششان«۶»، و بر چشمهایشان پوششی هست و ایشان را عذابی بزرگ باشد [۲۲- پ]. اینکه دو آیت است. «انّ»، حرفی است که از«۷» کلام برای تأکید آرند. ------------------------------- ۱. آج، لب، فق، وز، مب: و برسند. ۲. همه نسخه بدلها: محمّد بن علی الباقر. ۳. مج، وز، مب: بزرگر. ۴. دب: زیری. ۵. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۶. دب، آج: گوشهاشان. ۷. همه نسخه بدلها: در. صفحه : ۱۱۲ «الّذین»، اسمی موصول باشد، و ما بعد او صلت باشد، و صله و موصول در معنی«۱» نصب باشد به «إنّ». و سَواءٌ عَلَيهِم، تا به آخر کلام در جای خبر اوست. بدان که: «کفر»، در لغت ستر باشد، من قول لبید: فی لیلة کفرا النّجوم غمامها مرد پوشیده را به سلاح «کافر» خوانند، و برزگر«۲» را «کافر» خوانند برای آن که دانه در زمین بپوشد، و منه قوله تعالی: أَعجَبَ الكُفّارَ نَباتُه«۳» ...، ای الزرّاع. و شب را «کافر» خوانند برای آن که چیزها به تاریکی باز پوشد«۴»، چنان که لبید گفت: حتّی إذا ألقت یدا فی کافر و أجنّ عورات الثّغور ظلامها و در اصطلاح، «کفر» جحود به دل باشد، و بنزدیک ما از فعل دل باشد، چنان که ایمان از فعل دل باشد، برای آن که خدای تعالی آن را نیز با دل حواله کرد، فی قوله: وَ لكِن مَن شَرَحَ بِالكُفرِ صَدراً«۵». سَواءٌ، مرفوع است به آن که خبر مبتداست مقدّم بر مبتدا. و أَ أَنذَرتَهُم أَم لَم تُنذِرهُم، در جای مبتداست، و تقدیر کلام چنین است که: الانذار و ترکه مستویان علیهم. و همزه اوّل، همزه استفهام است، و دوم همزه افعل است که آن را همزه تعدیه گویند، برای آن که نذرت بالقوم«۶»، علمت بهم باشد. و أنذرت غیری أعلمته باشد، جز آن که، إنذار اعلام با تخویف بود، و هر معلّمی را منذر نخوانند تا با اعلام تحذیر نکند. اهل کوفه و إبن عامر خوانند: أَ أَنذَرتَهُم، به دو همزه صریح، و باقی به تخفیف همزه اوّل و تلیین همزه دوم. و اهل مدینه، از میان هر دو همزه، به الفی فصل کنند، مدّی حاصل شود، الّا ورش و ابو عمرو و حلوانی از«۷» هشام«۸». و معنی «استواء»، اعتدال باشد، چنان که یکی را بر یکی رجحان نبود، یعنی اگر انذار کنی و اگر نکنی، بنزدیک ایشان یکی باشد در آن که ایمان نخواهند -------------------------------- ۱. همه نسخه بدلها: محلّ. ۲. مج، وز: بزرگر، مر: زارع. ۳. سوره حدید (۵۷) آیه ۲۰. ۴. همه نسخه بدلها: پوشاند. ۵. سوره نحل (۱۶) آیه ۱۰۶. ۶. آج، لب اذا. [.....] ۷. آج، لب: ازو، فق، وز: و. ۸. آج، لب، فق، مب، مر جایز داشته‌اند. صفحه : ۱۱۳ آوردن، چنان که إبن رقیات می‌گوید: تعدّت بی الشّهباء نحو إبن جعفر سواء علیها لیلها و نهارها یعنی: فرقی نیست او را از میان شب و روز، و قال آخر: و لیل یقول المرء من ظلماته سواء صحیحات العیون و عورها «ام»، حرف عطف است بر همزه استفهام، چنان که گویی: أزید عندك أم عمرو«۱». و «لم» حرف جزم است. لا يُؤمِنُونَ، یعنی لا یصدّقون، وارد است در حقّ کسانی که خدای- عزّ و جلّ- [۲۳- ر] از ایشان دانست که ایمان نخواهند آوردن، قطع طمع رسول کرد از ایمان ایشان تا معلّق القلب نباشد، که: الیأس احدی الرّاحتین، و نومیدی راحتی باشد از دو راحت. و اینکه جز بر مذهب اهل عدل راست نبود، چه از حکیم نیکو نباشد که«۲» منع می‌کند ایشان را از ایمان، و کفر در دل ایشان می‌آفریند. و آنگه رسول را دلخوشی می‌دهد تا دلتنگ نشود به کفر ایشان. خَتَمَ اللّهُ عَلى قُلُوبِهِم، بدان که اینکه آیت از جمله آیتهای متشابه است و ظاهر آیت چنان می‌نماید که، خدای تعالی بندگان را از ایمان باز دارد به مهر که بر دل ایشان نهد. و در آیت وجوهی هست از تأویل که آیت را از آن ببرد که مجبّره را به آن تمسّکی باشد، یکی آن که، «ختم» در کلام عرب به معنی گوای«۳» بود. عرب گوید: أراك تختم علی ما یقول فلان، تو را چنان می‌بینم که مهر به سخن فلان باز می‌نهی، یعنی گواهی«۴» می‌دهی بر صدق آن. و ختمت علیك بأنّك لا تعلم، من مهر باز نهادم به آن که تو اینکه کار ندانی، یعنی گوای«۵» دادم. و معنی آیت آن بود که: خدای تعالی، گوای«۶»

داد بر دلهـای ایشان که نظر نمی کننـد و نمی‌داننـد و قبول حقّ نمی کننـد. و وجه دوم آن است که: «ختم» به معنی علامت بود، چنان که در شاهد یکی از ما مهر«۷» برای علامت بر جای نهد، خدای تعالی بر دلهای کافران علامتی کند که ------------------------------- ۱. اساس: در حاشیه و اینکه را معادله همزه است. ۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: راست نبود. ۳، ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: گواهی. ۵. وز: گوای. ۶. همه نسخه بدلها، بجز وز: گواهی. ۷. همه نسخه بدلها: مهری. صفحه : ۱۱۴ فریشتگان ایشان را به آن بشناسند، از ایشان تبرّا کنند و لعنت کنند ایشان را، و برای ایشان استغفار نکنند چنان که برای مؤمنان. وجهی دیگر آن است که: مراد به اینکه طبع و ختم نه چیزی مانع باشد از ایمان، نبینی که در دگر آیت گفت: بَلْ طَبَعَ اللّهُ عَلَیها بِکُفرِهِم فَلا یُؤمِنُونَ إلّا قَلِیلًا«۱»، ایشان ایمان نیارند با آن مهر الّا اندکی. و اگر مانع بودی، اندک و بسیار را مانع بودی. و وجهی دیگر آن است که: اینکه عبارت باشد از اصرار ایشان بر کفر و قطع طمع رسول- علیه السّلام- از ایمان ایشان، گفت: چون«۲» مهر بر دل نهاده‌اند در اینکه باب چه عرب چون خواهد که در تشبیه مبالغه کند، حرف تشبیه بیفگنند، گویند«۳»: هو اسد، او شیر است، یعنی به شجاعت چون شیر است، یعنی اینان«۴» چیزی بنخواهند شنیدن و دیدن و دانستن، چون کسی که بر دل و چشم و گوش مهر دارد، و مانند اینکه تأویل گوییم فی قوله تعالی: صُمٌّ بُکمٌ عُمیٌ«۵» ...، چون کرّان و کنگان و کوران«۶» در قلّت انتفاع به گوش و زبان و چشم، چنان که گفت: فَإِنَّکَ لا تُسمِعُ المَوتی«۷» ...، تو مردگان را چیزی نتوانی شنوانیدن، یعنی چون مردگانند اینان، چنان که گفت: لِمَن کانَ لَهُ قَلبٌ«۸» ...، کسی را که دل باشد، و هیچ کس [۲۳- پ] نباشد که او را دل نبود. معلوم است به ضرورت که اینکه جمله مجاز است بر سبیل مبالغه فرمود- جلّ جلاله- در وصف ایشان به نظر نکردن«۹» و فهم ناکردن. و بر اینکه منهاج است آن که شاعر می گوید: لقد أسمعت لو نادیت حیّا و لکن لا حیات لمن تنادی قوله: وَ عَلی سَمعِهِم. اگر گویند: چرا سمع به لفظ واحد گفت، و قلوبهم و ابصارهم«۱۰»، به لفظ جمع! جواب گوییم: سمع مصدر است و مصدر را تثنیه و جمع ------------------------------- ۱. سوره نساء (۴) آیه ۱۵۵. ۲. آج، لب، فق، مب، مر چون کسانی‌اند که. ۳. همه نسخه بدلها: بیفگند گوید. ۴. مج، دب: ایشان. ۵. سوره بقره (۲) آیه ۱۸. ۶. همه نسخه بدلها اند. [.....] ۷. سوره روم (۳۰) آیه ۵۲. ۸. سوره ق (۵۰) آیه ۳۷. ۹. فق: کردن. ۱۰. همه نسخه بدلها: قلوب و ابصار. صفحه : ۱۱۵ نکنند، بل تثنیه و جمع او به لفظ واحد باشد، چنان که: رجلان صوم و رجال صوم وجهی دیگر آن که: سمع هر یکی از ایشان خواست، و هر یکی را سمعی باشد، چنان که گویند: أتانی برأس کبشین، یعنی برأس کلّ واحد منهما، و کقول الشّاعر: کلوا فی بعض بطنکم تعفّوا فإنّ زمانکم زمن خمیص و نگفت: فی بعض بطونکم، با آن که اضافت با جمع کرد و خطاب با جماعت. و وجه سوم«۱» سیبویه گفت: اگر چه«۲» گفت به لفظ به قرینه دو لفظ جمع از او جمع دانند، چنان که: یُخرِجُهُم مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ«۳» ...، و چنان که گفت: عَنِ الیَمِینِ وَ الشَّمائِلِ«۴»، و انوار و ایمان خواست، قال الرّاعی: بها جیف الحسری فأمّا عظامها فبیض و أمّا جلدها فصلیب و انّما اراد جلودها. و در شاذّ، إبن ابی عبلهٔ خوانده است: و علی اسماعهم، و وقف باید کردن عند قوله: وَ عَلی سَمعِهِم، چه آن جا کلام تمام است. وَ عَلی أَبصارِهِم غِشاوَةٌ، جمله دیگر باشد از کلام. و «غشاوت»، غطا و پوشش بود، یعنی پوششی که با آن حق را نمی‌بینند. و غاشیه زین از اینکه جا گویند که پوشش زین باشد. و «غشی علیه» آن باشد که از هوش بشود. و «غشیان»، کنایت بود از جماع، و اصل کلمه پوشش است. مفضّل ضبّیّ در شاذّ خوانده است: «غشاوهٔ»، به نصب بر تقدیر فعلی مضمر که ختم بر او دلیل کند، و تقدیر چنین بود که: و جعل علی ابصارهم غشاوهٔ، چنان که در دگر آیت گفت و اظهار عامل کرد، و قوله: وَ خَتَمَ عَلی سَمعِهِ وَ قَلبِهِ وَ جَعَلَ عَلی بَصَرِهِ غِشاوَةً«۵» ...، قال الشّاعر: لّفتها تبنا و ماء باردا ای و سقیتها ماء باردا. و غشاوهٔ، و غشاوهٔ، و غشوهٔ، همه در شاذّ خوانده‌اند. ------------------------------- ۱. مج، وز: سهام، دب، فق، مب، مر: سیم. ۲. مج، آج، لب، فق، مر واحد. ۳. سوره بقره (۲) آیه ۲۵۷. ۴. سوره نحل (۱۶) آیه ۴۸. ۵. سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۳. صفحه : ۱۱۶ وَ لَهُم عَذابٌ عَظِیمٌ ایشان را عذابی بود بزرگ در دنیا به کشتن و اسیر گرفتن، و در آخرت به دوزخ. و «عذاب»، استمرار الم بود بر معذّب. و عذوبت آب برای روندگی او بود در حلق و سر زبان را

«عذبة» برای اینکه خوانند که بر سخن گفتن مستمرّ بود. و «عظم»«۱» اصل در بزرگی شخص بود، پس در عظم شأن به کار دارند [۲۴- ر]«۲». قوله تعالی:

[سوره البقرة (۲): آیات ۸ تا ۲۰]

]اشاره[

وَ مِنَ النّاسِ مَن یَقُولُ آمَنّا بِاللّهِ وَ بِالیَومِ الآخِرِ وَ ما هُم بِمُؤمِنِینَ (۸) یُخادِعُونَ اللّهَ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ ما یَخدَعُونَ إِلاّ أَنفُسَهُم وَ ما یَشعُرُونَ (۹) فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً وَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ بِما کانُوا یَکذِبُونَ (۱۰) وَ إِذا قِیلَ لَهُم لا تُفسِدُوا فِی الأَرضِ قالُوا إِنَّما نَحنُ مُصلِحُونَ (۱۱) أَلا إِنَّهُم هُمُ المُفسِدُونَ وَ لکِن لا یَشعُرُونَ (۱۲) وَ إِذا قِیلَ لَهُم آمِنُوا کَما آمَنَ النّاسُ قالُوا أَ نُؤمِنُ کَما آمَنَ السُّفَهاءُ أَلا إِنَّهُم هُمُ السُّفَهاءُ وَ لکِن لا یَعلَمُونَ (۱۳) وَ إِذا لَقُوا الَّذِینَ آمَنُوا قالُوا آمَنّا وَ إِذا خَلَوا إِلی شَیاطِینِهِم قالُوا إِنّا مَعَکُم إِنَّما نَحنُ مُستَهزِؤُنَ (۱۴) اللّهُ یَستَهزِئُ بِهِم وَ یَمُدُّهُم فِی طُغیانِهِم یَعمَهُونَ (۱۵) أُولئِکَ الَّذِینَ اشتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالهُدی فَما رَبِحَت تِجارَتُهُم وَ ما کانُوا مُهتَدِینَ (۱۶) مَثَلُهُم کَمَثَلِ الَّذِی استَوقَدَ ناراً فَلَمّا أَضاءَت ما حَولَهُ ذَهَبَ اللّهُ بِنُورِهِم وَ تَرَکَهُم فِی ظُلُماتٍ لا یُبصِرُونَ (۱۷) صُمٌّ بُکمٌ عُمیٌ فَهُم لا یَرجِعُونَ (۱۸) أَو کَصَیِّبٍ مِنَ السَّماءِ فِیهِ ظُلُماتٌ وَ رَعدٌ وَ بَرقٌ یَجعَلُونَ أَصابِعَهُم فِی آذانِهِم مِنَ الصَّواعِقِ حَذَرَ المَوتِ وَ اللّهُ مُحِیطٌ بِالکافِرِینَ (۱۹) یَکادُ البَرقُ یَخطَفُ أَبصارَهُم کُلَّما أَضاءَ لَهُم مَشَوا فِیهِ وَ إِذا أَظلَمَ عَلَیهِم قامُوا وَ لَو شاءَ اللّهُ لَذَهَبَ بِسَمعِهِم وَ أَبصارِهِم إِنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۲۰)

[ترجمه]

از مردمان کس هست که می‌گوید: ایمان آوردیم به خدای و به روز باز پسین و نیستند ایشان گرویدگان. می‌فریبند خدای را و آنان را که گرویده‌اند، و نمی‌فریبند مگر خویشتن را و نمی‌دانند. در دلهای ایشان بیماریی هست، بیفزایاد ایشان را خدای بیماری، و ایشان را عذابی بود دردمند به آنچه دروغ گفته باشند. چون گویند ایشان را تباهی مکنی«۳» در زمین، گویند: ما نیکی کنندگانیم. [الا]«۴» ایشانند که فساد می‌کنند«۵» و لکن نمی‌دانند. [۲۴- پ] چون گویند ایشان را بگروید چنان که بگرویدند مردمان، گویند: بگرویم ما چنان که بگرویدند بی‌خردان! ایشانند که بی‌خردانند و لکن نمی‌دانند. ----------------------------------

۱. همه نسخه بدلها، بجز مج، وز: عظیم. ۲. آج، لب، فق بقوله، مب، مر قوله تعالی. ۳. مکنی/ مکنید. ۴. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۵. مج، دب، آج، لب، فق، وز: تباهی کنندگانند. [.....] صفحه : ۱۱۷ و چون بینند آنان را که گرویده‌اند، گویند ما گرویدیم و چون تنها شوند با دیفشان«۱» خود، گویند ما با شماییم، ما فسوس می‌داشتیم. خدای فسوس دارد به ایشان و رها کند ایشان را در گمراهی خود«۲» تا سر در نهند. ایشان آنانند که بخریدند گمراهی به ره راست، سود ندارد بازرگانی«۳» ایشان و نبودند راه یافتگان«۴». [۲۵- ر] مانند ایشان چو«۵» مانند آن کسی است که بر افروزد آتش را چون روشن کند«۶» آنچه پیرامن او باشد ببرد خدای روشنایی ایشان و رها کند ایشان را در تاریکیهایی که نمی‌دیدند«۷» چیزی. کرانند، گنگانند«۸» کورانند ایشان باز نیایند. یا چو بارانی از آسمان در او تاریکیها باشد و رعد و برق، می‌کنند انگشتهاشان در گوشهاشان از سختی بانگ«۹» رعد ترس مرگ [را]«۱۰» و خدای تواناست بر ناگرویدگان«۱۱». ---------------------------------- ۱. کذا: در اساس، مج، دب، وز: دیوان، آج، لب، دیقان، فق: رفیقان. ۲. در اساس ترجمه اصلی محو شده و با خطی دیگر به صورت: «در کفر و ضلالت و جهالتشان» ترجمه کرده، متن بر اساس مج تصحیح شد. ۳. آج، لب، فق: بازارگانی. ۴. در اساس ترجمه اصلی محو شده و با خطی دیگر به صورت «هدایت یابندگان» ترجمه شده، متن بر اساس نسخه مج، تصحیح شد. ۵. مج، دب، آج، لب، فق: چون. ۶. اساس:

روشن شود، به قیاس با نسخه مج تصحیح شد. ۷. مج، دب، آج، لب، فق، وز: که نبینند. ۸. دب، آج، لب، فق: کرانـد و گنگند. ۹. اساس: تاریک، به قیاس با نسخه مج تصحیح شد. ۱۰. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۱۱. دب: ناگروندگان. صفحه : ۱۱۸ نزدیک است بخنوه«۱» که بربایـد«۲» دیـده‌های ایشـان هر گـاه کـه روشن شـود ایشـان را برونـد«۳» در او و چـون تاریـک شـود بر ایشـان بایستند«۴»، و اگر خواهد خدای ببرد گوشـهای ایشان و دیده‌هایشان«۵»، خدای بر همه چیزی تواناست. اینکه سیزده«۶» آیت در حقّ منافقان است. قوله«۷»: وَ مِنَ النّاسِ، «من» تبعیض است، و «نـاس» اسم جنس است و «لام» در او تعریف جنس است. و اینکه اسـمی واحـد است مر جماعت مصوّر را [۲۵- پ] به اینکه صورت، کالرّهـط و النّفر و القوم. و گروهی گفتنـد: «ناس» جمع انسان بود نه از قیاس لفظ، و جمع قیاسـی انسان اناسـین بود، چون: سـرحان و سـراحین. و خلاف کرده‌اند در سـبب تسـمیه او به اینکه اسم. عبد اللّه عبّاس گفت: برای آن آدم را انسان گفت که، عهد الیه فنسـی، با او عهدی کردند فراموش کرد. و ابو تمّام می‌گوید: و سمیت انسانا لانک ناس«۸». و بـو الفتوح«۹» بستی گویـد: یـا افضـل النّاس افضالاـ علی النّاس و اکثر النّاس احسانا إلی النّاسـی نسیت وعـدک و النّسـیان مغتفر فاغفر فاوّل ناس اوّل النّاس و بعضـی دگر گفته‌اند: برای آنش انسان خواندند، لایناسه، ای ادراک البصر ایّاه، برای آن که دیـدنی است و ادراک بصر بـدو رسد، من قوله: آنَسَ مِن جانِبِ الطُّورِ ناراً«۱۰» ...، ای ابصـر. و قولی دیگر آن است که: سـمّی بـذلک لاستینـاسه بمثلـه، برای آن که بـا چـون خـودی انس گیرد. در خبر است که: خـدای تعـالی چـون آدم را بیافریـد در بهشـت می‌گشت تنها، دلش تنگ شد. خدای تعالی خواب بر او افگند. جبریل- علیه السّلام- بیامد و از -----------------------

---------- ۱. دب: برق، آج، لب، فق: مخبره. ۲. مـج، دب: رباید، آج، لب، فق: بر آید. ۳. دب: بردنـد، آج، لب، فق: برویدند. [.....] ۴. آج، لب، فق: بایستد. ۵. دب بـدرستی کـه، فـق و، وز کـه. ۶. فق: هیژده. ۷. آج، لب، مب، مر تعـالی. ۸. همه نسخه بدلها: ناسی. ۹. همه نسـخه بـدلها: ابو الفتح. ۱۰. سوره قصـص (۲۸) آیه ۲۹. صـفحه : ۱۱۹ پهلوی چپ او اسـتخانی«۱» بر کشـید و خدای تعالی«۲» حوّا را«۳» بیافریـد تا آدم- علیه السّـلام- با او انس گرفت. و اینکه حدیث در قصّه آدم تمام بیاید- ان شاء اللّه. «من»، لفظی است صالـح واحـد و تثنیه و جمع را، در واحـد خـدای تعـالی گفت: وَ مِنهُم مَن یَستَمِعُ إِلَیکَ«۴» ...، و در جمع گفـت: وَ مِنهُـم مَن یَستَمِعُونَ إِلَیکَ«۵» ... و در تثنیه چنـان بود که شاعر گفت: کن مثل من یا ذئب یصـطحبان معنی آن است: نکن یا ذئب مثل صاحبین یصـطحبان. و گفته‌انـد: «من»، کلمتی است موحّـد اللّفظ مجموع المعنی، چون توحیـد کننـد با لفظ شود، و چون جمع کننـد با معنی شود. و در اینکه آیت هر دو است. یـک بـار ردّ بـا لفـظ، و یـک بـار بـا معنی فی قوله: وَ مِنَ النّاسِ مَن یَقُولُ آمَنّا، «یقول» لفظ واحد است و «آمنّا» جمع، و اینکه لفظ اینکه جا نکره موصوفه است، چنان که شاعر گفت: ربّ من انضـجت غیظا صـدره قد تمنّی لی موتا لم یطع ای ربّ انسان. سبب نزول آیت«۶» آن بود که، عبد اللّه ابیّ سلول و معتّب بن قشیر و جدّ بن قیس و اتباع ایشان گفتند: بیایید تا خصـلتی پیش گیریم که از محمّد و قوم او سلامت یابیم. به زبان اظهار اسلام کنیم و در دل بر سر اعتقاد خود می‌باشیم. بیامدند و اظهار [۲۶- ر] ایمان کردند بر رسول- علیه السّـلام- و بر صـحابه، و در دل کفر داشـتند، و آن که چنین باشد«۷» منافق باشد. خدای تعـالی کشف اسـرار ایشان کرد و احوال ایشان و اعتقاد ایشان با رسول- علیه السّـلام- بگفت. و آن که«۸» گفتند: آمَنّا بِاللّهِ وَ بِالیَومِ الآخِرِ، ما به خـدای ایمان داریم و به روز باز پسین، ایشان را تکـذیب کرد بقوله: وَ ما هُم بِمُؤمِنِینَ، گفت: دروغ می‌گویند در اینکه گفتار که ایشان مؤمن نه‌اند، بل منافقند. به زبان اظهار ایمان می‌کنند و در دل -------------------------------- ۱.

دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر: استخوانی. ۲. همه نسخه بدلها، بجز مر از او. ۳. مر از آن استخوان. ۴. سوره محمّد (۴۷) آیه ۱۶. ۵. سوره یونس (۱۰) آیه ۴۲. ۶. مج، آج، لب، فق، وز: آیات. ۷. همه نسخه بدلها: کند. [.....] ۸. همه نسخه بدلها: آنکه. صفحه : ۱۲۰ ایمان ندارنـد. یُخادِعُونَ اللّهَ، خـدای را می‌فریبنـد. اصل اینکه کلمه در لغت «اخفا» باشـد، و نهانخانه را «مخـدع» خواننـد. پس منافق مخـادع است از آن جا که کفر در دل پوشـیده می‌دارد. بعضـی دگر گفتنـد: اصل «خـدع» در لغت فساد بود، من قول الشّاعر: أبیض اللّون لذیـذ طعمه طیّب الرّیق إذا الرّیق خـدع ای فسـد و تغیّر. پس معنی آن بود که: تباه می‌کننـد آنچه به زبان می‌گویند به آن کفر

که در دل دارنـد. امّا آن که خـدای را چگونه می‌فریبند، و اینکه بر خدای روا نباشد، چند قول گفتند: یکی قول آن است که، ایشان چنین گمـان بردنـد و اعتقاد کردنـد که: آنچه ایشان کردنـد خـدع است، و اینکه بر خـدای بشود و روا باشـد. حق تعالی از اعتقاد و گمان ایشان خبر داد. قولی دیگر آن است که: یعاملون اللّه معاملهٔ المخادع، ایشان با خدای تعالی آن کردند که مخادع کند از اظهار ایمان و ابطان کفر. خـدای تعالی فعل ایشان را «خـداع» [خواند]«۱» بر توسّع و مجـاز از آن جا که صورت خـداع داشت. قولی دیگر آن است که: حق تعالی برای تغلیظ آن کار و تقبیـح و تهجین ایشان، و خبر از عظم کفرشان، آن خـداع حوالت با خود کرد، و مراد از آن رسول بود- علیه السّـلام- و مؤمنان، چنان که گفت: إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللّه«۲» ...، ای یؤذون اولیـاء اللّه، و بر عکس اینکه چون خبر داد از عظم حـال خمس که از غنیمت بایـد دادن، به خود حوالت کرد، و اگر چه او از آن مسـتغنی است، و آن به پیغـامبر یـا به امام رسد، گفت: وَ اعلَمُوا أَنَّما غَنِمتُم مِن شَیءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَه«۳» ...، سـهمی به نصیب خود بنهاد، و آن پیغامبر را یا امام را باشد. «و الّذین»، اسـمی موصول است، و آنچه از پس او آیـد صـله او باشـد. و صـله و موصول در محلّ نصب است برای آن که بر منصوب معطوف است، تقدیر چنین است که: یخادعون اللّه و المؤمنین و ما یخدعون الّا انفسهم. ---------------------------

----- ۱. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۲. سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۷. ۳. سوره انفال (۸) آیه ۴۱. صفحه : ۱۲۱ نافع و إبن کثیر و ابو عمرو می‌خواننـد: «و مـا یخـادعون» به «الف» و ضـمّه « یا » از مفاعله، و باقی قرّاء «یخـدعون» به فتـح « یا » [۲۶- پ] بی «الف» از «خـدع». حجّت آن کس که «یخادعون» خواند، مطابقه لفظ است تا موافق لفظ اوّل بود. و حجّت آن کس که «یخدعون» خواند، آن است که مفاعله از میان دو کس باشـد و میان مرد و نفس خود مخادعه صـحیح نباشـد. یخـدعون، به معنی بهتر باشد از یخادعون. و معنی آیت آن بود که: و بـال خـداع ایشـان با دنیا و آخرت جز به ایشان نخواهـد گشـتن. پس چنان است که آن خـداع با خویشـتن کردهانـد، چنـان که یکی از مـا فعلی کنـد و پنـدارد که زیـان دشـمن می‌کنـد، چـون بنگـرد زیـان خود کرده باشـد، او را گوینـد: ما أضـررت غیر نفسک. وَ ما یَشعُرُونَ، و نمی‌دانند. و اصل «شعر» علم بود به امری دقیق، و شعر از اینکه جاست. و موی را شعر از اینکه جا گویند. و شعار، علامت باشد. و مشاعر حجّ، معالم او باشد از مواقف و طواف و جز آن. فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ ای شکّ و نفاق، و در دل بیمـاری دارنـد یعنی شـک و نفـاق. و چون علم را و یقین را و بیـان را شـفا خوانـد، آنچه خلاـف و ضـدّ آن است آن را بیماری خواند. و گفته‌اند: برای آنش مرض خواند که، شکّ و نفاق دل را ضعیف بکند همچنان که بیماری تن را. و گفته‌اند: برای آن که، مآل بیماری به آخر با تلف و هلاک بود، شکّ و نفاق را در دل مرض خوانـد که، مآل و عاقبت آن با تلف و هلاک و عقاب باشد. و گفته‌انـد: مراد به مرض، ریبت و تهمت است، من قـوله تعـالی: فَیَطمَعَ الَّذِی فِی قَلبِهِ مَرَضٌ«۱» ...، ای تهمـهٔ. و شکّ و تهمت دل را ضعیف دارد. و اصل مرض، ضـعف و فتور باشـد. و مرد مقصّـر را «ممرّض» گویند. قوله: فَزادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً، «زاد»، هم لازم بود و هم متعدّی، یقال: زدته فزاد، و نقص همچنین باشد، یقال: نقصـته فنقص. و لازم او به لفظ ازداد و انتقص آمده است. و «زاد» متعدّی بود به دو مفعول: زِدناهُم عَذاباً«۲» ...، و: زِدناهُم هُدیً«۳». و در اینکه آیت همچنین است. ------------------------------

---- ۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۲. ۲. سوره نحل (۱۶) آیه ۸۸. ۳. سوره کهف (۱۸) آیه ۱۳. صفحه : ۱۲۲ فَزادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً، در اینکه دو قول است: یکی آن که لفظ خبر است و معنی دعا، یعنی دعا علیهم، که نفرین باشـد، خـدای بیفزایاد ایشان را بیماری چنان که عرب گویـد: قاتله اللّه و لحاه. معنی آن بود که: خـذلهم اللّه، خدای ایشان را مخذول بکناد؟ و قولی دیگر آن است که لفظ خبر است و معنی هم خبر«۱» بیفزود خـدای ایشـان را بیماری، یعنی ایشان را با خود بگـذاشت تا عنـد اینکه«۲» در شـکّ و کفر و نفـاق بیفزودنـد. آنگه اینکه زیادت با خود حواله کرد، چون حصول آن از ایشان عنـد خـذلان او بود. و وجهی دیگر آن است که، خدای تعالی [۲۷- ر] افعالی کرد با ایشان که ایشان عند آن بایست تا به ایمان و طاعت نزدیک شوند، ایشان در کفر بیفزودند«۳»، خدای با خود حواله کرد از آن جـا که آن فعل او بود که ایشان عنـد آن ازدیاد کردنـد، چنان که در حقّ سورت گفت: وَ إِذا ما أُنزِلَت سُورَةٌ فَمِنهُم مَن یَقُولُ أَیُّکُم زادَتهُ هـذِهِ إِیماناً فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا فَزادَتهُم إِیماناً وَ هُم یَستَبشِرُونَ، وَ أَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ فَزادَتهُم رِجساً

إِلَى رِجسِهِم«۴» ...، در اینکه آیات زیادت ایمان را و زیادت کفر را حوالت بـا سورت کرد، و معلوم است بضرورت که سورت، ایمان و کفر نیفزایـد، بل ایشان ایمان و کفر افزاینـد و لکن چون عنـد نزول سورت بود، با سورت حوالت کرد. و اینکه آیات هم در حقّ منافقان است در آخر سورهٔ التّوبه، وماننـد اینکه قوله تعالی حکایـهً عن نوح- علیه السّـلام: فَلَم یَزِدهُم دُعائِی إِلّا فِراراً«۵»، و مثله: فَاتَّخَذتُمُوهُم سِخرِیًّا حَتّی أَنسَوکُم ذِکرِی«۶» ...، معنی اینکـه هر دو آیـت چنـان است که معنی آن آیـات. وَ لَهُم عَـذابٌ أَلِیمٌ یعنی مـولم، «فعیـل» به معنی «مفعـل» است، چنـان که ------------------------------- ۱. وز: هـم چنیـن. ۲. در اسـاس: عبارت اصلی محو شده و به صورت «نزد آن» با خطی متفاوت از متن نوشته شده، متن با توجّه به مج تصحیح شد. ۳. فق، وز آنگه آن زیـاده را. ۴. سـوره توبه (۹) آیه ۱۲۴ و ۱۲۵. ۵. سـوره نوح (۷۱) آیه ۶. ۶. سـوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۱۰ صـفحه : ۱۲۳ شاعر می‌گوید: امن ریحانهٔ الدّاعی السّـمیع یؤرقنی و أصحابی هجوع ای المسمع. بِما کانُوا یَکذِبُونَ «با»«۱» بدل و مجازات راست، و «ما» مصـدریّه است، ای بکـذبهم، یعنی به بـدل و جزای دروغ ایشان عـذابی باشد ایشان را به درد آرنده. وَ إِذا قِیلَ لَهُم، «اذا» ظرف زمان مسـتقبل باشد و «قیل» در اصل «قول» بوده است، نقل کسره «واو» کردند با «قاف» برای استثقال را و برای کسره «قاف»، «واو» را «یاء» کردند، «قیل» شد. و اینکه لغت عامّه عرب است و قراءت جمله قرّاء، مگر کسائی و یعقوب که ایشان خوانند: «قیل»، به اشـمام ضمّه، اشارت به اصل. و در جمله اخوات او از «غیض»«۲»، و «حیل»، و «جیء» و «سیئت»، و «سیق»، و اینکه فعل را ما لم یسمّ فاعله خوانند، و فعل مجهول خواننـد. وَ إِذا قِیلَ لَهُم، چون گوینـد ایشان را- یعنی منافقان را- که در آیات مقـدّم ذکر ایشان رفته است. لا تُفسِدُوا فِی الأَرضِ، اصل «فساد» تغیّر بود از حال اسـتقامت، تقول: فسد [الأمر]«۳» و فسد الرّجل. و «افساد»، احداث فساد بود، و «فساد»، ضـدّ صلاـح بود، و معنی اینکه بر دو وجه بود: یکی بر وجه انکـار و جحود، چو«۴» ایشان را گفتنـدی: در زمین فساد مکنید، گفتند: ما نه چنینیم که شما گفتی، إِنَّما نَحنُ مُصلِحُونَ بل ما مصلحانیم. و وجه دوم آن است که: ما مصلحانیم بنزدیک ما و به اعتقاد ما. و معنی «صـلاح»، نفع باشد، و در استقامت حال به کار دارند. و «صالح» مستقیم الحال [۲۷- پ] باشد. و «مصلح» مقوّم کار باشد. و «ارض»، اینکه مستقرّ حیوان است، و «ارض» نیز قوایم چهار پای بود، من قول الشّاعر: و أحمر کالدّیباج أمّا سماؤه فخصب و أمّا أرضه فمحول و أرض، رعـدهٔ بود. ------------------------------- ۱. مر از برای. [.....] ۲. اساس: غیظ، با توجّه به مـج و دیگر نسـخه بدلها تصحیح شد. ۳. اساس: نـدارد، از مـج افزوده شد. ۴. مب، مر: چـون. صـفحه : ۱۲۴ عبـد اللّه عبّاس گفت:«۱» أ زلزلت الاـرض أم بی أرض، زمین می‌لرزد یـا مرا لرز است! خـدای تعـالی تکـذیب ایشان کرد بقوله: أَلا إِنَّهُم هُمُ المُفسِدُونَ «الا» اسـتفتاح کلام بود، و «هم» عماد است یا فصل- چنان که برفت. خدای تعالی گفت: دروغ می‌گویند، مفسد خود ایشانند بر حقیقت، وَ لکِن لا یَشعُرُونَ، و لکن نمی‌داننـد. وَ إِذا قِیلَ لَهُم آمِنُوا کَما آمَنَ النّاسُ خـدای تعـالی حکایت می‌کنـد که: چون مؤمنان ایشان را دعوت کردنـدی با ایمان، و گفتنـدی: ایمان آرید چنان که مردمان یعنی صـحابه رسول- صلّی اللّه علیه و آله و رضـی عنهم. «قالوا»، ایشان جواب دادندی و گفتندی: أَ نُؤمِنُ اینکه همزه اسـتفهام است بر سبیل انکار، ایمان آریم! یعنی ایمان نیاریم، کَما آمَنَ السُّفَهاءُ، چنان که اینکه سـفیهان آورده‌اند؟ و «سفهاء»، جمع سفیه باشد، مثل: علماء و علیم، و حکماء و حکیم. و «سفه»، ضعف رأی و جهل بود به مواضع منافع و مضارّ، و از اینکه کار را خـدای تعالی زنان را و اطفال را سـفهاء خوانـد، فی«۲» قوله: وَ لاـ تُؤتُوا السُّفَهاءَ أَموالَکُمُ الَّتِی جَعَلَ اللّهُ لَکُم قِیاماً«۳». و اصل «سـفه» در لغت خفّت بود. و ثوب سـفیه گوینـد جامه‌ای که تنک بافته بود، و از اینکه جا سـفیه ضـدّ حلیم بود، که در حلیم رزانت«۴» و وقار بود، و منه قول النّبی- صـلّی اللّه علیه و اله: شارب الخمر سـفیه لخفّهٔ عقله. حق تعالی جواب داد کـه: الاـ انّهـم هـم السّـفهاء، بر حقیقت سـفیه ایشاننـد نه مؤمنـان که ایشـان سـفیه خواندنـد ایشـان را. وَ لکِن لاـ یَعلَمُونَ، و لکن نمی‌داننـد. و حقیقت «علم»، معنیی باشـد که اقتضای سـکون نفس کنـد و از قبیل اعتقاد باشد، و از حقّ او آن است که معتقد بر وفق اعتقاد باشد و اگر چه در حد نباید آوردن، چه در حدّ لفظی باید که بدو کشف و ابانت افتد محدود را از نامحدود. و در آیت دلیل است بر بطلان قول اصـحاب معارف که گویند: معارف ------------------------------- ۱. آج در حاشیه افزوده:

هنگامی که زمین میلرزید. ۲. همه نسخه بدلها: من. ۳. سوره نساء (۴) آیه ۵. ۴. مر: سکینه. صفحه : ۱۲۵ ضروری است، و کافران همه خدای را میدانند و حق میدانند و میشناسند، و لکن عناد و جحود می کنند، برای آن که خدای تعالی نفی علم کرد از ایشان به اینکه آیت، و بقوله: لا یَشعُرُونَ. وَ إِذا لَقُوا الَّذِینَ آمَنُوا، در شاذّ خواندهاند: «لاقوا»، من الملاقات. «اذا»، ظرف زمان مستقبل باشد، و «او» ابدا مضاف بود با جمله، امّا اسمی و امّا فعلی. و عامل در او آن فعل بود که جواب او بود، و در آیت [۲۸- ر] «قالوا» است، تقدیر چنین بود که: قالوا انّا معکم وقت لقاء المؤمنین. قدیم تعالی وصف نفاق ایشان می کند که: با مؤمنان چیزی دگر گویند و با کافران چیزی دگر. با مؤمنان گویند: ما مؤمنیم. وَ إِذا خَلَوا إِلی شَیاطِینِهِم، و چون با رؤسا و اکابر خود به خلوت بنشینند، گویند: ما با شماییم. إِنَّما نَحنُ مُستَهزِؤُنَ، ما فسوس میداشتیم برایشان. و «لقاء» و «ملاقات» و «التقاء» در کلام عرب مقابله و مقارنه«۱» باشد، یقال: التقی الجمعان اذا تقاربا و تقابلا، و اینکه معنی اطلاق کنند و اگر چه اینکه ملاقات در شب تاریک باشد و یکدیگر را نبینند. و «لقاء»، از معنی رؤیت در هیچ نباشد. و قوله: إِذا خَلَوا إِلی شَیاطِینِهِم، یقول: خلوت به و خلوت الیه بمعنی«۲». و گفتهاند: «الی» به معنی «مع» است، چنان که گفت: مَن أَنصارِی إِلَی اللّهِ«۳» ...، و المعنی مع اللّه، و قوله: وَ لا تَأکُلُوا أَموالَهُم إِلی أَموالِکُم«۴» لِلَّذِینَ یُؤلُونَ مِن نِسائِهِم«۵» ...، و «آلی» به «من» تعدیه نکند، به «علی» تعدیه کنند. و لکن معنی «ایلاء» در آیت سوگندی باشد که مرد بخورد که با حلال خود قربت نکند برای اضرار او. پس در اینکه جای به معنی تباعد باشد، تقدیر چنین بود: للّذین یؤلون متباعدین من نسائهم متبرّئین منهنّ. شَیاطِینِهِم، رؤسایشان بودند، گفتند: کاهنان را میخواهد. عبد اللّه عبّاس -----------------------

----------- ۱. مج، وز: مقاربه. ۲. همه نسخه بدلها: به معنی واحد. ۳. سوره آل عمران (۳) آیه ۵۲. ۴. سوره نساء (۴) آیه ۲. ۵. سوره بقره (۲) آیه ۲۲۶. صفحه : ۱۲۶ می گوید: پنج کس بودند از جهودان: کعب اشرف بود در مدینه و ابو برده در بنی اسلم، و عبد الدّار در بنی جهینه، و عوف بن عامر در بنی اسد، و عبد اللّه بن السودا«۱» در شام. و «شیطان»، هر متمرّدی باشد عاتی از جنّ و انس و از هر حیوانی. و مار خبیث را شیطان خوانند، قال اللّه تعالی: کَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّیاطِینِ«۲»، ای الحیات. و عرب گوید: اتّق هذه الدّابّة فانّها شیطان«۳». اسب سرکش را شیطان میخوانند. و در خبر میآید که: رسول- علیه السّلام- مردی را دید که از قفای کبوتری میرفت، و کبوتر در هوا میپرید، گفت: شیطان یتبع شیطانا، دیوی از قفای دیوی میرود. و در کلام بعضی فصحا میآید: و ذلک حین رکبنی شیطانی، و اینکه آنگه بود که شیطان من بر من نشست. گفتند: و ما شیطانک، شیطان تو کدام است که بر تو نشیند! گفت: غضبی، خشمم. و شاعر گوید- و هو ابو النّجم [۲۸- پ]: انّی و کلّ شاعر من البشر شیطانه أنثی و شیطانی ذکر آن شیطان را میخواهد که عرب آن را «تابعه» خواند، و گوید: هر شاعری را از جن«۴» تابعهای باشد که او را شعر تلقین کند. قالُوا إِنّا مَعَکُم، گویند: ما با شماییم، یعنی بر دین شماییم. و گفتهاند: ما تبع و انصار شماییم، ما به محمّد و قوم او فسوس«۵» می کردیم، حق تعالی جواب داد که: اللّهُ یَستَهزِئُ بِهِم، خدای تعالی از ایشان فسوس«۶» دارد. امّا وجه آیت و معنی استهزا از خدای تعالی در او چند قول گفتهاند: قولی آن است که، یجازیهم جزاء استهزائهم، ایشان را جزای«۷» استهزا کند. پس جزا را به لفظ مجزیّ علیه بر خواند برای ازدواج لفظ را، و مانند اینکه در قرآن و کلام عرب بسیار است، قال اللّه تعالی: وَ جَزاءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِثلُها«۸» ...، و دوم سیّئه نباشد و همچونین قوله: إِن تَسخَرُوا مِنّا فَإِنّا نَسخَرُ مِنکُم کَما تَسخَرُونَ«۹»، و قوله: فَمَنِ اعتَدی عَلَیکُم -----------------------

-------- ۱. آج، لب، فق، مب، مر: عبید اللّه بن السّوداء. ۲. سوره صافّات (۳۷) آیه ۶۵. [.....] ۳. مج، دب، آج، لب، مب، مر: شیطانه. ۴. دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر و انس. ۵، ۶. مب، مر: افسوس. ۷. مج: خدای. ۸. سوره شوری (۴۲) آیه ۴۰. ۹. سوره هود (۱۱) آیه ۳۸. صفحه : ۱۲۷ فَاعتَدُوا عَلَیهِ بِمِثلِ مَا اعتَدی عَلَیکُم«۱» ...، و دوم اعتدا نباشد که جزای ظلم عدل باشد، ظلم نباشد، و قوله: وَ إِن عاقَبتُم فَعاقِبُوا بِمِثلِ ما عُوقِبتُم بِهِ«۲» ...، و اوّل عقوبت نباشد، و شاعر می گوید: یجازیهم کیل الصّواع بما أتوا و من یرکب إبن العمّ بالظّلم یظلم و دوم ظلم نباشد، و عمرو بن کلثوم می گوید: ألا لا یجهلن أحد علینا فنجهل فوق جهل الجاهلینا یعنی جزای جهل دهیم ایشان را، که هیچ عاقل به جهل فخر نیارد. و «استهزاء» و «سخریّت»، بنزدیک عرب عیب باشد، قال اللّه تعالی:فی به إِذا

سَمِعتُم آیاتِ اللّهِ یُکفَرُ بِها وَ یُستَهزَأ بِها ...«۳»فی، ای یعاب. و وجهی دیگر اینکه است که: نعاملهم«۴» معاملهٔ المستهزئ، با ایشان معامله کسی کند که مستهزء باشد. پس خلاف کردند که اینکه در دنیا بود یا در آخرت. بعضی گفتند که: در دنیا بود به آن که اطّلاع دهد مؤمنان را بر سرّ ایشان، و اینکه چو«۵» استهزا باشد برایشان، برای آن که ایشان چون کاری کنند و با یکدیگر سرّی گویند و گمان برند که رسول- علیه السّلام- بی‌خبر است از اقوال و احوال ایشان، و آنگاه خدای تعالی جمله به وحی معلوم رسول کرده باشد تا با روی ایشان آرد«۶»، اینکه چون استهزا باشد برایشان. و عبد اللّه عبّاس گفت: اینکه در قیامت باشد که چون مؤمنان در بهشت بر سریرها بنشینند و کافران در دوزخ به جای خود برسند حق تعالی بفرماید تا دری از بهشت در دوزخ گشایند، در آن جا که منافقان باشند، ایشان بنگرند، در گشاده ببینند [۲۹- ر]، تاختن کنند و به روی می‌درآیند و می‌خیزند و مزاحمت می‌کنند و به سر یکدیگر می‌درافتند تا به رنجی عظیم بدان در رسند، و بهشتیان از سریرها می‌نگرند راست چون به آن در رسند، «یغلق دونهم» آن در در روی ایشان در بندند، ایشان نومید برگردند و مؤمنان از آن بخندند. اینکه است معنی قول خدای تعالی: ------------ ---------------------- ۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۹۴. ۲. سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۶. ۳. سوره نساء (۴) آیه ۱۴۰. ۴. همه نسخه بدلها: یعاملهم. ۵. مب، مر: چون. ۶. آج، لب، فق از، مج، وز، مب، مر و. صفحه : ۱۲۸ إِنَّ الَّذِینَ أَجرَمُوا کانُوا مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا یَضحَکُونَ، وَ إِذا مَرُّوا بِهِم یَتَغامَزُونَ«۱»- الی قوله: فَالیَومَ الَّذِینَ آمَنُوا مِنَ الکُفّارِ یَضحَکُونَ، عَلَی الأَرائِکِ یَنظُرُونَ، هَل ثُوِّبَ الکُفّارُ ما کانُوا یَفعَلُونَ«۲». قولی دیگر آن است که، عدیّ بن حاتم روایت کند که رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: روز قیامت خدای تعالی جماعتی منافقان را تمکین کند تا بر«۳» پی مؤمنان به راه بهشت بروند و بنور ایشان عقبه‌های صراط ببرّند تا به نور«۴» بهشت رسند، بر نگرند جمال و کمال بهشت بینند، حور و قصور و اشجار و انهار و ثمار و ولدان و غلمان و انواع نعمت و نسیم بهشت برایشان آید، پای بردارند«۵» تا در بهشت نهند، زبینکان«۶» در ایشان رسند و ایشان را با راه دوزخ برند و در دوزخ اندازند. ایشان گویند: بار خدایا؟ چون دانستی که ما از اهل دوزخیم، ما را چرا تمکین کردی تا به در بهشت آمدیم و جمال بهشت بدیدیم! گوید: تا دانی«۷» که کجا مانده‌ای«۸» و از چه باز مانده‌ای«۹» و در حسرتتان زیادت بود. و اینکه جزای آن استهزاست که شما در دنیا به مؤمنان کردی«۱۰»، پس اینکه معامله مستهزیان باشد، که اینکه فعل اگر چه نوعی بلیغ است از عقوبت، صورت استهزا دارد. و گفته‌اند: معنی آیت خذلان است و حرمان از توفیق. اینکه جمله‌ای است در معنی اینکه آیات بر وجهی که آیت را بیرون آرد از اضافت قبیح و عبث با خدای تعالی. قوله: وَ یَمُدُّهُم، ای یترکهم و یطیل لهم المدّهٔ. ایشان را رها کند، و مدّت برایشان دراز کند. و اینکه نوعی استهزا باشد که ایشان پندارند که ایشان را فراموش کرده‌اند تا گمان برند که آنچه با ایشان می‌کنند از نعمت خود بواجب و استحقاق می‌کنند، کما قال تعالی: وَ أُملِی لَهُم إِنَّ کَیدِی مَتِینٌ«۱۱». ---------------------------------- ۱. سوره مطفّفین (۸۳) آیه ۲۹ و ۳۰. ۲. سوره مطفّفین (۸۳) آیه ۳۴ الی ۳۶. [.....] ۳. همه نسخه بدلها: در. ۴. همه نسخه بدلها: بر. ۵. مج، دب: بر آرند. ۶. دب، آج، لب: زبانیکان، فق: زبانیکیان، مب: زبانیها، مر: زبانیه. ۷. دانی/ دانید. ۸ و ۹. مانده‌ای/ مانده‌اید. ۱۰. کردی/ کردید. ۱۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۳، سوره قلم (۶۸) آیه ۴۵. صفحه : ۱۲۹ و اصل اینکه کلمه زیادت بود، یقال: مدّ النّهر و مدّه نهر آخر. چون به معنی زیادت است، «مدّ»، چون «زاد» هم لازم است هم متعدّی چنان که می‌بینی. و در شاذّ خوانده‌اند: و نمدّهم، من الامداد. و «مدّ» و «امدّ» به یک معنی باشد. و گفته‌اند: «مدّ» در شرّ گویند: و «امدّ» در خیر گویند، نبینی که خدای تعالی در عذاب می‌گوید: وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ العَذابِ مَدًّا«۱»، و در نعمت می‌گوید: وَ أَمدَدناکُم بِأَموالٍ وَ بَنِینَ ...«۲» أَ یَحسَبُونَ أَنَّما نُمِدُّهُم بِهِ مِن مالٍ وَ بَنِینَ«۳». و گفته‌اند: فرق از میان «مدّ» و «امدّ» آن باشد [۲۹- پ] که هر زیادت که چیزی را باشد از خود، آن را «مدّ»«۴» گویند، و هر زیادت که حادث«۵» باشد از خارج، آن جا«۶» «امدّ» گویند. مثال اوّل «مدّ النّهر»، و مثال دوم «امدّ الجرح». فِی طُغیانِهِم، فی کفرهم و ضلالهم و جهالتهم. و اصل «طغیان» مجاوزت حدّ باشد، قال اللّه تعالی: إِنّا لَمّا طَغَی الماءُ ...«۷»، ای جاوز قدره. و قوله: اذهَب إِلی فِرعَونَ إِنَّهُ طَغی«۸»، ای اسرف و تجاوز الحدّ. یَعمَهُونَ، و اصل «عمه»، تحیّر باشد، یقال: عمه یعمه عمها و عموها و

عمهانـا، فهو عمه و عامه، قال الرّؤبـهٔ: و مهمـهٔ اطرافه فی مهمه أعمی الهـدی بالحائرین العمّه و معنی آن بود که: ایشان را با خود رها کنـد و آن الطاف که با مؤمنان کنـد با ایشان نکنـد، از معنی که از جهت ایشان باشد«۹»، قوله: أُولئِکَ الَّذِینَ اشتَرَوُا الضَّلالَهَٔ بِالهُدی ...«۱۰»، ای اسـتبدلوا، ایشـان آنانـد کـه بـدل کردهانـد گمراهی بـه ره راسـت. عبـد اللّه عبّاس گفـت: هـدی بدادنـد و ضـلالتها گرفتند«۱۱»، یعنی اختیار کفر کردند و ایمان رها کردند. آنگه اینکه استبدال را مشارات خواند و تجارت، برای آن ------------------------------------- ۱. سوره مریم (۱۹) آیه ۷۹. ۲. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۶. ۳. سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۵۵. ۴. اساس: مدد، به قیاس با نسخه مج تصحیح شد. ۵. دب، آج، لب، فق را. ۶. آج، لب را. [.....] ۷. سوره حاقّه (۶۹) آیه ۱۱. ۸. سوره طه (۲۰) آیه ۲۴. ۹. آج، لب، فق، مب فی. ۱۰. سوره بقره (۲) آیه ۱۶. ۱۱. مج، وز: ضلالتها گرفتند، دب: ضلالت گرفتند، فق، مب، مر: ضلالها گرفتند. صفحه : ۱۳۰ که در او معنی مشارات حاصل است، که خرنده بها بدهد و متاع بستاند. و گفتهاند: معنی «اشتروا»، «اختاروا» باشد، چه معنی اختیار«۱» حاصـل است اینکه جا برای آن که مشتری اختیار متاع می‌کنـد بر بها. و دلیل اینکه در لغت قول اعشـی بنی ثعلبه است: لقد أخرج الکاعب المشترا ۀ من خدرها و اشیع القمارا«۲» ای المختارهٔ، و کقول الاخر: کما اشتری المسـلم اذ تنصّرا ای اختار النّصرانیّهٔ علی الاسلام. و کلام در وجوه «هدی» رفت، و در وجوه ضلال بیاید- ان شاء اللّه تعالی- فی قوله: یُضِلُّ مَن یَشاءُ«۳». قـوله: فَمـا رَبِحَت تِجـارَتُهُم، اینکه از جمله مجـازات کلاـم عرب است، و معنی آن است که: فمـا ربحوا فی تجـارتهم، سود نکردند ایشان در بازرگانیشان«۴». عرب گویـد: ربح بیعک و خسـرت صـفقتک و نام لیلک، معنی آن است که: ربحت فی بیعک و خسـرت فی صـفقتک و نمت فی لیلـک، قـال اللّه تعالی: فَإِذا عَزَمَ الأَمرُ ...«۵»، ای عزموا«۶» علی الاـمر، و قـال- عزّ من قائل: بَل مَکرُ اللَّیـلِ وَ النَّهارِ ...«۷»، ای مکرهم فی اللّیـل و النّهـار، قـال الشّـاعر: و أعور من نبهـان أمّا نهاره فأعمی و أمّا لیله فبصـیر [و قال آخر]«۸»: حـارث قـد فرّج عنّی غمّی فنـام لیلی و تجلّی همّی ای نمـت فی لیلی. إبن ابی عبله«۹» در شـاذّ خوانـد: تجاراتهم، به جمع. وَ ما کانُوا مُهتَدِینَ، یعنی مصـیب نبودنـد در تجارت. و گفتهانـد: هدایت یافته ------------------------------------- ۱. آج، لب، فق: اختـار. ۲. اسـاس: بـه صـورت «الغمـارا» هم خوانـده می‌شـود. ۳. سـوره رعـد (۱۳) آیـه ۲۷. ۴. مـج، دب، آج، لـب، فـق، مـب: بازرگانیشان. ۵. سوره محمّد (۴۷) آیه ۲۱. ۶. آج، لب، فـق، مب، مر: عزموک. ۷. سوره سبأ (۳۴) آیه ۳۳. ۸. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۹. فق، مب، مر: إبن ابی عیله. [.....] صفحه : ۱۳۱ نبودند از ضلالت. قتاده می‌گوید: چون اختیار ضلالت کردند بر هدی، از هـدی بـه ضـلالت شدنـد و از طاعت به فرقت و از امن به خـوف و از سنّت به بـدعت [۳۰- ر]، خـدای تعـالی گفت: فَما رَبِحَت تِجارَتُهُم. ابو مسـلم محمّد بن بحر الاصـفهانیّ گفت: مراد به «ضلالت» در اینکه آیت، عذاب است، و به «هدی»، طریق ثواب، بیانش قوله تعالی: أُولئِکَ الَّذِینَ اشتَرَوُا الضَّلالَهَٔ بِالهُدی وَ العَذابَ بِالمَغفِرَهِٔ«۱». و اخبار و آثاری که در باب منافقان و علامات ایشان آمـده است، بسیار است، طرفی گفته شود: صادق- علیه السّلام- گوید از پدرانش، از رسول- صلّی اللّه علیه و آله- که او گفت: یا علی؟ مؤمن را سه علامـت است: نمـاز و روزه و زکـات. و منافق را سه علامت است: چون حـدیث کنـد دروغ گویـد، و چون وعـده دهد خلاف کنـد، و چون امینش دارنـد خیانت کنـد. عبد اللّه عمر روایت کند که رسول- علیه السّلام- گفت: چهار خصـلت از علامت نفاق است: دروغ در حـدیث، و غـدر«۲» در عهـد، و فجـور در خصومت، و خیـانت در امـانت. محمّـد بن مخرم«۳» گوید: از حسـن بصری پرسیدم اینکه خبر که روایت کردند از رسول- علیه السّلام: ۴» ثلاث من کنّ فیه فهو منافق و ان صلّی و صام و زعم انّه مسلم إذا حـدّث کـذب و إذا وعـد اخلف و إذا ائتمن« خان، سه خصـلت هست که هر که آن سه خصـلت در او بود منافق باشـد و اگر چه نماز کنـد و روزه دارد و دعوی کند که مسلمانم: دروغ گفتن عند حدیث، و خلاف کردن وعده، و در امانت خیانت کردن. حسـن بصـری مرا گفت: درست است، اینکه حـدیث رسـول- علیه السّلام- گفته است، و هر که را اینکه خصـال در او باشـد منـافق بود. و حسن اینکه بر مذهب خود گفت، که مذهب حسن چنان است که فاسق منافق بود، و اینکه مذهب درست نیست و به ------------------------------------- ۱. سـوره بقره (۲) آیه ۱۷۵. ۲. آج، مب: عـذر. ۳. آج، لب، فـق، مب، مر: محمّـد بن محرم. ۴.

مج، دب، آج، لب، فق: اؤتمن. صفحه : ۱۳۲ جای خود گفته شود- ان شاء اللّه. محمّد بن مخرم«۱» گوید: بر من سخت آمد اینکه حدیث. به مکّه آمدم، عطاء بن ابی رباح را دیدم، او را از اینکه حدیث بپرسیدم، گفتم: ای عطا؟ اینکه کاری عظیم است که رسول- علیه السّلام- اطلاق اسم نفاق کند بر آن کس که اینکه سه خصلت در او بود، و بیشترین مسلمانان از اینکه حال خالی نیند«۲». عطا گفت: من از عبد اللّه عبّاس پرسیدم اینکه حدیث، گفت: من اینکه حدیث از رسول- علیه السّلام- شنیدم، و لکن خاصّ در حقّ یک مرد منافق گفت که چون به مجلس رسول حاضر آمدی، آنچه آن جا دیدی و شنیدی، نقل کردی با منافقان و امانت مجلس به جای نیاوردی. و رسول- علیه السّلام- می‌گوید: المجالس بالامانهٔ. و چون رسول را [علیه السّلام]«۳» وعده دادی [۳۰- پ] که با تو به غزا خواهم آمدن، وعده خلاف کردی. و چون گفتی: ایمان دارم، دروغ گفتی. آنگه مرا گفت: چون با بصره شوی، حسن را از من سلام برسان و بگو که: عطا اینکه خبر چنین روایت می‌کند از عبد اللّه عبّاس، و بگو تا از اینکه مقالت باز آید، نه برادران یوسف، یوسف را به امانت از پدر بستدند، آنگه خیانت کردند در آن امانت و وعده که«۴» او را با تو سپاریم و نگاه داریم، و خلاف کردند و چون باز آمدند گفتند: یوسف را گرگ بخورد، و دروغ گفتند. در ایشان چه گویی! ایشان منافق بودند، و نزدیک بعضی مردمان چنان است که ایشان پیغامبر«۵» بودند. گوید: من با بصره آمدم و خبر دادم حسن را از آنچه عطا گفت. حسن برخاست و دست من گرفت و مرا بر اصحاب خود عرضه کرد و گفت: اینکه مرد را حدیثی کردم و تفسیر حدیث او را بنگفتم، بننشست«۶» تا تفسیر خبر به دست نیاورد«۷». بر من گواه باشی«۸» که من در اینکه خبر آن می‌گویم که عبد اللّه عبّاس گفت. ---------------------------------- ۱. دب: محمّد بن محزم، دیگر نسخه بدلها: محمّد بن محرم. ۲. مج، دب، فق، مب: نه‌اند، آج، لب، نیستند. ۳. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۴. همه نسخه بدلها ما. ۵. همه نسخه بدلها، بجز مر: پیغمبران. ۶. اساس: به ننشست، مج، وز: ننشست. ۷. دب و شما. ۸. باشی/ باشید. صفحه : ۱۳۳ و مقاتل بن حیّان گوید: اینکه حدیث به ما رسید به خوراسان«۱» از روایت حسن بصری و مکحول عظیم آمد بر ما، برخاستم و به مکّه آمدم«۲». سعید جبیر را یافتم«۳» که از حجّاج گریخته بود، و اینکه حدیث از او بپرسیدم«۴»، گفت: من از عبد اللّه عبّاس پرسیدم و از عبد اللّه عمر- و ایشان در سایه خانه کعبه نشسته بودند- گفتند: ما از رسول- علیه السّلام- پرسیدیم تفسیر اینکه حدیث، گفت: من به اینکه حدیث منافقان را خواستم، که خدای تعالی ایشان را در قرآن ذکر کرد و وصف کرد به دروغ ایشان را فی قوله: وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِینَ لَکاذِبُونَ«۵»، گفت: در اینکه گوای«۶» که می‌دهند بر نبوّت من، می‌گویند: از دل اینکه گوای«۷» می‌دهیم و دروغ می‌گویند که به زبان می‌گویند و در دل ندارند، شما چنینی«۸»، ما گفتیم: معاذ اللّه؟ گفت: انتم من ذلک براء فلا علیکم ، شما از آن بیزاری«۹»، بر شما از آن هیچ نیست، و امّا به خلف عهد آن خواستم«۱۰» که خدای تعالی می‌گوید: وَ مِنْهُمْ مَنْ عاهَدَ اللّهَ لَئِنْ آتانا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَکُونَنَّ مِنَ الصّالِحِینَ«۱۱»، منافقان با خدای عهد می‌کنند که اگر خدای ما را مالی دهد، صدقه دهیم و صالح باشیم. چون مال بداد ایشان را، بخل کردند، چنان که گفت: فَلَمّا آتاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ«۱۲» و امّا به خیانت در امانت، اینکه خواستم«۱۳» که خدای تعالی می‌گوید: إِنّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَیْنَ أَنْ یَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ ...«۱۴»، مراد به اینکه امانت، طاعت خداست در سرّ و علانیت، خصوصا [۳۱- ر] اینکه سه طاعت: یکی غسل جنابت، و دیگر نماز، و سه دیگر روزه که هر مسلمانی در دینش به اینکه مؤتمن باشد در سرّ و علانیت. و منافقان اینکه سه طاعت به علانیت کنند ---------------------------------- ۱. آج، لب، فق، مب، مر: بجز ایشان. ۲. همه نسخه بدلها: برخاستیم و به مکّه آمدیم. [.....] ۳. همه نسخه بدلها: یافتیم به مکّه. ۴. همه نسخه بدلها، بجز فق: پرسیدیم. ۵. سوره منافقون (۶۳) آیه ۱. ۶. همه نسخه بدلها: گواهی. ۷. همه نسخه بدلها، بجز مج: گواهی. ۸. چنینی/ چنینید، همه نسخه بدلها، بجز مج: چنین می‌کنید. ۹. بیزاری/ بیزارید. ۱۰. همه نسخه بدلها: خواستیم. ۱۱. سوره توبه (۹) آیه ۷۵. ۱۲. سوره توبه (۹) آیه ۷۶. ۱۳. آج، فق، مب، مر: خواستیم. ۱۴. سوره احزاب (۳۳) آیه ۷۲. صفحه : ۱۳۴ و به سرّ نکنند، شما در سرّ و علانیت کنی«۱» یا نه! گفتند: بلی یا رسول اللّه؟ فلا علیکم فانتم من ذلک

براء، بر شما نیست که شما از اینکه بیزاری«۲». ما چون اینکه بشنیدیم، شادمانه شدیم و دلخوش گشتیم، و صحابه رسول گفتند: دین ما به سلامت شد. و در خبر هست که مردی بیامد و گفت: یا رسول اللّه؟ من می‌ترسم که مبادا که من منافق باشم؟ رسول- علیه السّلام«۳»- گفت: هیچ«۴» که خالی باشی«۵» نماز کنی«۶»! گفت: بلی یا رسول اللّه؟ گفت: برو که تو منافق نه‌ای. و روایت است از امیر المؤمنین [علیه السّلام]«۷» که گفت: ٨» انّ الایمان یبدو« لمظة بیضاء ، گفت: ایمان بر دل علامتی باشد سپید، چندان که ایمان می‌فزاید، آن سپیدی بیفزاید و نفاق در دل او لمظه‌ای باشد سیاه، چندان که نفاق می‌فزاید«۹»، آن سیاهی می‌افزاید«۱۰» تا همه دل سیاه شود. و به خدای که اگر دل مؤمن بشکافند، سپید یابند، و اگر دل منافق بشکافند سیاه یابند. بعضی اهل علم گفتند: نفاق دو است: یکی نفاق قول و دیگر نفاق عمل. نفاق قول آن بود که به زبان آن گوید که در دل ندارد، چنان که خدای تعالی حکایت کرد در اینکه آیات از ایشان که: وَ إِذا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قالُوا آمَنَّا وَ إِذا خَلَوْا إِلى شَياطِينِهِمْ قالُوا إِنَّا مَعَكُمْ ...«۱۱»، و نفاق عمل آن باشد که آنچه کند از طاعت، نه از دل کند و با اخلاص نکند، و غرضش نه تقرّب به خدای بود، بر نوعی کسل و کراهت کند، چنان که خدای تعالی حکایت کرد از ایشان: وَ لا يَأْتُونَ الصَّلاةَ إِلَّا وَ هُمْ كُسالى وَ لا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَ هُمْ كارِهُونَ«۱۲». مردی بنزدیک عبد اللّه مسعود آمد و گفت: یا بن مسعود؟ من می‌ترسم که نبادا«۱۳» ---------------------------------- ۱. کنی/ کنید. ۲. بیزاری/ بیزارید. [.....] ۳. مج، دب، آج، لب، فق او را. ۴. دب گه. ۵. باشی/ باشید. ۶. اساس: افتادگی دارد، از مج افزوده شد. ۷. آج فی القلب. ۸، ۹، ۱۰. مب، مر: می‌افزاید. ۱۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۴. ۱۲. سوره توبه (۹) آیه ۵۴. ۱۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: مبادا. صفحه : ۱۳۵ که منافق باشم؟ عبد اللّه مسعود گفت: برو که تو منافق نه‌ای. گفت: چه دانی! گفت: منافق نترسد. در خبر است که: مردی نام او حنظله از جمله صحابه رسول در راه می‌آمد و می‌گفت: من منافقم من منافقم، بر خود ندا می‌کرد. ابو بکر پیش او بر افتاد، گفت: چرا چنین می‌گویی! گفت: من چون پیش رسول می‌باشم، دلم ترسان است و چشم گریان است، و چون از پیش او به درآیم و به خانه باز روم، آن رقّت دل برود«۱» و به خنده درآیم، می‌ترسم که اینکه نفاق باشد. ایشان در اینکه بودند، عمر نیز به ایشان رسید و اینکه حدیث بشنید. ایشان گفتند: ما نیز همچنین باشیم. آنگه به یک جا پیش رسول آمدند و از رسول- علیه السّلام [۳۱- پ] بپرسیدند. رسول- علیه السّلام- گفت: اینکه نفاق نباشد، به خدای که اگر شما هم بر آن حال بماندی«۲» که پیش من باشی«۳»، فریشتگان در راه شما را مصافحه کردندی و دست در دست شما نهادندی. انس روایت کند که، رسول- علیه السّلام- گفت روزی صحابه را: شما دانی«۴» که شما روی به چه داری«۵»، و چه روی به شما دارد! گفتند: یا رسول اللّه؟ وحیی فرود آمد! گفت: نه؟ گفتند: دشمنی روی به ما دارد«۶»! گفت: نه، و لکن ماه رمضان روی به شما دارد«۷» و خدای تعالی در بامداد اینکه روز که اوّل ماه رمضان باشد، جمله اهل قبله را بیامرزد. مردی از کنار مسجد آواز داد که: خنک منافقان را؟ رسول- علیه السّلام«۸»- گفت: پیش منش آرید. او را پیش رسول آوردند. رسول- علیه السّلام- گفت: [چرا چنین گفتی! گفت: برای آن که تو اهل قبله گفتی، و منافقان اهل قبله‌اند. رسول- علیه السّلام- گفت]«۹»: کلّا و حاشا؟ منافقان از ما نه‌اند و ما از منافقان نه‌ایم، و منافقان را در اینکه هیچ نصیب نیست، منافقان کافرانند. ---------------------------------- ۱. همه نسخه بدلها: آن رقّت از دلم بشود. ۲. بماندی/ بماندید. ۳. باشی/ باشید. ۴. دانی/ دانید. ۵. داری/ دارید. [.....] ۶. مج، دب، وز: آورد، آج، لب، فق، مب، مر: آرد ۷. آج، لب: آرد. ۸. مج، دب، آج، لب، فق آواز داد و. ۹. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. صفحه : ۱۳۶ ابو الدّرداء روایت کند که، رسول- علیه السّلام- گفت: منافقان را علاماتی هست، ایشان را به آن خوانی«۱»، کنیتشان«۲» لعنت بود و طعمه‌شان نهبت بود، یعنی آن که در و یابند«۳»، و در غنیمت خیانت کنند، در مسجدها هجر«۴» و فحش گویند، و به نماز که حاضر آیند مستکبر باشند، به روز حریص باشند و به شب بانگ دارند، و صخّاب باشند، لا یألفون و لا یؤلفون، الف نگیرند با مؤمنان، و مؤمنان با ایشان الف نگیرند. و اینکه خبر بر تأویل آن بود که: اینکه خصال بر دست گیرند و اعتقاد کنند که نیک است و روا باشد. و رسول- علیه السّلام- می‌گوید: ۵» خصلتان لا یکونان« فی منافق حسن سمت و فقه فی الدّین ، دو خصلت آن است که در هیچ منافق

نباشد، نیکو طریقتی«۶» و فقه در دین. و عمر عبد العزیز«۷» گفت: مؤمن ضعیف تن و قوی دل باشد، و منافق قوی تن و ضعیف دل باشد. بشر بن السّریّ گفت: علامت منافق آن بود که پیش او عیب کسی کنند شادمانه شود، و چون مدح کسی کنند خوشش نیاید، و در آن میانه طعنی زند ترس آن را که عیب او پیدا شود. حاتم اصمّ گفت: مؤمن از همه کس آیس بود مگر از خدای تعالی، و منافق به همه کس امید دارد مگر به خدای تعالی. و مؤمن عمل صالح می‌کند و می‌ترسد، و منافق معصیت می‌کند و ایمن«۸» باشد. و مؤمن مال را سپر دین کند، و منافق دین را سپر مال کند. مؤمن طلب می‌کند مستحقّی«۹» را که چیزی به او دهد، و منافق تعلّل می‌کند تا چیزی به کسی ندهد«۱۰». مؤمن طاعت می‌کند و می‌گرید، و منافق معصیت می‌کند و می‌خندد. مؤمن را خورد و خفت عبادتی«۱۱» باشد، و منافق را خورد و گفت عادتی باشد. -------------------------------- ۱. خوانی/ خوانید. ۲. همه نسخه بدلها: تحیّتشان. ۳. کذا: در اساس، همه نسخه بدلها: در ربایند. ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: هجو. ۵. کذا در اساس و نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱/ ۸۶) لا تکونان. ۶. همه نسخه بدلها: طریقی. ۷. مر: عمر بن عبد العزیز. ۸. مج، دب، آج، لب، فق، وز، مب می. ۹. همه نسخه بدلها: مستحق. ۱۰. آج، لب، وز: ندهند. [.....] ۱۱. مر: عبادت. صفحه : ۱۳۷ مؤمن زلّتی«۱» کند [۳۲- ر] به خطا، از آن استغفار کند، منافق گناه قصد کند و اصرار کند«۲». مؤمن طالب سیاست خود بود، و منافق طالب ریاست غیر«۳» بود. مؤمن همه کرد باشد بی گفت، منافق همه گفت باشد بی کرد. سعی اینکه در فکاک نفس خود بود، و سعی او در هلاک نفس خود بود. مؤمن آنچه کند خواهد که باز نگویند«۴»، و منافق آنچه نکند خواهد تا بگویند«۵»، چنان که خدای تعالی گفت«۶»: وَ یُحِبُّونَ أَن یُحمَدُوا بِما لَم یَفعَلُوا«۷». قوله: مَثَلُهُم کَمَثَلِ الَّذِی استَوقَدَ ناراً، گفت: مثل ایشان چون مثل کسی است که آتشی بر افروزد. اگر گویند: خدای تعالی چگونه تشبیه کرد جماعتی را به یک شخص! و از حقّ تشبیه آن بود که بر وفق مشبّه به بود، چنان بایست که: الّذین استوقدوا«۸» گوید، گوییم: دو جواب است«۹»: یکی آن که خدای تعالی تشبیه نکرد ایشان را به اجسام و اعیانشان به مستوقد آتش، بل فعلشان را تشبیه کرد به فعل مستوقد آتش، و تقدیر چنین است که: مثل منافقان در طلب روشنایی و خیر و صلاح به اظهار ایمان و ابطان کفر، چون مثل استضاءت کسی است که آتش بر افروزد، پس فعل به فعل تشبیه کرد الّا آن است که مضاف بیفگند و مضاف الیه به جای آن بنهاد، کقوله تعالی: وَ سئَلِ القَریَةَ ...«۱۰»، وَ جاءَ رَبُّکَ ...«۱۱»، و کقول الشاعر: و کیف تواصل من أصبحت خلالته کأبی مرحب ای کخلالة ابی مرحب. و مانند اینکه آیت دیگر است: تَدُورُ أَعیُنُهُم کَالَّذِی یُغشی عَلَیهِ مِنَ‌المَوتِ ...«۱۲»، [ای کدور اعین من یغشی علیه من الموت]«۱۳»، و کقوله تعالی: ما خَلقُکُم وَ لا بَعثُکُم إِلّا کَنَفسٍ واحِدَةٍ ...«۱۴»، ای کخلق نفس واحدة. و اگر -------------------------------- ۱. دب، مت: ذلّتی. ۲. مر: نماید. ۳. دب، مر: خود. ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: باز نگوید. ۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: باز گوید. ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: گوید. ۷. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۸. ۸. همه نسخه بدلها، بجز وز نارا. ۹. همه نسخه بدلها، بجز مر از اینکه. ۱۰. سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۳. ۱۱. سوره فجر (۸۹) آیه ۲۲. ۱۲. سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۹. ۱۳. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. [.....] ۱۴. سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۸. صفحه : ۱۳۸ تشبیه اشخاص به اشخاص کردی، جز جمع نگفتی، چنان که گفت: کَأَنَّهُم أَعجازُ نَخلٍ مُنقَعِرٍ«۱»، و: کَأَنَّهُم خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ«۲». و جواب دوم از او آن است که: مراد به لفظ واحد جمع است، و برای آن موحّد گفت که سیاقت آیت بر جمعی او دلیل می‌کند، فی قوله: ذَهَبَ اللّهُ بِنُورِهِم وَ تَرَکَهُم فِی ظُلُماتٍ لا یُبصِرُونَ«۳»، و مثله قوله تعالی: وَ الَّذِی جاءَ بِالصِّدقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولئِکَ هُمُ المُتَّقُونَ«۴»، و قال الشّاعر: و إنّ الّذی حانت بفلج دماؤهم هم القوم کلّ القوم یا امّ خالد یعنی انّ الّذین. استوقد نارا، به معنی «اوقد» است، چنان که اجاب و استجاب به یک معنی بود، چنان که شاعر گفت: وداع دعی یا من یجیب الی النّدی فلم یستجبه عند ذاک مجیب و «نار» آتش بود، و «نور» روشنایی او بود و جز او، و «منار» علامت بود و «مناره» چراغپارا [۳۲- پ] برای آن که چون علامتی بود، و چراغپای را مناره به اینکه خوانند که جای نور بود. و آهک را از اینکه جا «نوره» گویند که اندام پاکیزه و روشن بکند. و «نار»، سمت و علامت بود، عرب گوید: ما نار ابلک، ای ما سمتها«۵». فَلَمّا أَضاءَت ما حَولَهُ «اضاء» هم لازم هست و هم

متعدّی، یقول: أضاء القمر الظّلمهٔ، و أضاء القمر به معنی ضاء، و ضاء یضوء ضوءا الّا لازم نباشد، و شاعر گوید: اضاءت لهم احسابهم و وجوههم دجی اللّیل حتّی نظّم الجزع ثاقبه ما حَولَه «ما» موصول است و صله او«۶» جمله بایـد، و لکن مبتدا مقدّر است، تقدیر چنین است که: ما هو حوله. و «حول»، پیرامن باشد، یقول: دار حوله و حوالیه. و «حول»، سال باشد، لأنّه یحول، برای آن که باز گردد. و: حال الحول، سال برگردید. و: حال«۷» عن العهد، از عهد بگردید. و: حال لونه، گونه رویش بگردید. و: ------------------------------------ ۱. سوره قمر (۵۴) آیه ۲۰. ۲. سوره منافقون (۶۳) آیه ۴. ۳. سوره بقره (۲) آیه ۱۷. ۴. سوره زمر (۳۹) آیه ۳۳. ۵. اساس: ما سمته، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. ۶. دب: اواز، آج، لب، فق: از. ۷. مر الحول. صفحه : ۱۳۹ حال بینی و بینه کذا، یعنی منع کرد. و «حوالت»، انقلاب حق بود از کسی به کسی دیگر، و «محاولت»«۱»، گشتن بود در طلب کاری. و «حول» در چشم، انقلاب او باشد، و «حول»، انقلاب بود. قال اللّه تعالی: لا یَبغُونَ عَنها حِوَلًا«۲»، و «محاله»، جهره«۳» بود برای آن که گردد. ذَهَبَ اللّهُ بِنُورِهِم، یعنی«۴» اذهب اللّه نورهم. و اینکه «با» را «با» ی تعدیه خوانند. خدای تعالی نور ایشان ببرد. اگر گویند: در أوّل آیت می‌گوید: استَوقَدَ ناراً، و در آخر می‌گوید: ذَهَبَ اللّهُ بِنُورِهِم، خدای تعالی نور ایشان ببرد، و آتش که نور از او بشود، آتش نباشد. جواب آن است که: آتش مشتمل است بر دو وصف: یکی نور، یکی احراق، یکی سبب منفعت، یکی سبب مضرّت. حق تعالی باز نمود که: من از آتش ایشان سبب منفعت ببردم، سبب مضرّت رها کردم تا از هر دو وجه بر طرف«۵» خسارت باشند. وَ تَرَکَهُم فِی ظُلُماتٍ لا یُبصِرُونَ، جمع ظلمت باشد، و «ظلمت»، ضدّ ضیاء بود، و معنی او انتقاص نور باشد. و «ظلم» در لغت نقصان باشد، بیانش قوله تعالی: آتَت أُکُلَها وَ لَم تَظلِم مِنهُ شَیئاً ...«۶»، ای لم تنقص. و آن که در مثل گفته‌اند: من اشبه اباه فما ظلم، معنی آن است که: ما نقص حقّ الشّبه. و «ظلم»، برف باشد برای آن که کاهد. و «ظلم» که آب دندان بود، روشنی او مشبّه است به برف. لا یُبصِرُونَ، عبد اللّه عبّاس گفت: حقّ و راه راست نمی‌بینند، امّا معنی آیت و وجه تشبیه احوال منافقان به حال کسی که آتش بر افروزد چون پیرامن او به آتش روشن شود، خدای تعالی نور آتش او ببرد و در تاریکی رها کند او را از کجاست وجه شبه«۷» دارد! در او چند قول گفتند: عبد اللّه عبّاس و قتاده و ضحّاک و مقاتل و سدّی می‌گویند: وجه تشبیه آن است که خدای تعالی منافقان را تشبیه کرد [۳۳- ر] به ------------------------------------ ۱. همه نسخه بدلها: محاوله. ۲. سوره کهف (۱۸) آیه ۱۰۸. ۳. مب، مر: چهره. ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: ای. ۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: طریق. ۶. سوره کهف (۱۸) آیه ۳۳. [.....] ۷. همه نسخه بدلها، بجز مج: تشبیه. صفحه : ۱۴۰ مردی که آتشی«۱» بر افروزد و بدان منتفع شود و پیرامن خود ببیند و ایمن گردد از آنچه خایف باشد، پس ناگاه«۲» آتش او بمیرد و او در تاریکی بماند خایف و مقرور«۳» و متحیّر، همچونین است حال منافقان«۴»، اظهار کلمه ایمان کردند و به عزّ اظهار«۵» ایمان عزیز گشتند و در غمار«۶» مسلمانان آمدند«۷» از روی ظاهر، و با مسلمانان مخالطه و مناکحه و موارثه کردند و مقاسمه غنایم، و بر جان و مال ایمن شدند، همی چندانی«۸» باشد که مرگ به ایشان رسد، آن نور به ظلمت بدل شود، و آن امن به خوف، و راحت به عذاب، چه حکم ظاهر شرع دگر«۹»، و حکم خدای تعالی با بندگان در قیامت دگر است. اینکه بر ظاهر حال بود، و آن بر حسب اعتقاد. مجاهد می‌گوید: وجه تشبیه از اینکه جاست که، ایشان یک بار با مسلمانان باشند به زبان، و یک بار با کافران به دل، چنان که خدای تعالی از ایشان باز گفت: وَ إِذا لَقُوا الَّذِینَ آمَنُوا قالُوا آمَنّا«۱۰»- الآیهٔ. اقبال ایشان بر مسلمانان، و موافقت ایشان با مسلمانان تشبیه کرد به روشنایی آتش، و شدن ایشان و پناه گرفتن ایشان با مشرکان تشبیه کرد به ظلمات. سعید جبیر و محمّد بن کعب و عطا و یمان بن رباب گفتند: آیت در جهودان انزله بود، و آن که ایشان انتظار می‌کردند روزگار رسول را و بیرون آمدن او، و می‌گفتند: چون بیاید، اوّل کسی که به او ایمان آورد«۱۱» ما باشیم، و نعت و وصف او می‌گفتند. و مردی بود نام او عبد اللّه بن هیّبان، هر سال بیامدی و مردمان را تحریض«۱۲» کردی بر ایمان به محمّد- علیه السّلام. ایشان قبول کردندی، آن مرد پیش از بعثه«۱۳» رسول فرمان یافت. چون رسول- علیه السّلام- بیامد، اینان که وعده می‌دادند خلاف ------------------------------------ ۱. همه نسخه بدلها: آتش. ۲. همه نسخه بدلها، بجز دب:

بناگاه. ۳. مج، وز: مغرور، دب، آج، لب، فق، مب: معذور، مر: مغبون. ۴. دب که. ۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: ظاهر. ۶. آج، شمار. ۷. دب: در آمدند. ۸. همه نسخه بدلها: چندان. ۹. همه نسخه بدلها باشد. ۱۰. سوره بقره (۲) آیه ۱۴. ۱۱. همه نسخه بدلها: آرد. ۱۲. همه نسخه بدلها: تحریص. ۱۳. مج، دب، وز: بعتث، فق: بعث. [.....] صفحه : ۱۴۱ کردند و کفر آوردند. پس نور ایشان وعده و اطماع و نشر اوصاف او بود. و ظلمت از پس نور، کفر ایشان بود به«۱» رسول پس اینکه احوال. و ضحّاک می‌گوید: معنی اینکه آیت هم آن است که معنی آن آیت که خدای تعالی گفت: کُلَّما أَوقَدُوا ناراً لِلحَربِ أَطفَأَهَا اللّهُ...«۲»، ای لحرب رسول اللّه، که هر گه که آتش کالزاری«۳» بر کنند، چون مستوقد آتش«۴» در اینکه آیت أَطفَأَهَا اللّهُ خدای فرو نشاند، چنان که گفت: ذَهَبَ اللّهُ بِنُورِهِم، و اینکه وجهی است به صواب و سداد نزدیک. آنگه خدای تعالی ایشان را وصف کرد به صفاتی مذمومه، گفت: صُمٌّ بُکمٌ عُمیٌ فَهُم لا یَرجِعُونَ «فعل»، جمع افعل صفت باشد، قیاسی مطّرد، و مؤنّث را فعلی گویند، و «فعل» جمع مذکّر و مؤنّث باشد، یقول«۵»: رجل اصمّ ابکم اعمی، و امرأة صمّاء بکماء عمیاء، و رجال و نساء صمّ بکم عمی. و در شاذّ خوانده‌اند: [صمّا]«۶» بکما، عمیا، به نصب بر حال، علی تقدیر: ترکهم صمّا بکما عمیا. و گفته‌اند: نصب علی الذّم بود، و «صمم»، [۳۳- پ] انسداد خرقت«۷» گوش باشد به آفت، و سنگ خاره را که مجوّف نباشد، «صخره صمّاء» گویند، و سر شیشه را «صمام» گویند، و عزم سخت درست را «عزم مصمّم» گویند، و «صمیم» هر چیز«۸» خالص او باشد. و «بکم» و «خرس» آفت بود در آلت کلام، و گفته‌اند: ابکم آن باشد که لال زاید از مادر، و ابکم گویند بر سبیل مجاز کسی را که فصیح نباشد. و اصل «عمی»، آفت چشم باشد، چنان که چیزی نبیند با آن، و در چشم حقیقت بود بلا- خلاف، و در دل به ظاهر استعمال حکم حقیقت کنند او را تا دلیلی بر خاستن که مجاز است. و «تعمیه»، در کلام ایهام«۹» و ترک بیان بود. و «معمّا»، کلامی بود ------------------------------- ۱. دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر: بر. ۲. سوره مائده (۵) آیه ۶۴. ۳. مج: کارزاری، دیگر نسخه بدلها: کارزار. ۴. مج را. ۵. همه نسخه بدلها: تقول. ۶. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۷. کذا: در اساس، همه نسخه بدلها: خرقه، چاپ شعرانی (۱/ ۹۰): خرق. ۸. آج، لب، فق، مب، مر: چه. ۹. کذا در اساس، همه نسخه بدلها: ابهام. صفحه : ۱۴۲ نامبیّن. فَهُم لا یَرجِعُونَ ای الی الحقّ و «رجوع»، باز آمدن بود، و «رجع»، باز آوردن باشد، و «رجع»، بارانی بود که بار دیگر در ایستد، فی قوله: وَ السَّماءِ ذاتِ الرَّجعِ«۱». و «رجع»، هم لازم بود و هم متعدّی، فرق به مصدر پیدا شود که مصدر لازم «رجوع» باشد، و مصدر متعدّی «رجع». اگر گویند: چگونه وصف کرد ایشان را به کوری و کری و گنگی، آنگه تکلیف کرد ایشان را آنچه به چشم و گوش و زبان تعلّق دارد! اینکه نه تکلیف ما لا یطاق باشد! جواب گوییم: معلوم است بضرورت، که اینکه نه حقیقت است، بل توسّع و مجاز است و مبالغت در وصف ایشان، به آن که در حق ناگفتن و ناشنیدن است و نادیدن، چنانند که گویی چشم و گوش و زبان ندارند. چون اینکه آلات دارند، و انتفاع دینی نمی‌گیرند بدان، همچنان است که ندارند، چنان که در دگر آیت گفت: لَهُم قُلُوبٌ لا- یَفقَهُونَ بِها وَ لَهُم أَعیُنٌ لا یُبصِرُونَ بِها وَ لَهُم آذانٌ لا یَسمَعُونَ بِها أُولئِکَ کَالأَنعامِ بَل هُم أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الغافِلُونَ«۲»، و چنان که مسکین دارمیّ می‌گوید: أعمی إذا ما جارتی خرجت حتّی یواری جارتی الخدر و اصم«۳» عما کان بینهما أذنی و ما بی غیره و قر و چنان که دیگری گوید: صمّ عمّا ساءه سمیع جمع کرد از میان کرّی و شنوایی برای اینکه معنی که بگفتیم. وجهی دیگر در آیت آن است که خدای تعالی اینکه بر سبیل قطع طمع گفت از ایمان ایشان، گفت: چنان انگار که کران و کوران و گنگانند که از ایشان هیچ نیاید، همچونین از اینان ایمان و عمل صالح نیاید، چه در معلوم [چنان]«۴» است که اختیار نکنند. و قوّت اینکه قول آن است که گفت: فَهُم لا یَرجِعُونَ ------------------------------- ۱. سوره طارق (۸۶) آیه ۱۱. ۲. سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۹. ۳. همه نسخه بدلها: یصمّ. ۴. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. صفحه : ۱۴۳ قوله«۱»: او کصیّب. اگر گویند: «او» که در خبر شود، به معنی شکّ بود پنداری که گفت: یشبه هذا او ذاک«۲»، با اینکه ماند یا با آن. و اینکه [۳۴- ر] شکّ باشد، و شکّ بر خدای روا نباشد، گوییم: از اینکه«۳» چند جواب است: یکی آن که کلام را اگر چه ظاهر او خبر است، متضمّن است معنی امر را، یعنی حال اینکه منافقان مانند است به حال کسی که آتش بر

افروزد و به حال کسی که اصحاب باران باشد«۴». تو که محمّدی- علیه السّلام- مخیّری. خواهی به اینکه تشبیه کن، خواهی به آن تشبیه کن. پس «او» تخییر را باشد، شکّ را نباشد. جواب دوم آن است که: «او»، اباحت را بود، چنان که: جالس الحسن، او إبن سیرین. و فرق از میان تخییر و اباحت آن بود که در تخییر یکی شاید کردن بر انفراد، و در اباحت جمع شاید کردن میان هر دو. جواب سوم آن است که: «او»، برای تفصیل آورد، پنداری حق تعالی گفت: اینکه منافقان بسیارند، حال بعضی با حال اصحاب آتش می‌ماند و حال بعضی با اصحاب باران، چنان که گفت: وَ قالُوا کُونُوا هُوداً أَو نَصاری ...«۵»، «قالوا»، ضمیر جهودان و ترسایان است به یک جا، تقدیر آن است که جهودان گفتند: جهود باشی«۶»، و ترسایان گفتند: ترسا باشی«۷». و مثال دیگر آن است«۸» که گفت: وَ کَم مِن قَریَۀٍ أَهلَکناها فَجاءَها بَأسُنا بَیاتاً أَو هُم قائِلُونَ«۹»، بعضی«۱۰» عذاب ما به بعضی رسید به شب، و به بعضی رسید و ایشان به قیلوله خفته«۱۱». جواب چهارم آن است که: «او»، به معنی «بل» است، و بل اضراب را باشد، چنان که گفت: وَ أَرسَلناهُ إِلی مِائَۀِ أَلفٍ أَو یَزِیدُونَ«۱۲»، و المعنی بل یزیدون، و چنان که شاعر گفت: ------------------------------ ۱. همه نسخه بدلها تعالی. [.....] ۲. همه نسخه بدلها یا . ۳. مر: اینکه سخن را. ۴. اساس: باشند، به قیاس با نسخه مج و اتّفاق دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. ۵. سوره بقره (۲) آیه ۱۳۵. ۶، ۷. باشی/ باشید. ۸. همه نسخه بدلها: آیه. ۹. سوره اعراف (۷) آیه ۴. ۱۰. همه نسخه بدلها: یعنی. ۱۱. همه نسخه بدلها بودند. ۱۲. سوره صافّات (۳۷) آیه ۱۴۷. صفحه : ۱۴۴ بدت مثل قرن الشمس فی رونق الضّحی و صورتها أو«۱» انت فی العین أملح یعنی بل انت. و جواب پنجم آن است که: «او» به معنی «واو» است، کانّه تعالی [قال]«۲»: أَو کَصَیِّبٍ«۳» أَن تَأکُلُوا مِن بُیُوتِکُم أَو بُیُوتِ آبائِکُم أَو بُیُوتِ أُمَّهاتِکُم ...«۴»، چنان که توبۀ بن الحمیّر گفت: و قد زعمت لیلی بأنّی فاجر لنفسی تقاها او علیها فجورها و جریر گفت: نال الخلافۀ او کانت له قدرا کما اتی ربّه موسی علی قدر «او»، در هر دو بیت به معنی «واو» باشد تا به معنی مستقیم شود. و اینکه وجوه که گفتیم، مطّرد باشد فی قوله تعالی: ثُمَّ قَسَت قُلُوبُکُم مِن بَعدِ ذلِکَ فَهِیَ کَالحِجارَۀِ أَو أَشَدُّ قَسوَۀً ...«۵»مِنَ السَّماءِ، عرب هر چه سایه بر افکند از بالا، آن را سماء گویند. سقف خانه را سماء البیت گویند، و به پارسی نیز آسمانه خانه گویند. و ابر را سماء گویند، و اینکه اسم جنس است، و «لام» در او تعریف جنس است«۹»، واحد و جمع ------------------------------ ۱. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۲. اساس: ام، به قیاس با نسخه مج، تصحیح شد. ۳. ضبط قرآن مجید: او کصیّب. ۴. سوره نور (۲۴) آیه ۶۱. [.....] ۵. سوره بقره (۲) آیه ۷۴. ۶. همه نسخه بدلها: و در اینکه آیت وجهی دیگر است. ۷. همه نسخه بدلها، بجز مج، وز: روا. ۸. مج، دب: فیعل. ۹. مب، مر: و لام تعریف از برای جنس است. صفحه : ۱۴۵ در او یکسان باشد، نبینی که خدای تعالی گفت: ثُمَّ استَوی إِلَی السَّماءِ فَسَوّاهُنَّ سَبعَ سَماواتٍ ...«۱»، و بعضی«۲» دگر گفتند: «سماء» جمع است و واحدش «سماوۀ» بود، چنان که شاعر گفت: ماوۀ الهلال حتّی احقوقفا و «سماوات»، جمع او باشد. فیه، در وی، یعنی در باران. و گفته‌اند: با سماء می‌شود بر قول آن که سماء را مذکّر گوید، چه هر دو در قرآن هست، هم تذکیر و هم تأنیث. [مذکّر]«۳» فی قوله: السَّماءُ مُنفَطِرٌ بِهِ ...«۴»، و تأنیث إِذَا السَّماءُ انفَطَرَت«۵». و گفته‌اند: با شب می‌شود، کنایۀ عن غیر مذکور. و گفته‌اند: راجع است با «سماء» و مراد ابر است از سماء. ظُلُماتٌ جمع ظلمت باشد، و در شاذّ «ظلمات» به سکون «لام» خوانده‌اند، و «ظلمات» به فتح «لام». وَ رَعدٌ، اینکه آواز معروف است که از ابر می‌شنوند. وَ بَرقٌ اینکه آتش بود که از ابر بیرون می‌آید. مجاهد می‌گوید: رعد نام فریشته‌ای است که تسبیح می‌کند به حمد خدای و آواز او را نیز رعد خوانند، قال اللّه تعالی: وَ یُسَبِّحُ الرَّعدُ بِحَمدِهِ ...«۶»، یعنی آن فریشته. و «برق» تازیانه زدن آن فریشته است که ابر را می‌راند. و عکرمۀ می‌گوید: رعد، نام فریشته‌ای است که ابر را می‌راند، چنان که راعی شتر را. و شهر بن حوشب هم چنین می‌گوید، و در«۷» آخر حدیث می‌گوید: چون خشمش سخت شود، آتشی از دهن او به در آید، آن صواعق بود. از امیر المؤمنین«۸»- علیه السّلام- می‌آید«۹» که او گفت: البرق مخاریق الملائکۀ، گفت: برق آن چوب است که فریشتگان به آن ابر رانند. ابو الدّرداء می‌گوید: رعد تسبیح است، و برق برای خوف و طمع است، و تگرگ ------------------------------ ۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۹. ۲. اساس: معنی، به قیاس با نسخه

مج، و اتّفاق دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. ۳. اساس: نـدارد، از مج افزوده شد. ۴. سوره مزّمّل (۷۳) آیه ۱۸. ۵. سوره انفطار (۸۲) آیه ۱. ۶. سوره رعد (۱۳) آیه ۱۳. ۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: الّا در. ۸. دب، آج، لب، فق، مب، مر علی. ۹. دب، آج، لب، فق، مب، مر: روایت کرده‌اند. [.....] صفحه : ۱۴۶ عقوبت است، و صواعق به گناه بود، و ملخ روزی بود قومی را، و زجر بود قومی دیگر را، و دریا به کیل است و کوهها به وزن است. و اصل رعد در لغت، حرکت و اضـطراب باشد، و لرز«۱» را از اینکه جا رعد خوانند. و «رعـدت السّـماء و برقت» آن باشـد که رعـد و برق آید از آسـمان. و «ارعد» و «ابرق»، آن باشد که تهدید کند کسـی کسی را. و اصـل برق روشـنایی بود، و «بریق»، شمشـیر لمعـان او بود«۲». یَجعَلُونَ أَصابِعَهُم فِی آذانِهِم مِنَ‌الصَّواعِقِ حَذَرَ المَوتِ، انگشـتها در گوشـها می‌نهنـد از صواعـق، و آن آوازی عظیم باشـد که از آسـمان بیایـد، یـا آتشـی که هر جـا که بر آیـد بسوزد و نیست کنـد. و صاعقه، نامی است عذاب را و هلاک را. و صعق اذا مات، من قوله تعالی: فَصَعِقَ مَن فِی السَّماواتِ وَ مَن فِی الأَرضِ ...«۳»، آن باشد که بی‌هوش شود، من قوله تعالی: وَ خَرَّ مُوسی صَعِقاً ...«۴»، و «صعاق» [۳۵- ر] و «نهـاق» آوازی عظیم باشـد از خر و گاو«۵». حَذَرَ المَوتِ، ترس مرگ را و نصب او بر مفعول له باشـد. وَ اللّهُ مُحِیطٌ بِالکافِرِینَ، در او چند قول گفتند: قولی آن است که: عالم است به احوال کافران، من قوله: وَ أَنَّ اللّهَ قَد أَحاطَ بِکُلِّ شَیءٍ عِلماً«۶». و قولی دیگر آن است که: قادر است بر ایشان، و از قبضه قـدرت او به در نتواننـد شدن، چنان که گفت:إن به وَ اللّهُ مِن وَرائِهِم مُحِیطٌ«۷». قولی دیگر آن است که: هلاک کننـده کافران است، من قوله: إِلّا أَن یُحاطَ بِکُم ...«۸»، یعنی الّا که هلاک شوی جمله به یکبارگی. یَکادُ البَرقُ یَخطَفُ أَبصارَهُم، «کاد» از اخوات «عسـی» باشـد و به معنی مقاربت بود، و او در باب مقاربت از عسی بلیغتر بود. و او فعلی جامـد است، از او اسم فاعل نیاید، و او را خبری باید و خبر او فعـل مضارع بود بی «ان» و خبر عسـی ------------------------------ ۱. دب، آج، لب، فـق، مب، مر: لون. ۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر قوله تعـالی. ۳. سوره زمر (۳۹) آیه ۶۸. ۴. سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۳. ۵. مج، دب، لب، فق، وز: گاف/ گاو. ۶. سوره طلاق (۶۵) آیه ۱۲. ۷. سوره بروج (۸۵) آیه ۲۰. ۸. سوره یوسف (۱۲) آیه ۶۶. صفحه : ۱۴۷ فعل مضارع بود با «ان». یَخطَفُ أَبصارَهُم، یعنی نزدیک بود که برق چشـمهای ایشان بربایـد، و لکن نر بوده«۱» باشد، چنان که گفت: یَکادُ سَنا بَرقِهِ یَذهَبُ بِالأَبصارِ«۲». و «خطـف»، ربـودن باشـد، و پرسـتک«۳» را خطّـاف گوینـد، [و چـاه«۴» جوی را خطّـاف گوینـد]«۵»، و جمـع هر دو «خطـاطیف» بود. کُلَّما أَضاءَ لَهُم، «کلّ» اسم جمله است که ضمّ کرده‌انـد با «ما» ی مجازات و معنی «متیما»«۶» بود، یعنی هر گه«۷». أَضـاءَ لَهُم مَشَوا فِیهِ، هر گه که روشن شـدی برفتنـدی در او. «اضـاء»، اینکه جا لازم است، یعنی برق روشن شـدی. وَ إِذا أَظلَمَ عَلَیهِم قامُوا: و هر گه برق ندرفشیدی«۸»، بایستادندی. وَ لَو شاءَ اللّهُ لَذَهَبَ بِسَمعِهِم وَ أَبصارِهِم، و اگر خدای تعالی خواستی گوش و چشم ایشان«۹» ببردی. و «لو» حرف شـرط است و معنی او امتنـاع کـاری بود برای امتنـاع کـاری دیگر به شـرط آن که هر دو، اعنی «لو» و جوابش مثبت باشـد، و اگر یکی را از آن حرف نفی در«۱۰» بود مثبت شود، و جمله آن است که نفیش اثبـات بود و اثباتش نفی. و سخت نیکو گفته است شـاعر آن دو بیت که در صورت لغز بگویـد در اینکه معنی- و همـا: أ نحویّ هـذا العصـر ما هی لفظـهٔ جرت بلسـانی جرهم و ثمود إذا ما نفت و اللّه اعلم أوجبت و إن أوجبت قامت مقام جحود نبینی که خـدای تعالی چون گفت: وَ لَو شاءَ اللّهُ لَذَهَبَ بِسَمعِهِم وَ أَبصارِهِم، اگر خدای خواستی سـمع و بصـر ایشان ببردی. چون حرف نفی نیست، و هر دو مثبت است، نه مشیّت هست و نه اذهـاب سـمع و بصـر. و بعکس اینکه، قول خـدای- عزّ و جلّ- ------------------------------ ۱. مج، آج، لب، فق، وز، مب، مر: بربوده. ۲. سوره نور (۲۴) آیه ۴۳. ۳. مر: پرستوک. ۴. دب، آج، لب، فق، مب و. ۵. اساس: ندارد، از مج افزوده شـد. ۶. مـج، دب، وز: میتمـا، آج، لـب، فـق، وز، مب، میثمـا، مر: حیثمـا. [.....] ۷. فـق، وز که. ۸. اساس: بدرفشـیدی خوانده می‌شود، امّا قرائن متعـدّد و تفصـیل مطلب در متن همین نسـخه نشان می‌دهد که «ندرفشـیدی» صـحیح است، مج، لب، فق، مب، مر: ندرخشیدی، آج: به در رفتیدی. ۹. دب، آج، لب، فق، مب، مر: چشمهایشان. ۱۰. مب، مر او. صفحه : ۱۴۸ [۳۵- پ]: وَ لَو لا فَضلُ اللّهِ عَلَیکُم وَ رَحمَتُهُ ما زَکی مِنکُم مِن أَحَدٍ أَبَداً ...«۱»، اگر نه فضل و رحمت خدای بودی، زکی نبودی از شما هیچ کس. اکنون هم

فضـل هست و هم زکا، برای آن که حرف نفی در هر دو جایگاه هست، اینکه حکم «لو» و «لو لا» ست در قرآن و کلام عرب هر جا که آید. «با»، در «بسـمعهم»، «با» ی تعدیه است، یعنی اذهب سمعهم«۲» و ابصارهم. إِنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ، که خدای تعالی بر همه چیزی قادر است. بدان که «شیء»، آن باشد که صحیح بود که بدانند و از او خبر دهند. و اینکه لفظ شامل بود موجود و معدوم [را]«۳»، و اگر چه معـدوم و موجود صحّت معلومی و مخبری دارد. بر اینکه قاعـده، معـدوم شـیء باشد، و لفظ «شـیء» که در قرآن آمـد، یکٔ جا مراد موجود و معدوم است، و یکٔ جا موجود، و یکٔ جا معدوم. آن جا که مراد هر دو است، قوله تعالی: أَنَّ اللّهَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ«۴»، خـدای تعـالی به همه چیزی علیم است، هم به موجود عالم باشـد، هم به معـدوم. و آن جا که مراد معـدوم است دون موجـود، هر کجـاست که گفت: وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ. مراد از اینکه «شـیء» معـدوم باشـد، چه شـیء چون در وجود آمـد، از مقدوری قادر برفت، و اگر نه اینکه دلیلی بودی که تخصیص می‌کند به معدوم دون موجود، بر عموم حمل بایستی کردن. همچونین آن جا که بر موجود افتـد دون معـدوم، برای قرینه‌ای و«۵» دلیلی باشـد فی قوله تعالی: وَ قَد خَلَقتُکَ مِن قَبلُ وَ لَم تَکُ شَیئاً«۶»، ای موجودا. به قرینه «خلقتک»، قـدیر بر سبیـل مبـالغت بود در قادر. و قادر، ذاتی بود حاصل بر صـفتی«۷» که از مکان آن صـفت از او صحیح بود ایجاد آنچه مقدور او بود علی بعض الوجوه. امّا معنی آیت و وجه تشبیه منافقان به اینکه چیزها که در آیت بگفت، در او چند قول گفته‌اند: یکی گفت: مثل منافقان در تحیّر و تردّدشان، مثل کسـی است که آتشی بر ------------------------ --------- ۱. سوره نور (۲۴) آیه ۲۱. ۲. دب، آج، لب، فق، وز، لب: بسـمعهم. ۳. اساس: نـدارد، از مج افزوده شد. ۴. سوره بقره (۲) آیه ۲۳۱. ۵. همه نسخه بدلها: قرینه او. ۶. سوره مریم (۱۹) آیه ۹. ۷. دب، معنیی. صفحه : ۱۴۹ افروزد، یا مثل کسی است که در شبی تاریکٔ در بیابانی حاضـر آیـد، بارانی آیـد ایشان را که در او رعد و برق و صواعق بود، که سـختی بانگٔ رعد چنان بود که با آن انگشت در گوش نهند، و درفشیـدن«۱» برق به صـفتی بود که بیم آن باشـد که چشـمها که راه نبیننـد. وجه تشبیه و تحیّر و تردّد ایشان است، گاهی میل کنند به مسـلمانان«۲» از روی ظاهر، و گاهی با نزدیکٔ کافران می‌شونـد [۳۶- ر]. هر گه که قسمت غنیمتی باشد و چیزی به ایشان رسد، میل کنند به مسـلمانی، کُلَّما أَضاءَ لَهُم مَشَوا فِیهِ. و چون خلاف اینکه باشد، فرو مانند، وَ إِذا أَظلَمَ عَلَیهِم قـامُوا. قولی دیگر آن است که: حق تعـالی بـا منافقـان مثـل زد قرآن را، و تشبیه کرد قرآن را به بـاران از آن جـا که در او خیر و نفع است، چنان که در باران. و آنچه در قرآن هست از تهدید و وعید و ذکر و دوزخ مشبّه است به رعد، و آنچه در قرآن هست از شفا و نور و وعد«۳» خیر«۴» و ثواب، ممثّل است به برق و روشـنایی او، چنان که اصحاب رعد انگشت در گوش نهند«۵» ترس آن را که نبادا که چیزی شـنوند که موافق رای ایشان نباشد، و اگر چیزی بشـنوند که به بعضـی وجوه موافق رأی ایشان بود، اندکی میل کنند، چنان که آن کس که به روشـنایی برق پاره‌ای برود انـدکٔ، و چون خلاف اینکه باشد فرو ماند«۶». قتاده می‌گوید: اینکه مثلی است که خـدای تعالی بزد منافقان را در بـد دلی و بی یقینی و پای نه بر جای«۷»، هر کجا آوازی بشـنوند بترسند و انگشت در گوش نهند ترس هلاکٔ را، حَذَرَ المَوتِ، چنان که در دگر آیت گفت: یَحسَبُونَ کُلَّ صَیحَةٍ عَلَیهِم ...«۸»، و قوله: کُلَّما أَضاءَ لَهُم مَشَوا فِیهِ، یعنی به نور اظهار کلمه اسـلام تزجّی روزگار می‌کننـد. وَ إِذا أَظلَمَ عَلَیهِم قامُوا، چون بمیرند با ظلم«۹»، عذاب شوند. قولی دیگر آن است که: مثـل منافق«۱۰» چـون در اسـلام آیـد ایمن شود«۱۱» و حـالش ------------------------------- ۱. مـب، مر: درخشیدن. ۲. همه نسخه بدلها: مسلمانی. ۳. آج، لب، فق: رعد. [.....] ۴. دب، آج، لب، فق، مب و خیر. ۵. مج حذر الموت، منافقان و جهودان چون قرآن شـنوند، انگشت در گوش نهند. ۶. همه نسـخه بدلها: فرو مانند. ۷. مر: و سست قدمی. ۸. سوره منافقون (۶۳) آیه ۴. ۹. همه نسخه بدلها: با ظلمت. ۱۰. دب، آج، لب، فق، مر زد. ۱۱. وز: ایذا نمی‌شود. صفحه : ۱۵۰ نیکٔ شود ساکن«۱» گردد و مطمئنّ القلب«۲» شود. چون نکبتی و شدّتی بدو رسد، بر گردد و مرتدّ شود، در اوّل با کسـی ماند که: کُلَّما أَضاءَ لَهُم مَشَوا فِیهِ، و در دوم با آن مانـد که: وَ إِذا أَظلَمَ عَلَیهِم قامُوا، بیان اینکه قول، قوله تعالی فی سورة الحـج: وَ مِنَ النّاسِ مَن یَعبُدُ اللّهَ عَلی حَرفٍ فَإِن أَصابَهُ خَیرٌ اطمَأَنَّ بِهِ وَ إِن أَصابَتهُ فِتنَةٌ انقَلَبَ عَلی وَجهِهِ خَسِرَ الدُّنیا وَ الآخِرَةَ ذلِکَ هُوَ الخُسرانُ المُبِینُ«۳». قولی دیگر والبی گفت از

عبّد اللّه عبّاس که: مراد به آیت منافقانند که اوّل جهود بودند. چون فتح بدر پدید آمد، شادمانه شدند، گفتند: اینکه آن محمّد است که ما نعت و صفت او در توریت خوانده‌ایم، و پیغامبر آخر زمان است. چون در احد وهنی ببود«۴» مرتدّ«۵» شدند و گفتند: اینکه نه آن محمّد است، و اینکه صفات و سیر«۶» نه آن است که ما خوانده‌ایم. قولی دیگر آن است که: عبد اللّه مسعود و جماعتی از صحابه روایت کردند که: منافقی چند برخاستند و در«۷» شب [۳۶- پ] از مدینه بگریختند. چون به بیابان در آمدند و از شب پاره‌ای بگذشت، ابری بر آمد و تاریکیی پدید آمد و باران در گرفت و رعد و برق غرّیدن و درفشیدن«۸» گرفت. ایشان متحیّر فرو ماندند. هر گه که برق روشنایی دادی پاره‌ای برفتندی، و چون برق بشدی، بایستادندی که راه ندیدندی. گفتند: بار خدایا؟ اگر ما را از اینکه بیابان خلاصی دهی، ما برویم و دست در دست رسول نهیم و ایمان آریم از صدق دل. چون روز شد، بیامدند و دست در دست رسول- علیه السّلام- نهادند و ایمان آوردند و قصّه خود با رسول- علیه السّلام- بگفتند خدای تعالی مثل ایشان با دگر منافقان بزد- و اللّه اعلم بمراده. قوله تعالی:

[سوره البقرة (۲): آیات ۲۱ تا ۲۲]

]اشاره[

یا أَیُّهَا النّاسُ اعبُدُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُم وَ الَّذِینَ مِن قَبلِکُم لَعَلَّکُم تَتَّقُونَ (۲۱) الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الأَرضَ فِراشاً وَ السَّماءَ بِناءً وَ أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزقاً لَکُم فَلا تَجعَلُوا لِلّهِ أَنداداً وَ أَنتُم تَعلَمُونَ (۲۲)

[ترجمه]

ای مردمان؟ بپرستی خدایتان آن که بیافرید شما را و ایشان را که ------------------------------- ۱. مج، وز: شاکر. ۲. مج، وز: القلوب. ۳. سوره حج (۲۲) آیه ۱۱. ۴. دب، فق: پدید آمد، لب، مب: پدید آمد نبود. ۵. آج: یهود مرتد. ۶. همه نسخه بدلها: سیرت. [.....] ۷. همه نسخه بدلها: و به. ۸. مب، مر: درخشیدن. صفحه : ۱۵۱ پیش شما بودند تا مگر شما پرهیزگار شوی. آن که کرد برای شما زمین را گسترده و آسمان را بنا کرد، و فرود آورد از آسمان آبی، بیرون آورد به او از میوه‌ها روزی برای شما، مکنی«۱» خدای را مانندگان و شما می‌دانی«۲». قدیم- جلّ جلاله [۳۷- ر] چون ذکر مؤمنان و کافران و منافقان بکرد و ایشان را مثل زد به آنچه در آیات متقدّم برفت، خلقان را دعوت کرد به عبادت خود، و تذکیر کرد ایشان را نعمتهایی که با ایشان کرد، و تحذیر کرد ایشان را از آن که با او معبودی دیگر پرستند و اشباه و امثال گویند او را. قوله: یا أَیُّهَا النّاسُ « یا » حرف نداست، و «ایّ»، منادای مفرد معرفه است مبنی بر ضمّ. و «ها» مقحم است برای تنبیه. «النّاس» صفت «ایّ» است، و «لام» در او تعریف جنس است. عبد اللّه عبّاس گفت: هر کجا در قرآن یا أَیُّهَا النّاسُ است، خطاب اهل مکّه است، و هر کجا: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا«۳» است، خطاب اهل مدینه است و حمل او کردن بر عموم اولیتر باشد تا دلیلی مخصّص بودن. اعبُدُوا رَبَّکُمُ خدای را پرستید. اصل و معنی عبادت و ربّ بگفتیم در سورت فاتحه، اعادت کردن وجهی ندارد. الَّذِی خَلَقَکُم، حقیقت «خلق»، اخراج مقدور بود از عدم به وجود با نوعی تقدیر. و در لغت تقدیر بود، چنان که شاعر گوید: و لأنت تفری ما خلقت و بع ض القوم یخلق ثمّ لا یفری ای تقطع ما قدّرت، و قال اخر: و لا یبطّ بأیدی الخالقین و لا أیدی الخوالق إلّا جیّد الادم یعنی المقدّرین و المقدّرات. و از اینکه جاست قول خدای تعالی: ------------------------------- ۱. مکنی/ مکنید. ۲. می‌دانی/ می‌دانید. ۳. سوره بقره (۲) آیه ۱۰۴، و نیز ۸۷ مورد دیگر در سوره‌های مختلف. صفحه : ۱۵۲ وَ إِذ تَخلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیئَةِ الطَّیرِ«۱». بدان که خالق بر اطلاق، خدای را تعالی گویند برای آن که افعال او همه بر وفق حکمت و صواب بود. پس پنداری مقدّر است به اندازه حکمت. و ما را خالق بر

اطلاق نگویند، برای آن که فعل ما بیشتر نا مقدّر«۲» باشد، و در افعال ما، محکم و مشوّش و حسن و قبح«۳» در افتد و بر وفق تقدیر ما بنیاید برای فقد علم، و بر سبیل تقیید«۴» اجرا کنند بر یکی از ما گویند: خالق الادیم نعلا. و عرب گویند: خلقت الادیم نعلا. چنان که در «ربّ» بیان کردیم که بر اطلاق نگویند یکی را از ما مگر مقیّد «ربّ الدّار»، و «ربّ الضّیعهٔ»، و چنان که شاعر گفت: فاذا شربت فانّنی ربّ الخورنق و السّدیر و اذا صحوت فانّنی ربّ الشّویههٔ و البعیر و خدای تعالی اینکه اسم اجرا کرد بر جز خود، فی قوله تعالی: فَتَبارَکَ اللّه أَحسَنُ الخالِقِینَ«۵». خَلَقَکُم، بیافرید شما را و از کتم عدم به حیّز وجود آورد. وَ الَّذِینَ مِن قَبلِکُم، و آنان را که پیش شما بودند. «واو»، عطف راست، و معنی او اشراک«۶» ثانی باشد در حکم و اعراب اوّل. لَعَلَّکُم، و «لعل» معنی او طمع و ترجّی و اشفاق بود، تقول: ایت السّوق لعلّک تشتری شیئا، طمع بود در وقوع [۳۷- پ] و اشفاق از فوت. و معنی آن بود: لکی تنجوا من عذاب اللّه. «لعل»، در قرآن به معنی «لام کی» باشد، بیانش قوله تعالی فی قصّهٔ یوسف: لَعَلِّی أَرجِعُ إِلَی النّاسِ لَعَلَّهُم یَعلَمُونَ«۷»، و به معنی «کأن» آمد در سورهٔ الشّعراء، فی قوله: وَ تَتَّخِذُونَ مَصانِعَ لَعَلَّکُم تَخلُدُونَ«۸»، ای کانّکم. و جماعتی مفسّران گفتند: «لعل» و «عسی» از خدای تعالی واجب بود. و محقّقان گفتند: بر نهاد خود است و در او معنی ترجّی هست، و لکن راجع با ما، نه«۹» ------------------------------------- ۱. سوره مائده (۵) آیه ۱۱۰. ۲. همه نسخه بدلها: نا مقدور. ۳. همه نسخه بدله: قبیح. ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: تقیّد. ۵. سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۴. ۶. دب، مب، مر: اشتراک. ۷. سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۶. ۸. سوره شعرا (۲۶) آیه ۱۲۹. ۹. اساس: امانت، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] صفحه : ۱۵۳ با خدای تعالی، یعنی خدای«۱» پرستی به امید تقوی و نجات. و برای آن به اینکه لفظ فرمود تا قاطع نشوند و مغری به قبیح نگردند. تتّقون، در «تتّقون»، دو قول گفتند: یکی آن که، تا از معاصی بپرهیزی، چه فعل طاعات«۲» صارف باشد مکلّف را از فعل قبایح، چنان که خدای تعالی گفت: إِنَّ الصَّلاةَ تَنهی عَنِ الفَحشاءِ وَ المُنکَرِ ...«۳»، و قول دیگر تا از عذاب دوزخ بپرهیزی«۴»، چه عبادت کردن بر وفق اوامر و نواهی خدای تعالی سبب نجات بود از عذاب«۵». قوله: الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الأَرضَ فِراشاً، خدای تعالی چون امر به عبادت کرد خلقان را و باز نمود که مستحّق عبادت منم از شما که آفریننده شما و پدران شما منم، تقریر بعضی نعمتها و تفصیل آن بگفت، گفت: اینکه زمین را«۶» به فراش و بستر شما کردم تا در وی می‌آیی و می‌شوی«۷» و تصرّف می‌کنی«۸» برای معاش، و در شب بر او قرار می‌کنی«۹» چنان که بر بستر. «جعل»، بر وجوه باشد: به معنی «خلق» آید، فی قوله: وَ جَعَلَ الظُّلُماتِ وَ النُّورَ«۱۰». و به معنی «صیّر» آید«۱۱»، فی قوله: جَعَلَ لَکُمُ الأَرضَ فِراشاً. و در بیشتر آیات قرآن [همچنین بود]«۱۲» و در وجه اوّل متعدّی بود به یک مفعول، و در اینکه وجه دوم متعدّی بود به دو مفعول. و به معنی تسمیت آید«۱۳»، فی قوله: وَ جَعَلُوا المَلائِکَةَ الَّذِینَ هُم عِبادُ الرَّحمنِ إِناثاً«۱۴». فِراشاً، «فعال» بود به معنی مفعول، یعنی مفروش، چنان که «بساط» بمعنی مبسوط. و «بناء»، به معنی مبنیّ زجّاج گفت: بناء، ضمّ کردن بعضی بود با بعضی بر وجه تماسک که ایمن باشند از سقوطش، و گفته‌اند: بناء، ای سقفا مرفوعا. [گفته‌اند]«۱۵»: بنادر مقابله«۱۶» فراش برای دو وجه را، گفت یکی آن که ابو زید گفت: ------------------------------------- ۱. همه نسخه بدلها، بجز دب را. ۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: طاعت. ۳. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴۵. ۴. مب: بپرخیزی/ بپرهیزی بپرهیزید. ۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر دوزخ. ۶. همه نسخه بدلها من. ۷. می‌آیی و می‌شوی/ می‌آیید و می‌شوید. ۸، ۹. می‌کنی/ می‌کنید. ۱۰. سوره انعام (۶) آیه ۱. ۱۱. همه نسخه بدلها، بجز مج، وز: آمد. ۱۲، ۱۵. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۱۳. همه نسخه بدلها: آمد. ۱۴. سوره زخرف (۴۳) آیه ۱۹. ۱۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: مقابل. [.....] صفحه : ۱۵۴ بنیان البیت و سماؤه اعلاه باشد، تا اینکه از روی بلندی مطابق آن باشد از روی پستی. و قول دیگر آن است که: آسمانه خانه باشد که مبنی نباشد چون آسمانه خیمه و خباء عرب، پس «بناء» گفت تا از آن پیدا بود، چنان که شاعر گفت: بنا السّماء فسوّیها ببنیتها و لم تمدّد«۱» باطناب و لا عمد [۸۳- ر] آفریدن آسمان و بر کشیدن او بی عمدی و گستردن زمین بی سندی، دلیل است بر قادر الذّاتی او، چه قادر به قدرت«۲» چنین فعل«۳» نتواند کردن. وَ أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً، [در او]«۴» دو قول گفته‌اند: قولی آن که به «سماء» ابر خواست، و

گفته‌اند که: [خدای تعالی]«۵» اینکه ابر را چون جامه‌ای یا چیزی که در آب نهی نشف کند آفرید. ابر به دریا فرو شود و بر آید و در هوا متراکم شود، باد بر او آید و آن را بیفشارد، چنان که گفت: وَ أَنزَلنا مِنَ المُعصِراتِ ماءً ثَجّاجاً«۶». بر اینکه قول، آب باران، آب دریا بود. و قولی دیگر آن است که: مراد به «سماء»، آسمان است و آب باران از آسمان«۷» می‌آید و خدای تعالی اینکه ابر را مغربل آفریده است و حایل کرده در هوا میان آسمان و زمین تا چون از آسمان بیاید بر او آید، و تاب و اعتمادش بستاند به مقداری مقدّر به زمین آید، چه اگر نه چنین بودی، زمین بیران«۸» شدی. و اینکه قول درست‌تر است برای آن که، لفظ قرآن بر حقیقت مانده است، و بر قول اوّل مجاز باشد، و کتاب خدای را- جلّ جلاله- تا بر حقیقت حمل شاید کردن، بر مجاز حمل نباید کردن. قوله: فَأَخرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزقاً لَکُم، «به»، یعنی به باران از درختان و زمین برای شما میوه‌ها«۹» بیرون آرد تا روزی بود شما را، چنان که گفت: أَنّا صَبَبنَا ------------------------------------- ۱. آج: تمدّ. ۲. آج، در بالای سطر با خطی متفاوت از متن افزوده: محدث. ۳. مج، لب، فق، وز، مب بداند و، مر: چنین فعلی تواند کردن و داند. ۴، ۵. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۶. سوره نبأ (۷۸) آیه ۱۴. ۷. دب، آج، لب، فق، مر: سماء. ۸. دب، مب، مر: ویران. ۹. اساس: میوها/ میوه‌ها. صفحه : ۱۵۵ الماءَ صَبًّا، ثُمَّ شَقَقنَا الأَرضَ شَقًّا«۱»، الی قوله: مَتاعاً لَکُم وَ لِأَنعامِکُم«۲». خدای- جلّ جلاله- در اینکه آیت منّت نهاد بر ما به خلق زمین برای ما بر وجهی که قرارگاه ما باشد. راویان اخبار روایت کرده‌اند که: چون خدای- تعالی- خواست تا آسمان و زمین بیافریند، جوهری سبز بیافرید چند هفت آسمان و هفت زمین. آنگه به نظر هیبت بدان جوهر نگرید، از ترس خدای- عزّ و جل- گداخته شد، آبی گشت لرزان. آنگه فرمان داد تا از آن آب بخاری و دودی بر آمد، از آن دود یک آسمان بیافرید، چنان که گفت: ثُمَّ استَوی إِلَی السَّماءِ وَ هِیَ دُخانٌ ...«۳»، آنگه آن یک آسمان بشکافت و هفت آسمان کرد و فرمان داد تا آن آب پاره‌ای کف و زبد بر آورد به مقدار زمین مکّه. از آن کف زمین مکّه بیافرید. آنگه فرمان داد تا جمله زمین از زیر آن به در آوردند. از اینکه جا، مکّه را «امّ القری» خوانند که اصل همه زمین از اوست. آنگه آن یک طبقه را بشکافت و هفت طبقه کرد ستبری هر زمینی پانصد ساله راه، و از زمینی تا به زمینی که طبقه دیگر است پانصد ساله راه. آنگه فریشته‌ای را بفرستاد از زیر عرش تا زمین بر دوش و گردن گرفت و دستها بگسترد، یکی به مشرق رسید و یکی به مغرب، قرار قدم نداشت. خدای تعالی از بهشت گاوی«۴» بفرستاد [۳۸- پ] که او را چهل هزار سرو بود و چهل هزار دست و پای. و آن فریشته قدم بر«۵» سنام آن گاو«۶» نهاد، قدمش نیک قرار نگرفت یاقوتی از فردوس اعلی بفرستاد و از میان سنام او تا گوش«۷» او بفرمود نهادن، [تا]«۸» پایهای فریشته قرار گرفت بر او، و سروهای اینکه گاو«۹» به اقطار زمین بر آمده است. تا«۱۰» زیر عرش، و بینی درهای او«۱۱» در دریاست. در روز یک دم بزند و باز گیرد. چون --------- ------------------------- ۱. سوره عبس (۸۰) آیه ۲۵ و ۲۶. ۲. سوره عبس (۸۰) آیه ۳۲. ۳. سوره فصّلت (۴۱) آیه ۱۱. ۴. مج، آج، لب، فق، گافی/ گاوی. ۵. همه نسخه بدلها: پای آن فرشته بر. ۶. مج، لب، فق: گاف/ گاو. [.....] ۷. مج، دب، وز: کوهان. ۸. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۹. مج، لب، وز: گاف/ گاو. ۱۰. همه نسخه بدلها، بجز مب، مر به. ۱۱. کذا: در اساس (به صورت اضافه مقلوب)، مج: و درهای بینی او، آج، لب: و بینی و دهان او، مر: و درهای. بینی آن گاو، فق، مب: و نبینی درهای او، وز: درها و بینی او. صفحه : ۱۵۶ دم بزند، دریا را مدّ باشد، چون دم باز گیرد، جزر باشد، قوایم گاو«۱» را جای قرار نبود، سنگی بیافرید که ستبری او چند هفت بار هفت آسمان و هفت زمین. قوایم گاو«۲» بر او قرار گرفت، و آن آن سنگ است که لقمان می‌گوید پسرش را در وصیّت«۳»: یا بُنَیَّ إِنَّها إِن تَکُ مِثقالَ حَبَّةٍ مِن خَردَلٍ فَتَکُن فِی صَخرَةٍ«۴». و گفته‌اند: اینکه آخر سخنی بود که لقمان گفت در حکمت و وصیّت. سنگ را جای قرار نبود، خدای تعالی ماهیی بیافرید، و آن آن است که قسم به او یاد کرد فی قوله: ن وَ القَلَمِ وَ ما یَسطُرُونَ«۵»، آن سنگ بر پشت آن ماهی نهاد، و جمله تن او خالی است، و ماهی بر آب است، و آب بر باد، و باد بر قدرت باری- جلّ اسمه. کعب الاحبار گفت: یک روز ابلیس بیامد و اینکه ماهی را گفت: هیچ دانی که بر پشت تو از زمینها و کوهها و حیوانات چه نهاده است! اگر خویشتن بجنبانی همه ریخته شوند«۶». ماهی همّت کرد که چنان کند. خدای تعالی

جانوری را بفرستاد تا در بینی آن ماهی شد و او را برنجانید«۷» سخت. او در خدای بنالید. خدای تعالی فرمان داد تا آن جانور بیرون آمد و برابر حوت نشست، هر گه که همّت کند به مانند آن در او نگرد، نیارد کردن. آنگه زمین ماننده کشتی بر سر آب می‌بجنبید. خدای تعالی، کوهها را بیافرید و به میخ زمین کرد تا دوخته شد، چنان که گفت: وَ الجِبالَ أَوتاداً«۸»، وَ أَلقی فِی الأَرضِ رَواسِیَ أَن تَمِیدَ بِکُم«۹». و کوهی عظیم بیافرید، محیط به گرد همه عالم از زمرّد سبز، آن را قاف گویند، و آن آن است که خدای تعالی به او قسم کرد، ق وَ القُرآنِ المَجِیدِ«۱۰». وهب«۱۱» منبّه گوید: ذو القرنین به آن جا رسید و کوه قاف دید و پیرامن او بسیار --------------------------------- ۱، ۲. مج، لب، فق، مب: گاف/ گاو. ۳. آج، لب، فق، مب، مر لقوله. ۴. سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۶. ۵. سوره قلم (۶۸) آیه ۱. ۶. همه نسخه بدلها: بجز مج، وز: شود. ۷. آج، لب، فق، مب: بجنبانید. ۸. سوره نبأ (۷۸) آیه ۷. ۹. سوره نحل (۱۶) آیه ۱۵. ۱۰. سوره ق (۵۰) آیه ۱. [.....] ۱۱. همه نسخه بدلها: وهب بن منبّه. صفحه : ۱۵۷ کوههای کوچک. آن فریشتگانی که آن جا موکّل بودند، ایشان را گفت: اینکه چیست! گفتند: اینکه عروق زمین است، چون خدای تعالی خواهد تا زمینی«۱» بجنباند، امر کند به ما، تا عرق«۲» آن زمین بجنبانیم. زلزله زمین از آن جا می‌باشد- و اللّه اعلم. پس«۳» از ایشان پرسید«۴» که: بعضی از عظمت مخلوقات خدای مرا بگویید. گفتند: عظمت خدای را اندازه نیست، و لکن از ورای ما زمینی است پانصد ساله راه، همه از برف که از سرما بعضی بعضی را می‌شکنند. اگر نه آنستی«۵»، ما از گرمای دوزخ بسوختمانی«۶». گفت«۷»: دگر بگوی. مرا گفتند: جبریل- علیه السّلام- در«۸» پیش [۳۹- ر] عرش خدا ایستاده است، از ترس خدای می‌لرزد از هر رعده‌ای که او را می‌باشد. خدای تعالی، صد هزار فریشته می‌آفریند تا صف می‌کشند در پیش عرش، سر در پیش افگنده، خاموش، دستوری نیست ایشان را که سخن گویند. چون دستوری دهند ایشان را به سخن گفتن، زبان بر گشایند و گویند: لا اله الّا اللّه، و ذلك قوله تعالی: یَومَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ المَلائِکَةُ صَفًّا لا یَتَکَلَّمُونَ إِلّا مَن أَذِنَ لَهُ الرَّحمنُ وَ قالَ صَواباً«۹»، یعنی لا اله الّا اللّه. انس مالك روایت کند که: چون خدای تعالی کوهها بیافرید، فریشتگان از سختی و عظم کوهها تعجّب نمودند، گفتند: بار خدایا؟ از اینکه سخت‌تر و عظیمتر هیچ آفریده‌ای! گفت: بلی؟ آهن، که غالب است سنگ را. گفتند: بار خدایا؟ از آهن سخت‌تر«۱۰» هیچ آفریده‌ای! گفت: بلی؟ آتش که غالب است آهن را. گفتند: بار خدایا؟ از آتش عظیمتر هیچ آفریده‌ای! گفت: بلی؟ آب که غالب است آتش را. گفتند: بار خدایا؟ از آب عظیمتر هیچ آفریده‌ای؟ گفت: بلی؟ خاك که غالب است آب را. گفتند: بار خدایا؟ از خاك هیچ عظیمتر آفریده‌ای! گفت«۱۱». باد که --------------------------------- ۱. دب، آج، لب، فق، مب: زمین. ۲. مب: عروق. ۳. مر: ذو القرنین گوید. ۴. همه نسخه بدلها: پرسیدم. ۵. مر: اگر نه چنان بودی. ۶. مج، دب، آج، لب، فق، وز: بسوختمی، مب: بسوختیمی، مر: می‌سوختیم. ۷. مر: گفتم. ۸. همه نسخه بدلها، بجز مر: از. ۹. سوره نبأ (۷۸) آیه ۳۸. ۱۰. همه نسخه بدلها: عظیمتر. ۱۱. مب بلی. صفحه : ۱۵۸ غالب است خاك را. گفتند: از آن عظیمتر هیچ نیست«۱» در خلق تو! گفت: بنده‌ای که صدقه‌ای به دست راست بدهد، از دست چپ پوشیده دارد. عبد اللّه عمر روایت کند از رسول- صلّی اللّه علیه و آله- که گفت: خدای تعالی زمین اوّل بیافرید و مسکن آدمی کرد. و زمین دوّم«۲» به زندان باد کرد و بادهای مختلف از او آید«۳». و در زمین سوم خلقی آفرید رویهای ایشان چون روی آدمی و پایهای ایشان چون پای گاو«۴»، و اندام ایشان موی دارد چون موی گوسپند«۵»، طرفة العینی در خدای عاصی نشوند. شب ما، روز ایشان است، و روز ما شب ایشان. و زمین چهارم، در او سنگ کبریت است که خدای تعالی برای اهل دوزخ نهاده است، چنان که گفت: وَقُودُهَا النّاسُ وَ الحِجارَةُ«۶». وهب منبّه گوید: هر پاره‌ای سنگ، چون«۷» کوهی عظیم است بر زمین. و رسول- علیه السّلام- گفت: در آن جا رودهاست از کبریت گداخته که اگر عظیمتر کوهی در او فگنند، فرو برد. زمین پنجم، مسکن ماران و گزدمان اهل دوزخ است، هر ماری چند وادیی، هر دندانی دارد«۸» چند نخلی، هر ماری از اینکه، هژده«۹» هزار دندان دارد، و زیر هر دندانی هژده«۱۰» هزار قلّه زهر دارد که اگر یکی از آن در دنیا ریزند، همه اهل دنیا«۱۱» بمیرند. در خبر هست که: چون بوی یکی از ایشان به دوزخیی رسد، همه اعضای او از [۳۹- پ] یکدیگر جدا گردد، و هرگز دمی چند شتری، و

هر دنبالی چند نیزه‌ای، بر هر دنبالی سیصد و شصت بند باشد. در هر بندی سیصد و شصت فرق زهر باشد، هر فرقی سیصد و شصت قلّه، که به یک قلّه از آن همه اهل زمین هلاک شوند. ------------------------------- ۱. همه نسخه بدلها: هست. ۲. مج، دب، آج، لب، وز، فق، مب، مر بیافرید و. [.....] ۳. دب، آج، لب، مب: وزید، فق: وزد، مر: می‌وزد. ۴. مج، فق، گاوان، دب، آج، لب، وز: گاوان. ۵. مج، وز: گوسپندان، دیگر نسخه بدلها: گوسفندان. ۶. سوره بقره (۲) آیه ۲۴. ۷. همه نسخه بدلها: چند. ۸. مر: دندانی از ماران را، دیگر نسخه بدلها: دندانی. ۹. لب: هیژده. ۱۰، ۱۱. اساس: متن اصلی محو شده و به صورت: «اصلها او» در آمده، به قیاس با نسخه مج تصحیح شد. صفحه : ۱۵۹ زمین ششم جای نامهای اهل دوزخ کرد و جای ارواح ایشان، و نام آن «سجّین» است، ذلک قوله: کَلّا إِنَّ کِتابَ الْفُجّارِ لَفِی سِجِّینٍ«۱». و زمین هفتم جای ابلیس و لشکر او کرد، و سرای«۲» او در آن جا نهاده است، از یک جانبش سموم باشد، و از یک جانب سریر، زمهریر. و رعایا و لشکر او پیرامن او از آن جا پراگنده شوند. و سلمه کهیل«۳» روایت کند از عبد اللّه مسعود که: خدای تعالی بهشت در آسمان هفتم آفریده است امروز و دوزخ در زمین هفتم چون فانی کند آن جا باز آفریند که او خواهد. امّا بعد«۴» قعر زمین، حدیث قارون بس است، فی قوله: فَخَسَفنا بِهِ وَ بِدارِهِ الْأَرضَ«۵». و آنگه، خدای تعالی او را به زمین فرو برد و مالهای او را و سرای او را تا روز قیامت، به زمین فرو می‌شود. در اخبار مسلسل، ابو اسحاق ابراهیم الثّعلبیّ المفسّر بیارد که: مرا روایت کرد أبو بکر محمّد بن احمد القطّان الاصفهانیّ و انگشتهای خود در انگشتهای من افگند، و همچونین جمله راویان تا به ابو هریره برد«۶»، که او گفت: مرا حدیث کرد رسول خدای، انگشتها در انگشتهای من افگنده و گفت: خدای تعالی زمین روز شنبه آفرید و کوهها روز یک شنبه، و درختان روز دوشنبه، و مکاره روز سه شنبه، و نور روز چهار شنبه، و چهار پایان را روز پنج شنبه، و آدم را روز آدینه. اینکه طرفی است از قصّه خلق زمین، چنان که وعده دادیم که هر قصّه که اوّل بار بدو رسیم، طرفی بگوییم، و آنگاه حواله بر گفته می‌کنیم- ان شاء اللّه تعالی و به الثّقهٔ. و حدیث خلق آسمان، در دگر آیت گفته شود- ان شاء اللّه«۷». فَلا تَجعَلُوا لِلّهِ أَنداداً، «انداد»«۸»، جمع «ندّ» باشد، هم مثل باشد و هم ضدّ باشد، و کلمه از اضداد است. امّا به معنی، چنان بود که حسّان گوید: أ تهجوه و لست له بندّ فشرّ کما لخیر کما الفداء ------------------------------- ۱. سوره مطفّفین (۸۳) آیه ۷. ۲. همه نسخه بدلها: سرای. ۳. دب، آج، لب، فق: سلمه سهیل. ۴. دب، آج، لب، وز و. ۵. سوره قصص (۲۸) آیه ۸۱. ۶. همه نسخه بدلها: ندارد. [.....] ۷. همه نسخه بدلها قوله. ۸. همه نسخه بدلها: اندادا. صفحه : ۱۶۰ و قال جریر: أ تیما تجعلون إلیّ ندّا و ما تیم لذی حسب ندید ای نظیر. و مفضّل بن سلمه گفت: «ندّ»، «ضدّ» باشد، من قولهم: ندّ البعیر اذا نفر، و بعیر ندود، ای نفور، برای آن که اضداد متنافر باشند و معنی متقارب است. با خدای تعالی مثل فرو میارید«۱»، یا «۲» ضدّ فرو مدارید. مراد به هر دو انبازی است در عبارت، یعنی با خدای تعالی شریک مگویید چه اگر خدای را- تعالی عن ذلک [۴۰- ر] علوّا کبیرا- مثلی بودی، چون ضدّی بودی با او در منازعت و ممانعت. پس معنی یکی است با تضادّ لفظین- چنان که بینی«۳». وَ أَنتُم تَعلَمُونَ، در او چند قول است: یکی آن که شما می‌دانی«۴» که اینکه جمله که خدای تعالی بر شمرد، خدای آفریده است و جز خدای بر اینکه قادر نیست. و اینکه بتان که شما انباز گرفتی آن را با خدای تعالی اینکه نتوانند کردن. قولی دیگر آن است که: شما می‌دانی«۵» که با خدای تعالی، ضدّ و ندّ در نخورد و سزا نبود، و لکن جحود می‌کنی. و قولی دیگر آن است که: شما عاقلانی، خیر و شر خود می‌دانی، و امر معاش و صنایع و وجوه منافع می‌شناسی، که«۶» اینکه جا می‌رسی«۷»، چرا عقل کار نمی‌بندی و نظر نمی‌کنی«۸»؟

[سوره البقرهٔ (۲): آیات ۲۳ تا ۲۴]

]اشاره[

وَ إِن كُنتُم فِي رَيبٍ مِمّا نَزَّلنا عَلي عَبدِنا فَأتُوا بِسُورَةٍ مِن مِثلِهِ وَ ادعُوا شُهَداءَكُم مِن دُونِ اللّهِ إِن كُنتُم صادِقِينَ (۲۳) فَإِن لَم تَفعَلُوا وَ لَن تَفعَلُوا فَاتَّقُوا النّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النّاسُ وَ الحِجارَةُ أُعِدَّت لِلكافِرِينَ (۲۴)

[ترجمه]

و اگر می‌باشی در شك از آنچه ما فرستادیم بر بنده‌مان بیارید سورتی از مانند اینکه و بخواهی«۹» گواهانتان را بجز خدای، ----- ------------------------------ ۱، ۵. همه نسخه بدلها: مدارید. ۲. اساس: تا، به قیاس با نسخه مج و اتّفاق نسخه بدلها تصحیح شد. ۳. اساس: یعنی، با توجّه به مج تصحیح شد، مب، مر: می‌بینی. ۴. دانی/ دانید. ۶. مج، آج، لب: اگر. ۷. می‌رسی/ می‌رسید. ۸. نمی کنی/ نمی کنید. ۹. مج، آج، لب، فق: بخوانی/ بخوانید. صفحه : ۱۶۱ اگر راست می گویی. اگر نکنی و خود نکنی«۱»، بترسی از دوزخ، آن که هیزمش مردم باشد«۲» و سنگها بجارده‌اند برای«۳» کافران. «واو»، عطف است و «ان»، حرف شرط است. «کان» فعلی است گاه تامّه بود و گاه ناقصه و گاه زیاده، و هر سه وجه محتمل است [۴۰- پ] اینکه جا. اگر تامّه بود، معنی اینکه بود که: حصلتم فی ریب، و اینکه وجه ضعیف است. و اگر ناقصه بود، «فی ریب» در جای خبر او بود، و تقدیر چنین باشد که: ان کنتم شاکّین مرتابین. و اینکه وجه درست است. و اگر زیادت گویند، هم محتمل است و معنی چنین باشد: و ان انتم فی شکّ، و اینکه وجه هم نیك باشد و عرب، «کان» در کلام آرد زیادت، چنان که شاعر گفت: علی کان المسوّمهٔ العراب یعنی علی المسوّمهٔ العراب. بدان که: خدای- جلّ جلاله- چون ذکر ادلّه که دلیل می کند بر توحید او بگفت، تنبیه می‌فرماید خلقان را بر نبوّت پیغامبرش- صلّی اللّه علیه و آله. و مورد آیت بر احتجاج است و حجّت انگیختن بر صدق رسول- علیه السّلام- و صحّت نبوّت او. وجه استدلال آن است که خدای تعالی گفت با منکران نبوّت- و ایشان جماعتی عاقلان و فصیحان و بلیغان بودند و در فصاحت به درجه اعلا، و خداوندان اشعار و خطب و کلام فصیح- گفت: مردی را به شما فرستادم«۴» هم از شما، و کتابی بدو دادم«۵» از جنس کلام شما، اگر شما را شکّی است در آن که اینکه کلام کلام من است یا کلام اوست یا کلام بعضی بشر، شما نیز فصیحان و بلیغانی، حدیثی مانند اینکه بیارید. و شما اهل حمیّت و انفتی، با اینکه همه عدول کردند از معارضه قرآن آوردن و دست با تیغ زدند و اختیار قتال کردند تا کشته شدند و زنان و فرزندان ایشان را به آوار ------------------------------ ۱. نکنی/ نکنید. ۲. دب، آج، لب، فق: باشند. ۳. اساس آنرا: کی، به قیاس با ترجمه مطلب در صفحات بعد، و با توجّه به نسخه مج، تصحیح شد. ۴. آج، لب: فرستادیم. [.....] ۵. آج، لب: دادیم. صفحه : ۱۶۲ ببردند و مالهای ایشان غنیمت کردند، اگر قادر بودندی بر معارضه قرآن، اختیار آن کردندی، نه اختیار قتال، که هر عاقل را که مخیّر بکنند میان دو کار چنین«۱»: یکی سهل و یکی صعب، تا به جان و مال با قدرت بر کار سهل، اختیار کار صعب نکند، و بذل جان و مال نکند، و او خصم را به سخن دفع تواند کردن. اینکه دلیل است بر صحّت نبوّت رسول ما- علیه السّلام- و آن که اینکه قرآن از قبل خداست- جلّ جلاله- و معجز اوست«۲»- علیه السّلام. امّا کلام در آن که از چه وجه معجز است، علما خلاف کردند. بیشتر علما گفتند: وجه اعجاز فرط فصاحت است، و بعضی دگر گفتند: اسلوب مخصوص است. و بعضی دگر گفتند: اخبار غیب است که در قرآن هست. و مذهب مرتضی- رحمهٔ اللّه علیه- صرفه است و مذهب نظّام. و کلام در اینکه معنی، در کتب اصول مشروح آمده است، در اینکه کتاب تشاغل به اینکه معنی وجهی ندارد [۴۱- ر]. مِمّا نَزَّلنا عَلی عَبدِنا، «من»، تبیین را بود، و «ما» موصوله است، و تنزیل و انزال، به یك معنی بود و آن نقل باشد از جهت علو به جهت سفل. و مراد به «ما»، قرآن است بلا خلاف. عَلی عَبدِنا، یعنی رسول ما محمّد- صلّی اللّه علیه و آله. فَأتُوا بِسُورَةٍ، خلاف کردند در آن که اینکه لفظ «فأتوا»، امر است بر حقیقت یا امر نیست. درست آن است که اینکه امر نیست بر حقیقت، چه امر قول قایل باشد آن را که دون او بود در رتبت، افعل یا آنچه جاری مجرای آن بود، به شرط آن که مأمور به را مرید باشد، و اینکه جایگاه خدای- عزّ و جل- مرید نبود آوردن مثل قرآن را، چه وجود مثل قرآن از ایشان صحیح نبود. و اینکه صیغت مشترك بود از

میان امر و اباحت و تهدید و تحدّی. امر چون: أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ ...«۳»، و اباحت، چون قول خدای تعالی: وَ إِذا حَلَلْتُم فَاصطادُوا ...«۴»، و تهدید چون: اعمَلُوا ما شِئتُم ...«۵»، و تحدّی چون: فَأتُوا بِسُورَةٍ. و امر، به ارادت آمر مأمور به را محقّق شود هر کجا مصاحبت ارادت بود و مراعات ----------------------------------- ۱. آج، لب: چونین. ۲. آج، فق: رسول است. ۳. سوره بقره (۲) آیه ۴۳. ۴. سوره مائده (۵) آیه ۲. ۵. سوره فصّلت (۴۱) آیه ۴۰. صفحه : ۱۶۳ رتبت آن امر«۱» بود، و الّا امر نباشد بر حقیقت. و معنی سورت بگفتیم در مقدّم. مِن مِثلِهِ، در «من» خلاف کردند و در ضمیر متّصل به «مثله» اعنی «ها». بعضی گفتند: راجع است با قرآن آن که اینکه قول گفت، گفت: «من»، زیادت است، تقدیر چنین باشد: فأتوا بسورة مثله، چنان که در دگر جا گفت«۲»: أَم یَقُولُونَ افتَراهُ قُل فَأتُوا بِسُورَةٍ مِثلِهِ ...«۳»، و چون راجع باشد با رسول- صلّی اللّه علیه و آله- معنی آن باشد که: بیارید و باز نمایید«۴» سورتی جنس اینکه از بشری مثل محمّد، یعنی چون از مثل او صورت نبندد، از او هم«۵» ممکن نباشد، لا بدّ کلام خدای تعالی بود. بر اینکه قول «من» تبیین بود و شاید که ابتدای غایت بود، و تقدیر چنین باشد که: بسورة صدرت، او«۶» وجدت من مثله. وَ ادعُوا شُهَداءَکُم، اینکه دعا به معنی استعانت و استغاثت باشد، چنان که شاعر گفت: و قبلک ربّ خصم قد تمالوا علیّ فما جزعت«۷» و لا دعوت یعنی جزع نکردم و استغاثت نکردم به کسی. و قولی دیگر آن است که: به معنی مسألت و خواستن حاجت باشد، چنان که یکی را از ما چون مهمّی پیش آید، با خدای تعالی فزع کند و خدای را تعالی بخواند و از او فرج در خواهد، می گوید: شما نیز مسأله کنی از معبودان خود. و در «شهداء»، دو قول گفتند: یکی، اصنام را که بدون [۴۱- پ] خدای می‌پرستی، و برای آن گواه خواند بتان را که ایشان دعوی کردند که، اینکه بتان برای ما گواهی دهند بر عبادت ما ایشان را، چنان که گفتند: شفیعان ما باشند، فی قوله: هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِندَ اللّهِ ...«۸»، و قولی دیگر آن است که: جهودان را خواست که مشرکان جهودان را به گوای«۹» در خواستندی، و ایشان گوای«۱۰» دادندی برای مشرکان، ----------------------------------- ۱. دب: آمر. ۲. آج، لب، فق فی قوله تعالی. ۳. سوره یونس (۱۰) آیه ۳۸. ۴. دب، آج، لب، فق: بیارند و باز نمایند. ۵. دب، آج، لب، فق: از شما هم. ۶. دب، آج، لب، فق: ای. ۷. آج، لب، فق: هلعت. ۸. سوره یونس (۱۰) آیه ۱۸. [.....] ۹، ۱۰. دب، آج، لب، مب، مر، فق: گواهی. صفحه : ۱۶۴ چنان که خدای تعالی در دگر آیت حکایت کرد از ایشان: قُل هَلُمَّ شُهَداءَکُمُ الَّذِینَ یَشهَدُونَ أَنَّ اللّهَ حَرَّمَ هذا فَإِن شَهِدُوا فَلا تَشهَد مَعَهُم«۱». قوله: مِن دُونِ اللّهِ بر قول اوّل، مِن دُونِ اللّهِ راجع باشد با «شهداء»، و بر اینکه قول راجع باشد الی قوله: «و ادعوا«۲»»، یعنی اینکه جهودان را به فریاد خوانید بدون خدای اگر فریاد رسی توانند کردن. إِن کُنتُم صادِقِینَ، اگر راست می گویی در اینکه دعوی که کردی که محمّد از خویشتن می‌گوید اینکه قرآن. قوله: فَإِن لَم تَفعَلُوا، آنگه حق تعالی تهدید کرد کافران را در اینکه آیت به دوزخ، و خبر داد که«۳»: معارضه قرآن نیاری هرگز، گفت: اگر نکنی، یعنی معارضه«۴» و خود نکنی چه معلوم آن است که شما را خود آن علم نیست، یا اگر هست در وقت معارضه مصروف شوی از آن علم بر قول آن که صرفه گوید. فَاتَّقُوا النّارَ الَّتِی، بترسی از آن آتش. و «نار»،«۵» اسمی علم است دوزخ را، و «لام»، در اینکه جا تعریف عهد است. وَقُودُهَا النّاسُ، «وقود»، آن باشد که آتش به او بر افروزند، به فتح و به ضمّ مصدر فعل باشد، و کذلک: الطّهور و الطّهور و الوضوء و الوضوء. گفتند«۶». هیزم اینکه آتش آدمیان باشند. و سنگها، در او دو قول گفتند: یکی آن که، اینکه خبر است از عظم شأن آتش دوزخ که از قوّت به آن جا باشد که سنگها سوزد، پس بنگر که با آدمی چه کند- نعوذ باللّه منها. و قولی دیگر آن است که: مراد به «حجارة»، سنگ کبریت است، چه آتش با او مسرعتر بود«۷»، و اینکه قول عبد اللّه عبّاس و عبد اللّه مسعود است و جماعتی از صحابه، و بر هر دو قول مبالغت است در وصف دوزخ. و در خبر می‌آید که رسول- صلّی اللّه علیه و آله- در وصف دوزخ گفت که: اینکه آتش که شما می‌بینی در دنیا جزوی است از هفتاد جزو از آتش دوزخ. و در خبری ----------------------------------- ۱. سوره انعام (۶) آیه ۱۵۰. ۲. اساس و همه نسخه بدلها: فادعوا، با توجّه به متن قرآن مجید تصحیح شد. ۳. مب: و گفت. ۴. همه نسخه بدلها قرآن. ۵. همه نسخه بدلها نیز. ۶. همه نسخه بدلها: گفت. ۷. مج، وز: مسرع باشد، آج، لب، فق، مر: مسرع

شود، مب: مسروع شود. صفحه : ۱۶۵ ديگر چنين آمد كه: هفتاد بار به آب بفرمود«۱» شستن«۲» جمره‌اى«۳» كه از دوزخ بياورند به دنيا، تا چنين شد كه مى‌بينى. گفتند: يا رسول اللّه؟ اگر اينكه آتش بودى، همانا كفايت بودى! گفت: بلى؟ و لكن عظيمتر از اينكه است [۴۲- ر] به شست«۴» و نه جزو، هر جزوى مثل اينكه آتش. و در خبرى ديگر آمد كه: اگر اهل دوزخ را بر آتش دنيا نهند، از راحت خوابشان بربايد. و در خبر است كه- رسول- عليه السّلام- گفت: اگر در اينكه مسجد صد هزار مرد باشند«۵» و در ميان ايشان يك مرد باشد از اهل دوزخ«۶»، دمى بر آرد، جمله از تف دم او بسوزند. و عبد اللّه عبّاس روايت كند كه، رسول- عليه السّلام- گفت: اى مردمان؟ از خداى بترسى«۷» حقّ ترسيدن او كه اگر قطره‌اى زقّوم دوزخ در دنيا چكانند، طعام و شراب و معاش بر همه اهل دنيا تلخ شود و تباه گردد، پس حال آن كس كه همه طعامش از آن باشد، چگونه بود؟ و در خبر مى‌آيد كه: چون داود- عليه السّلام- گريستى، مردمان او را گفتندى: كمتر گرى؟ گفتى: رها كنى تا بگريم«۸» پيش از آن روز كه در آن روز گريه سود ندارد، و پيش از آن كه استخوانها«۹» در دوزخ سوخته شود و فريشتگان عذاب مسلّط گردند«۱۰» فريشتگانى غلاظ شداد«۱۱»، لا يَعصُونَ اللّهَ ما أَمَرَهُم وَ يَفعَلُونَ ما يُؤمَرُونَ«۱۲». منصور عمّار گويد: سالى از سالها به حجّ خانه خداى مى‌شدم، به كوفه فرود آمدم. شبى بيرون آمدم در كويى از كويهاى«۱۳» كوفه مى‌گذشتم. از سرايى آوازى به در مى‌آمد كه مى‌گفت: بار خدايا؟ به عزّ و جلال تو كه من به آن معصيت كه كردم مخالفت تو نخواستم، و به نكال تو و عذاب تو جاهل نبودم، و لكن خطيئتى عارض شد -- ۱. دب، آج، لب، فق، مب فرو برد و. ۲. دب: و شستن، مب: تا شستند. ۳. دب، آج، لب، فق، مب: جزوى، مر: افتادگى دارد. ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: شصت. ۵. مج، دب، آج، لب، فق، وز، مر: باشد. ۶. مب واو، مر و. [.....] ۷. آج، لب، فق: نترسيد. ۸. همه نسخه بدلها، بجز مج، وز: گريه كنم. ۹. وز: استخانها. ۱۰. دب، آج، لب، فق، مب، مر و عزّت از ميان سلطان و گدا برداشته شود. ۱۱. همه نسخه بدلها، بجز مج، وز: كه غلاظ و شداداند. ۱۲، ۱۳. سوره تحريم (۶۶) آيه ۶. صفحه : ۱۶۶ و شقاوتى يارى داد و به پرده فرو گذاشته تو مغرور شدم، و به جهل و نادانى در تو عاصى شدم. بار خدايا؟ مرا از عذاب تو كه برهاند، و اگر دستم از رسن رحمت تو بگسلد، تمسّك به رسن«۱» كه كنم. گفت«۲»: من خواستم تا امتحانى كنم، دهن بر شكاف در نهادم و اينكه آيت بخواندم: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُم وَ أَهلِيكُم ناراً وَقُودُهَا النّاسُ وَ الحِجارَةُ عَلَيها مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ«۳»- تا به آخر آيت. نعره‌اى بزد و ساعتى اضطراب«۴» كرد و آنگه ساكن شد. در سراى بنشان كردم و بر دگر روز باز آمدم تا چه حالت است. جنازه‌اى ديدم بر در سراى نهاده و عجوزى را ديدم كه در سراى مى‌شد و به در مى‌آمد. گفتم: يا هذه؟ اينكه مرد كيست كه فرمان يافته است! گفت: جوانى خداى ترس از فرزندان رسول در ورد خويش و در مناجات بود، دوش مردى اينكه جا بگذشت، آيتى از قرآن بخواند، او بيوفتاد و ساعتى اضطراب كرد و جان بداد. من گفتم: طوبى له؟ چنين باشند اولياى خداى. هم منصور عمّار گويد: در مسجدى شدم، جوانى را [۴۲- پ] ديدم نماز مى‌كرد با خشوع و خضوع و تضرّع و گريه. گفتم: از اينكه مرد بوى آشنايان مى‌آيد. چون سلام نماز بداد، فراز شدم و گفتم: هيچ مى‌دانى كه خداى را در دوزخ واديى است نام آن «لظى»، نَزّاعَةً لِلشَّوى«۵»، گفت: نعره‌اى بزد و بيوفتاد«۶» بى هوش«۷». چون با هوش آمد«۸»، گفت: زيادتى كن. گفتم: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُم وَ أَهلِيكُم ناراً وَقُودُهَا النّاسُ وَ الحِجارَةُ«۹»- الآية. نعره‌اى بزد«۱۰» و جان بداد. من جامه از سينه او دور كردم، به خطّى روشن بر سينه او نوشته بود: فَهُوَ فِى عِيشَةٍ راضِيَةٍ، فِى جَنَّةٍ عالِيَةٍ، -- ۱. دب، آج، لب، فق، مب: بر بند، مر: بر. ۲. مر: منصور گفت. ۳. سوره تحريم (۶۶) آيه ۶. ۴. مج، دب، آج، لب، فق، وز: اضطرابى، مب، مر: ندارد. ۵. سوره معارج (۷۰) آيه ۱۶. ۶. همه نسخه بدلها: بيفتاد. ۷. دب، مب، مر: و بى هوش شد، در اساس نيز با خطى جديد و متفاوت از متن (شد) افزوده شده است. ۸. مب، مر: به هوش باز آمد. [.....] ۹. سوره تحريم (۶۶) آيه ۶. ۱۰. آج، لب، فق، مب، مر و بيفتاد. صفحه : ۱۶۷ قُطُوفُها دانِيَةٌ«۱». به كار او قيام كردم تا او را دفن كردند«۲». بخفتم، در خوابش«۳» ديدم كه مى‌آمد تاج بر سر نهاده و حلّه بهشت پوشيده، گفتم: ما فعل اللّه بك، خداى با تو چه كرد! گفت: مرا به درجه شهيدان بدر برسانيد و بيشتر. گفتم:

چرا! گفت: لأنّهم قتلوا بسیوف الکفّار و قتلت بسیف الملک الغفّار، برای آن که ایشان به شمشیر کفّار کشته شدند، و من به شمشیر ملک غفّار«۴»، پس شـهادت من به از شـهادت ایشـان بود. ابو العبّاس قطّان گفت: پادشاهی بود و دختری داشت، و در همه جهان همانش بود. او را بغایت اکرام و اعزاز داشتی، پیوسته با کام دل و مطربان. شبی مطربان«۵» از پیش او آن ملاهی می‌زدند، عابدی در همسایگی بود، آواز برداشت و اینکه آیت بر خوانـد: یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُم وَ أَهلِیکُم نـاراً وَقُودُهَا النّاسُ وَ الحِجارَةُ عَلَیها مَلائِکَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ- الایة«۶». او گفت: خـاموش شوی«۷». خاموش«۸» شدند. عابد دگر باره آیت بر خواند. کنیزک بشـنید، دسـت بیازیـد و جامه بدرّیـد و جزع و زاری کردن گرفت. پـدر را بگفتند: پدر آمد و دختر را در کنار گرفت و گفت: جان پدر؟ تو را چه رسید! گفت: به خدای«۹» بر تو، خدای را سرایی است که در او آتشی است که هیزم آن آدمیانند و سنگهاست! گفت: بلی؟ گفت: ای بی امـانت؟ پس«۱۰» مرا خبر نکردی! به خـدای که طعـام خوش نخورم و جـامه نرم نپوشم، تـا بنـدانم که من اهـل بهشـتم یا اهل دوزخ؟ أُعِدَّت لِلکافِرِینَ، «اعداد» و «استعداد»، بجاردن«۱۱» باشد، خدای تعالی ----------------------------------- ۱، ۶. سوره حـاقّه (۶۹) آیه ۲۱ تا ۲۳. ۲. همه نسـخه بدلها: کردم. ۳. مب، مر: شب در خـواب. ۴. وز: به خط کاتب اصـلی در حاشـیه افزوده است: غازی ز پی شـهادت اندر تک و پوست || غافل که شهید عشق فاضلتر از اوست فردای قیامت آن به اینکه کی ماند || کان کشته دشمن است و اینکه کشته دوست ۵. مج: با مطربان، آج، لب، فق: اهل طرب، مب، مر: با اهل طرب. ۷. همه نسخه بدلها، بجز مر ایشـان. ۸. مر: خـاموش/ خاموش. ۹. مب، مر: به حقّ خـدای. ۱۰. آج، لـب: پس چرا، مـب، مر: چرا. ۱۱. آج، لب، فـق: بچه، مب، مر: مهیّا. صفحه : ۱۶۸ گفت: اینکه آتش برای کافران بچارده‌ام«۱»- و السّلام«۲». [سوره البقرة (۲): آیه ۲۵] وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أَنَّ لَهُم جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ کُلَّما رُزِقُوا مِنها مِن ثَمَرَةٍ رِزقاً قالُوا هـذَا الَّذِی رُزِقنا مِن قَبلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً وَ لَهُم فِیهـا أَزواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُم فِیهـا خالِدُونَ (۲۵) [ترجمه] مژده ده آنـان را که بگرویدنـد و کارهـای نیـک کردنـد، ایشان راسـت بهشتهایی که می‌رود از زیر آن جویها. هر گه که روزی دهند ایشان را از آن میوه‌ای روزیی، گویند: اینکه آن است که ما را روزی دادنـد پیش از اینکه آرنـد به ایشان آن راماننـد یکـدیگر، و ایشان را بود در آن جا حوریانی«۳» پاکیزه، و ایشان در آن جا همیشـه باشـند. چون قـدیم- جلّ جلاله- وصف عـذاب دوزخیان بکرد و آنان که کفر آرند به خدای- عزّ و جلّ- در عقب آن طرفی ثواب مؤمنان و مطیعان«۴» بگفت«۵» تـا از هر دو طریـق، هم از طریق ترغیب و هم از طریق ترهیب دعوت کرده باشـد تـا مکلّفـان را داعی قویتر باشـد به فعل طاعات و اجتناب کفر و مقبّحات. فقال: وَ بَشِّرِ، مژده ده. بشارت خبری باشد متضـمّن نفع، مخبر را«۶»، و در نفع و خیر حقیقت باشد و در عذاب و مضرّت مجاز بود، چنان که حق تعالی گفت: فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ أَلِیمٍ«۷»، و در لغت هم خبری باشد که اثر آن از مسرّت و مساءت بر بشـره پیـدا شود. و برای آن گفتم که در اوّل حقیقت است و در دوم مجاز، که عرف«۸» اینکه لفظ را محقّق کرده است به خـبری«۹» که متضـمّن مسـرّت و نفع باشـد. و اگر بر اصـل وضع مانـده بودی، در هر دو حقیقت بودی از روی اسـتعمال و اشتقاق. و «بشره»، بیرون پوست آدمی بود، و «بشر»، اسم جنس است مر آدمی را، و «مباشرت»، مسّ -- ۱. کذا: در اساس و وز «بچارده‌ام»، (چ، با سه نقطه)، مج، دب، آج، لب، فق: بجارده‌ام، مب، مر: مهیّا کرده‌ام. ۲. آج، لب، فق: و اللّه اعلم، مب، و اللّه اعلم بـالصّواب قوله تعـالی، مر: و اللّه اعلم بمراده قوله تعالی. [.....] ۳. مج، دب، وز: جفتانی. ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: مطمئنان. ۵. دب، آج، لب، فق: بکند، مب، مر: می‌کند. ۶. همه نسخه بدلها چنان که اثر آن بر بشـره او پیدا شود. ۷. سوره آل عمران (۳) آیه ۲۱. ۸. دب، آج، لب، فـق، مب، مر: عرب. ۹. مـج، آج، لب، فق، مب، مر: چیزی، دب: خیری. صفحه : ۱۶۹ بشره بود به بشره، و «تباشیر صبح»، علامات«۱» صبـح باشد. الَّذِینَ آمَنُوا، موصول است وصله، و هر دو در محلّ نصب است«۲». وَ عَمِلُوا الصّالِحـاتِ، ای الطّاعـات الصّالحـات. و صالحات، صـفت موصوفی محـذوف است- چنین که گفتیم. علما خلاف کرده‌اند در آن که مراد به عمل صالح چیست، و عمل که صالح باشد! از بعضی صحابه روایت- کرده‌اند [۴۳- پ] که: مراد به صـلاح عمل، اخلاص عمل است خدای را- جلّ جلاله- چه عمل به نفاق صالح نباشد، بیانش: فَلیَعمَل عَمَلًا صالِحاً ...«۳»، ای

خالصا للّه تعالى. و از امير المؤمنين على- عليه السّلام- روايت كرده‌اند كه: مراد پنج نماز است، بيانش: وَ أَقامُوا الصَّلاةَ إِنّا لا نُضِيعُ أَجرَ المُصلِحِين«۴». عبد اللّه عبّاس مى‌گويد: عمل صالح آن بود كه از ميان خداى تعالى«۵» و بنده‌يش بر وجهى كه ريا را بدو راه نبود. معاذ جبل گفت كه: صالح آن بود كه در او چهار خصلت بود: علم و نيّت و صبر و اخلاص. سهل بن عبد اللّه گفت: آن بود كه بر وفق سبب«۶» بود، چه عمل مبتدع صالح نبود. و گفته‌اند: عمل صالح اداى امانت بود، لقوله تعالى: وَ كانَ أَبُوهُما صالِحاً ...«۷»، اى امينا. و گفته‌اند كه: عمل صالح عمل تائب بود، لقوله تعالى: وَ تَكُونُوا مِن بَعدِهِ قَوماً صالِحِين«۸»، اى تائبين. و اوليتر آن بود كه حملش بر عموم كنند تا همه وجوه داخل باشد در او، چه از ميان اينكه وجوه تنافى نيست. أَنَّ لَهُم جَنّاتٍ، محلّ او نصب است بر مفعول دوم بشّر، يقال: بشّرته كذا ------------------------------ ۱. همه نسخه بدلها: علامت. ۲. همه نسخه بدلها: بوقوع البشارة عليه. ۳. سوره كهف (۱۸) آيه ۱۱۰. ۴. سوره اعراف (۷) آيه ۱۷۰. ۵. مج، دب، آج، لب، وز، فق: باشد. ۶. همه نسخه بدلها: سنّت. ۷. سوره كهف (۱۸) آيه ۸۲. [.....] ۸. سوره يوسف (۱۲) آيه ۹. صفحه : ۱۷۰ و بكذا. «جنّات»، جمع جنّت بود، و آن بستانى«۱» باشد كه سايه درختان او زمين را بپوشد«۲» از آفتاب. و اصل كلمه، «ستر» بود، از اينكه جا سپر فراخ را «جنّة» و «مجن» خوانند، و ديوان را «جن» خوانند كه پوشيده باشند از چشم ما، و ديوانگى را جنون و جنّة خوانند كه عقل را بپوشد«۳»، و جَنَّ عَلَيهِ اللَّيلُ ...«۴»، و اجنّه، آن باشد كه شب به او در آيد. تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ، يعنى من تحت اشجارها، در زير درختانش جويها مى‌رود، براى آن كه در اخبار چنين آمد كه: جويهاى بهشت بر روى زمين رود، و در«۵» شكاف نباشد چون جويهاى دنيا. قولى ديگر آن است كه: به فرمان ايشان رود بر وفق مراد ايشان، چنان كه گفت: وَ هذِهِ الأَنهارُ تَجرِي مِن تَحتِي ...«۶»، اى بامرى، اينكه آبها«۷» به فرمان من مى‌رود، حكايت است از فرعون. و «انهار»، جمع نهر باشد، و «نهر» و «نهر» دو لغت است. و نهر را اشتقاق از فراخى بود. و روز را براى فراخى«۸» روشنايى نهار خوانند، و قول شاعر از اينكه جاست: انهرت«۹» فتقها در بيتى كه برفت، اى وسّعت. در اخبار چنين مى‌آيد كه: جويهاى بهشت بر روى زمين مى‌رود، چنان كه متفرّق نمى‌شود بى حايلى. و چهار جوى: آب، و مى، و شير، و انگبين، به يك جاى مى‌رود كه آميخته نشود«۱۰». گفتند: صادق- عليه السّلام- مى‌گفت اينكه خبر. ملحدى بشنيد، گفت: عقل اينكه حديث چگونه پذيرد كه چهار مايع به يك جاى باشند و مختلط نشوند؟ صادق گفت: اى بيچاره؟ نبينى كه خداى تعالى در يك پوست خايه مرغ، دو مايع [۴۴- ر] جمع كرد به رنگ و طعم و طبع مختلف، و هيچ دو با هم در«۱۱» شكاف نباشد چون جويهاى دنيا. قولى ديگر آن است كه: به فرمان ايشان رود بر ------------------------------ ۱. مب: بوستان. ۲. همه نسخه بدلها: بپوشاند. ۳. مب، مر: بپوشاند. ۴. سوره انعام (۶) آيه ۷۶. ۵، ۱۱. دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر، ها او. ۶. سوره زخرف (۴۳) آيه ۵۱. ۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: انهار. ۸. آج، لب، فق: آن فراخى، مب: فراخى آن. ۹. دب، آج، لب، فق، مر: و انهرت. ۱۰. مر: نشوند. صفحه : ۱۷۱ عباده صامت روايت كند از رسول- عليه السّلام- كه گفت: بهشت صد درجه است، از درجه تا به درجه«۱» صد ساله راه است و فردوس از بالاى همه است، چهار جوى از آن جا فرو«۲» مى‌آيد: يكى از آب، يكى از مى، يكى از شير، يكى از انگبين. چون از خداى بهشت خواهى، بهشت فردوس خواهى. و انس مالك روايت كند كه: همانا شما گمان برى كه جويهاى بهشت در اخاديد زمين باشد؟ آن، بر روى زمين رود، از يك جانبش مرواريد باشد، و از يك جانب ياقوت، و گل او مسك«۳» اذفر باشد. گفتند: اذفر چه باشد! گفت: خالص«۴» كه با او خلطى نباشد. مسروق روايت كند از عبد اللّه عبّاس كه او گفت: جويهاى بهشت از زير كوههاى مسك«۵» بيرون مى‌آيد. خالد بن معدان، روايت كند كه: تلّهاى«۶» مشك در بهشت بيشتر از ريگهاى دنياست. از عصاره آن جويها بيرون مى‌آيد از شير سپيدتر و از انگبين شيرينتر. بر كنار آن كوههاى مرواريد باشد. كُلَّما رُزِقُوا مِنها مِن ثَمَرَةٍ رِزقاً، هر گه كه ايشان را از آن جا روزيى دهند. «رزقوا»، فعلى است مسند با مفعول«۷»، و اينكه فعل را مجهول گويند، و فعل ما م يسمّ فاعله گيند. و «من»، تبيين راست. «رزقا»، مفعول دوم «رزقوا» است. قالُوا هذَا الَّذِي رُزِقنا مِن قَبلُ، عبد اللّه عبّاس و عبد اللّه بن مسعود و قتاده و مجاهد گويند: مِن قَبلُ، يعنى فى الدّنيا. اينكه آن ميوه‌هاست كه ما را در دنيا دادند، يعنى

مثل آن است. و وجه اینکه تأویل آن باشد که آن کس که او طعامی لذیذ که او را خوش آمده باشد خورده بود، دلش در بند آن بود که کی باشد که مثل آن باز یابد. حق تعالی خبر داد که: آن میوه‌ها مانند اینکه میوه‌ها بود که دل شما بدان متعلّق«۸» شده باشد، و اینکه اختیار محمّد جریر است. -------------------------------- ۱. مب، مر دیگر. ۲. مج، دب، آج، لب، فق، ها: فرود. ۳، ۵. همه نسخه بدلها: مشک. [.....] ۴. مب: خالصی. ۶. مج، وز: کلّه‌های، دب، آج، لب، فق، مر: قلّه‌ها. ۷. همه نسخه بدلها: بجز مب، ها: مفعول به. ۸. دب، مب، مر: متعلّق. صفحه : ۱۷۲ و روایت کلبی از عبد اللّه عبّاس آن است که: خدای تعالی ایشان را میوه‌های متشابه دهد تا آنچه دوم بار آرند ایشان را گویند: اینکه خود هم آن است که ما اوّل خوردیم از قوّت تشابه، آنگه به طعم مختلف [یابند]«۱» بدانند که نه آن است. و اصمّ گفت: معنی آن است که«۲» ایشان میوه‌ای از درخت بگیرند، مانند آن در حال پدید آید، فی اللّون و الطّعم، و اینکه غایت متمنّی مرد باشد. و مسروق روایت کند که: درختان بهشت ساق ساده ندارند، بل از آخر تا به اوّل منضود و منظوم باشد به«۳» میوه، هر گه که یکی از او بگیرند«۴»، خدای تعالی مانند آن باز آفریند. و حسن بصری روایت کند که رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: به آن خدای که مرا به حق«۵» بفرستاد که میوه بهشت از درخت باز کنند، به دهن نا رسیده که خدای تعالی به بدل آن مانند آن باز آفریند. وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً، به ایشان آرند آن را ماننده با یکدیگر [۴۴- پ] و نصب او بر حال باشد از «به»، یعنی مانند یکدیگر بود در لون و طعم و منظر، و اینکه روایت سدّی است از عبد اللّه عبّاس و قول عبد اللّه مسعود است و جماعتی«۶» صحابه. و حسن و قتاده و إبن جریج می‌گویند: مانند یکدیگر بود در جودت و نیکی در او هیچ بدو نفایت«۷» نباشد. عطاء بن یسار روایت کند که: درختان بهشت از زر باشد و برگهای آن از حلّه‌های بهشت باشد و میوه‌های آن«۸» چند کوزه‌های بزرگ باشد از سیم سپیدتر و از مشک خوشتر و از شکر شیرینتر و از کره«۹» نرمتر. مجاهد روایت کند که: زمین بهشت از سیم باشد و خاکش مشک باشد، و -------------------------------- ۱. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۲. همه نسخه بدلها، بجز ها هر گه که. ۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: از. ۴. ها: باز کنند. ۵. دب، آج، لب، فق، مب: به خلق، مر: به حق به خلق. ۶. اساس: جماعت، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. ۷. آج، لب، فق، مب، مر: هیچ تفاوت. ۸. دب، آج، لب، فق، مب: از. ۹. مر: مسکه. صفحه : ۱۷۳ اصل درختانش از زر باشد و شاخهای آن از لؤلؤ و زبرجد و یاقوت. اگر ایستاده بود، دست به میوه [او]«۱» رسد، و اگر نشسته بود همچنین و اگر خفته باشد، شاخ سر فرود آورد تا او میوه باز کند، و ذلک قوله تعالی: وَ ذُلِّلَت قُطُوفُها تَذلِیلًا«۲». ابو سعید خدری روایت کند که رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- گفت: در بهشت مرغان باشند، هر مرغی را هفتاد هزار پر بود. صحنی در پیش مرد بنهند، آن مرغ بیاید و بر آن صحن افتد و پرها بیفشاند، از هر پریش لونی طعام بیرون آید از برف سپیدتر و از کره نرمتر و از انگبین شیرینتر که آن الوان بهری با«۳» بهری نماند. وَ لَهُم فِیها أَزواجٌ مُطَهَّرَةٌ، و ایشان را جفتانی باشند پاکیزه. زوج مرد را و زن را گویند. پاکیزه باشند از ریبت و تهمت، و گفته‌اند: پاکیزه باشند از بول و غایط و منی و حیض و استحاضه و آب دهن و آب بینی و جمله مکاره. و رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: حور العین در بهشت به غنا گویند: نحن خیرات حسان خلقنا لأزواج کرام، ما زنان با خیر و جمالیم، ما را برای شوهرانی کریم آفریده‌اند، نحن الخالدات فلا نموت ابدا و نحن النّاعمات فلا نبؤس ابدا و نحن الرّاضیات فلا نسخط ابدا، ما پایندگانیم«۴» که بنمیریم هرگز، و ما به نعمت پروردگانیم«۵» که به سختی نرسیم هرگز، و ما خشنودانیم که خشمگین نشویم هرگز. چون جفت خود را [۴۵- ر] بیند، گوید«۶»: انت لی و انا لک لم تر عینای مثلک، تو مرایی و من تو را، چشمهای من چون تو«۷» ندید. سعید بن عامر روایت کند که، رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: اگر زنی از زنان بهشت یک بار سر به دنیا فرود آرد، همه زمین پر از بوی مشک شود و نور از آفتاب و ماه بستاند. و عبد اللّه عبّاس روایت کند که: اگر یکی از حور العین خیو در هفت دریا فگند، آب دریا جمله عذب شود، و به صیانت به آن جا باشد«۸» که خدای تعالی -------------------------------- ۱. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. [.....] ۲. سوره دهر (۷۶) آیه ۱۴. ۳. مج، آج، لب، فق، وز، مب: وا. ۴. مج، وز، مب: بندگانیم، ها: زندگانیم. ۵. فق: پرورندگانیم. ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر،

ها: بینند، گویند. ۷. دب، آج، لب، فق، مب، هـا: تویی. ۸. همه نسـخه بدلها، بجز ها: باشند. صفحه : ۱۷۴ می گوید: حُورٌ مَقصُوراتٌ فِی الخِیامِ«۱»، در خیمه‌ها سرها در پیش افگنده، سر بر ندارند تا جفت خود را نبینند، دست هیچ آدمی و پری به ایشان نا رسیده که: لَم یَطمِثهُنَّ إِنسٌ قَبلَهُم وَ لا جَانٌّ«۲» و در آن که در بهشت تمتّع و طی باشد خلاف نیست، در فرزند خلاف کردند. در خبری آوردند که: فی الجنّهٔ جماع ما شئت و لا ولد ، گفت: در بهشت جماع باشد چندان که خواهی و فرزند نباشد. و در خبری دگر که ابو سعید خدری روایت کند از رسول- صلّی اللّه علیه و آله- چنین است که گفت: چون مؤمن را در بهشت آرزوی فرزند شود«۳»، حمل«۴» و وضع و رضاع، به یک ساعت باشد بر حسب مراد. آنگه حق تعالی آنچه تمامی نعمت به آن متعلّق است و آن«۵» دوام و نفی انقطاع است بگفت. وَ هُم فِیها خالِدُونَ ایشان، یعنی اهل بهشت، در بهشت مخلّد مؤبّد باشند، که دوام بقای ایشان را انقطاع نبود. ابو هریره روایت کند که: اهل بهشت را ندا کنند که: تصحّون فلا تمرضون ابدا، تن درست باشی که هرگز بیمار نشوی؟ و تشبعون فلا تجوعون ابدا، و سیر شوی که هرگز گرسنه نباشی؟ و تشبّون فلا تهرمون ابدا، و جوان باشی که هرگز پیر نشوی؟ و تحیون فلا تموتون ابدا، و زنده باشی که هرگز بنمیری؟ مویهای شما گرد آلود«۶» و اندام شما تغیّر نپذیرد، و در آن جا هرگز سختی نبینی. قدیم- جلّ جلاله- انواع منافع و لذّات در اینکه آیت جمع کرد. ذکر بستانها و جویها کرد تا لذّت منظر باشد و نزهت چشم، و گفت: کُلَّما رُزِقُوا، تا ذکر مطاعم و تناول لذّات آن گفته باشد. و گفت: أَزواجٌ مُطَهَّرَهٌ، تا ذکر تمتّع و قضای شهوت کرده باشد. و گفت: وَ هُم فِیها خالِدُونَ، تا به خوف انقطاع مکدّر و منغّص«۷» ---------------------------------- ۱. سوره رحمن (۵۵) آیه ۷۲. ۲. سوره رحمن (۵۵) آیه ۷۴. ۳. همه نسخه بدلها: باشد. ۴. آج، لب، فق، مب: بـل. ۵. آج، لب، فق از. ۶. مج، دب، لب، فق، وز: کردکن، آج: دگرگون، مب، مر: گرد نگیرد، هـا: گرد نگیرد و جامه‌های شما هرگز کهنه نشود. ۷. آج، لب: منقص، دب، فق، مر: منقض. [.....] صفحه : ۱۷۵ نباشد- رزقنا اللّه تعالی و ایّاکم برحمته.

[سوره البقرهٔ (۲): آیات ۲۶ تا ۲۷]

]اشاره[

إِنَّ اللّهَ لا یَستَحیِی أَن یَضرِبَ مَثَلاً ما بَعُوضَهً فَما فَوقَها فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا فَیَعلَمُونَ أَنَّهُ الحَقُّ مِن رَبِّهِم وَ أَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا فَیَقُولُونَ ما ذا أَرادَ اللّهُ بِهذا مَثَلاً یُضِلُّ بِهِ کَثِیراً وَ یَهدِی بِهِ کَثِیراً وَ ما یُضِلُّ بِهِ إِلاَّ الفاسِقِینَ (۲۶) الَّذِینَ یَنقُضُونَ عَهدَ اللّهِ مِن بَعدِ مِیثاقِهِ وَ یَقطَعُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ وَ یُفسِدُونَ فِی الأَرضِ أُولئِکَ هُمُ الخاسِرُونَ (۲۷) [۴۵- پ]

[ترجمه]

خدای شرم ندارد که مثلی بزند [سراسکی]«۱» و آنچه بالای آن باشد، امّا آنان که ایمان آرند، دانند که آن درست است از خدای ایشان [را]«۲» و امّا آنان که کافر شدند، گویند که [چه]«۳» خواست خدای به اینکه مثل گمراه کند به آن بسیاری را، و راه نماید به آن بسیاری را، و گمراه نکند به آن مگر فاسقان را. آنان که بشکافند پیمان خدای از پس استواری آن و ببرند آنچه فرمود خدای به آن که بپیوندند و تباهی کنند در زمین، ایشانند که زیانکارند. اینکه دو آیت است. سبب نزول اینکه آیت آن بود که چون خدای تعالی مثل زد به چیزهای اندک چون: عنکبوت و ذباب، جهودان از آن بخندیدند و گفتند: خدای تعالی به اینکه مثل زدن چه خواست به اینکه چیزهای خسیس! اینکه، کلام خدای را نماند. خدای تعالی، اینکه آیت فرستاد ردّ برایشان، گفت: إِنَّ اللّهَ لا یَستَحیِی، خدای شرم ندارد، و اینکه قول قتاده است. عبد اللّه عبّاس و عبد اللّه مسعود گفتند«۴»: چون خدای تعالی مثل زد منافقان را به آن دو چیز که در آیات مقدّم«۵» برفت از مستوقد آتش و«۶» و صیّب و منافقان گفتند: خدای تعالی چگونه مثل زند به چیزی، و

او از آن بزرگوارتر است که مثل زنـد؟ خـدای تعالی اینکه آیت فرسـتاد ردّ برایشان، و اینکه قول اولیتر است از قول قتاده، برای آن که در آیات مقدّم ذکر آن مثلها و منافقان رفته است، پس اینکه لایقتر باشد به سیاقت آیات. ------------------------------ ۱، ۲، ۳. اساس: نـدارد، از مج افزوده شد. ۴. اساس: گفت، با توجّه به نسـخه آج، تصحیح شد. ۵. مج، وز: ما تقدّم. ۶. همه نسـخه بدلها، بجز ها از. صفحه : ۱۷۶ امّـا، حقیقت «حیا»، امتناع باشـد از فعلی برای خوف وضع قـدر را یا ملامت غیری او را، و حقیقـت آن بر خـدای تعـالی روا نیست، برای آن که اینکه معنی که گفته شـد، بر خـدای روا نیست. و در معنی «یسـتحیی»، خلاـف کردنـد. بعضـی گفتند: لا یمتنع، امتناع نکند«۱» و بـاز نایسـتد. و بعضـی دگر گفتنـد: لا یترک، رها نکنـد. و بعضـی دگر گفتنـد: لا یخشـی، نترسـد. و گفتنـد: ترس، به معنی حیـا آمـده است فی قوله: وَ تَخشَـی النّاسَ وَ اللّه أَحَقُّ أن تَخشاه ...«۲»، یعنی از مردم شـرم می‌داری [۴۶- ر] چـون ترس بـه معنی حیـاست، شایـد کـه حیـا به معنی ترس باشـد اینکه جـا. و «اسـتحیا» و «انقبـاض» و «انجزال» و «ارتداع» و «انقماع»، متقارب المعنی باشد. رمّانی گفت: معنی آیت آن است که مثل زدن به محقّرات اشیا از آن باب نیست که از او شرم باید داشتن، اگر حقیقت شرم بر او روا بودی هم«۳» شرم نداشتی. و ضدّ حیا، «قحة»«۴» باشد، و وقح، ضدّ حیا باشد. پس خدای تعـالی گفت: من رها نکنم ضـرب مثل با آنچه«۵» باشد، چون دانم که صـلاحی«۶» به آن متعلّق است، تـا«۷» کسـی را لطف خواهد بودن، برای آن که حکمت در اینکه باب مختلف نشود به صـغیر و کبیر و دقیق و جلیل. امّا ضرب مثل را معنی وصف و بیان باشد از طریق تشبیه حالی به حالی، چنان که گفت: ضَرَبَ لَکُم مَثَلًا مِن أَنفُسِکُم ...«۸»، ای وصف لکم. و گفته‌اند: ضرب العدد فی العدد، از اینکه باب باشد. و «ضـرب» نوع باشد، یقال: ضـرب من الضّروب، یعنی نوع من الانواع و «مثل» و «مثل» یکی باشد، چون: شبه و شبه، قال کعب بن زهیر: کانت مواعید عرقوب لها مثلا و ما مواعیده الّا الأباطیل ------------------------------ ۱. همه نسخه بدلها، بجز مب، ها از او. ۲. سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۷. ۳. مج، وز: غیر. ۴. آج، لب، فق، وز، مب، مر: وقحة. ۵. آج، لب، فق، مب، مر با هم. ۶. همه نسخه بدلها، بجز دب، ها: صلاح. ۷. دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر: تا. ۸. سوره روم (۳۰) آیه ۲۸. صفحه : ۱۷۷ اگر چه «مثل»، «شبه» باشد، فرقی ظاهر هست در اصل وضع و عرف از میان تشبیه و تمثیل، چه تشبیه را نهاد اینکه باشد که: زید کعمرو، او هذا کذاک«۱». و تمثیل اینکه باشـد، مثل: کذا«۲» کـذا، پس اینکه تمثیل حال بود به حال، و آن تمثیل«۳» شخص بود به شخص. اکنون در «ما» خلاف کردند. بعضـی گفتند: ابهامیّه است، چنان که: «لأمر ما جدع انفه قصـیر»، در قصّه زبّاء و کقول الشاعر: أمر مـا یسوّد من یسود و معنی آن باشـد که: هر مثل که باشـد، پس «ما» برای توکیـد ابهام و تنکیر آورد. و قولی دیگر آن است که: «مـا» نکره اسـت امّـا موصـوفه او غیر موصـوفه. آن کس که موصـوفه گفت، گفت: «بعوضـة»، صـفت اوست. و آن که غیر موصـوفه گفت، گفت: «بعوضـة»، بـدل است از او. و قولی دیگر آن است که: «ما» موصوله است، و تقـدیر چنین باشـد: مثلا الّذی هو بعوضة، اکنون «بعوضـة» به رفع بـایست، و لکن چون به جـای مثـل است، اعراب مثل به او داد، چنان که شاعر گفت: لکفی بنا فخرا علی من غیرنا حبـ النّبیّ محمّد ایّانا«۴» و مانند اینکه، قوله تعالی: تَماماً عَلَی الَّذِی أَحسَنَ ...«۵»، و تقدیر هم اینکه است که: هو«۶» احسن، در قراءت آن کس که به نصب خواند. و قولی دیگر آن است که: [زیاده است]«۷» چنان که شاعر گفت: لا لیتما هذا الحمام در روایت آن که به نصب گویـد. و کما قال: فَبِما رَحمَةٍ مِنَ اللّهِ ...«۸»، ای برحمة«۹»، و معنی آن بود که که: مثلا بعوضـة. و فرّاء می گوید: به «مـا»، «مـا بین» ------------------------------ ۱. همه نسـخه بـدلها، بجز هـا: کـذلک، ها: نـدارد. ۲. همه نسـخه بـدلها، بجز ها و. [.....] ۳. همه نسـخه بدلها، بجز ها: تشبیه. ۴. دب، آج، لب، فـق، مب، مر در قراءت آن که نصب خوانـد. ۵. سوره انعام (۶) آیه ۱۵۴. ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: هو الّذی. ۷. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۸. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹. ۹. وز: برحمته. صفحه : ۱۷۸ می‌خواهـد، چنان که عرب گوید: مطرنا ما زبالة فالثّعلبیّة و هو من احسن النّاس ما قرنا فقدما، ای«۱» ما بین الموضـعین و مـا بین قرنه الی قـدمه. و معنی آیت آن بود که: خـدای تعالی [۴۶- پ] امتناع نکنـد که مثل زنـد از میان بعوضه‌ای در صغر و حقـارت تـا به آنچه بالای آن باشـد. و اینکه اقوال همه نیکو و محتمل است- و اللّه اعلم بمراده. و قوله: فَما فَوقَها، اینکه «ما»،

موصوله باشد به معنی فالّذی هو فوقها، یا نکره موصوفه که فشیئا هو فوقها. و بعوضه از صغار «بق» باشد«۲»، کأنّه بعضه. در معنی «فما فوقها»، دو قول گفته‌اند: یکی آن که فما فوقها فی الصّغر، تا معنی مبالغت وصف باشد در حقارت، چنان که یکی گوید: فلان اضعف من الذّباب! تو گویی: فوق ذلک، یعنی فی الضّعف. و قولی دیگر آن که: فوق ذلک، ای اعظم من ذلک، و«۳» معنی بر عکس معنی اوّل بود. و در شاذّ، رؤبهٔ بن العجّاج خواند: بعوضهٔ، به رفع. فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا، «امّا» حرفی است متضمّن شرط و جزا، برای آن در جوابش «فا» باید لا بدّ، چنان که فَأَمَّا الْیَتِیمَ فَلا تَقهَر، وَ أَمَّا السّائِلَ فَلا تَنهَر، وَ أَمّا بِنِعمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّث«۴»، و لغت عامّه عرب، «امّا» باشد، و لغت تمیم، «ایما»، چنان که شاعر گفت: مبتّلهٔ هیفاء ایما و شاحها فیجری و امّا الحجل منها فلا یجری فجمع بین اللّغتین، گفت: فَیَعلَمُونَ أَنَّهُ الحَقُّ مِن رَبِّهِم، امّا مؤمنان دانند که اینکه حقّ است و صدق است و از نزدیک خداست. سؤال کردند که: چرا بعوضه را از میان حیوانات تخصیص کرد! یکی قول آن است که: لصغرها، برای کوچکی او را، کأنّه بعض البقّ. و یکی دیگر آن که: مثل زد منافقان را به او که او تا گرسنه بود زنده باشد، چون سیر شود بمیرد تا با منافقان نماید که حال ایشان چون حال بعوضه باشد، چون کارشان مستقیم خواهد شدن وقت ------------------------------- ۱. اساس: اینکه، به قیاس با نسخه مج و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. ۲. آج، مب، مر: بعوضه آن پشه کوچک باشد. ۳. همه نسخه بدلها، بجز ها اینکه، ها: ندارد. ۴. سوره ضحی (۹۳) آیه ۹ تا ۱۱. صفحه : ۱۷۹ هلاکشان باشد، إِنَّما نُملِی لَهُم لِیَزدادُوا إِثماً وَ لَهُم عَذابٌ مُهِینٌ«۱». وَ أَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا فَیَقُولُونَ، و امّا کافران چون اینکه مثل بشنوند، بر سبیل انکار گویند: ما ذا أَرادَ اللّهُ بِهذا مَثَلًا، صورت استفهام است و مراد انکار، یعنی اینکه چه سخن باشد و خدای را به اینکه چه حاجت است، و اینکه به چه در خور است، و در اینکه چه فایده است! خدای تعالی جواب داد که: در اینکه چه فایده است، گفت: یُضِلُّ بِهِ کَثِیراً وَ یَهدِی بِهِ کَثِیراً، تا اضلال کند به آن بسیاری کس را، و هدایت کند به آن بسیاری«۲» را«۳»، و معنی آیت روشن نشود مگر پس از آن که معنی ضلال و افساد و اقسام او گفته شود، چه معنی هدی«۴» و اقسام او برفت. بدان که: اصل «ضلال«۵»» هلاک بود، یقال: ضلّ الماء فی اللّبن اذا ضاع فیه، و از اینکه جاست قول خدای تعالی: أَ إِذا ضَلَلنا فِی الأَرضِ ...«۶»، ای هلکنا، چون در زمین نیست شویم. و آن را که اداء کند به هلاک و عقاب«۷» یا طریق آن باشد بر توسّع، آن را ضلال خوانند. از وجوه ضلال، یکی عذاب بود، کما قال تعالی: إِنَّ المُجرِمِینَ [۴۷- ر] فِی ضَلالٍ وَ سُعُرٍ«۸». و «اضلال» از اینکه قسمت به معنی عقوبت باشد، قال اللّه تعالی: وَ یُضِلُّ اللّهُ الظّالِمِینَ وَ یَفعَلُ اللّهُ ما یَشاءُ«۹»، یعنی یعاقبهم. و اینکه نیز حقیقت باشد. و امثال اینکه بسیار است در قرآن، قوله: بَل«۱۰» إِن أَنتُم إِلّا فِی ضَلالٍ کَبِیرٍ«۱۲». دگر، «اضلال»، به معنی ابطال عمل آید فی قوله: فَلَن یُضِلَّ أَعمالَهُم«۱۳»، و قوله: الَّذِینَ ضَلَّ سَعیُهُم فِی الحَیاةِ الدُّنیا ...«۱۴»، ای بطل. دگر، به ------------------------------- ۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۸. ۲. همه نسخه بدلها، بجز ها کس. ۳. آج، لب، فق، وز، مب و هدایت رساند به آن بسیاری را. [.....] ۴. همه نسخه بدلها، بجز ها: هدایت. ۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: اضلال. ۶. سوره سجده (۳۲) آیه ۱۰. ۷. همه نسخه بدلها، بجز ها: عذاب. ۸. سوره قمر (۵۴) آیه ۴۷. ۹. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۷. ۱۰. اساس و دیگر نسخه بدلها: انّ، با توجّه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد. ۱۱. سوره سبأ (۳۴) آیه ۸. ۱۲. سوره ملک (۶۷) آیه ۹. ۱۳. سوره محمّد (۴۷) آیه ۴. ۱۴. سوره کهف (۱۸) آیه ۱۰۴. صفحه : ۱۸۰ معنی حرمان«۱» از زیادت الطاف که در حقّ مؤمنان کند، که در حقّ کافران راست نیاید، لمقامهم علی کفرهم، چنان که گفت: وَ مَن یُرِد أَن یُضِلَّهُ یَجعَل صَدرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً ...«۲»، دگر به معنی اذهاب از راه بهشت، چنان که در وجوه هدایت، یکی هدایت به راه بهشت و ثواب است. و «افعل» را وجوهی باشد که بر آن تفسیر دهند، یکی از آن به معنی حکم گویند: أفلس«۳» القاضی فلانا اذا حکم بافلاسه، قاضی فلان کس را مفلس بکرد، معنی آن باشد که حکم بکرد به افلاس او. دگر به معنی تسمیت«۴»، چنان که: اکفرته و افسقته«۵»، یعنی نامش نهادم و کافر و فاسقش خواندم، چنان که کمیت گفت: فطایفهٔ قد اکفرونی بحبّکم و طایفهٔ قالوا مسیء و مذنب دگر به معنی وجدان او بر آن صفت، یقال: اضلّ فلان بعیره، ای وجده ضالّا. و ما دانیم که هیچ کس شتر گم نکند، و لکن از او گم شود، چنان که شاعر گوید: هبونی امرءا

منکم اضلّ بعیره له ذمّهٔ انّ الذّمام کبیر نبینی که در بیت دگر«۶» گفت: و للصّاحب المتروک اعظم حرمهٔ علی صاحب من ان یضلّ بعیر دگر به معنی ترک تعهّد و تخلیت از میان او و میان آن فعل که در وی باشد تا عند آن ضلال حاصل شود، چنان که گویند«۷». افسد زرعه إذا خلّاه من السّقی و العمارهٔ. و هر کسی که زرّی مشکوک«۸» دارد بر آتش نهد سیاه شود، گویند: افسد ذهبه، و آن افساد نه او کرده باشد، آن خود در زر بوده باشد، و لکن به فعل او ظاهر شده باشد. اینکه جمله وجوه روا بود که با خدای تعالی اضافت کنند. فامّا، به معنی خلق ضلال در او یا منع او از ایمان یا دعوت به اضلال یا به طریق تلبیس ادلّت، اینکه بر خدای تعالی روا نباشد، برای آن که قبیح است، و خدای ------------------------------ ۱. همه نسخه بدلها، بجز ها باشد. ۲. سوره انعام (۶) آیه ۱۲۵. ۳. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، با توجّه به ضبط لغت و استعمال اهل لسان «فلّس» صحیح است. [.....] ۴. مر آمده. ۵. آج، لب، فق، مب: اقسمته. ۶. همه نسخه بدلها، بجز ها چه. ۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: گوید. ۸. آج، لب، فق، مب، مر: مسکوک. صفحه : ۱۸۱ - جلّ جلاله- از فعل قبیح منزّه و متعالی است، و خدای تعالی آن جنس ضلال را با ارباب خود حواله کرد، یکی از آن«۱» شیطان فی قوله: وَ لَقَد أَضَلَّ مِنکُم جِبِلًّا کَثِیراً ...«۲»، با«۳» فرعون: وَ أَضَلَّ فِرعَونُ قَومَهُ وَ ما هَدی«۴»، [۴۷- پ] با سامری. وَ أَضَلَّهُمُ السّامِرِیُّ«۵»، با«۶» اصنام فی قوله: إِنَّهُنَّ أَضلَلنَ کَثِیراً مِنَ النّاسِ ...«۷»، دگر، اگر خدای تعالی اضلال کند، به معنی خلق ضلال و منع از ایمان، امر و نهی و وعد«۸» و وعید و مدح و ذمّ و ثواب و عقاب باطل شود. امّا معنی ضلال و هدی از«۹» اینکه آیت: بیشتر اهل علم بر آنند که مراد به هدی آن است که مؤمنان تقبّل کردند و معترف شدند و ایمان آوردند بدان و کافران منکر شدند آن را و جحود کردند. آن را هدی خواند و اینکه را ضلال و اضافت آن به خود به آن«۱۰» طریق کرد که بیان کردیم فی اضافهٔ الایمان و الکفر الی السّورهٔ. چون عند«۱۱» نزول سورت مؤمنان در ایمان بیفزودند و کافران در کفر، اضافت آن زیادت با سورت کرد«۱۲» فی قوله تعالی: وَ إِذا ما أُنزِلَت سُورَةٌ فَمِنهُم مَن یَقُولُ أَیُّکُم زادَتهُ هذِهِ إِیماناً«۱۳»- الایات. و بر آن طریق یکی«۱۴» از ما چیزی خواهد از کسی که گران آید بر او دادن آن، ندهد، گویند: فلان بخّل فلانا، فلان، فلان را بخیل بکرد، یعنی عند«۱۵» سؤال او بخل اینکه ظاهر شد. و قوله: وَ ما یُضِلُّ بِهِ إِلَّا الفاسِقِینَ، یعنی جز بر فاسقان«۱۶» قبول اینکه امثال«۱۷» کردن گران نیاید تا ضلال ایشان ظاهر شود. و وجهی دیگر آن است که: جماعتی هدی بر طریق ثواب حمل کردند و ضلال«۱۸» بر اضلال از راه بهشت. ------------------------------ ۱. مر جمله. ۲. سوره یس (۳۶) آیه ۶۲. ۳. دب: و با. ۴. سوره طه (۲۰) آیه ۷۹. ۵. سوره طه (۲۰) آیه ۸۵. ۶. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۶. ۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: و با. ۸. آج، لب، فق، مب: وعده. ۹. همه نسخه بدلها: در. [.....] ۱۰. مج، آج، دب، لب، فق، وز: بر آن، مر: بدان. ۱۱، ۱۵. مر: در حال. ۱۲. آج، لب، فق، مب، مر: کردیم. ۱۳. سوره توبه (۹) آیه ۱۲۴. ۱۴. مج، فق، لب، وز، مب، مر: که، دب، آج، که یکی. ۱۶. همه نسخه بدلها و کافران. ۱۷. همه نسخه بدلها، بجز دب: مثال. ۱۸. آج، لب، فق، مب، مر را. صفحه : ۱۸۲ و وجهی دیگر، بعضی هدی حمل کردند بر زیادت الطاف و اضلال بر حرمان از آن، و ابو علی حمل کرد بر عقوبت«۱» و گفت: دلیل بر آن که به معنی جزا و عقوبت است، آن است که گفت: وَ ما یُضِلُّ بِهِ إِلَّا الفاسِقِینَ. و اصل فسق، خروج باشد از کاری. عرب گویند«۲»: فسقت الرّطبهٔ عن قشرها اذا خرجت. پس کافر و منافق را در اینکه آیت فاسق خواند«۳» برای آن که از طاعت بیرون آمده باشد«۴»، آنگاه آن فاسقان را وصف کرد، گفت: آنانند که نقض عهد خدای کنند و پیمانی که با خدای کنند، تمام نکنند و به سر نبرند، بل بشکافند. بعضی مفسّران گفتند: مراد جهودانند که خدای تعالی در توریت عهد بستد از ایشان که حدیث رسول پنهان نکنند. خلاف کردند توریت را و عهد بشکافتند، چنان که گفت: وَ إِذ أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنّاسِ وَ لا تَکتُمُونَهُ«۵»- الایهٔ. بعضی دگر گفتند: مراد به آیت منافقانند که دست به بیعت و عهد به رسول دادند، و آنگه آنچه به زبان و دست بسته بودند، به دل بشکافتند. و سعد بن ابی وقّاص را پرسیدند از اینکه آیت، گفت: مراد به آیت خوارجاند که پس از آن که در دین و در عهد آمدند خلاف کردند و بشکافتند، لا جرم رسول- علیه السّلام- ایشان را ناکثان«۶» خواند. و ناکث [۴۸- ر] و ناقض یکی باشد در لغت، و اینکه وصف که خدای کرد

در آیت به ایشان لایق است. و رسول- علیه السّلام- خبر داد امیر المؤمنین را- علیه السّلام- که: ستقاتل النّاکثین و القاسطین و المارقین، گفت: تو با اینکه سه گروه پس از من قتال کنی، همچنان بود که خبر داد، با ناکثان به بصره قتال کرد و با قاسطان به صفّین، و با مارقان به نهروان- و آن قصّه مشهور است در تواریخ و سیر. امّا «عهد»، در لغت چند معنی دارد: یکی به معنی عقد میثاق باشد، چنان که گویند: با فلان عهدی کردم. و عهد به معنی رؤیت باشد، چنان که گویند: عهد من به فلان دیر است یا نزدیک است. و عهد، به معنی وصیّت باشد، یقال: عهدت -------------------------------- ۱. آج، عقوبته. ۲. همه نسخه بدلها: گوید. ۳. آج، لب، فق، مب: خواندند. ۴. همه نسخه بدلها: آمده‌اند. ۵. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۷. ۶. دب، آج، لب، فق، مر عهد. [.....] صفحه : ۱۸۳ الی فلان، یعنی اوصیت الیه. و عهد و عهاد، باران باشد. و عهد و عقد و میثاق نظایر باشند. و آن کسی که گوید: عاهدت اللّه، با خدای عهد کردم، یا گوید: علیّ عهد«۱» اللّه، پس خلاف کند، بنزدیک ما بر او مثل کفّارت ظهار باشد، و بنزدیک بعضی فقها کفارت سوگند باشد بر او. و بعضی گفتند: بر او کفّارت نباشد. و میثاق، مفعال باشد از وثیقه، و آن استوار بکردن عهد باشد. وَ یَقطَعُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ«۲»، از آن کس که خدای تعالی فرمود که با او بپیوندی ببرّند. قتاده گفت: مراد صلت رحم است، و اصمّ گفت: مراد آن است که، به رسول پیوندند«۳» و به مؤمنان، و اولیتر حمل آن بود بر عموم. وَ یُفسِدُونَ فِی الأَرضِ، مراد به فساد در زمین، ظلم است و تعدّی و راه زدن و هر معصیتی که ضرر آن متعدّی باشد به غیر آن«۴». و گفته‌اند: مراد نفاق است، چه منافقان به اظهار موافقت در اسلام و اهل اسلام، نکایت بیشتر توانستند کردن از مشرکان. أُولئِکَ هُمُ الخاسِرُونَ ایشان زیانکارانند. و اصل «خسران»، نقصان بود، و خسران در بیع نقصان بود از بها، و جریر می‌گوید: انّ سلیطا فی الخسار انّه اولاد قوم خلقوا أقنّه مراد به «خسار» در بیت، نقصان حظّ ایشان است از شرف. و قومی گفتند: مراد به «خسار» در آیت هلاک است، و معنی آن بود بر هر دو قول که: یا ثواب خویش نقصان می‌کنند یا مستحقّ عقاب و هلاک می‌شوند. و عبد اللّه عبّاس گفت: هر خساری که در حق کافران بود، مراد از او کفر باشد، و آنچه در حقّ مؤمنان بود، مراد حطام دنیا باشد. قوله تعالی:

[سوره البقرة (۲): آیات ۲۸ تا ۲۹]

]اشاره[

کَیفَ تَکفُرُونَ بِاللّهِ وَ کُنتُم أَمواتاً فَأَحیاکُم ثُمَّ یُمِیتُکُم ثُمَّ یُحیِیکُم ثُمَّ إِلَیهِ تُرجَعُونَ (۲۸) هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُم ما فِی الأَرضِ جَمِیعاً ثُمَّ استَوی إِلَی السَّماءِ فَسَوّاهُنَّ سَبعَ سَماواتٍ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ (۲۹) [۴۸- پ]

[ترجمه]

چگونه کافر می‌شوی به خدای و شما مرده بودی، زنده -------------------------------- ۱. مر: عهدة. ۲. آج، لب، فق، مب، مر گفتند. ۳. دب، آج، لب، فق، مب: پیوندی. ۴. همه نسخه بدلها: به غیری. صفحه : ۱۸۴ کرد شما را، پس بمیراند شما را، پس زنده کند شما را، پس با او برند«۱» شما را. او آن است که بیافرید برای شما هر چه در زمین است جمله، پس قصد کرد به آسمان، راست کرد آن را هفت آسمان و او به همه چیزی داناست. اینکه دو آیت است. «کیف»، سؤال حال باشد، کیف زید، چگونه است زید! از حال او می‌پرسی و از اینکه جاست که آن کس که تو را«۲»، به «کیف» سؤال کند، جواب او به حال دهی تو گویی: جاءنی زید، به من آمد زید«۳»، کیف جاء«۴»، چگونه آمد! تو گویی: راکبا، سوار«۵». اینکه را نصب بر حال گویند، و علامتش آن است که صالح بود که جواب کیف باشد. و آیت وارد است مورد تعجّب«۶»، یعنی چگونه کفر می‌آرند اینکه کافران به خدای تعالی، و انکار می‌کنند الهیّت او را با تظاهر اینکه آیات و بیّنات و براهین و معجزات؟ و در آیت ردّی ظاهر است بر

مذهب مجبّره. بر حکیم چگونه روا بود که کفر در کافر آفریند، و قدرت موجبه کفر و ارادت موجبه کفر و ایمان باز ستاند، و منع کند از آن و قدرت ایمان ندهد، و ارادت ایمان ندهد«۷»، و تمکین نکند و از إزاحت علّت نکند و تلبیس ادلّه کند؟ آنگه به لفظ تعجّب گوید: کَیفَ تَکفُرُونَ بِاللّهِ، چگونه کافر می‌شوی؟ اینکه تعجّب از فعل او بیشتر است. و پس بر اینکه قول که آن می کند، و اینکه می گوید، کس نیست تا گوید: چگونه اینکه همه با بنده‌ای ضعیف کردی و مهر بر دل و چشم و گوش او نهادی و تکلیف کردی او را که: بی چشم ببین، و بی گوش بشنو، و بی دل بدان، و بی قدرت بگیر، و بی آلت کار بساز؟ پس چون نکرد آنچه«۸» نتوانست ------------------------------- ۱. اساس: با او بری، به قیاس با نسخه مج، تصحیح شد، آج، لب، فق: بیاورند. ۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر به همه چیزی داناست. ۳. دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر گوید. ۴. اساس: حال، با توجّه به مج و اتّفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. ۵. مر آمد. ۶. مب، مر را. ۷. دب، آج، لب، فق، وز و قدرت ارادت ایمان ندهد. ۸. مج، دب، وز، مب، مر: از آن که. صفحه : ۱۸۵ کردن، از او تعجّب نمودی که چگونه نکردی«۱» با اینکه همه موانع [۴۹- ر] از تعجّب تو، جای تعجّب است- تعالی اللّه عن ذلک علوّا کبیرا؟ وَ کُنتُم أَمواتاً، «واو» حال راست، یعنی چگونه کافر می‌شوی«۲» و حال- اینکه حال که شرح خواهد دادن. «امواتا»، جمع میت باشد، کذیل و أذیال و قیل و أقیال. و برای آن در جمع میت، اموات گفت و امیات نگفت، قیاسا علی اخواتها، که کلمه از ذوات الواو است. و اصل «مات، یموت»، «موتا» است. و «میت» تخفیف میّت است و اصل او «میوت» بوده است، «واو» را « یا » کرد و آنگاه ادغام کرد تا میّت شد، آنگاه تخفیف کرد تا میت شد. و جمع میّت، «موتی» و «میّتون» باشد. فَأَحیاکُم، بدان که در آیت چند قول گفته‌اند: قولی آن است که: وَ کُنتُم أَمواتاً، شما مرده بودی، یعنی نطفه بودی در اصلاب آباء و ارحام امّهات، من شما را احیا کردم به خلق حیات در شما. ثُمَّ یُمِیتُکُم، پس بمیراند شما را در دنیا. ثُمَّ یُحیِیکُم، پس زنده کند شما را در گور برای مسائله گور. ثُمَّ إِلَیهِ تُرجَعُونَ فی القیامهٔ للجزاء، پس با او شوی در قیامت برای جزا. و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است و عبد اللّه مسعود و مجاهد. و در اینکه قول، اماتت در گور پس از سؤال گور گفته نباشد«۳»، برای آن که کلام بر او دلیل می کند. و قتاده می گوید: کُنتُم أَمواتاً، یعنی نطفه و موات بودی، فاحیاکم فی الدّنیا، شما را در دنیا زنده کرد«۴». ثُمَّ یُمِیتُکُم، پس بمیراند شما را در دنیا، اینکه مرگ که عام است و لا بدّ منه، ثمّ یحییکم فی القیامهٔ، پس شما را در قیامت زنده کند. و در اینکه قول، «احیاء» در گور برای سؤال گور نیست، و آنچه دلیل ضعف اینکه قول می کند، آن است که خدای تعالی می گوید: ثُمَّ إِلَیهِ تُرجَعُونَ، و بعث و نشور قیامت می‌خواهد. اگر معنی یُحیِیکُم، همین باشد که در قیامت احیا کند، اینکه دو لفظ مکرّر باشد و معنی یکی، و کلام خدای تعالی تا هر یکی«۵» بر فایده مستقلّ حمل توان کردن، بر وجهی حمل نباید کردن که بی فایده بود. و ابو صالح می گوید: و کنتم امواتا فی القبر، شما در گور مرده بودی. فَأَحیاکُم، ------------------------------- ۱. همه نسخه بدلها: نکرد. ۲. آج، لب، فق، مب، مر: می‌شوند. [.....] ۳. آج، لب: نشود. ۴. آج، لب، فق، وز، مب: کردیم. ۵. دب: یا هر آیتی، آج، لب، فق، مب، مر: با هر آیتی. صفحه : ۱۸۶ زنده کرد شما را برای سؤال گور. ثُمَّ یُمِیتُکُم، پس بمیراند شما را در گور، پس زنده کند شما را در قیامت. و«۱» اینکه قول، خطاب با زندگان باشد، و مراد پدران مرده ایشان، چنان که گفت با جهودان عهد رسول- علیه السّلام: وَ إِذ قُلتُم یا مُوسی لَن نُؤمِنَ لَکَ حَتّی نَرَی اللّهَ جَهرَهً فَأَخَذَتکُمُ الصّاعِقَهُ وَ أَنتُم تَنظُرُونَ، ثُمَّ بَعَثناکُم مِن بَعدِ مَوتِکُم«۲»- تا به آخر آیات که به «کاف» خطاب، با حاضران می گوید، و مراد پدران ایشان، چه معلوم است بضرورت که اینکه همه در عهد موسی بود- علیه السّلام- و در عهد رسول ما از اینکه معانی هیچ نبود، و اینکه وجه قریب است به صواب. و حسن بصری می گوید: اینکه آیت خطاب با عام است، که ایشان را دو حیات و دو ممات [۴۹- پ] بوده است. جماعتی بودند که ایشان را سه حیات و سه ممات است«۳»، چون عزیر فی قوله تعالی: أَو کَالَّذِی مَرَّ عَلی قَریَهٍ وَ هِیَ خاوِیَهٌ عَلی عُرُوشِها«۴»- الایه. و چنان جماعت«۵» از«۶» بنی اسرائیل از وبا بگریختند، فی قوله: أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِن دِیارِهِم وَ هُم أُلُوفٌ حَذَرَ المَوتِ فَقالَ لَهُمُ اللّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحیاهُم ...«۷»، و چون قوم موسی که به صاعقه هلاک شدند، پس خدای تعالی ایشان را زنده کرد، و اینکه قول هم محتمل

بود اثبات عذاب گور را على احد التّأويلين، اعنى تأويل قتاده«۸» و تأويل ابو صالح. قولى ديگر آن است كه: احيا و اماتت او«۹» مجاز است، مراد آن است كه شما خامل الذّكر بودى، من شما را رفيع كردم، و مجهول بودى شما را معروف كردم، چنان كه ابو نخيلة السّعدىّ گفت: فأحييت من ذكرى و ما كنت خاملا و لكنّ بعض الذّكر انبه من بعض و دوم، حقيقت است، يعنى اماتت در دنيا به عادت و احيا در قيامت، و اگر چه اينكه وجهى مليح است، امّا تا حقيقت ممكن باشد، حمل كلام بر مجاز نبايد كردن. و -- ۱. مج، دب، مب، مر: و در، آج، لب، فق، وز: وبر. ۲. سوره بقره (۲) آيه ۵۵ و ۵۶. ۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بود. ۴. سوره بقره (۲) آيه ۲۵۹. ۵. مج، وز، مب: جماعتى. ۶. مج، دب، مر: كه در، دب، آج، لب، فق: در. ۷. سوره بقره (۲) آيه ۲۴۳. ۸. همه نسخه بدلها: عبد اللّه عبّاس. ۹. همه نسخه بدلها: اوّل. صفحه : ۱۸۷ مورد آيت تذكير است به نعمت خداى تعالى، و نهى كردن بندگان را از كفر بر وجه تعنيف و تبكيت و تهديد«۱» و وعيد كردن به ذكر مرگ و سؤال گور و بعث و نشور و مواقف حساب و آنچه در قيامت باشد. ثُمَّ إِلَيهِ تُرجَعُونَ، هم بر سبيل وعيد است، چنان كه در دگر آيت گفت: إِنَّ رَبَّكَ لَبِالمِرصادِ«۲»، و يكى از ما گويد: باش كه مرجع تو با من است و گذر تو بر من است، و تو از من فوت نخواهى شدن. و حقيقت اينكه كلام كه خداى تعالى گويد مرجع با من است، آن است كه: مرجع با جايى است كه در آن جا حكم همه مرا باشد، و كسى را حكمى نبود بخلاف دنيا كه ديگران را به حق و نا حق حكمى باشد. بدان كه در سؤال گور خلافى نيست، جز كه بعضى گويند: به آخر كار بود، چون«۳» بعث باشد، خداى تعالى زنده كند خلق را در گور، و سؤال كند ايشان را، و زنده مى‌دارد، امّا معذّب و امّا براحت، به حسب استحقاق ايشان، آنگه بر انگيزد. و نزديك ما آن است كه: سؤال گور آنگه باشد كه مرده را در گور نهند و گور بر او راست كنند، تا در خبر آمده است كه: او پهران«۴» پاى آنان كه از سر گور او باز مى‌گردند بشنود، و براى اينكه كار سنّت است كه ولىّ مرده چون مردم از سر گور او باز گردند، بايستد و او را تلقين كند به آواز بلند هم آن تلقين كه در گور كرده باشد تا او بشنود. و سؤال او از اعتقاد او كنند، از خداى و پيغامبر و امام و قبله و كتاب. و در خبر هست كه: رسول- صلّى اللّه عليه و آله- چون فاطمه اسد«۵»- رضى اللّه عنها- از دنيا برفت، به نفس خود به كار او قيام كرد و رداى خود در كفن او كرد، و در گور او بخفت [۵۰- ر] پيش از آن كه او را در گور نهاد. چون گور بر او راست كرد، بر سر گور او بنشست، كالمصغى الى كلام احد، چون كسى كه گوش با كلام كسى كند. آنگه گفت: ابنك ابنك ابنك، سه بار گفت: پسرت است. چون -- ۱. آج، لب: تمديد. ۲. سوره فجر (۸۹) آيه ۱۴. [.....] ۳. همه نسخه بدلها وقت. ۴. كذا: در اساس، (با سه نقطه)، مج، آج، لب، فق، وز، حب، دب، مر: آواز، اساس در حاشيه با خطى متفاوت از متن نوشته است: تبرّاى. ۵. مب، مر: بنت اسد. صفحه : ۱۸۸ بازگشت، گفتند: يا رسول اللّه؟ با كس.«۱» اينكه نكردى كه با او كردى. گفت: بلى؟ براى آن كه او بر من حقّ تربيت داشت و حقّ مادرى داشت. من طفل بودم كه مادرم از دنيا برفت، او مرا مادرى كرده مرا بپرورد. خواستم كه«۲» او را مكافات كنم. براى كرامت او و از رداى خودش كفن ساختم، و براى آن تا از هوامّ او را مضرّت نباشد، در گور او بخفتم. گفتند: يا رسول اللّه؟ آن چه معنى داشت كه«۳» گفتى: ابنك ابنك ابنك! گفت: چون گور بر او راست كردم، فريشتگان سؤال آمدند و او را از خداى بپرسيدند. جواب به صواب داد. و از پيغامبرش بپرسيدند، جواب به صواب داد و از امامش بپرسيدند، فرو ماند. منش تلقين كردم كه: پسرت است، پسرت است، پسرت است. و در اينكه خبر، صحّت سؤال گور است و تقرير امامت امير المؤمنين- عليه السّلام- و آن كه بنده را در گور از امامت او سؤال خواهند كردن. در خبرى مى‌آيد كه: رسول- عليه السّلام- گفت: چون مرده را در گور نهند، دو فريشته مى‌آيند تا به گور او فرو شوند، و خداى تعالى او را زنده كند تا به صدر و سينه، و حيات با او دهد و حواسّ درست، و او را از خداى بپرسند و از پيغامبر و از امامان. اگر جواب دهد و جواب به صواب دهد، او را گويند: نم نومة العروس، بخسب چنان كه عروس در خوابگاه خود بخسبد. و آن دو فريشته در گور او بر پرّند و گور بر او فراخ كند، مدّ البصر، چندان كه چشم زخم باشد«۴». و درى از درهاى بهشت بر«۵» او گشايند، تا نسيم بهشت بر او مى‌آيد. و اگر جواب به صواب ندهد،

آن فریشته مقمعی از آتش به دست دارد، یکی بر سر او زند چنان که همه گور او آتش بستاند«۶» و دری از درهای دوزخ بر گور او گشایند. اینکه است معنی قول رسول- علیه السّلام- که گفت: ۷» القبر روضهٔ من ریاض الجنّهٔ او حفرهٔ من حفر« النیران ، گور یا مرغزاری از مرغزارهای بهشت باشد، یا کنده‌ای از کنده‌های دوزخ. اعاذنا اللّه عذاب القبر بمنّه و فضله و رحمته؟ ------------------------------------ ۱. دب، آج، لب، فق: با کسی، مب، مر: با هیچ کسی. ۲. همه نسخه بدلها: تا. ۳. مب سه بار. ۴. مب، مر: که چشم کار کند. ۵. مج، دب، آج، لب، وز: در گور، مب، مر: بر گور. ۶. مب، مر: آتش بگیرد. ۷. آج، لب، مب، مر: حفرات. صفحه : ۱۸۹ قوله: هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُم ما فِی الأَرضِ جَمِیعاً، اینکه آیت هم بر سبیل تذکیر نعمت است، می‌گوید: او آن خدایی است که هر چه در زمین آفرید، برای شما آفرید، چه او بی‌نیاز و مستغنی است، حاجت بر او روا نیست، منافع و مضارّبه او راه نیابد. هُوَ، کنایت است از نام خدای، و او ضمیر مرفوع منفصل است. و «خلق»، فعل [۵۰- پ] با تقدیر باشد. و «ما» لفظی است صالح عموم ما لا- یعقل را، چنان که، «من» لفظی است صالح عموم عقلا- را، بنزدیک ما و بنزدیک اصحاب عموم، لفظی است موضوع عموم را. و «من»، همچنین موضوع است عموم ما یعقل را، «ما» هر چه باشد، و «من» هر که باشد. و به جای خود اینکه خلاف«۱» و بیان مذهب صحیح کرده شود- ان شاء اللّه؟ و در آیت حمل بر عموم کنند، الّا اگر دلیلی منع کند. و «ما» موصوله است و محلّش نصب است بوقوع الفعل علیه. جَمِیعاً، نصب بر حال است از مفعول. و دلیل بر آن که از اطلاق لفظ [ما]«۲» عموم ندانند مگر به دلیل، آن است که خدای گفت: جَمِیعاً. و اگر فایدت «ما»، استغراق و عموم بودی، از روی لفظ، و مشترک نبودی بین العموم و الخصوص، جَمِیعاً را فایده نبودی، چه خود جملگی از ظاهر لفظ «ما» مفهوم بودی. چون چنین است، عموم از لفظ جَمِیعاً دانیم نه از «ما». و قوله: ثُمَّ استَوی إِلَی السَّماءِ، در او چند قول گفته‌اند در آیت. و بر کلام عرب بر چند وجه آمد: به معنی «انتصاب» آمد، چنان که: استوی جالسا، او قائما، یعنی تا«۳» راست بود«۴». و به معنی «اعتدال» آمد، چنان که: استوی الامران اذا تساویا، یعنی تفاوت نیست یکی را بر یکی. و به معنی تمام شباب باشد، فی قوله تعالی: وَ لَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ استَوی«۵» الرَّحمنُ عَلَی العَرشِ استَوی«۳». نبینی که به «علی»، تعدیه کرد چنان که «استولی»، متعدی است به «علی». و اینکه وجه در اینکه آیت هم محتمل بود، معنی آن باشد که: قهرها و ذلّلها بالخلق«۴»، چنان که گفت: قالَتا أَتَینا طائِعِینَ«۵»، یعنی ذلیل و فرمانبردار و خاضع شدند مر خدای را تعالی. و اینکه بر سبیل توسّع و مبالغت باشد [۵۱- ر]. و وجهی دیگر آن است که حسن بصری گفت: استوی امره و تدبیره فی السّماء، اضافت فعل با محذوفی کرد«۶» بر تقدیر حذف مضاف و اقامت مضاف الیه مقامه، چنان که: وَ جاءَ رَبُّکَ«۷» وَ سئَلِ القَریَهَ«۸»، یعنی اهل القریهٔ. و اصمّ گفت: فعل مضاف نیست با خدای تعالی، بل مضاف است با دخان، و معنی آیت اینکه است: ثمّ علا الدّخان الی السّماء، یعنی الی العلو، آن دخان که خدای از او آسمان آفرید. و اینکه وجه بعید و متعسّف است. قوله: فَسَوّاهُنَّ اگر گویند: «سماء» واحد است، چرا ضمیر جمع گفت ------------------------------------ ۱. مج، وز: شوامد، دب، آج، لب، فق، مب، مر: شواهد. ۲. دب، آج، لب، مب، مر: در روایت. ۳. سوره طه (۲۰) آیه ۵. ۴. مب، مر: الخلق. ۵. سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۱. ۶. دب، آج، لب، فق: کردند، مب مر: باشد. ۷. سوره فجر (۸۹) آیه ۲۲. ۸. سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲. صفحه : ۱۹۱ فَسَوّاهُنَّ از اینکه چند جواب است: یکی آن که فرّاء گفت: اینکه لفظ جنس است، و جنس صالح بود واحد و جمع را، اگر چه لفظ واحد است، مراد هفت آسمان است. جوابی دیگر آن است که: «سماء» جمع است، و واحد او «سماوهٔ» بود، چنان که شاعر گفت: ماوهٔ الهلال حتّی احقوقفا و جوابی دیگر آن است که: کنایت راجع است با آحاد و اجزا و نواحی و اقطار آسمان، و آن جمع است. اگر گویند: چگونه گفت: إِلَی السَّماءِ، و آسمان نا آفریده را آسمان نخوانند«۱»! گوییم از اینکه چند جواب است: یکی آن که، اینکه بر توسّع و مبالغت قرب فعل از وجود گفت، چنان که یکی پاره‌ای ریسمان پیش دارد، یکی گوید: چیست اینکه! گوید: اعمل ثوبا، جامه‌ای می‌بافم. و ریسمان نابافته را جامه خواند. و همچونین، خیّاط گوید: اخیط قمیصا، و تا تمام نکند پیرهن«۲» نباشد. و جوابی دیگر آن است که: حق تعالی آن دخان که از او آسمان آفرید، بر شکل آسمان کرد و از روی شکل آن را آسمان خواند.

جواب دیگر آن است که: اوّل یک آسمان بیافرید، و آنگه بشکافت و هفت آسمان کرد، برای آن اطلاق اسم کرد که یک آسمان آفریده بود. اگر گویند: در اینکه آیت گفت اوّل زمین آفریدم، آنگه به حرف «ثمّ»- که معنی او ترتیب باشد یا «۳» تراخی- گفت پس آسمان آفریدم، و در دگر آیت گفت: أَ أَنتُم أَشَدُّ خَلقاً أَمِ السَّماءُ بَناها«۴»، تا آن جا که گفت: وَ الأَرضَ بَعدَ ذلِکَ دَحاها«۵»، پس از آن زمین دحو کرد، و اینکه ظاهر تناقض دارد، گوییم. از اینکه دو جواب است: یکی آن که، قدیم- جلّ جلاله- زمین بیافرید و دحو نکرد، اعنی نگسترد. آنگه آسمان بیافرید، آنگه زمین بگسترد، چه در آیت «دحو»، گفت که: تأخیر کردم نه«۶» خلق. جواب دوم آن است که: مراد به «ثمّ» و «بعد» در اینکه آیات، -------------------------------- ۱. همه نسخه بدلها: نباشد. ۲. همه نسخه بدلها: پیراهن. ۳. مج، دب، وز، فق: یا. ۴. سوره نازعات (۷۹) آیه ۲۷. ۵. سوره نازعات (۷۹) آیه ۳۰. [.....] ۶. دب، آج، لب، فق: به. صفحه : ۱۹۲ نه«۱» تقدیم و تأخیر است، غرض تعداد نعمت است، نبینی که یکی از ما گوید: الم اطعمک«۲» ثمّ کسوتک ثمّ اعطیتک ثمّ حملتک، نه من تو را طعام دادم و جامه دادم و عطا دادم و اسب دادم، و اگر چه آنچه مقدّم گوید، مؤخّر کرده باشد، [۵۱- پ] چه نظر او به تقدیم و تأخیر نباشد، نظر او به تعداد باشد. و نصب سَبعَ سَماواتٍ، بر حال است. وَ هُوَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ «علیم«۳»» در اینکه آیت واقع باشد هم بر موجود هم بر معدوم، چه قدیم- جلّ جلاله- معدومات داند چنان که موجودات داند. و «علیم»، از عالم بلیغتر باشد. اگر گویند: پس آن که ذکر خلق آسمانها کرد و خلق چیزها که در زمین است، بایست تا گوید: علی کلّ شیء قدیر، که ذکر قادری لایقتر است اینکه جا از ذکر عالمی، جواب آن است که گوییم: «علیم» گفتن، اینکه جا بلیغتر است از «قدیر»، چه در «علیم» زیادت معنی هست که در «قدیر» نیست، برای آن که قادر فعل«۴» کند که محکم نباشد، و لکن عالم آنچه کند محکم و متقن باشد. پس حق تعالی در اینکه آیت باز نمود که: من آنچه کردم از خلق آسمان بر سبیل احکام و اتّساق است. پس در اینکه آیت چون وصف به عالمی کرد، برای«۵» معنی قادری در آن داخل بود، و اگر قادری گفتی، عالمی در آن داخل نبودی، پس ذکر عالمی اینکه جا بهتر از ذکر قادری. و عالم، هر آن ذاتی بود که از او صحیح باشد ایجاد مقدور خود کردن بر وجه احکام و اتّساق. امّا کیفیّت خلق آسمان. در خبری جامع که روایت کرده‌اند به اسناد از مقاتل و ضحّاک، که ایشان گفتند: خدای- عزّ و جلّ- آسمان دنیا از دود بیافرید، و از زمین تا آسمان دنیا پانصد ساله راه است، و از آسمان تا به آسمان پانصد ساله راه است، و غلظ«۶» هر آسمانی، پانصد ساله راه است. و آسمان دنیا بر لون آهن افروخته آفرید و نام او «رقیع» است، و در آسمان دنیا فریشتگانی هستند، ایشان را خدای تعالی از نور و آتش و آب آفریده است، و مهتر -------------------------------- ۱. همه نسخه بدلها ترتیب و. ۲. مج، وز: الم اکن اطعمتک. ۳. همه نسخه بدلها: شیء. ۴. مر: فعلی. ۵. همه نسخه بدلها: بر اینکه. ۶. دب: غلظت. صفحه : ۱۹۳ ایشان فریشته‌ای است نام او «رعد»، و او موکّل بر ابر و باران، و تسبیح او اینکه است: سبحان ذی الملک و الملکوت. و آسمان دوم بر لون مس آفرید، و در آن جا اصناف و الوان فریشتگانند چندان که عدد ایشان جز خدای نداند، آواز به تسبیح و تهلیل بلند کرده، تسبیح ایشان اینکه است: سبحان ذی العزّة و الجبروت و نام اینکه آسمان «قیدوم» است. و در آسمان دوم«۱» فریشته‌ای است نام او «حبیب»، خدای یک نیمه او از برف آفریده است و یک نیمه او از آتش، نه آتش برف را بگذارد و نه برف آتش را بنشاند، و دعای او اینکه است: یا مؤلّفا بین الثّلج و النّار الف بین قلوب عبادک المؤمنین. و آسمان سوم«۲» بر لون برنج آفرید، و نام او «ماعون» است، در آن جا فریشتگانند، أُولِی أَجنِحَةٍ مَثنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ«۳» بِغَیرِ عَمَدٍ تَرَونَها«۱۰». ابو هریره روایت کرد که: یک روز رسول- صلّی اللّه علیه و آله- در آمد، اصحابان خود را گفت: فیم انتم ، در چه کاری شما! گفتند: یا رسول اللّه؟ -------------------------------- ۱. مج، فق، وز، ها: عاروس، دب: عاروش، آج، لب، مب، مر: عارو. ۲. دب، آج، لب، مر دیگر. ۳. آج، لب، فق آن. ۴. مج، لب، فق، وز: هفصد. ۵. مر: قطرات. ۶. مج، دب، آج، لب، وز، فق، مب: چشم. ۷، ۸. مج، آج، لب، مر: کثافت. ۹. همه نسخه بدلها آن. ۱۰. سوره رعد (۱۳) آیه ۲، سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۰. صفحه : ۱۹۵ تفکّر. گفت: در چه تفکّر می کنی! گفتند: در آفریدگار. گفت: تفکّر مکنی در خدای که فکر به

او محیط نشود، و لکن در خلق خدای تفکر کنی که خدای تعالی هفت آسمان و هفت زمین بیافرید، از زمین تا به زمین«۱» پانصد ساله راه، و کثافه«۲» هر زمینی پانصد ساله راه، و از زمین تا آسمان پانصد ساله راه، و از هر آسمانی تا به دیگر پانصد ساله راه، و کثافه«۳» هر آسمانی پانصد ساله راه. و از بالای آسمان هفتم دریایی آفرید، عمق آن چندان که از بالای هفت آسمان تا به زیر هفتم زمین، در آن دریا خدای را فریشته‌ای است که، لم یجاوز الماء کعبه، که آب آن دریا از کعب او در گذشته نیست. وهب متبّه گفت: کادت الأشیاء ان تکون«۴» سبعا، نزدیک بود که چیزها همه هفت شود، آسمانها هفت«۵» و زمینها هفت، کوهها هفت«۶»، و دریاها هفت«۷»، و عمر دنیا هفت هزار سال است. و ایّام هفت است، و کواکب سیّاره هفت است، و طواف خانه هفت است، و سعی و صفا و مروه و رمی الجمار هفت است، و درهای دوزخ هفت است، و در کات او هفت است، و امتحان یوسف در زندان هفت سال بود، و سبب خلاص او در خواب ملک هفت گاو«۸» بود فی قوله: إِنِّی أَری سَبعَ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبعٌ عِجافٌ وَ سَبعَ سُنبُلاتٍ خُضرٍ«۹». و کرامت سیّد اوّلین و آخرین«۱۰» هفت است، فی قوله: وَ لَقَد آتَیناکَ سَبعاً مِنَ المَثانِی وَ القُرآنَ العَظِیمَ«۱۱». و قرآن هفت سبع است، و ترکیب بنی آدم بر هفت اندام است، و آفرینش او از هفت چیز است، فی قوله تعالی: وَ لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ مِن سُلالَةٍ مِن طِینٍ، ثُمَّ جَعَلناهُ نُطفَةً فِی قَرارٍ مَکِینٍ، ثُمَّ خَلَقنَا النُّطفَةَ عَلَقَةً، الی قوله: فَتَبارَکَ اللّهُ أَحسَنُ الخالِقِینَ«۱۲». و روزی و غذای آدمی او هفت چیز است، فی قوله: ------------------------------ ۱. آج، لب: زمینی، فق، مب، ها: از زمینی تا به زمینی، مر: از زمینی تا به زمین دیگر. ۲. مج: کثافت. ۳. مج، آج، لب، فق، مر: کثافت. ۴. همه نسخه بدلها: یکون. ۵. همه نسخه بدلها است. [.....] ۶، ۷. همه نسخه بدلها، بجز مب، مر است. ۸. مج، آج، لب، فق: گاف. ۹. سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۳. ۱۰. دب، آج، لب، فق، مب، مر: الاوّلین و الاخرین. ۱۱. سوره حجر (۱۵) آیه ۸۷. ۱۲. سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۲ تا ۱۴. صفحه : ۱۹۶ فَلیَنظُرِ الإِنسانُ إِلی طَعامِهِ، أَنّا صَبَبنَا الماءَ صَبًّا، ثُمَّ شَقَقنَا الأَرضَ شَقًّا، فَأَنبَتنا فِیها حَبًّا، وَ عِنَباً وَ قَضباً، وَ زَیتُوناً وَ نَخلًا، وَ حَدائِقَ غُلباً، وَ فاکِهَةً وَ أَبًّا«۱». و او را فرمودند که: در نماز سجده بر هفت اندام کن. قوله تعالی:

[سوره البقرة (۲): آیات ۳۰ تا ۳۴]

]اشاره[

وَ إِذ قالَ رَبُّکَ لِلمَلائِکَةِ إِنِّی جاعِلٌ فِی الأَرضِ خَلِیفَةً قالُوا أَ تَجعَلُ فِیها مَن یُفسِدُ فِیها وَ یَسفِکُ الدِّماءَ وَ نَحنُ نُسَبِّحُ بِحَمدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ قالَ إِنِّی أَعلَمُ ما لا تَعلَمُونَ (۳۰) وَ عَلَّمَ آدَمَ الأَسماءَ کُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُم عَلَی المَلائِکَةِ فَقالَ أَنبِئُونِی بِأَسماءِ هؤُلاءِ إِن کُنتُم صادِقِینَ (۳۱) قالُوا سُبحانَکَ لا عِلمَ لَنا إِلاّ ما عَلَّمتَنا إِنَّکَ أَنتَ العَلِیمُ الحَکِیمُ (۳۲) قالَ یا آدَمُ أَنبِئهُم بِأَسمائِهِم فَلَمّا أَنبَأَهُم بِأَسمائِهِم قالَ أَ لَم أَقُل لَکُم إِنِّی أَعلَمُ غَیبَ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ أَعلَمُ ما تُبدُونَ وَ ما کُنتُم تَکتُمُونَ (۳۳) وَ إِذ قُلنا لِلمَلائِکَةِ اسجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبلِیسَ أَبی وَ استَکبَرَ وَ کانَ مِنَ الکافِرِینَ (۳۴) [۵۳- ر]

[ترجمه]

چون گفت خدای تو فریشتگان را که من خواهم کردن در زمین خلیفه‌ای، گفتند: بخواهی کردن در آن جا کسی که تباهی کند در آن جا و بریزد خونها، و ما پاک می‌گوییم تو را به سپاس تو و پاک می‌دانیم تو را. گفت: من دانم آنچه شما ندانی. و بیاموخت آدم را نامها همه، پس عرض کردشان بر فریشتگان، گفت: خبر دهید مرا به نامهای اینان اگر شما راستیگری. گفتند: منزّهی تو، نیست ما را علمی جز آن که تو آموختی ما را که تو تو«۲» دانا و محکم کاری«۳». [۵۳- پ] گفت: ای آدم خبر ده ایشان را به نامهای ایشان، چون خبر دادشان به نامهایشان، گفت: نه من گفتم شما را که من دانم نهانی آسمانها و زمینها«۴» و دانم آنچه شما آشکارا بکنید«۵»

و آنچه پنهان داری. چون گفتیم ما فریشتگان را که سجده کنی آدم را، سجده کردند مگر ------------------------------- ۱. سوره عبس (۸۰) آیه ۲۴ تا ۳۱. ۲. دب: تویی. ۳. دب: محکم کار. ۴. مج، دب، فق، وز: زمین. ۵. دب، آج، لب، فق، وز: کنی/ کنید. صفحه : ۱۹۷ ابلیس که سر باز زد و بزرگواری کرد، و بود از جمله کافران. اینکه پنج آیت است. «اذ»، ظرف زمان ماضی باشد، و محلّ او نصب بود و عامل در او چند چیز محتمل است: یکی فعلی مقدّر، کأنّه قال: اذکر یا محمّد إِذ قالَ رَبُّکَ و زجّاج می‌گوید، فعلی«۱» مقدّر اینکه است: ابتدأ خلقکم حین قال ربّک، و شاید که عامل در او جواب «اذ» بود، و هو قوله: قالُوا أَ تَجعَلُ فِیها، و ظروف«۲» ابدا مضاف بود با جمله از فعل و فاعل، یا از مبتدا و خبر. لِلمَلائِکَهِ، فرشتگان را. واحد او «ملک» باشد و اصل«۳» او مهموز است، چنان که شاعر گوید: فلست بجنّی و لکن لملأک«۴» تنزّل من جوّ السّماء یصوب و اصل او از «الوکة» بود، و آن رسالت باشد، و کذلک المألکة و المألکة، قال عدیّ بن زید: ابلغ النّعمان عنّی مألکا انّه قد طال حبسی و انتظاری و قال لبید: و غلام أرسلته أمّه بألوک فبذلنا ما سأل و «تا» از ملائکه بیفگنند«۵» در بعضی مواضع چنان که امیّة بن ابی الصّلت می‌گوید [۵۴- ر]: و فیها من عباد اللّه قوم ملائک ذللوا و هم صعاب پس بر اینکه قول ایشان را«۶» ملائکه خوانند که رسولان خدااند. و قولی دیگر آن است که: اسم مشتق نیست، و اینکه اسم جنس است، کالجنّ و الانس. إِنِّی جاعِلٌ یعنی فاعل و خالق، من کننده‌ام، یعنی خواهم کردن در زمین خلیفت. و «خلیفه»، فعلیه باشد به معنی فاعل، من خلفه یخلفه اذا قام مقامه، برای ------------------------------- ۱. همه نسخه بدلها: فعل. ۲. دب، آج، لب، مب، مر: ظرف. ۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر ملک مالک بود مهموز، آنگه قلب کرده است به ملائک به تقدیم العین علی الفاء. [.....] ۴. مج، وز: بملک. ۵. آج، لب، فق، مب، مر و. ۶. دب، وز از آن، آج، لب، فق از. صفحه : ۱۹۸ آن که قائم مقام مخلّف و مستخلف خود باشد«۱» از پس او. و کلمت از «خلف» مشتقّ است، و آن جهت پس بود. و «خلف» گویند جای نشین«۲» نیک را. و چون بد بود خلف گویند، قال اللّه تعالی: فَخَلَفَ مِن بَعدِهِم خَلفٌ أَضاعُوا الصَّلاةَ«۳» ثُمَّ جَعَلناکُم خَلائِفَ فِی الأَرضِ«۶». و خلفاء نیز جمع او بود کظریف و ظرفاء، و کریم و کرماء، برای آن که «تا» زیادت است برای مبالغه آورده‌اند، قال اللّه تعالی: وَ اذکُرُوا إِذ جَعَلَکُم خُلَفاءَ«۷». گروهی گفتند: آدم را برای آن خلیفه خواند که از پس فریشتگانی بود که در زمین بودند. و عبد اللّه عبّاس گفت: برای آن که از پس قومی بود که در زمین بودند ایشان را «جان» گفتند. حسن بصری گفت: برای آن که جماعتی باشند از فرزندان او که بعضی خلیفه بعضی باشند در عمارت زمین و آنچه پدران ایشان کرده باشند. عبد اللّه مسعود گفت: برای آنش خلیفه خواند که او خلیفه خدا بود به حکم کردن از میان مردمان، و اقامت اعلام حقّ کردن. فِی الأَرضِ، «لام» استغراق جنس است. در خبر می‌آید که: یک روز عمر خطّاب«۸» در ایّام خلافت در مسجد رسول- صلّی اللّه علیه و آله- پرسید از سلمان و طلحه و زبیر و کعب الأحبار که: فرق چیست میان خلیفه و پادشاه! طلحه و زبیر گفتند: ما ندانیم. سلمان گفت: من دانم. گفت: بگو. گفت: خلیفه آن باشد که: یعدل فی الرّعیّة و یقسم بالسّویّة و یشفق علیهم شفقة الرّجل علی اهله و یقضی بکتاب اللّه، گفت: آن که در رعیّت ------------------------------- ۱. آج، لب، فق، مب: باشند. ۲. مج: جانشین. ۳. سوره مریم (۱۹) آیه ۵۹. ۴. آج، لب، فق، مب، مر: دوشند و. ۵. سوره یونس (۱۰) آیه ۱۴. ۶. سوره اعراف (۷) آیه ۶۹. ۷. مج، وز رضی اللّه عنه. ۸. آج، مب، فق، صب، مر و. صفحه : ۱۹۹ عدل کند و قسمت به سویّت و راستی کند، و بر رعایا چنان مشفق باشد که بر اهل خود، و حکم به کتاب خدای کند. کعب الاحبار گفت: نکو گفتی؟ من ندانستم که کسی باشد در میان ما که اینکه داند جز من، و لکنّ سلمان ملیء حکما و علما، و لکن سلمان را پر از علم و حکمت باز کرده‌اند. آنگه عمر گفت سلمان را: من خلیفه‌ام یا پادشاه! گفت: اگر در همه عمرت یک درم سیم یا کمتر یا بیشتر نه از جای خود بستده‌ای، و نه به جای خود صرف کرده، خلیفه نه‌ای، پادشاهی. عمر بگریست. قالُوا، گفتند بعضی فرشتگان: أَ تَجعَلُ فِیها، خواهی کرد«۱» در زمین کسهایی را که در زمین فساد کنند و خون بنا حق [۵۴- پ] ریزند، و «سفک» در خون به کار دارند و صبّ در دگر مایعات! و «سفح»، ریختن آب بود بر سبیل تضییع، از اینکه کار زنا را «سفاح» خوانند که صاحبش آب ضایع می‌کند. قوله: أَ تَجعَلُ فِیها، اینکه

لفظ استفهام است و مراد هم استفهام و استعلام است، و نه بر وجه انکار است. و گروهی گفتند: بر وجه تعجّب است. و آن که گفت بر وجه استفهام است، گفت: ایشان ندانستند، اینکه بر وجه مسألت گفتند تا بدانند چیزی که ندانستند و خون بناحق ریختند، خدای تعالی فریشتگان را بفرستاد تا ایشان را از زمین براندند و هلاک کردند. و قولی دیگر آن است که: به ظنّ گفتند و امارت اینکه آن بود که پیش از آدم- علیه السّلام- در زمین جماعتی بودند، ایشان را «جان» خواندند، چنان که خدای تعالی گفت: وَ الجَانَّ خَلَقناهُ مِن قَبلُ مِن نارِ السَّمُومِ«۲». ایشان در زمین فساد کردند. اینکه از آن جا گفتند، و اینکه قول ربیع انس است. گروهی دگر گفتند: فریشتگان اینکه از علم گفتند، و سبب آن بود که خدای تعالی پیش از خلق آدم خبر داد که: من در زمین خلیفتی خواهم کردن که فرزندان او در زمین فساد و خون ناحق«۳» کنند، ایشان اینکه بر سبیل تعجّب گفتند که: تو قومی چنین را به پادشاه«۴» زمین خواهی کردن«۵»؟ ما مسبّحان درگاه تو و مقدّسان حضرت تو. ------------------------------

۱. همه نسخه بدلها: کردن. ۲. سوره حجر (۱۵) آیه ۲۷. ۳. مج، دب، آج، لب، فق، وز: بنا حق. [.....] ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: به پادشاهی. ۵. مب: خواهی فرستاد، مر: خواهی فرستادن. صفحه : ۲۰۰ خدای تعالی گفت: من آن دانم که شما ندانی، و اینکه قول عبد اللّه عبّاس و عبد اللّه مسعود و سدّی است. نَحن، ضمیر مرفوع منفصل باشد، و نُسَبِّح، اصل تسبیح تنزیه باشد، و معنی «تنزیه» دور داشتن بود، یعنی ما تو را پاک و منزّه می‌گوییم«۱» از هر چه به تو لایق نباشد، و هر چه ناسزا است از صفات نقص از تو دور داریم. و گفته‌اند: معنی تسبیح، تعظیم باشد، یعنی ما تو را معظّم دانیم و مستحقّ حمد و شکر شناسیم. و گفته‌اند مراد آن است که: ما تو را نماز«۲» می‌کنیم، و نماز را «سبحه» خوانند. قتاده می‌گوید: گفتن سبحان اللّه. مفضّل گفت: تسبیح آواز برداشتن باشد به ذکر خدای تعالی، چنان که جریر گفت: قبح الاله وجوه تغلب کلّما سبح الحجیج و کبّروا اهلالا«۳» نُقَدِّسُ لَکَ، یعنی تو را پاک شناسیم از قبایح. و گفته‌اند: ما خود را از گناه پاک می‌داریم«۴». خدای تعالی گفت: إِنِّی أَعلَمُ ما لا تَعلَمُونَ، من آن دانم که شما ندانی، یعنی از مصالح و عواقب امور. و عبد اللّه عبّاس و سدّی می‌گویند معنی آن است که: چون خدای تعالی آن«۵» جماعت فریشتگان را فرستاد به اهلاک جانّ، ابلیس در میان ایشان بود، و اینکه سخن ابلیس گفت با ایشان، و ابلیس منافق بود، و خدای تعالی از او نفاق دانست و فریشتگان ندانستند، چون گفتند: نحن نسبّح بحمدک و نقدّس لک، خدای تعالی گفت: من آن دانم که شما ندانی از نفاق ابلیس. قتاده و حسن بصری گفتند: چون خدای تعالی آغاز خلق آدم کرد، فریشتگان گفتند: خدای ما خلیفتی خواهد آفریدن، همانا ما از او عالمتر باشیم و گرامیتر بنزدیک او. خدای تعالی پیش از آن که [۵۵- ر] بر تفصیل باز نمود که خلاف آن است که شما ظنّ می‌بری، گفت: شما را به اینکه علمی نیست، من آن دانم که شما ندانی. ------------------------------

۱. آج، لب، فق، مب، مر و. ۲. دب، آج، لب، فق: نمازی. ۳. همه نسخه بدلها نبینی که اهلال که مصدر است، و آن رفع صورت بود به مصدر سبح کرد، و کانّه قال: اهل الحجیج اهلالا. ۴. همه نسخه بدلها برای تو. ۵. همه نسخه بدلها: اینکه. صفحه : ۲۰۱ آنگه به معاینه به ایشان نمود آن جا که آدم گفت: انبئونی باسماء هؤلاء. و قولی دیگر قتاده را آن است که: من آن دانم که شما ندانی که از نسل او انبیا و اوصیا و اولیا خواهند بودن. و در آیت دلیل است بر آن که کار خلافت به خدای تعالی تعلّق دارد، و کسی دگر را بدون خدای تعالی نرسد، لقوله: إِنِّی جاعِلٌ، و در حقّ داود گفت: إِنّا جَعَلناکَ«۱» هارُونَ اخلُفنِی فِی قَومِی«۲» لَیَستَخلِفَنَّهُم فِی الأَرضِ کَمَا استَخلَفَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم«۳» وَ عَلَّمَ آدَمَ الأَسماءَ کُلَّها، بدان که: «تعلیم» از خدای تعالی به دو معنی باشد: امّا به خلق علم یا به نصب دلیل، امّا آن که از اینکه دو، خدای تعالی کدام کرد«۴»، چند قول است: گفتند قولی آن است که: لا بدّ باید تا مواضعتی متقدّم بوده باشد و اصطلاح قومی بر لغتی تا صحیح باشد که خدای تعالی اعلام کند آدم را نامهایی بر آن لغت، و آن اصطلاح آنان بود که پیش از آدم بودند از جانّ، و برای آن گفتند که، مکلّف مراد خدای به ضرورت نداند، به دلیل داند، و دلیل خطاب او باشد. و خطاب آنگه دلیل باشد بر مراد که مواضعه متقدّم باشد بر آن. پس چون خدای تعالی آدم را بیافرید و عقلش تمام کرد، علم به آن مواضعت در وی آفرید، تا چون خبر داد، آدم را«۵» از آن خبر فایده گرفت و علمش حاصل شد به آن لغت. پس خبر

داد او را بـه دیگر لغتهـا تـا اینکه را بر آن اسـتدلال کرد، چنـان که اشـارت کرد به چیزی که اینکه را به تـازی فلاـن نـام است، و به پارسـی فلان نام، و به دیگر لغت فلان نام. پس علم به اصل مواضـعه بر یک لغت ضـروری بوده باشد، و به دیگر لغتها مستدل«۶»، و اینکه قول ابو هاشم است و جماعتی محقّقان. و ابو القاسم بلخی گفت: خدای تعالی خبر داد آدم را به اینکه نامها، و آدم یاد- ---- -------------------------------- ۱. سـوره ص (۳۸) آیه ۲۶، همه نسـخه بدلها خلیفهٔ. ۲. سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۲. ۳. سوره نور (۲۴) آیه ۵۵. ۴. همه نسخه بدلها در او. ۵. همه نسخه بدلها: ندارد. ۶. فق، مب، مر: مستبدل. صفحه : ۲۰۲ گرفت آن را به مـدّتی نزدیـک از فهمی و حفظی که خـدای داد او را. پس بـاقی اسـما را بر آن قیاس کرد تا هر چه مشاکل آن مسـمّی بود، اسـمی می‌نهـاد آن را که لایق او بود. و معنی اینکه قول هم راجع است با«۱» علم ضـروری. و قولی دیگر آن است که: خدای تعالی آدم را خبر داد به نامهـای چیزهـا و بر آنچه دانست که اصـطلاح خواهنـد کردن اهـل هر لغتی بر آن، و اگر چه [۵۵- پ] اصطلاحی مقدّم نبوده باشد، یا «۲» گفت او را اولیتر آن باشد که اینکه شـخص را یا اینکه چیز را فلان خوانند، و حاجت نبود به مواضعتی متقدّم«۳». «آدم» اسمی علم است بر وزن افعل، برای اینکه دو سبب را منع صرف کرد از او. بعضی گفتند: موضوع است، مشتق نیست، و بعضی گفتند: مشتق است. و آنان که مشـتق گفتند، برای آنش آدم خواند که او را از ادیم زمین آفرید. و بعضـی د گر گفتند: برای آن که لون او به ادمـهٔ و سـمرهٔ مایل بود. و آدم در تازی سـیاه گونه باشد، و صاحب کتاب العین گفت: ادمهٔ در مردم سپیدی بود به اندکی سیاهی، و در شتر و آهو سپیدی بود. و «اسـماء»، جمع اسم باشد، و اسم آن بود در اصـطلاح اهل نحو که از او خبر شاید دادن، یا در معنی چیزی که از آن خبر شایـد دادن. و «کـلّ»، عبارت باشـد از جمله، و باشـد که عبارت بود از جلّ و معظم چیزها، اعنی بیشتر، و تأکیـد باشـد و جز تأکیـد باشد. آن جا که از توابع بود، تأکید باشد، چنان که: جاءنی القوم کلّهم. و آن جا که تابع نبود، اصل باشـد چنـان که: جـاءنی کلّ النّاس. در آیت تأکیـد است و تبع مؤکّـد باشـد در اعراب. خلاف کردنـد در آن که اینکه نامها چه بود. ربیع انس گفت: نام فریشـتگان بود. بعضی د گر گفتند: نام فرزندان او بود، و اینکه قول عبد الرّحمن بن زیاد است. عبد اللّه عبّاس گفت: اسـماء اجناس بیاموخت او را، کالجنّ و الانس و البقر و الغنم، چون آدمی و پری و گاو«۴» و گوسپند. و روایتی دیگر«۵» از عبد اللّه عبّـاس آن -------------------------------- ۱. آج، لـب، فـق، وز، مب، مر خلـق. [.....] ۲. همه نسـخه بدلها: تا. ۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: مقـدّم. ۴. مج، فق، وز: گاف/ گاو. ۵. مر هم. صفحه : ۲۰۳ است و قتاده و مجاهد و سـعید جبیر که«۱»: نـام همه چیزهـاست حتّی القصـعهٔ و القصـیعهٔ، تـا بـاز آموخت آدم را که اینکه کاسه بزرگ است و آن کاسه خرد«۲» است. و ظاهر آیت اقتضای اینکه می‌کنـد برای تأکید به لفظ کلّ. خلاف کردند در آن که به کدام لغت گفت. بیشتر مفسّـران بر آنند که: به لغت تازی آموخت او را، و بعضـی د گر گفتند: به همه لغتها خبر داد او را، و آدم- علیه السّـلام- همه لغتها و زبانها دانستی و بدان سـخن گفتی. قوله: ثُمَّ عَرَضَهُم، پس عرضه کرد آن را بر فریشتگان. خلاف کردند در آن که اسماء عرضه کرد یا مسمّیات. بعضی گفتند- و اینکه یک روایت است از قتاده و عبـد اللّه عبّاس- که: نامها عرضه کرد، یعنی آن نامها که خدای او را بیاموخت، یعنی سؤال کرد فریشـتگان را بر وجه امتحـان از آن نامها، گفت: اینکه نام چه باشـد! و آن نام که باشـد! بر قوّت اینکه قول، قراءت ابیّ بیارنـد که او خواند: ثمّ عرضـها. و در حرف عبد اللّه بن مسـعود اعنی قراءت او چنین آمد که: ثمّ عرضهنّ و بر اینکه دو قراءت، ضمیر راجع بود با اسماء. و قول دوم [۵۶- ر] یک روایت است از عبد اللّه عبّاس، و آن قول مجاهد و حسن بصری است که: عرض مسمّیات و اشیاء کرد، و برای آن «عرضـهم» گفت، و اگر چه بیشتر نـا عاقل بودنـد به ضـمیر عقلا که تغلیب داد عقلا را بر نا عاقلان، چنان که تغلیب دهند مذکّر را بر مؤنّث، و اگر چه در عدد بیشتر باشد مؤنّث. و اینکه قول درست‌تر است برای ظاهر را که «هم» بر اسماء نیوفتد الّا بر مجاز. اکنون خلاف کردند در آن که، چگونه عرض کرد. بیشتر مفسّـران و اهل علم بر آنند که: بیافرید و حاضـر کرد و عرض کرد و گفت: نام اینکه چیزها چیست! بگویی اگر دانی، و بعضـی د گر گفتند: آن چیزها نا آفریده در دل ایشان مصوّر کرد، آنگه گفت: أَنبِئُونِی بِأَسماءِ هؤُلاءِ، یعنی اینکـه چیزهـا که در دل شـما مصوّر است، و قـول اوّل معتمـد است. فَقالَ أَنبِئُونِی، گفت- یعنی آدم

فرشتگان را که: خبر دهی مرا. و «نبأ»، خبر -- ۱. همه نسخه بدلها مراد. ۲. مج، وز، مب، مر: خورد. صفحه : ۲۰۴ باشد و «انبأته» و «نبأته»«۱» واحد، و نبأته کذا و بکذا. و اینکه هر دو فعل متعدّی باشد به سه مفعول، و در آیت به دو مفعول تعدّی کرده است. و خلاف نیست میان محقّقان در آن که اینکه امر بر حقیقت نیست، چه اگر امر بودی، تکلیف ما لا یطاق بودی، و نشاید تا خدای تعالی اینکه را مرید باشد«۲». و بعضی گفتند: امر است، و لکن مشروط، و شرط اینکه است که: إِن کُنتُم صادِقِینَ، اگر آن شرط حاصل باشد امر است، و اگر حاصل نشود امر نبود. و خلاف کردند در معنی إِن کُنتُم صادِقِینَ، قولی آن است که: إِن کُنتُم صادِقِینَ، اگر شما راست گویی«۳» در آن که گفتی که بنی آدم در زمین فساد کنند و خون نا حقّ ریزند، و اینکه تعریض باشد به آن که، ما اولیتریم که در زمین خلیفه باشیم، پس معنی آن است که: اگر شما صادقی در اینکه دعوی که خلافت به شما لایقتر است، و اینکه قول سدّی است و عبد اللّه عبّاس و عبد اللّه مسعود. قولی دگر آن است که: اگر شما راست گویی«۴» در آنچه گفتی، همانا ما عالمتر باشیم برای تقدّم روزگار. و قول درست‌تر آن است که، معنی آن است که: خبر دهی اگر دانی، و به جای«۵» آن گفت: إِن کُنتُم صادِقِینَ، برای آن که ایشان خبر نتوانند دادن بر وجهی که مخبر چون خبر بود، و خبر صدق بود الّا پس از آن که دانند، و اینکه قول حسن بصری است و عمر و عبید و اختیار ابو علی الجبّائی- و اللّه اعلم بمراده. در اخبار«۶» چنین آمد که: چون خدای تعالی خواست تا فضل آدم به فریشتگان نماید، بفرمود تا منبری در آسمان هفتم بنهادند و بر بالای آن کرسی قدس بنهادند، و فریشتگان را حاضر کرد، و آدم را فرمود تا بر آن منبر شد، و بر سبیل امتحان فریشتگان را گفت: أَنبِئُونِی بِأَسماءِ هؤُلاءِ [۵۶- پ]، سالیان دراز است تا شما اینکه چیزها می‌بینید، مرا خبر دهی به نام اینکه چیزها اگر دانی. ایشان به عجز و قصور اقرار -- ۱. مج، وز، مب، مر به معنی. ۲. همه نسخه بدلها و نه آدم علیه السّلام. ۳. مج: راست گفتید، دب: راستیگری، آج، لب، فق، مب: راستی گیری، مر: راست گیرید. ۴. مج، دب، وز: راستیگری، آج، لب، فق، مب: راستی گیرید. ۵. مر: و برای. ۶. مج، دب، آج، لب، فق، وز: خبر، مب، مر: خبری. صفحه : ۲۰۵ دادند که: لا علم لنا، ما را علمی نیست جز آن که تو آموختی ما را از تسبیح. خدای تعالی گفت: اکنون بدانستی که نمی‌دانی، از او بپرسی تا شما را خبر دهد. ایشان درخواستند، خدای تعالی گفت: أَنبِئهُم بِأَسمائِهِم، خبر ده ایشان را به نامهای ایشان. آدم- علیه السّلام- ایشان را خبر داد به نامهای ایشان و نامهای چیزها حتّی الهنهٔ و الهنیّهٔ، و اینکه کنایت باشد از چیزهای حقیر. خدای تعالی گفت: استحقاق آدم خلافت را معلوم شد شما را که فریشتگانی. گفتند: آری؟ ای خدای ما؟ گفت: همه سجده کنید او را سجده تعظیم و توقیر، همه فریشتگان سجده کردند، و ابلیس در میان ایشان بود، او سجده نکرد. خدای تعالی او را گفت: چرا سجده نکردی او را! گفت: برای آن که من از او بهترم. گفت: چرا بهتری! گفت: برای آن که تو مرا از آتش آفریده‌ای و او را از خاک. خدای تعالی او را براند و بر او لعنت کرد، و از صفّ فریشتگان بیفگند او را، و در آسمانش رها کرد«۱». آنگه فریشتگان را فرمود تا منبر آدم بر گرفتند و او را در هفت آسمان بگردانید تا عجایب هفت آسمان بدید به مقدار صد سال، آنگه اسپی از مشک اذفر بیافرید، و او را دو پر داد از دو«۲» مرجان، و فرمود آدم را تا بر آن جا نشست و در آسمانها می‌گردید و بر افواج فریشتگان سلام می‌کرد و می‌گفت«۳»: السّلام علیکم و رحمهٔ اللّه«۴» یا ملائکهٔ اللّه؟ ایشان در جواب می‌گفتند: و علیک السّلام و رحمهٔ اللّه و برکاته یا خلیفهٔ اللّه؟ خدای تعالی گفت آدم را: من اینکه سلام«۵»، تحیّت تو و فرزندان تو کردم تا به قیامت. و رسول ما- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: السّلام تحیّهٔ لملّتنا و امان لذمّتنا. و در خبری آمد که: اینکه پیش از آن بود که او را بر منبر فرستاد و بر فریشتگان عرضه کرد و امتحان فریشتگان فرمود«۶»- و اللّه اعلم. قالُوا سُبحانَکَ لا عِلمَ لَنا، فریشتگان گفتند: سبحانک، یعنی نسبّحک«۷». و «سبحان»، مصدر است، مضاف با مفعول، چنان که: وعد اللّه و کتاب اللّه مصدر -- ۱. مج، دب، آج، لب، فق، وز: رها نکرد، مب، مر: نگذاشت. ۲. همه نسخه بدلها: درّ و. [.....] ۳. مب: و وی را افواج فرشتگان سلام کردند و می‌گفتند. ۴. همه نسخه بدلها و برکاته. ۵. مب، مر را. ۶. همه نسخه بدلها او را. ۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: تسبیحک. صفحه : ۲۰۶ است مضاف با

فاعل، و تقدیر چنین است که: وعد اللّه وعدا و کتب کتابا، و اینکه جا تقدیر چنین است که، نسبّحک تسبیحا، و معنی بگفتیم که چه باشد. لا عِلمَ لَنا، نفی جنس راست برای آن بنا کرد اسم را بر فتح با «لا»، چنان که: لا رجل فی الدّار، یعنی جنس مردان کس نیست. هیچ علم نیست مـا را الّا آن که تو آموختی ما را، إمّا به خلق علم یا به نصب دلالت، و اینکه بر سبیل عجز و قصور [57- ر] گفتند و فزع بـا درگـاه او، و براءت از آن کـه ایشـان علـم غیـب داننـد و ایشـان را علمی باشـد جز بـه اعلام او. إِنَّکَ أَنتَ العَلِیمُ الحَکِیمُ و «علیم»«1» از عـالم بلیغتر باشـد. و حکیم دو معنی دارد: یکی عـالم بـدقائق الامـور، و یکی محکم کار و درست کردار. بر تفسـیر اوّل راجع بود با صـفت ذات، و بر دوم راجع بود با صـفت فعل. و اولیتر آن بود که بر وجه دوم حمل کنند تا تکرار نباشد، چه اگر حمل بر عـالمی کننـد، معنی او و علیم یکی باشـد، پس بایـد گفتن: حکیم، فعیـل باشـد به معنی مفعـل، چـون الیم به معنی مـؤلم. و اصـل حکمت در لغت منع باشـد من حکمـهٔ اللّجام، برای آن که حکمت منع کند صاحبش را از آن که نا بایست کند، چنان که حکمه«2» لجام منع کنـد اسب را از آن که آن جا رود که او خواهد«3»، و جریر می‌گوید: ابنی حنیفهٔ أحکموا سـفهاءکم انّی أخاف علیکم ان اغضبا یعنی«4» امنعوا. سـفیهان را باز داری. چون ایشان به عجز مقرّ آمدنـد و نفی علم کردنـد از خود. خدای تعالی آدم را گفت: یا آدَمُ، و اینکه منـادای مفرد علم است، برای آن بنـا کرد آن را بر ضمّ. أَنبِئهُم، خبر ده ایشـان را به نامهـای ایشان، بر قول آن کس که گفت: او را نامهـای فریشـتگان آموخت، و بر قول دیگران بر سبیل تغلیب گفت- چنان که بیان کردیم- فی قوله: ثُمَّ عَرَضَهُم، چنان که خدای تعالی گفت: وَ اللّهُ خَلَقَ کُلَّ دَابَّةٍ مِن ماءٍ فَمِنهُم مَن یَمشِی عَلی بَطنِهِ وَ مِنهُم مَن یَمشِی عَلی رِجلَینِ«5»- الآیهٔ. ---------

--------------------------- 1. مر: حکیم. 2. دب، آج، لب، فق: حکمت. 3. مب، مر: هر جا که خواهـد رود. 4. مب، مر: فاحکموا، یعنی. 5. سوره نور (24) آیه 45. صفحه : 207 «منهم» بر سبیـل تغلیب عقلاـ گفت، و الّا، «منها» بایست گفتن. فَلَمّا أَنبَأَهُم بِأَسمائِهِم، چون خبر داد ایشان را. خدای تعالی گفت: أَ لَم أَقُل لَکُم، نه من گفتم شـما را که من غیب آسمانها و زمینها دانم و آنچه شما آشـکارا کنی و پنهان داری. اگر گوینـد: غیب آسـمان و زمین چه باشد، و خدای تعالی هیچ از او غایب نیست«1»! گوییم: مراد آن است که آنچه غایب است از فریشـتگان و جز ایشان از آنان که حضور و غیبت در حقّ ایشان و اضافت با ایشان درست باشد«2». آنگـاه آن را بر اطلاق غیب خوانـد و اگر چه در حقّ غیبت نباشـد«3» علی التّوسّع کقوله: عـالِمَ الغَیبِ وَ الشَّهادَةِ«4». قـوله: وَ أَعلَمُ ما تُبـدُونَ وَ ما کُنتُم تَکتُمُونَ، در او چند قول گفتند: یکی آن که سرّ و علانیه شـما دانم، بر جمله خبر است از آن که پنهان چنان داند که آشکارا. و قولی دیگر آن است که عبد اللّه عبّاس گفت: چون گل آدم- علیه السّلام- از میان مکّه و طایف افگنده بود، ابلیس با جمـاعتی فریشـتگان بر او گـذر کرد، گفت: خـدای تعـالی خلقی خواهـد آفریـدن، اگر چنان باشـد که او را بر ما فضل«5» نهد«6» و فرماید که فرمان او بری، شـما چه کنی! گفتند: ما سـمیع و مطیع باشـیم فرمان او را. او در دل [57- پ] گرفت که طاعت ندارد آدم را، و در دل گرفت که اگر مرا بر او مسلّط کند، هلاکش کنم، و اگر او را بر من مسلّط کند، در او عصیان کنم. خدای تعالی گفت: من آنچه شـما اظهار می‌کنی از طاعت و انقیاد می‌دانم، و آنچه ابلیس در دل می‌دارد از شقاق و نفاق هم می‌دانم. -----------

------------------------- 1. همه نسخه بدلها: هیچ چیز از خدای تعالی غایب نباشد. 2. همه نسخه بدلها: غایب است از آنان که حضور و غیبت در حق ایشان مصوّر بود از اجسام، چون ما و فرشـتگان. 3. همه نسخه بدلها: در حقّ او غیب نیست. 4. سوره زمر (39) آیه 46، همه نسـخه بـدلها و هر کجا غیبت به علم خود باز بست، تأویل اینکه باشد و اللّه- اعلم. [.....] 5. دب: تفضیل. 6. مج، آج، لب، فق، وز، مب، مر: نهند. صفحه : 208 اگر گویند: فریشتگان از چه«1» دانستند که آدم را در آن خبر که داد راستیگر است، و آن اسـماء آن چیزهـاست بر وفق راستی! گوییم: لاـ بـدّ باشـد از آن که خـدای تعالی، علمی از اعلام معجز با آن مقرون بکنـد که فریشـتگان عنـد آن صـدق دعوی آدم بداننـد در آنچه گفت، و در اینکه آیـات دلیل است بر فضل علم و تفضـیل اهلش بر آنان که مایه«2» او ندارند در علم، و تقدیم فاضل بر مفضول واجب باشد. قوله: وَ إِذ قُلنا لِلمَلائِکَةِ اسـجُدُوا لِآدَمَ، اصل «سجود»، خضوع بود و تـذلل در لغت، و نقیض او ترفّع و تکبّر باشـد، یقال: سـجد سـجودا، و اسـجد اسـجادا، ای ادنی رأسه من الارض. و قیل: جعل رأسـه

ساجدا، قال الشّاعر: فكلتا هما خرّت و اسجد رأسها كما سجدت نصرانة لم تحنّف و قال اخر: بجمع تضلّ البلق فى حجراتها«۳» ترى الاكم فيها سجّدا للحوافر اى خاضعة تحت الحوافر. و در شرع عبارت باشد از اينكه فعل مخصوص كه روى بر زمين نهادن است، و آن ركنى از اركان نماز است. و معنى ركن در نماز آن باشد كه آن كس رها كند، سواء اگر به قصد بود و اگر به نسيان، نماز با سر بايد گرفتن، و آنچه نه ركن باشد از واجبات نماز، چون به نسيان رها كند، نماز با سر نبايد گرفتن. و سجده در شرع بر چهار وجه بود: يكى سجده نماز و«۴» سجده قرآن، و سجده سهو، و سجده شكر. امّا سجده نماز اينكه است كه معهود است در شرع. و سجده قرآن چهار جاى واجب است، و باقى سنّت بر قارى و مستمع: در «الم تنزيل«۵»»، و در «حم السّجدة«۶»»، و «النّجم«۷»»، و «اقرأ«۸»»، و يازده جاى سنّت است. و بنزديك ابو حنيفه و شافعى، جمله چهارده جايگاه است، و بنزديك ما پانزده. و ----------
-------------------------- ۱. همه نسخه بدلها: پايه. ۲. همه نسخه بدلها: كجا. ۳. كذا: در اساس و همه نسخه بدلها، تفسير قرطبى (۱/ ۲۹۱): حجراته. ۴. آج، لب، فق كه. ۵. سوره فصّلت (۴۱) آيه ۳۷. ۶. سوره سجده (۳۲) آيه ۱۵. ۷. سوره علق (۹۶) آيه ۱۹. ۸. سوره نجم (۵۳) آيه ۶۲. صفحه : ۲۰۹ جمله سنّت گويند بر قارى و مستمع. و در تفصيل آن خلاف است ميان ايشان، و اينكه چهار سورت را «عزايم» خوانند، و خواندن اينكه سورتها حرام است حايض را و جنب را، و اينكه چهار سورت در فرايض نشايد خواندن بنزديك ما و اينكه انفراد ماست. و سجده سهو هم چهار جاى بايد كردن: هر كه در نماز به نسيان سخن گويد، و هر كه در دو ركعت نخستين سلام باز دهد به نسيان، و هر كه شاك بود از ميان چهار ركعت و پنج ركعت، بنابر چهار نهد و پس از سلام دو سجده سهو كند، و هر كه يك سجده رها كند از دو ركعت باز پسين به سهو، و يادش نيايد تا آن ركوع [۵۸- ر] كه از پس آن بود بكند از پس آنكه سلام باز دهد، قضاى آن سجده باز كند و دو سجده«۱» سهو بكند. و مذهب شافعى آن است كه: هر كجا زيادتى كند يا نقصانى در نماز، سجده سهو بايد كردن، و مذهب ابو حنيفه همچنين«۲»، جز كه او زيادتى نگويد آن را كه در نماز جهر كند در جاى اخفات و يا اخفات كند در جاى جهر و در ترك تكبيرات نماز عيد. و مذهب مالك، هر سهوى كه در نماز افتد، جبران به سجده سهو كند، و سجده سهو بنزديك ما واجب است، و مذهب مالك همچنين است، و مذهب شافعى و بيشتر اصحاب ابو حنيفه سنّت است. و امّا سجده شكر، مستحب است و در اواخر نماز از فرايض و سنن، چه در اخبار اهل البيت- عليهم السّلام- چنين«۳» آمد كه: ۴«۵«۶«۷«۸» علامات المؤمن خمس: صلاة- الإحدى« و الخمسين« و زيارة الاربعين« و التّختّم فى اليمين« و تعفير« الجبين و الجهر ببسم اللّه الرّحمن الرّحيم، گفت: علامت مؤمن پنج چيز است: آن كه نماز پنجاه و يك ركعت در شبان روز فريضه و سنّت«۹» به پاى دارد و زيارت اربعين بكند، يعنى زيارت حسين- ---------------------------------- ۱. همه نسخه بدلها: و سجده. ۲. دب، آج: همچونين. ۳. دب، آج، لب، فق، مب: خبر. ۴. مج: ندارد، اساس نيز در حاشيه افزوده است. [.....] ۵. آج، مر: و خمسين. ۶. آج، لب، فق، وز، مب: اربعين. ۷. همه نسخه بدلها: باليمين. ۸. اساس: نير، با توجّه به نسخه مج و ديگر نسخه بدلها و مفهوم عبارت تصحيح شد. ۹. مر: از فرايض و سنن. صفحه : ۲۱۰ إبن على- عليه السّلام«۱»- و براى آنش زيارت اربعين خوانند كه، جابر عبد اللّه انصارى صاحب«۲» رسول اللّه از پس چهل روز از دفن او، زيارت«۳» كرد، و پيش از او كس نيارست«۴» بود كردن، و انگشترى به دست راست داشتن، و پيشانى در خاك ماليدن در سجده شكر، و آواز برداشتن به بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ، آن جا كه آواز بر بايد داشتن در نماز. چون قديم- جلّ جلاله- تقرير«۵» فضل و علم آدم كرد با«۶» فريشتگان و ايشان اعتراف دادند و انقياد نمودند، حق تعالى گفت: اكنون آدم را سجده كنى. علما در آن سجده خلاف كردند. بعضى گفتند: سجده عبادت بود، و آدم در ميانه قبله بود، و سجده خداى را بود. و بعضى دگر گفتند: آدم امام بود، آدم سجده خداى را كرد و ايشان به متابعت آدم خداى را سجده كردند«۷» براى آن اقتدا به آدم، حواله سجده به آدم آمد. قول درست آن است كه: سجده، سجده تعظيم و اجلال بود، و آدم را بود على الحقيقة لظاهر قوله تعالى: اسجُدُوا لِآدَمَ، و نگويند: سجدت للقبلة«۸» و لا للامام، و انّما يقال: الى القبلة، نبينى كه خداى تعالى هر كجا سجده به خود حوالت كرد، به «لام» تخصيص كرد، فى قوله: وَ اسجُدُوا لِلّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ«۹»

أَلّا یَسجُدُوا لِلّهِ الَّذِی«۱۰» وَ یُسَبِّحُونَه وَ لَه یَسجُدُون«۱۱»، و برای اینکه «لام» نشاید گفتن که خدای تعالی قبله است. دگر آن که: اگر آدم را در آن سجده فضیلتی و مزیّتی نبود بر آنان که«۱۲» سجده کردند«۱۳» او را ابلیس استنکاف و استکبار نکردی، چه او سالیان بسیار خدای را سجده کرده بود، اگر چه به نفاق بود عبادت او، و اینکه آیت دلیل می‌کند بر تفضیل پیغامبران بر فریشتگان [۵۸-پ] علیهم السّلام و الصّلوة- چه در حکمت«۱۴» نبود فاضل را فرمودن تا مفضول را بغایت و نهایت تعظیم. ----------------------------- ۱. همه نسخه بدلها، بجز مر: علیهما السّلام. ۲. مب، مر: صحابه. ۳. همه نسخه بدلها، بجز دب، مب او. ۴. مر: کس زیارت نکرده، دیگر نسخه بدلها: نیارسته بود. ۵. آج، لب، فق، مب: تقدیر. ۶. آج، لب، مب، مر: تا. ۷، ۱۳. آج، لب، فق: کردن. ۸. مج، آج، وز: لقبلة. ۹. سوره فصّلت (۴۱) آیه ۳۷. [.....] ۱۰. سوره نمل (۲۷) آیه ۲۵. ۱۱. اعراف (۷) آیه ۲۰۶. ۱۲. همه نسخه بدلها، بجز مر آن. ۱۴. همه نسخه بدلها، بجز مج، وز نیکو. صفحه : ۲۱۱ سجده کند، و اگر در تعظیم چیزی دگر بودی از سجده برتر، همانا خدای تعالی بندگان را به آن فرمودی در عبادت خود. قوله تعالی: إِلّا إِبلِیسَ، در اینکه استثنا خلاف کردند که متّصل است یا منقطع، و بنای اینکه مسأله بر آن باشد که ابلیس از فریشتگان بود یا نبود. عبد اللّه عبّاس و عبد اللّه مسعود و سعید مسیّب و قتاده و إبن جریج و إبن جریر- الطّبری- می‌گویند: از جمله فریشتگان بود. و مثل اینکه از صادق- علیه السلام- روایت کردند، و بر اینکه قول استثنا متّصل بود، و استثنای متّصل را معنی آن بود که: مستثنی از جنس مستثنی منه باشد«۱»، چنان که: ما بالدّار احد الّا زید. و منقطع آن باشد که مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد، چنان که: ما بالدّار«۲» احد الّا وتدا. چون خدای تعالی امر به سجده آدم فریشتگان را کرد، و ابلیس مخالفت کرد، و خدای او را به لفظ «الّا» اخراج کرد باید تا از جمله فریشتگان باشد. و حسن بصری و قتاده و إبن زید و ابو القاسم البلخی- و رمّانی و جماعتی متأخّران گفتند: ابلیس فریشته نبود، و «الّا» در آیت استثنای منقطع است، چنان که خدای تعالی گفت: ما لَهُم بِهِ مِن عِلمٍ إِلَّا اتِّباعَ الظَّنِّ«۳» فَلا صَرِیخَ لَهُم وَ لا هُم یُنقَذُونَ إِلّا رَحمَةً ...«۴»، و قال الشّاعر: و موضع لیس بها انیس الّا الیعافیر و الّا العیس و نابغه گوید: وقفت فیها أصیلا لا أسائلها عیّت جوابا و ما بالرّبع من احد الّا اواری- لأیاما ابیّنها و النّؤی کالحوض بالمظلومة الجلد و آنان که گفتند: فریشته بود، خلاف کردند. بعضی گفتند: سلطان آسمان دنیا بود و سلطان زمین. و بعضی دگر گفتند: ما بین السّماء الی الارض، در حکم او بود. و بعضی دگر گفتند: خازنی بود از خازنان بهشت و نام او حارث بود، و اینکه روایت ضحّاک است از عبد اللّه عبّاس، و از قبیله‌ای بود از فریشتگان که خدای تعالی ایشان را از آتش آفرید، نام اینکه قبیله «جان» بود. ----------------------------------- ۱. آج، لب، فق: نباشد. ۲. مج، وز من. ۳. سوره نساء (۴) آیه ۱۵۷. ۴. سوره یس (۳۶) آیه ۴۳ و ۴۴. صفحه : ۲۱۲ و طاووس روایت کند از عبد اللّه عبّاس که: نام او پیش از معصیت عزازیل بود. چون معصیت کرد، خدای تعالی او را از صف- فریشتگان براند، و او را لعنت کرد، و نامش بگردانید، و ابلیس نام کرد او را. و در اخبار ما از اینکه معنی هست. و سیّد- رحمة اللّه علیه- اعنی مرتضی علم الهدی قوّت آن می‌کند که فریشته نبود، و لکن مأمور بود به سجده آدم. و «الّا» در آیت منقطع است به معنی «لکن«۱»»، و ظاهر اینکه آیت که: کانَ مِنَ الجِنِّ«۲» وَ إِذ قُلنا لِلمَلائِکَةِ اسجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلّا إِبلِیسَ، گفت: من فریشتگان را گفتم آدم را سجده کنی، ایشان«۳» سجده کردند«۴» مگر ابلیس، اگر ابلیس فریشته نباشد مأمور نبوده باشد به سجده آدم! جواب گوییم: اجماع امّت است که ابلیس مأمور بود به سجده، دیگر به ظاهر قرآن فی قوله: أَلّا تَسجُدَ إِذ أَمَرتُکَ«۵» أَبی وَ استَکبَرَ، «ابا»، امتناع کرد«۲»، یعنی سر باز زد«۳»، و اینکه امتناع با قدرت باشد بر آن فعل، برای آن فعل، برای آن بر سبیل مدح اجرا کنند، فلان یأبی الضّیم و هو ابیّ. آنگه بیان کرد که آن ابا و امتناع بر وجه تکبّر و ترفّع بود، پس حق تعالی باز نمود که: اینکه ابا و استکبار کفر نبود، چه کفر و ایمان فعل دل باشد، بقوله: وَ کانَ مِنَ الکافِرِینَ. و آنان که گویند: اینکه فعل کفر بود و ابلیس به اینکه کافر شد، «کان» را به «صار» تفسیر کنند، گویند: صار من الکافرین، یعنی کافر گشت، و اینکه از دو وجه خطاست: یکی عدول کردن از ظاهر بی ضرورتی یا دلیلی، دگر گفتن که فعل جوارح کفر باشد. و درست آن است که: آیت بر ظاهر خود است، و معنی آن است که خود کافر بود، نه آن که کافر گشت. و

مذهب ما آن است كه: مؤمن حقيقى كه خداى تعالى از او ايمان داند«۴»، كافر نشود براى منع دليلى، و آن دليل آن است كه اجماع امّت است كه مؤمن مستحقّ ثواب ابد بود، و كافر مستحقّ عقاب ابد، و جمع بين الاستحقاقين بر سبيل تأبيد محال بود، چه استحقاق در صحّت و استحالت تبع وصول باشد، و احباط بنزديك ما باطل است چنان كه بيانش كرده شود در جاى خود- ان شاء اللّه«۵» پس دليل مانع از ارتداد مؤمن اينكه است كه گفتيم، و ابليس- عليه اللّعنه- هميشه كافر بود و منافق، و آن عبادت كه مى‌كرد بر وجه نفاق مى‌كرد، و فريشتگان [۵۹- پ] از او نمى‌دانستند تا خداى تعالى امتحان به سجده آدم سبب كشف سرّ او كرد تا فريشتگان را معلوم شد كه او منافق بوده است. و اينكه، بر اينكه جمله كه ذكر كرديم از حديث نفاق ابليس، روايت است از عبد اللّه عبّاس و عبد اللّه بن بريده و جماعتى مفسّران. -------------------------------- ۱. همه نسخه بدلها، بجز مب، مر: الّا عريض، مب، مر: الا- مريض. ۲. همه نسخه بدلها: باشد. ۳. مج، وز: سر باز زدن. ۴. مب: دارند. ۵. همه نسخه بدلها تعالى. صفحه : ۲۱۴ اگر«۱» سؤال كنند كه: چگونه گفت كه او از جمله كافران بود! و در آن وقت هيچ كافر نبود جز او، از اينكه چند جواب است: يكى آن كه: قطع نيست بر آن كه در آن وقت يا پيش از آن جز او كافرى نبود، بل «جان» را كه خداى تعالى هلاك كرد، پيش از آن شايد كه در ميان ايشان كافران بوده باشند«۲». و جوابى ديگر آن است كه: خداى تعالى نه آن خواست كه اوّل«۳» جماعتى بود كه در آن عهد بودند و كافر بودند، معنى آن است كه: او كافر بود، و حكم او حكم كفّار بود، چنان كه يكى گويد: فلان مرا از جمله دشمنان است، و اگر چه در آن وقت دشمنى دگر نباشد او را. جوابى دگر آن است كه: خداى تعالى اينكه كلام در عهد رسول گفت، و اينكه نظم آنگاه فرمود، و در آن وقت همه جهان كافر بودند- الّا ما شاء اللّه؟ و روايت است از ابو هريره و ابو سعيد الخدرىّ كه، رسول- صلّى اللّه عليه و آله- گفت: چون يكى از فرزندان آدم سورت سجده بخواند و به جاى سجده رسد، سجده بكند، شيطان با كناره شود و گريستن گيرد و گويد: ويله«۴»، واى بر او؟ فرزند آدم سورت بر خواند و سجده كرد و مستحقّ بهشت شد، و من سجده نكردم مستحقّ دوزخ شدم. و ابو العاليه روايت كند كه: چون نوح عليه السّلام- در كشتى نشست، ابليس بيامد و بر دنبال كشتى«۵» نشست. نوح گفت: يا ابليس؟ خود را و مردمان را هلاك كردى، گفت: اكنون چه كنم! گفت: توبه كن. گفت: مرا توبه باشد! گفت: بار خدايا؟ ابليس اگر توبه كند، قبول كنى! گفت: توبه او قبول كنم اگر گور آدم را سجده كند. نوح گفت: خداى چنين وحى كرد به من. گفت: من آدم را زنده سجده نكردم، گور او را سجده خواهم كردن، و او مرده؟ و امثال اينكه اخبار اخبار آحاد باشد، -------------------------------- ۱. آج، لب، فق: كه اگر. ۲. آج، لب، فق، وز، مب، مر: باشد. ۳. همه نسخه بدلها: او از. ۴. دب: واى ويله، آج، لب، فق: ويلاه، مب، مر: واويلاه. ۵. مج، دب، آج، لب، فق، وز، مر به. صفحه : ۲۱۵ براى او ظاهر قرآن و آيت محكم رها نكنند، من قوله: وَ كانَ مِنَ الْكافِرِينَ قوله تعالى:

[سوره البقرة (۲): آيات ۳۵ تا ۳۹]

]اشاره[

وَ قُلْنا يا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلا مِنْها رَغَداً حَيْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونا مِنَ الظَّالِمِينَ (۳۵) فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطانُ عَنْها فَأَخْرَجَهُما مِمَّا كانا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ إِلى حِينٍ (۳۶) فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ فَتابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۳۷) قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْها جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدىً فَمَنْ تَبِعَ هُدايَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۸) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ (۳۹) [۶۰- ر]

[ترجمه]

گفتیم ما: ای آدم بنشین تو و جفت تو در بهشت و بخورید از آن جا خوش آن جا که خواهی، مشوی نزدیک اینکه درخت که پس از جمله بیدادگران باشی. بخیزانید ایشان را ابلیس از آن جا بیرون آورد ایشان را از آنچه بودند در آن و گفتیم ما فرو شوی بهری شما بهری را دشمنی«۱»، و شما راست در زمین قرارگاهی و برخورداری تا به قیامت. ها گرفت آدم از خدایش سخنهایی«۲» توبه پذیرفت«۳» بر او که او توبه پذیرنده بخشاینده است. گفتیم ما فرو شوی از اینکه جا جمله اگر آید به شما از من دینی، هر که پیروی کند دین مرا نباشد ترسی بر ایشان و نه ایشان اندوهناك باشند. [۶۰- پ] و ایشان«۴» که کافر بودند«۵» و به دروغ دارند«۶» آیتهای ما، ایشان اهل دوزخند، ایشان در آن جا همیشه باشند. قدیم- جلّ جلاله- چون قصّه آدم با ابلیس و سجده فریشتگان بگفت، پس از آن حدیث مکر ابلیس گفت که کرد تا آدم«۷» را از بهشت به در آورد، قوله: وَ قُلنا یا آدَمُ اسکُن، پس از آن که ابلیس را براند«۸»، آدم را گفت: اکنون در بهشت بنشین که -------------------------------- ۱. مج، دب، وز: دشمن. ۲. مج: سخنهایش. ۳. دب، آج، لب: پذیرفت. ۴. مج، دب، آج، لب، وز، فق: و آنان. [.....] ۵. مج، آج، لب، فق، وز: شوند، دب: شدند. ۶. دب، آج، لب، فق: دانند. ۷. آج، لب، فق: که کرد با آدم و آدم. ۸. مج، دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر و لعنت کرد. صفحه : ۲۱۶ بهشت را مسکن تو کردم، و برای آن ضمیر مرفوع منفصل اظهار کرد، اعنی «انت» پس از آن که مستکنّ بود تا عطف اسمی ظاهر کند بر او، چه عطف«۱» ظاهر بر مستکنّ نشاید کردن چنان که در«۲» دگر آیت گفت: إِنَّهُ یَراکُم هُوَ وَ قَبِیلُهُ«۳» فَاذهَب أَنتَ وَ رَبُّکَ«۴». «زوج»، هم جفت باشد و هم فرد، و لکن یکی را زوج نگویند تا او را همتایی نبود که هر یکی از ایشان جفت صاحبش باشد، تقول: عندی زوج من الحمام و زوجان، هر دو را معنی یکی باشد، یعنی نر و ماده، و زوج که ماده باشد، گاه با «ها» گویند و گاه بی «ها». شاعر می‌گوید: و اریکم لدی الحمامات عندی مثل صون الرّجال للأزواج یعنی النّساء. و او جمع زوج باشد، و جمع زوجهٔ زوجات بود، و مراد به اینکه لفظ حوّاست. علما خلاف کردند در خلق حوّا. بعضی گفتند: خدای تعالی او را از بقیّه طینه«۵» آدم آفرید، و درست آن است که در خبر آمد که: چون آدم- علیه السّلام- در بهشت بنشست، تنها بود و مستوحش می‌شد از تنهایی، خدای تعالی خواب بر آدم افگند تا آدم بخفت. پس بفرمود تا از پهلوی چپ او استخوانی«۶» بگرفتند و خدای از آن استخان«۷» حوّا را بیافرید بر صورت آدم، با جمال تمام و حلّه‌های بهشت در او پوشانید، و او را به انواع زینت بیاراست تا بیامد بر سرینان«۸» آدم بنشست. چون آدم از خواب در آمد، خواست تا دست بدو دراز کند، فریشتگان گفتند: مه، مکن«۹»، گفت: خدای اینکه را نه برای من«۱۰» آفرید! گفت: آری؟ حتّی تؤدّی مهرها، تا مهرش بدهی«۱۱». گفت: مهر اینکه چه باشد! گفتند: آن که سه بار بر محمّد و ---------------------------------- ۱. دب اسم. ۲. همه نسخه بدلها: نشاید کردن برای آن که عطف اسم را مانند بر فعل و مانند اینکه در. ۳. سوره اعراف (۷) آیه ۲۷. ۴. سوره مائده (۵) آیه ۲۴، دب، آج، لب، فق، مب، مر: أَنتَ وَ زَوجُکَ ۵. مر: گل، دیگر نسخه بدلها: طینت. ۶. مج، دب، وز، فق: استخانی. ۷. آج، لب، مب، مر: استخوان. ۸. آج، مر: بالین. ۹. دب: گفتند اینکه را مه مکن، آج، لب، فق، مب، مر: اینکه را مکن. ۱۰. مج، وز: نه از بهر من. [.....] ۱۱. دب، آج، لب، فق: تا ندهی او را نیابی. صفحه : ۲۱۷ آل محمّد صلوات فرستی. گفت: محمّد که باشد! گفتند: آخر پیغامبران از فرزندان تو [۶۱- ر]، و اگر نه برای او«۱» بودی تو را نیافریدندی. پس فریشتگان خواستند تا علم آدم امتحان کنند، گفتند: یا آدم؟ اینکه کیست! گفت: امرأهٔ، زنی است. گفتند: چه نام است اینکه را! گفت: حوّا. گفتند: چرا حوّا خوانند اینکه را! گفت: لأنّها خلقت من حیّ برای آن که اینکه را از حیّی«۲» آفرید. گفتند: چرا آفرید اینکه را! گفت: تا ما را به یکدیگر سکون باشد. و در خبر است که رسول- علیه السّلام- گفت: خدای تعالی زنان را از استخوان«۳» پهلو آفرید، و آن کژ«۴» باشد، اگر خواهی تا راست باز کنی بشکنی، و اگر استمتاع کنی بدو در او کژی باشد، و ظاهر قرآن بر اینکه است، فی قوله تعالی: هُوَ الَّذِی خَلَقَکُم مِن نَفسٍ واحِدَةٍ وَ جَعَلَ«۵» که که ...، و «منها»، راجع است با نفس آدم. و در«۷» احکام امیر المؤمنین- علیه السّلام- می‌آید که: یک روز شریح قاضی که حاکم بود از قبل امیر المؤمنین- علیه السّلام- به حکم نشسته بود، مردی و زنی به نزد او در آمدند و گفتند: ما را بر تو مسأله‌ای است، و لکن

به خلوت شاید گفتن: شریح فرمود تا جای«۸» خالی کردنـد، آنگه اینکه مرد گفت: اینکه زن دختر عمّ من است و حلال من است، لها ما للرّجال و ما للنّساء، هم آلت مردان دارد و هم آلت زنـان، اکنون چه گویی! او مرد است یـا زن! گفت: بول به کـدام آلت می کنـد! زن گفت: به هر دو. گفت: از کـدام آغاز زودتر بـود! گفت: هر دو به یـک جـای«۹». گفت: از کـدام زودتر منقطع شود! گفت: به یـک جـا. گفت: شـهوتش به کـدام باشـد! گفت: به هر دو، تـا آن حـدّ«۱۰» کـه مرا از اینکـه شـوهر فرزنـدی است، و من کنیز کی دارم، از او نیز فرزنــدی دارم. ------------------------------- ۱. مر: نه سـبب وجود او. ۲. مر: زنده. ۳. مج، دب: استخان. ۴. مر: کج. ۵. اساس و همه نسـخه بدلها: خلق، به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد. ۶. سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۹. ۷. مب: شـریح در. ۸. دب، مب: جـایی. ۹. مب، مر: یـک بار. ۱۰. مج، فق: تا از حـدّی، آج، لب: تا آن حدّی. صـفحه : ۲۱۸ شریـح دسـت بر هـم زد، گفت: اینکه مسأله در علم من نیست. خیزیـد تـا بنزدیـک امیر المـؤمنین شـویم. برخاسـتند و بنزدیـک امیر المؤمنین آمدند، و شـریح اینکه قصّه باز گفت. امیر المؤمنین از زن پرسـید، زن گفت: همچنین است. مرد را پیش خواند، گفت: چه گویی! گفت: همچنین است ای امیر المؤمنین. گفت: انت اجرأ من صائـد الاسـد، گفت: پس تو دلیرتری از آن که شـیر گیرد، تـا بر چنین حالی اقـدام می کنی؟ آنگه قنبر را گفت: چهار زن معتمـده را حاضـر کن تا اینکه را در خانه‌ای خالی برند و برهنه کنند اینکه را، پس از آن که در ستر عورت احتیـاط تمـام کنـد«۱»، پهلوهای او«۲» بشـمارند. قنبر همچنین کرد، و پهلوهـای«۳» او بشـمردند، از جـانب راسـت هشت بـود و از جـانب چپ هفت امیر المـؤمنین- علیه السّـلام- گفت: اللّه اکـبر؟ اینکه مرد است، و جـامه زنـان از او بفرمود کنـدن، و جامه مردان در او پوشانیـدن، و از میان او و شوهر جـدا کرد. اینکه حکم نیز دلیل است بر صـحّت اینکه قول. قوله: الجنّهٔ، خلاف کردند که اینکه کدام بهشت است. بعضـی مفسّران گفتند: بستانی بود از بستانها، و بهشت خلد نبود [۶۱- پ] و اینکه قول ابو القـاسم بلخی است و ابو مسـلم بحر اصـبهانی«۴»، و اینکـه درست نیست، درست آن است که: بهشت خلـد بـود، برای «لاـم» تعریف معنی خلـد و بـاقی وماننـد اینکه الفـاظ نه آن است که واجب باشـد که فانی نشود، بل چون خـدای تعالی فنا بیافرینـد، فانی شود. پس خـدای تعالی عین آن باز آفرینـد، چه اعادت عین باقیات صـحیح باشـد از قادر الذّات بر مذهب درست. و آن شـبهت که ایشـان آوردنـد که اگر بهشت خلـد بـودی، انتقـال از او روا نبودی، گوییم: آن را اخراج و انتقـال نباشـد که بر وجه ثواب بعـد قیـام السّاعه در آن جا شود، چه اینکه معنی به سمع شناخته‌ایم، و سمع به اینکه وارد است. و اینکه بهشت در آسمان ------------------------------- ۱. دب، آج، لب، مب، مر: کنند. ۲. مر: استخوان پهلوی او را. ۳. آج، لب، فق، مب، مر: پهلوی. [.....] ۴. مب: اصـفهانی، دیگر نسخه بدلها: اصفهانی. صفحه : ۲۱۹ هفتم است، و آن است که رسول- علیه السّـلام- در شب معراج در او رفت و بگردید و گفت: ۱» عرضت علیّ الجنّهٔ حتّی هممت ان اقطف من ثمارها« و عرضت علیّ النّار حتّی اتّقیت حرّها بیـدی. علما خلاـف کردنـد در آن که، لفـظ «أسـکن» و لفظ «وکلا» امر است یا اباحت، بعضـی گفتنـد: هر دو امر است و بعضـی گفتنـد: هر دو ابـاحت است، و به صواب اینکه نزدیکتر است که، «اسـکن» امر است، «وکلاـ» اباحت، برای آن که خـدای تعالی آن را مریـد بود، و اینکه را دلیـل نیست که مریـد بـود، و امر که امر شود به ارادت آمر مـأمور به را امر شود. منهـا، کنـایت راجع است بـا جنّت. رغـدا، «رغـد»، فراخ و بسیار خیر بود، یقال: عیش رغـد و رغیـد، قال الشّاعر: بینما المرء تراه ناعما یأمن الاحـداث فی عیش رغد وَ لا تَقرَبا، یقال: قربت منه أقرب قربا و قربته أقربه قربانا، فعل از او لازم بود، و فعل متعدّی. علما خلاف کردند که ایشان منهی از خوردن از آن درخت بودنـد یا از پیرامن آن گشـتن. درست آن است که: ایشان را منع که کردند، از خوردن کردند، و اینکه بر سبیل مبالغه فرمود خـدای تعالی، چنان که یکی از ما گویـد: نگر تا گرد فلان کار نگردی؟ یعنی آن کار نکنی. و اینکه لفظ صورت نهی دارد و معنی امر است، [چنـان که]«۲»: اعمَلُوا ما شِئتُم«۳» وَ لاـ تَقرَبـا، آن اسـت که: اترکـا و اهجرا. و برای آن گفـتیم که امر از حکیم بر دو وجه باشـد: به واجب و به منـدوب، و مراد اینکه جا امر به مندوب است، و نشاید که بر ظاهر حمل کنند و گویند: نهی است، برای آن که نهی بـه کراهـت نـاهی منهیّ عنه را نهی شـود، و حکیم نهی نکنـد ------------------------------- ۱. همه نسخه

بدلها: ثمراتها. ۲. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۳. سوره فصّلت (۴۱) آیه ۴۰. صفحه : ۲۲۰ الّا از قبیح«۱». و قبیح بر پیغامبران روا نباشد، پس برای اینکه وجه را گفتیم که: اینکه لفظ به معنی امر است تا بر ندب حمل توان کردن که لایق بود به آدم- علیه السّلام- چه ادلّه عقلی و شرعی راه نموده است که قبایح و معاصی بر پیغامبران روا نباشد، که«۲» اگر روا دارند، نفرت افگنند [۶۲- ر] از قبول قول و امتثال امر ایشان، و غرض از بعثه ایشان قبول قول ایشان است. پس هر چه در اینکه قدح کند باید تا منفی باشد از ایشان تا مؤدّی نبود با نقض غرض حکیم- جلّ جلاله. و امر به چیزی اگر چه نهی نباشد از ضدّش بر سبیل حقیقت، بر مجاز روا نباشد«۳». و در قرآن مجاز بسیار است، که قرآن به لغت عرب آمد، و لغت ایشان مشتمل است بر حقیقت و مجاز. خلاف کردند در آن که ایشان ممنوع از جنس درخت بودند یا از عین درخت، بقوله: هذِهِ الشَّجَرَةَ. بیشتر علما بر آنند که: ایشان از جنس درخت ممنوع بودند. خلاف کردند در آن که چه درخت بود. عبد اللّه مسعود و سدّی گفتند: درخت انگور بود. إبن جریج گفت: درخت انجیر بود. از امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- روایت کردند که او گفت: درخت کافور بود. کلبی گفت: درخت علم بود، یعنی علم خیر و شرّ. محمّد کعب و مقاتل گفتند و بیشتر مفسّران و اهل اخبار که: درخت گندم بود. فَتَكُونا مِنَ الظَّالِمِينَ، [منصوب است اینکه فعل به جواب نهی مع «الفاء»، و قوله: مِنَ الظَّالِمِينَ]«۴» یعنی من النّاقصین حظّهم«۵» من الثّواب، یعنی اگر چنین کنی«۶» حظّ و نصیب خود از ثواب نقصان کرده باشی«۷». و «ظلم» در کلام عرب به معنی نقصان بود، نبینی که خدای تعالی می‌گوید: آتَتْ أُكُلَها وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً«۸» فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطانُ عَنْها، حمزه تنها خوانده است: «فأزالهما»«۷» به الف من الازالة، متعدّی «زال» باشد، یعنی بزایل کرد ایشان را [۶۲- پ]. و معنی «ازلّهما» آن است که: بخیزانید ایشان را ابلیس، یعنی به وسوسه و اغراء و اغواء و سوگند و مکر و آنچه مانند اینکه بود. و معنی آن است که: ایشان را از آن پایه و مرتبه فرود آورد، و اینکه عبارتی است که در وضع پارسیان نیز معروف است کسی را که با کسی مکری کند و به حیلت چیزی از او بستاند یا بر او تلبیسی کند، گویند: فلان را«۸» پای«۹» از زیرها گرفت«۱۰»، یعنی ایشان را از قرارگاه خود ببرد، و کاری کرد به ------------------------------ ۱. همه نسخه بدلها بجز مج، وز و. [.....] ۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: به احتیاط. ۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: رفع. ۴. همه نسخه بدلها باشد. ۵. دب، آج، لب، فق، مر: نقصی. ۶. همه نسخه بدلها به. ۷. فق: فازلّهما. ۸. همه نسخه بدلها: ندارد. ۹. همه نسخه بدلها او. ۱۰. مر: زیر پا گرفت. صفحه : ۲۲۲ ایشان که عند آن از ره«۱» امر خدای فراتر«۲» شدند، و پا بر جا بنماندند. «عنها»، یعنی از بهشت. و مراد به شیطان، ابلیس است بلا خلاف. و «لام» در او تعریف عهد است. فَأَخْرَجَهُما مِمَّا كانا فِيهِ، و ایشان را بیرون آورد از آنچه در آن بودند از بهشت و نعیم. و اخراج بر حقیقت خدای کرد، امّا به شیطان حواله کرد برای آن که عند وسواس او حاصل آمد، چنان که بیان کردیم در باب سورت که زیادت ایمان و کفر بدو حواله کرد، چون عند نزول او آن زیادت حاصل شد. و «من» ابتدای غایت است، و «ما»، موصوله است، و «کان»، ناقصه است، و «فیه»، در جای خبر اوست، تقدیر چنین بود که: ممّا کانا حاصلین فیه. و بیرون آوردن«۳» آدم و حوّا- علیهما السّلام- از بهشت نه بر سبیل عقوبت بود، بل برای تغییر مصلحت بود، چه مصالح به اوقات و احوال و اشخاص مختلف شود. و فوت منافع عقوبت نباشد، چه عقوبت مضرتی بود مستحق مقرون به استخفاف و اهانت، و استخفاف و اهانت در حقّ پیامبران آن کس روا دارد که قدر و منزلت ایشان نداند، و آن کس که خدای تعالی ما را در حقّ ایشان بغایت اجلال و نهایت تعظیم فرموده است، چگونه شاید که مهان و موبّخ و مستخفّ به«۴» باشد، پس دل کی میل کند، یا نفس کی ساکن باشد به قبول قول آن کس که مستحقّ استخفاف و اهانت بود از خدای تعالی و مستحقّ دمّ و ملامت از عقلا! و لازم آید بر اینکه قاعده که پیغامبران خدای همیشه معاقب باشند، چه هیچ مقدار نیست از نعمت و منفعت که به ایشان رسد و الّا زیادت پذیرد. اینکه جمله دلیل است بر آن که، فوت منفعت عقوبت نباشد. اکنون خلاف کردند در آن که ابلیس چگونه به آدم رسید. قولی آن است که: آدم هر وقت«۵» از بهشت بیرون آمدی، و ابلیس ممنوع نبود از آن که با او سخن گفتی«۶». و بعضی دگر گفتند: آدم- علیه السّلام بر غرف«۷» بهشت آمدی و ابلیس با او سخن ------------------------------ ۱. همه نسخه بدلها: راه. ۲. مر:

دورتر. ۳. مر: بیرون کردن. ۴. همه نسخه بدلها: مستخف. ۵. مر: وقتی. [.....] ۶. مج، دب، آج، لب، فق، وز بیرون بهشت. ۷. مب، مر: غرفه. صفحه : ۲۲۳ گفتی از بیرون بهشت. و بعضی دگر گفتند: ابلیس از دور اشاره کرد به ایشان که غرض او بشناختند«۱». و قولی دگر آن است که«۲»: در دهن مار شد، و مار از جمله فریشتگان بود و پرّها و پایها داشت، و از جمله خازنان بهشت بود و با ابلیس دوستی داشت. ابلیس از او درخواست که: مرا به آدم رسان. او ابلیس را [۶۳- ر] در دهن خود پنهان کرد و در بهشت برد. ابلیس بیامد«۳» برابر ایشان بایستاد و گریستن گرفت. ایشان او را نشناختند«۴»، گفتند: چرا می‌گریی! گفت: بر شما که بخواهی مردن، و اینکه نعمت بر شما زوال خواهد آمدن. گفتند: چرا! گفت: زیرا که از درخت خلد و جاودانی نمی‌خورید«۵»، و ایشان را اشارت کرد به آن درخت. گفتند: ما از اینکه نخوریم که ما را«۶» از اینکه منع کرده‌اند. سوگند خورد که اینکه درخت نه آن است، و من شما را نصیحت می‌کنم. ایشان از آن درخت بخوردند، بادی در آمد و تاج از سر ایشان بربود و حلّه از ایشان بکند، و ایشان برهنه ماندند و مکشوف العورة. آدم در بهشت برمید«۷»، مویش به درختی پیچیده شد، خدای تعالی گفت: یا آدم أ فرارا«۸» منّی، از من می‌بگریزی! گفت: لا بل حیاء منک، نه بار خدایا؟ بل شرم می‌دارم از تو. خدای تعالی گفت: پس چرا خوردی از اینکه درخت! گفت: بار خدایا ندانستم که کسی باشد که سوگند خورد به نام تو به دروغ. خدای تعالی گفت: اهبِطُوا، از اینکه جا به زیر شوی، و بر مار خشم گرفت و او را پرها و پایها بستد، و اینکه روایت اصحاب الحدیث است. و قولی دیگر آن است که: ایشان را ندید و به ایشان نرسید، پیغام داد به ایشان بر دست بعضی خزنه بهشت، و اینکه قول خلاف ظاهر است. و قولی دیگر آن است که: ایشان را خمر داد تا مست شدند، در مستی تناول کردند، و اینکه قول درست نیست. ------------------------------- ۱. مر: بدانستند. ۲. مر ابلیس. ۳. همه نسخه بدلها و. ۴. دب، آج، لب، فق، مب: آواز بشناختند. ۵. مج: نمی‌خوری/ نمی‌خورید، دب، آج، لب، مب، مر: نمی‌خواهید. ۶. مج، دب، آج، لب: مرا. ۷. مر: آدم به هر طرف از حیا می‌گریخت. ۸. مر: افررت. صفحه : ۲۲۴ خدای تعالی گفت: اهبِطُوا، فرو شوی از اینکه جا، و اینکه لفظ دلیل آن است که بهشت بر آسمان است. و «هبوط» و «نزول»، و «وقوع»، نظایر باشند، و ضدّ او «صعود» بود. و «هبوط»، زمین نشیب بود، و «صعود»، زمین بالا بود. بَعضُکُم لِبَعضٍ عَدُوٌّ، خطاب است آدم را و حوّا را و ابلیس را، و بر آن قول که گفت: در دهن مار شد ابلیس، خطاب مار باشد همچنین. و اینکه جمله در محلّ حال باشد، ای فی حال عداوة بعضکم بعضا. نبینی که شیطان و مار دشمن بنی آدم باشند، و بنی آدم دشمن ایشان. و اصل «عدوّ»، از «تعدّی» گرفته است، چه دشمن متعدّی باشد از ره دوستی و استقامت، و عدوان مجاوزة الحدّ باشد، و منه قوله تعالی: فَیَسُبُّوا اللّهَ عَدواً بِغَیرِ عِلمٍ«۱»وَ لَکُم فِی الأَرضِ مُستَقَرٌّ، گفتند: «مستقرّ»، مصدر است، و گفتند: قرارگاه است، و هر بنا که زاید باشد بر ثلاثی، لفظ مصدر و مفعول و موضع در او متساوی بود، کما قال: رَبِّ أَدخِلنِی مُدخَلَ صِدقٍ وَ أَخرِجنِی مُخرَجَ صِدقٍ«۴» هذا مُغتَسَلٌ بارِدٌ وَ شَرابٌ«۵» [۶۳- پ]. وَ مَتاعٌ إِلی حِینٍ، یعنی تا زنده باشی«۶» پشت زمین جای شما باشد، چون بمیری، شکم زمین جای شماست، چنان که دگر جا گفت: أَ لَم نَجعَلِ الأَرضَ کِفاتاً، أَحیاءً وَ أَمواتاً«۷». و متاع، تمتّع باشد، و برخورداری از«۸» متاع دنیا از اینکه جاست، و نکاح متعه از اینکه جاست، و متعة المطلّقة الّتی لم یفرض لها صداق، فی --------------------------------- ۱. سوره انعام (۶) آیه ۱۰۸. ۲. آج، لب، مب: کنی، فق: به پا می‌کنی. ۳. آج، لب، فق، مب، مر: ببینی. ۴. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۰. [.....] ۵. سوره ص (۳۸) آیه ۴۲. ۶. مب، مر: باشید. ۷. سوره مرسلات (۷۷) آیه ۲۵ و ۲۶. ۸. همه نسخه بدلها: و. صفحه : ۲۲۵ قوله: وَ مَتِّعُوهُنَّ«۱»إِلی حِینٍ، «حین» وقت باشد و زمان، و «حین»، هلاک بود به وقت خود، و حان، اذا قرب و اذا هلک و اذا دخل حینه، و منه قول الشاعر: نّه من حان حانا ای من قرب وقت هلاکه هلک. و «حین» وقتی دراز باشد، و مراد به «حین» در آیت، قیامت است. و «حین» در قرآن بر وجوه آمد. در خبر آورده‌اند که: در عهد ابو بکر ابی قحافه، مردی بیامد و گفت: من نذری کرده‌ام که حینی با اهل خود سخن نگویم، مرا چند گاه با او سخن نباید گفتن! گفت: تا به قیامت. گفت: از کجا گفتی! گفت، من قوله تعالی: وَ مَتاعاً إِلی حِینٍ«۳»، برخاست بنزدیک عمر آمد، گفت: چنین حالی است، من چندگاه سخن نگویم با او. گفت چهل

سال. گفت: از کجا گفتی! گفت: من قوله تعالی: هَل أَتی عَلَی الإِنسانِ حِینٌ مِنَ الدَّهرِ لَم یَکُن«۴». بنزدیک عثمان آمد و گفت: تو چه گویی«۵» در اینکه چنین حالی! گفت: برو با او یک سال سخن مگو. گفت: از کجا گفتی! گفت، من قوله تعالی: تُؤتِی أُکُلَها کُلَّ حِینٍ بِإِذنِ رَبِّها«۶». بنزدیک علی- علیه السّلام- آمد، گفت: چه گویی! گفت: اگر بامداد نذر کردی، شبانگاه سخن توانی گفت«۷»، و اگر شبانگاه نذر کردی«۸»، بامداد سخن توانی گفت«۹»، گفت: از کجا گفتی! گفت، قوله تعالی: فَسُبحانَ اللّهِ حِینَ تُمسُونَ وَ حِینَ تُصبِحُونَ«۱۰». مرد برخاست شادمانه و می گفت: اللّه أَعلَمُ حَیثُ یَجعَلُ رِسالَتَه«۱۱» تُؤتِی أُکُلَها کُلَّ حِینٍ«۲» حِینَ تُمسُونَ وَ حِینَ تُصبِحُونَ«۳»، در روزه صورت نبندد. قوله تعالی: فَتَلَقّی آدَمُ مِن رَبِّهِ، ای اخذ و تعلّم و تقبّل، یعنی ها گرفت«۴» و بیاموخت و تقبّل کرد. و «تلقّی»، به معنی استقبال باشد، چنان که در خبر آمد که: نهی رسول اللّه عن تلقّی الرّکبان، رسول- علیه السّلام- نهی کرده است از استقبال کاروان، یعنی از ایشان چیزی خریدن و فروختن به ایشان، که ایشان سعر«۵» شهر ندانند. و آن که در عبارت فقها می‌رود که: اینکه خبر متلقّی است به قبول، هم به معنی استقبال است. و «تلقّی»، تفعّل باشد از «لقا»، و «القا» هم از اینکه اصل باشد [۶۴- ر] برای آن که چون متاع بر سر بعضی افگنند، متلاقی شوند«۶». و «لقی»، فعّل باشد هم از اینکه بنا، جز که به دو مفعول تعدّی کند، نحو قوله: وَ لَقّاهُم نَضرَةً وَ سُرُوراً«۷». و در شاذّ«۸» خوانده‌اند: فتلقّی ادم من ربّه کلمات، بر عکس قراءت اوّل، برای آن که افعال متعدّی در کلام عرب بر سه وجه است: یکی آن که: آنچه فاعل باشد صحیح بود که مفعول بود، چنان که: ضرب زید عمرا، و اکرم بشر خالدا. هر یکی از ایشان صحیح بود که بر بدل فاعل و مفعول باشد. و نوعی دگر آن بود که: آن که فاعل باشد، صحیح نبود که مفعول بود، و نه آن که مفعول بود فاعل باشد، چنان که: اکلت الطّعام و شربت الماء، صحیح نبود که آب شارب باشد و طعام آکل«۹». و نوع سوم«۱۰» آن که: اسناد فعل با فاعل بر حدّ اسناد او باشد با مفعول و معنی ------------------------------------ ۱. مج، دب، آج، لب، فق: مر باید. ۲. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۵. ۳. سوره روم (۳۰) آیه ۱۷. ۴. آج: یاد گرفت، مر: بگرفت. ۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: تسعیر. ۶. مج: شود. ۷. سوره دهر (۷۶) آیه ۱۱. ۸. همه نسخه بدلها: إبن کثیر در سبع و در شاذّ جماعتی. ۹. دب: که آب آکل بود و طعام شارب. ۱۰. مج، دب، فق، مب، مر: سیم، آج، لب، وز: سیوم. صفحه : ۲۲۷ مختلف نشود و آن فعلی چند مخصوص بود، چون: بلغ و نال و اصاب و ادرک و تلقّی تقول: بلغنی کذا او بلغته، و نالنی کذا و نلته، و اصابنی خیر و أصبته، و ادرکنی الشّیء و ادرکته، و تلقّانی فلان و تلقّیته، و از اینکه جاست قراءت عبد اللّه مسعود، فی قوله: لا ینال عهدی الظالمون«۱»، چنان که، «عهد»، مفعول به باشد، و «ظالمون» فاعل باشد. «کلمات»، جمع کلمهٔ باشد، و حدّ کلمه هر لفظی باشد که دلیل معنی کند به وضع«۲»، و عرب کلمه گویند و قصیده خواهند، و نیز خطبه خواهند، یقولون: قال زهیر فی کلمته، و قسّ فی کلمته، ای قصیدته و خطبته. خلاف کردند در اینکه کلمات. حسن بصری و مجاهد و قتاده و إبن زید گفتند: کلمات اینکه بود: رَبَّنا ظَلَمنا أَنفُسَنا وَ إِن لَم تَغفِر لَنا وَ تَرحَمنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الخاسِرِینَ«۳». و محمّد بن کعب القرظیّ گفت، کلمات اینکه بود که گفتند: اللّهمّ لا اله الّا انت سبحانک و بحمدک ربّ انّی ظلمت نفسی فاغفر لی انّک انت خیر الغافرین، اللّهمّ لا اله الّا انت سبحانک و بحمدک ربّ انّی ظلمت نفسی فتب علیّ انّک انت التّوّاب الرّحیم. عبد اللّه عبّاس گفت، کلمات اینکه بود که گفت: بار خدایا نه مرا تو آفریدی به دست قدرت! گفت: بلی. گفت: بار خدایا نه روح در من دمیدی! گفت: بلی. گفت: بار خدایا؟ نه رحمت تو سبق برده است خشم تو را! گفت: بلی. گفت: بار خدایا؟ نه تو مرا در بهشت نشاندی! گفت: بلی. گفت: بار خدایا؟ چرا مرا از آن جا بیرون کردی! گفت: به شوم«۴» معصیت تو. گفت: بار خدایا؟ اگر«۵» توبه کنم مرا به آن جا بری! گفت: بلی. گفت: یا رب توبه کردم، کلمات اینکه بود. عبید بن عمیر گفت، کلمات اینکه بود که گفت: بار خدایا؟ اینکه که من کردم از بر خود کردم یا به قضا و قدر تو کردم! خدای تعالی گفت: لا بل به قضا و قدر من ------------------------------------ ۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۲۴. ۲. دب مفرد. ۳. سوره اعراف (۷) آیه ۲۳. ۴. مج، وز: شومی. [.....] ۵. مج، آج، لب، فق، وز: که. صفحه : ۲۲۸ کردی، و من تو را نا آفریده بر تو قضا کردم تا چنین کنی. گفت: اکنون [۶۴- پ] چو«۱» بر من قضا کردی و به

قضای خود مرا از بهشت بیرون کردی، توبه من بپذیر. گفت: پذیرفتم. عجب از عقل کسانی که چونین«۲» سخن گفتن روا دارند و اندیشه نکنند که بر اینکه قاعده اینکه گناه خدای کرده باشد، توبه او را باید کردن و عذر او را باید خواستن، و آدم را قبول کردن- فنعوذ باللّه من مثل هذه المقالات بل المحالات. در اخبار اهل البیت- علیهم السّلام- چنین آمد که: چون خدای تعالی آدم را بیافرید و حیات در او آفرید، فاستوی جالسا، بنشست، او را عطسه‌ای فراز«۳» آمد. حق تعالی او را الهام داد تا گفت: الحمد للّه، خدای تعالی او را گفت: یرحمک ربک و لذلک خلقک ، خدای بر تو رحمت کناد و تو را خود برای رحمت آفرید. او بر ساق عرش نگرید، اشباحی و تماثیلی از نور دید بر صورت خود، نام هر یک بر بالای سر او نوشته«۴»: محمّد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین. آدم گفت: بار خدایا؟ پیش از من بر صورت من خلقی آفریدی! گفت: نه. گفت: اینان که‌اند«۵»! گفت: فرزندان تواند، و لولاهم لما خلقتک ، و اگر نه ایشانندی، تو را خود نیافریدمی. گفت: بار خدایا؟ گرامی«۶» بندگانند بر تو. گفت: ای آدم؟ اینکه نامها یاد گیر تا در وقت درماندگی مرا به اینکه نامها بخوانی تا فریادت رسم. آدم آن نامها یاد گرفت. چون اینکه ترک مندوب کرد، و خواست تا از آن توبه کند، و مثل آن ثواب فوت شده از او دریابد، گفت: بار خدایا؟ به حقّ محمّد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین، الا تبت علی فتاب الله علیه ، به حقّ اینکه بزرگان که توبه من قبول کنی. خدای تعالی توبه او قبول کرد، فهذه هی الکلمات. و گفتند: خدای تعالی توبه آدم به سه چیز قبول کرد: به «حیا» و «دعا» و «بکا». امّا «حیا». در خبر آمد از شهر بن حوشب که گفت: چنین رسید به من که آدم ------------------------------ ۱. دب، آج، لب، فق، مب: چون. ۲. مج: که چنین، دب: که چون چنین، آج، لب، فق، وز: که چون و چونین. ۳. دب، آج، لب، فق، مب: فرود. ۴. مج، دب، آج، وز: نبشته. ۵. دب: کیانند. ۶. دب، آج، لب، مب: گرامیتر، مر: گرامیترین. صفحه : ۲۲۹ از شرم آن کرده خود، سیصد سال سر به آسمان بر نداشت، و دویست سال بر گناه «۱» می‌گریست، و چهل روز طعام و شراب نخورد، و صد سال آدم با حوّا خلوت نکرد، عجب از تو ای غافل که شنوی که خدای تعالی به یک ترک مندوب، به یک مخالفت فرمان، آدم را و حوّا را، که پدر و مادر تو بودند، با قدر و منزلت ایشان بنزدیک خدای تعالی، از بهشت بفرستاد و از میان ایشان سالها جدا کرد، و ایشان را به سرای محنت و بلیّت افگند، و تو در شبان روزی بسیار ترک واجبات و ارتکاب مقبّحات کنی و اصرار کنی و توبه نکنی، و آنگاه طمع داری که در بهشت شوی و صحبت حور العین یابی؟ اینت محال تمنّایی«۲» و کژ«۳» تقدیری«۴»، محمود ورّاق گوید: یا ناظرا یرنوا بعینی راقد و مشاهدا للامر غیر مشاهد [۵۶- ر] منّتک نفسک ضلّة فأبحتها سبل الرّجاء و هنّ غیر قواصد تصل الذّنوب الی الذّنوب و ترتجی درک الجنان بها و فوز العابد و نسیت أنّ اللّه اخرج ادما منها إلی الدّنیا بذنب واحد پس اگر در گناه پیاپی به شیطان اقتدا کردی، به توبه به آدم اقتدا کن، که در خبر آمده است از عبد اللّه عمر که گفت، رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: توبوا إلی ربّکم فانّی اتوب الیه فی کلّ یوم مائة مرّة، توبه کنی با خدای که من«۵» روزی صد بار توبه کنم. و همچونین گفت- علیه السّلام-: ما اصرّ من استغفر و لو عاد فی الیوم سبعین مرّة ، مصرّ نباشد آن کس که استغفار کند و اگر چه در روزی هفتاد بار با سر گناه شود. و مردی از امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- پرسید که: چه گویی در مردی که گناه می‌کند و توبه می‌کند و گناه می‌کند و استغفار می‌کند! [گفت: باید که]«۶» استغفار کند تا آنگاه که شیطان را غلبه کند و عاجز به استغفار. پس توبه کن، چنان که پدرت کرد تا قبول کنند از تو چنان که از او کردند. ------------------------------ ۱. مج: گناه خود، دب، آج، لب، فق: سر بر کنار، مب: سر بر کنار بر گناه، مر: بر کنار. ۲. دب، آج، لب، فق، مب: تمنّای محال. ۳. مج: کج. ۴. مر زهی تصوّر باطل زهی خیال محال. ۵. دب، آج، لب، فق، وز هر. ۶. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. صفحه : ۲۳۰ فَتابَ عَلَیهِ، بدان که «توبه» در لغت رجوع باشد، یقال: تاب و ثاب و اب و اناب، و آل و آض اذا رجع. چون بنده توبه کند، گویند: تاب الی اللّه. چون رحمت خدای قبول کند، گویند: تاب اللّه علیه، یعنی با سر او آرد«۱» و بنده را تایب گویند و خدای را تعالی توّاب گویند، و ببناء«۲» مبالغه برای آن که رحمت خدای بیش از توبه تایبان باشد. و در شرع، توبه پشیمانی باشد بر گناه گذشته و عزم بر آن که با سر مانند آن نشود برای قبحش را یا برای وجه قبحش را، علی خلاف

فیه، اینکه توبه آن است که اجماع امّت است بر اسقاط عقاب عند اینکه. و قبول توبه به دو معنی باشد: از خدای تعالی، یکی به ضمان ثواب و دیگر به اسقاط عقاب و توبه پیغامبران و امامان با خدای تعالی بر سبیل انقطاع و خضوع و فزع باشد با خدای تعالی. و معنی قبول خدای تعالی توبه ایشان را ضمان خدای بود ثواب آن طاعت را، و مراد به قوله: فَتابَ عَلَیهِ در آیت اینکه است، چه عقاب در حقّ پیغامبران- علیهم السّلام- ثابت نشود تا به اسقاط حاجت باشد. و بنزدیک ما، توبه اسقاط عقاب نکند، بل خدای تعالی اسقاط کند عقاب را عند توبه، به تفضّل. و نزدیک معتزله، بر خدای واجب بود قبول توبه به معنی اسقاط عذاب«۳»، و توبه از ترک«۴» باشد [۶۵- پ]، و فعل قبیح، و نیز از ترک مندوب صحیح بود. بمعنی الرّجوع الی فعله، و توبه انبیا- علیهم السّلام- بر اینکه وجه باشد. و توبه از غصب با اقامت بر منع مغصوب درست باشد، و توبه از قتل عمد، بی تسلیم نفس به اولیای مقتول درست باشد، و توبه از قتلی که موجب قود بود بی قود درست باشد«۵» بنزدیک بعضی اصحاب ما. و اینکه جمله مسائل مبنی است بر آن که، توبه از بعضی معاصی با اصرار بر بعضی درست باشد، و«۶» مذهب ابو هاشم درست نیاید. و مذهب مرتضی- رحمة اللّه علیه- همچنین است، و مذهب ابو علی درست آید، برای آن که بر ------------------------------- ۱. مج، دب، آج، لب، فق، وز، مر: با سر آورد. [.....] ۲. دب: بنابر، آج، لب، فق: بنای. ۳. همه نسخه بدلها: عقاب. ۴، ۶. مج واجب. ۵. همه نسخه بدلها، بجز مج: نباشد. صفحه : ۲۳۱ مذهب«۱» او توبه از گناه لوجه قبحه باشد، و اینکه مقصور باشد علی کلّ قبیح علی حدّه، و بنزدیک ابو هاشم، لقبحه«۲» باشد، و اینکه عامّ باشد سایر قبایح را لاشتراکها فی القبح. پس بنای مذهب ایشان در اینکه باب، بر اینکه دو کلمت است. امّا آنچه مذهب ما اقتضا می‌کند، آن است که: درست نیاید اینکه توبه به معنی اسقاط عقاب، برای آن که اسقاط«۳» عند توبه ثانی«۴» دانند بنزدیک ما«۵» که به اجماع عقاب عند آن ساقط شود به اسقاط اللّه، آن است که مشتمل بود بر ندم علی ما مضی و العزم علی ان لا یعود الی مثله فی المستقبل لقبحه. و آنچه جز اینکه است، در او خلاف است، توقّف باشد در او، و اینکه توقّف و تجویز در اسقاط عذاب پیش از«۶» توبه حاصل است، پس وجود و عدم توبه یکی باشد در اینکه باب. امّا قول آن کس که گوید که: توبه امتناع بود از گناه پس از آن که ارتکاب کرده باشد، و چون درست باشد که امتناع کند از بعضی معاصی با اقدام بر بعضی مبتدءا، چرا درست نیاید که امتناع کند از بعضی معاصی که کرده باشد با اصرار بر بعضی پس از آن که کرده باشد! و چه فرق است میان اوّل و دوم، و چون اوّل به اجماع درست است و دوم در اینکه باب چون اوّل است، باید که درست باشد. چیزی نیست برای آن که مجرّد امتناع توبه نباشد تا شامل نبود آن شرایط را که گفتیم«۷». دگر آن که مراد به صحّت امتناع اگر آن است که بر ناکرده عقاب نباشد، اینکه مسلّم است. امّا آن که عند امتناع اوّلا او ثانیا عقاب ثابت مستحقّ ساقط شود دونه خرط القتاد باشد، چه در عقل و شرع دلیلی نیست جز اجماع، و اجماع حاصل نیست. پس معتمد مذهب«۸» آن است که بیان کرده شد- و اللّه ولیّ التّوفیق. امّا کافر چون از کفر توبه کند و در اسلام آید و فاسق بوده باشد، توبه از کفر کفایت بود او را، [۶۶- ر] و اگر چه از فسق توبه مفرد نکند، لقول النّبی- علیه السّلام: الاسلام یجبّ ما قبله، اسلام آن را که از پیش او باشد قطع کند و حکم بردارد. و آن ------------------------------- ۱. همه نسخه بدلها: بنزدیک. ۲. همه نسخه بدلها: بقبحه. ۳. همه نسخه بدلها عقاب. ۴. همه نسخه بدلها: به اجماع. ۵. همه نسخه بدلها و آن توبه. ۶. همه نسخه بدلها: اسقاط پیش از عقاب. ۷. همه نسخه بدلها: گفت. ۸. دب: مذاهب. صفحه : ۲۳۲ که معصیت بسیار کرده باشد و تفصیل آن با دید آرد«۱»، بر او واجب نباشد از هر یکی توبه‌ای کردن، بل او را یک توبه کفایت باشد از همه. و هر چه خدای تعالی کاره بود آن را و رضا نداد به کردن آن. و توبه از معصیت به معصیت درست نباشد، چنان که از الحاد به عبادت اصنام. و توبه از بنده درست آید مادام تا به حدّ الجاء نرسد، و از علامات مرگ یا اشراط«۲» قیامت چیزی نبیند. و رسول- علیه السّلام- گفت: انّ اللّه یقبل توبة عبده ما لم یغرغر ، خدای تعالی توبه بنده بپذیرد«۳» مادام تا جانش به حلق نرسیده باشد. و اتّفاق است که آدم و حوّا هر دو توبه کردند، و قرآن به اینکه ناطق است فی قوله: قالا رَبَّنا ظَلَمنا أَنفُسَنا«۴»- الایة. و خدای تعالی گفت: فَتابَ عَلَیهِ، و لم یقل علیهما، اکتفاء بالواحد عن الاثنین، چنان که: وَ إِذا رَأَوا تِجارَةً أَو

لَهواً انفَضُّوا إِلَيها«۵» وَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَن يُرضُوهُ...«۶»، و قوله: وَ الَّذِينَ يَكنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الفِضَّةَ وَ لا يُنفِقُونَها فِي سَبِيلِ اللّهِ«۷»إِنَّهُ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ، توّاب کثیر قبول التّوبه باشد، و برای آن «رحیم» ضمّ کرد با اینکه لفظ تا منبیء باشد از آن که خدای تعالی به قبول توبه متفضّل است. قوله: قُلنَا اهبِطُوا مِنها جَمِيعاً. سؤال کردند که: چرا اینکه لفظ تکرار کرد! یک جواب آن است که تأکید را، چنان که: اذهب، اذهب، چنان که شاعر گفت: م نعمهٔ عندی لکم کم و کم و جواب دیگر آن است که: به هبوط اوّل نزول خواست از بهشت به آسمان دنیا، و به دوّم نزول خواست از آسمان دنیا به زمین. امر است به هبوط آدم را و حوّا را ------------------------------------ ۱. مج، دب، آج، لب، وز، فق، مب: یاد ندارد. ۲. همه نسخه بدلها، بجز مج: یا شرایط. [.....] ۳. همه نسخه بدلها: بپذیرفت. ۴. سوره اعراف (۷) آیه ۲۳. ۵. سوره جمعه (۶۲) آیه ۱۱. ۶. سوره توبه (۹) آیه ۶۲. ۷. سوره توبه (۹) آیه ۳۴. صفحه : ۲۳۳ و ابلیس را. مِنها، من الجنّهٔ او من السّماء. جَمِيعاً، تأکید است، چنان که: جاءنی القوم اجمعون. حسن بصری گفت: اگر آدم از درخت تناول نکردی، خدای تعالی هم او را به زمین فرستادی برای آن که او را برای زمین آفرید، فی قوله: إِنِّي جاعِلٌ فِي الأَرضِ خَلِيفَةً«۱». و گروهی دیگر گفتند: مراد زمین بهشت است، و قول اوّل درست‌تر است برای آن که «لام» تعریف، و نصب «جمیعا» بر حال باشد، یعنی مجتمعین. فَإِمّا يَأتِيَنَّكُم، «اتیان» و «مجیء» و «اقبال»، نظایر بود. «ان»، حرف [۶۶- پ] شرط است، و «ما» برای آن آورد تا به «نون» تاکید سخن مؤکّد کند، چه نون تأکید بی «ما» و یا «لا» و یا «لام» نیاید، تقول: امّا تفعلنّ«۲»، و لا تقول: ان تفعلنّ«۳». و تقول: بعین ما أرینّک، و لا تقول: بعین ارینّک. اگر گویند: در کلام دو شرط هست: یکی به «ان»، یکی به «من»، جزای هر یک کجاست! جواب گوییم: بدان که شرط و جزا مشبّه است به مبتدا و خبر، برای آن که مبتدا بی خبر مستقلّ نبود، و شرط بی جزا. پس چنان که در خبر مبتدا، جمله‌ای از مبتدا و خبر آرند، چنان که: زید ابوه منطلق، و جمله شرط و جزا آرند، چنان که: زید ان یکرمک اکرمه، همچونین در جزای شرط، شرط و جزا آرند، و مبتدا و خبر آرند، چنان که: ان تأتنی فمن یکرمک اکرمه، و ان تأتنی فانت مکرم. در آیت جزای شرط هم شرط و جزاست به «من»، و جزای شرط دوم جمله‌ای اسمی است، من قوله، فَلا خَوفٌ عَلَيهِم، و مثال آیت اینکه است که گویی: ان تأتنی فمن یکرمک فله العزازهٔ و الکرامهٔ. و در «هدی»، اینکه جا دو قول گفته‌اند: یکی بیان و دلالت، و یکی انبیا و رسل. و «تبع» و «اتّبع» و «تابع» یکی باشد، و معنی «متابعت»، اقتدا و احتذا بود، و نقیض او، «ابتدا» و «ابتداع» بود. می‌فرماید حق تعالی که: هر که متابعت آیات و ادلّه و پیغامبران من کند، بر او هیچ خوف و اندوه نباشد. ------------------------------------ ۱. سوره بقره (۲) آیه ۳۰. ۲، ۳. همه نسخه بدلها، بجز مج: یفعلنّ. صفحه : ۲۳۴ و حدّ خوف، علم بود یا اعتقاد به وصول مضرّتی یا فوت منفعتی در مستقبل عن قریب، و چون متعلّق باشد در ظاهر به ذوات باقیه، مراد هم مضرّت بود، چنان که: تخاف«۱» الاسد، یعنی ضرره، و تخاف«۲» اللّه، یعنی عقابه. و اصل او در لغت نقصان بود، و منه قوله: عَلى تَخَوُّفٍ«۳»وَ الَّذِينَ كَفَرُوا، ای جحدوا، و آنان که کفران و جحود کردند و تکذیب کردند آیات مرا. بیان کرده شد که: کفر و ایمان از افعال قلوب باشد، و فعل جوارح اعلام کفر و ایمان باشد و علامت و دلالت بود و تکذیب اعتقاد بود، یا حکم بود به کذب کسی. و کذب هر خبری بود که مخبرش چون خبر«۱» نبود، و صدق چیزی بود که مخبر بر وفق خبر باشد. أُولئِكَ أَصحابُ النّارِ، «اصحاب» جمع «صحب» بود و صحب اسم بود جماعت را. و گروهی گفتند: «صحب»، جمع صاحب بود، و اصحاب، جمع جمع بود. و «نار» در قرآن به لام تعریف هر کجا آید مراد دوزخ بود، و اصحاب دوزخ ملازمان او باشند، چه معنی صحبت، مقارنت«۲» و ملازمت بود، چنان که بدویان را اصحاب الصّحرا گویند. و «خلود»، به نوعی عرف دلیل دوام کند، چنان که گویند: لا خلود للدّنیا، ای لا دوام لها و اهل الجنّهٔ مخلّدون فیها، ای دائمون. و الّا، در وضع لغت عبارت بود از مدّت دراز، چنان که گویند: خلّد فلان السّجن اذا حبس مدّهٔ طویلهٔ، و اگر چه دایم نباشد، و منه قوله تعالی: أَخلَدَ إِلَى الأَرضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ...«۳»، و منه قولهم: فلان مخلد اذا کان بطیء الشّیب. و اینکه شرح برای آن داده می‌شود تا در جای دیگر که آید در ذکر فسّاق اهل صلات اصحاب وعید تمسّک نکنند بدو. و در محلّ «اولئک»، سه قول هست: یکی بدل الّذین، و یکی مبتدای دوم، و ------------------------------

----- ۱. همه نسخه بدلها: مخبرش بر وفق خبر. ۲. دب، آج، لب، فق: مقاربت. ۳. سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۶. صفحه : ۲۳۶ سوم خبر بعد خبر، چنان که: هذا حلو حامض«۱» [۶۷- پ]. قوله تعالی:

[سوره البقرة (۲): آيات ۴۰ تا ۴۶]

]اشاره[

يـا بَنِي إِسـرائِيلَ اذكُرُوا نِعمَتِيَ الَّتِي أَنعَمتُ عَلَيكُم وَ أَوفُوا بِعَهـدِي أُوفِ بِعَهـدِكُم وَ إِيّايَ فَارهَبُونِ (۴۰) وَ آمِنُوا بِما أَنزَلتُ مُصَـدِّقاً لِما مَعَكُم وَ لا تَكُونُوا أَوَّلَ كـافِرٍ بِهِ وَ لا تَشتَرُوا بِآيـاتِي ثَمَناً قَلِيلاً وَ إِيّايَ فَاتَّقُونِ (۴۱) وَ لا تَلبِسُـوا الحَقَّ بِالباطِلِ وَ تَكتُمُوا الحَقَّ وَ أَنتُم تَعلَمُونَ (۴۲) وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ اركَعُوا مَعَ الرّاكِعِينَ (۴۳) أَ تَأمُرُونَ النّاسَ بِالبِرِّ وَ تَنسَونَ أَنفُسَكُم وَ أَنتُم تَتلُونَ الكِتابَ أَ فَلا تَعقِلُونَ (۴۴) وَ استَعِينُوا بِالصَّبرِ وَ الصَّلاةِ وَ إِنَّها لَكَبِيرَةٌ إِلاّ عَلَى الخاشِعِينَ (۴۵) الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُلاقُوا رَبِّهِم وَ أَنَّهُم إِلَيهِ راجِعُونَ (۴۶)

[ترجمه]

ای پسـران یعقوب یاد کنی نعمت من، آن که نعمت کردم بر شـما، وفا کنی به پیمان من تا من وفا کنم به پیمان شما و از من بترسی. و بگروید به آنچه فرو فرسـتاده‌ام به راست دارنده آن را که با شـماست، و مباشـی نخست ناگرویده‌ای به او، و مخرید به آیتهای من بهای اندک، و از من بترسـی. و در میوشانی حق به باطل و پنهان کنی«۲» حق را و شـما دانی. و به پای داری نماز، و بدهی زکات و رکوع کنی بـا رکوع کنـان [۶۸- ر]. می‌فرمـایی مردمـان را به نیکـوی و فراموش می‌کنی خـود را و شـما می‌خـوانی توریت، عـاقل نه‌ای«۳»! یـاری خواهی به روزه و نماز، و آن«۴» بزرگ است الّا بر خـدا ترسان. آنان که دانند که با پیش خدای خواهند شدن«۵»، و ایشان با او گردند«۶». « یا » حرف نداست، و «بنی» منادی مضاف است برای آن منصوب است، و ---------------------- ----------- ۱. همه نسخه بدلها: هذا حامض حلو، و اینکه وجه معتمد نیست. ۲. آج، لب، فق، پنهان دانی. ۳. مج، وز، فق: نه ای عاقل. ۴. آج، لب، فق: اینکه. ۵. مج، وز: خواهندشان. ۶. مج، وز: باز گردند. صفحه : ۲۳۷ «إبن» واحد است، و «ابناء» و «بنون» جمع اوست. و ابناء را جمع تکسیر خواننـد، و بنون را جمع سـلامت. و در حال رفع به «واو» بود، و در حال نصب و جرّ به « یا »، و «نون»، برای اضـافت بیوفتـاده است. و مصـدر إبن بنوّه باشـد. و «اسـرایل» نـام یعقوب است. - علیه السّـلام- و در معنی او خلاـف کرده‌انـد. بعضـی گفتنـد معنی آن است که: صـفوة اللّه، و گفته‌انـد معنی آن است که: عبـد اللّه. و بعضـی دگر گفتند: مرکّب است از عربی و عبری، برای آنش اسرایل خواندند«۱» که اسری الی اللّه. و «ایـل»، به زبان عبری (اللّه) باشـد. بیشتر مفسّـران گفتنـد: خطاب با احبار جهودان است که در عهد رسول- علیه السّـلام- بودند در مدینه. و بعضـی دگر گفتند: مراد جهودان و ترسایان عهد رسولند، جز که ایشان را نسـبت کرد با پدر اعلی، چنان که گفت: یا بنی ادم. اذکُرُوا، یاد کنی«۲». «ذکر» ضدّ نسیان بود، و «ذکر» به معنی حفظ بود، تقول: انا ذاکر و متذکّر، ای حافظ [۶۸- پ]. و ذکر به معنی گفتار بود، یقال: ذکرته بالخیر. و «ذکر»، به معنی نوشـته بود، یقال: هذا مکتوب فی ذلـک الـذّکر، ای فی ذلـک المکتوب. و «ذکر»، به معنی شـرف بود فی قوله: وَ إِنَّهُ لَذِكرٌ لَكَ وَ لِقَومِكَ«۳» نِعمَتِيَ الَّتِي أَنعَمتُ عَلَيكُم. حـدّ نعمت هر منفعتی بود که به غیری رسانند حسن«۵»، و برای آن گفتیم«۶» حسن که منعم بر انعام مسـتحقّ شکر و تعظیم باشـد، و بر قبیـح مسـتحقّ تعظیم نباشـد. و حـدّ احسان و انعام هم اینکه باشد. أَنعَمتُ عَلَيكُم، در اینکه دو قول است، یکی آن که: مراد آن نعمتهاست که برایشان کرد دینی و دنیاوی. و قولی دیگر آن که: مراد آن نعمتهاست که بر پدران و اسلاف ایشان کرد. و گروهی گفتنـد: مراد به نعمت جمع است و اگر چه لفـظ واحـد ---------------------------------- ۱. همه نسخه

بدلها: خواندندی. ۲. یادی کنی/ یاد کنید. ۳. سوره زخرف (۴۳) آیه ۴۴. [.....] ۴. مج، دب، آج، لب، فق، وز علیه السّلام. ۵. همه نسخه بدلها چون غرض منعم نفع منعم علیه باشد. ۶. آج بر. صفحه : ۲۳۸ است، چنان که گفت: وَ إِن تَعُدُّوا نِعمَةَ اللّهِ لا تُحصُوها«۱». و قولی دیگر آن است که: نعمت آن است که در اینکه آیات از پس اینکه خواهد- آمدن تفصیل آن، از نجات ایشان از آل فرعون و نجات ایشان از غرق و هلاک آل فرعون، و آن انواع نعمت که بر پدران ایشان کرد در تیه، و قصّه آن بیاید در جای«۲» خود. و اینکه روایت هشام است از عبد اللّه عبّاس. و ابو العالیه گفت: مراد به نعمت اینکه جا آن است که در آیت دیگر گفت: اذکُرُوا نِعمَتَ اللّهِ عَلَیکُم إِذ جَعَلَ فِیکُم أَنبِیاءَ وَ جَعَلَکُم مُلُوکاً وَ آتاکُم ما لَم یُؤتِ أَحَداً مِنَ العالَمِینَ«۳»، خدای تعالی ایشان را اینکه«۴» نعمتها یاد داد برای دو کار را: یکی آن که در اینکه جمله نعمتها، بعضی آن است که تصدیق رسول- علیه السّلام- در آن است، چون توریت و انجیل و زبور و کتابهای منزل بر پیغامبران ایشان. پس در جمله اینکه نعمتها بعضی آن است که متضمّن است به وجوب تصدیق پیغامبر ما- علیه السّلام- و اینکه قول اصمّ است. دوم آن که کثرت نعم ایجاب عظم معصیت کند در کفران او. امّا نعمت بر آباء از کجا نعمت بر فرزندان بود از دو وجه باشد: یکی آن که اگر آن نعمت نفرمودی ایشان نماندندی، اینان حاصل نشدندی. دگر آن که: در جمله اینکه نعمتها بعضی آن است که در در تشریف«۵» و تفضیل دارد، و تشریف پدران تفضیل فرزندان بود در وقت مفاخرت. قوله تعالی: وَ أَوفُوا بِعَهدِی أُوفِ، یقال: و فی بعهده و اوفی لغتان، و اوفی علی کذا، ای اشرف علیه، و اوفی علی کذا ای زاد علیه، و اوفی علیه حقّه، و وفاه ای اعطاه تامّا وافیا، و شاعر می‌گوید فی الجمع بین اللّغتین. امّا إبن عوف فقد اوفی بذمّته کما وفی بقلاص النّجم حادیها [۶۹- ر] و مراد به عهد آن عهد است که خدای تعالی برایشان ها گرفت در کتب ایشان که اوامر خدای تعالی کار بندند«۶» و از مناهی اجتناب کنند و تحریف -------------------------------- ۱. سوره نحل (۱۶) آیه ۱۸. ۲. همه نسخه بدلها، بجز مب: به جای. ۳. سوره مائده (۵) آیه ۲۰. ۴. دب: از. ۵. کذا: در اساس، مج: که در تشرف، دیگر نسخه بدلها: که تشریف. ۶. مج، دب: کار بندد. صفحه : ۲۳۹ نکنند کتاب«۱» را و ذکر رسول ما- علیه السّلام- و صفت و نبوّت او پنهان نکنند، چنان که گفت: وَ إِذ أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنّاسِ وَ لا تَکتُمُونَهُ«۲» أُوفِ بِعَهدِکُم، برای آن مجزوم است که جواب امر است، و عهد خدای با ایشان وعده اوست ایشان را به ثواب بر طاعت. پس آن را در تأکید ایجاب بر خود به مثابه عهد و پیمان و سوگند کرد بر معاهد. إبن زید گفت: مراد به عهد خدا، امر خداست، و به عهد ایشان جزای ایشان«۳» است، آنگه بر خواند: إِنَّ اللّهَ اشتَری مِنَ المُؤمِنِینَ أَنفُسَهُم وَ أَموالَهُم، الی قوله: وَ مَن أَوفی بِعَهدِهِ مِنَ اللّهِ«۴». و سعید جبیر گفت از عبد اللّه عبّاس که: مراد آن است که در گردن ایشان کرد از ایمان به رسول- علیه السّلام- تا آنچه بر گردن ایشان بود از اثقال و اغلال بر گیرد، چنان که گفت: الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکتُوباً عِندَهُم- الی قوله: وَ یَضَعُ عَنهُم إِصرَهُم وَ الأَغلالَ الَّتِی کانَت عَلَیهِم«۵». و قتاده و إبن جریج گفتند: مراد آن عهد است که در سوره المائده گفت: وَ لَقَد أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ بَنِی إِسرائِیلَ وَ بَعَثنا مِنهُمُ اثنَی عَشَرَ نَقِیباً- الی قوله: لَأُکَفِّرَنَّ عَنکُم سَیِّئاتِکُم«۶»، و اینکه اقوال متقارب المعنی است. وَ إِیّایَ ضمیر منصوب منفصل است، و عامل در او فعلی مقدّر بود که اینکه فعل ظاهر بر او دلیل بود، و نشاید که عامل در او اینکه فعل ظاهر باشد، چه او به ضمیر متّصل مشغول است، و تقدیر چنین باشد که: و إیّای فارهبوا فارهبون«۷»، چنان که گفت: وَ القَمَرَ قَدَّرناهُ مَنازِلَ«۸» الکَبِیرُ المُتَعالِ«۹»، -------------------------------- ۱. مب، مر او. ۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۷. ۳. مج، دب، فق، وز: جز ایشان. ۴. سوره توبه (۹) آیه ۱۱۱. ۵. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۷. [.....] ۶. سوره مائده (۵) آیه ۱۲. ۷. همه نسخه بدلها: و ایای فارهبون. ۸. سوره یس (۳۶) آیه ۳۹. ۹. سوره رعد (۱۳) آیه ۹. صفحه : ۲۴۰ وَ اللَّیلِ إِذا یَسرِ«۱»، برای سر آیت تا ملایم بود ذکر اسجاع آیات را، و «رهبت»، خوف باشد و ضدّ او در عبارت رغبت بود. حق تعالی می‌گوید: از من بترسی به کردن چیزی که مستحقّ عقوبت من شوی، و بیان کردیم که معنی آن است که: از عقاب من بترسی. وَ آمِنُوا، امر است ایشان را. بِما أَنزَلتُ «ما» موصوله است، به آنچه من فرو فرستادم، یعنی قرآن. مُصَدِّقاً، راست دارنده، نصب او بر حال است. لِما مَعَکُم، مراد کتب اوایل«۲»

است از توریت و انجیل. حق تعالی ایشان را ترغیب می‌افکند در ایمان آوردن به قرآن، چه قرآن مصدّق کتب ایشان است، و کتب ایشان مصدّق قرآن است، اگر بگویند و پنهان باز نکنند«۳». و انزال و تنزیل، نقل بود از جهت علو به جهت سفل، و در آیت دلیل است بر حدوث قرآن، چه آن که منزل باشد قدیم نبود، [۶۹- پ] و نزول بر قدیم روا نباشد. وَ لا تَكُونُوا أَوَّلَ كافِرٍ بِهِ، درست آن است که «ها»، کنایت از قرآن است، و اینکه قول إبن جریج است. و ابو العالیه گفت: کنایت است از رسول- علیه السّلام- و اصمّ گفت: مراد کتاب ایشان است، یعنی به محمّد کافر می‌شوی«۴» که ذکر او در کتابهای شماست؟ کفر به او کفر به کتابهای شما باشد. اگر گویند، چرا گفت: أَوَّلَ كافِرٍ در«۵» لفظ واحد، و در صدر آیت خطاب با جماعتی است! جواب فرّاء و اخفش گفتند: اگر چه ظاهر اسم است بر مذهب فعل رانده است آن را، تقدیر چنین است که: اوّل من کفر، و فعل را تثنیه و جمع نکنند. و مبرّد می‌گوید وجه آن است«۶»: أَوَّلَ كافِرٍ را صفت موصوفی تقدیر باید کردن که در لفظ واحد بود در معنی جمع، چنان که اوّل حزب او قبیل او رهط کافر، چنان که شاعر گفت: و اذا هم طعموا فألأم طاعم و اذا هم جاعوا فشرّ جیاع ------------------------

----------- ۱. سوره فجر (۸۹) آیه ۴. ۲. همه نسخه بدلها، بجز مج، وز: اوّلی. ۳. مج، وز: باز نگویند. ۴. کذا: در اساس، مج، مب، مر: مشوید، دب، آج، لب، فق، وز: مشوی/ مشوید. ۵. همه نسخه بدلها: بر. ۶. همه نسخه بدلها که. صفحه : ۲۴۱ و اینکه قولی ملیح است. اگر گویند ظاهر اینکه که گفت: أَوَّلَ كافِرٍ، چنان می‌نماید که اگر دوم کافر باشند تا آخر کافر روا باشد، گوییم: اینکه قول به دلیل الخطاب بود، و قول به دلیل الخطاب باطل است بنزدیک ما و بیشتر اهل علم از محقّقان. اگر گویند: دلیل الخطاب چه باشد! گوییم: آن که استدلال کند به وجود«۱» چیزی بر نفی جز آن، چنان که گوید. من دخل داری اکرمته، هر که در سرای من آید اکرامش کنم، دلیل نکند بر آن که هر کس که در سرای او نشود مستحقّ اکرام نبود از او، برای آن که اینکه حکمی منفصل است از آن، و از اینکه جا بیش از اینکه مفهوم نباشد که هر که در سرای«۲» شود مستحقّ اکرام بود، و هر که در سرا نشود حکم او موقوف باشد بر دلیلی دگر. و آنان که به دلیل الخطاب گویند، خلاف اینکه گویند«۳»: هر که در سرای نشود نشاید که او را اکرام کند، و اینکه از ظاهر خطاب دانیم، و بطلانش آن است که بیانش کردیم، و برای آن اینکه قدر شرح دادیم که در اینکه کتاب از اینکه معنی بسیار خواهد بودن«۴» تا خواننده اینکه کتاب واقف باشد«۵». و جواب دیگر از سؤال آن است که: اینکه طریقتی است عرب را در فصاحت معروف، و مراد از اینکه مبالغه باشد، و مراد آن است که کافر مشوی به او، نه به اوّل نه به آخر، و اینکه چنان است که گویند: فلان غیر سریع الی الخنا، فلان سریع نیست به فحش، مراد نفی فحش باشد بر جمله نه نفی سرعت. و گویند: قلّ ما رأیت مثله، چون او کم دیدم، و معنی آن است که: چون او ندیدم نه قلیل و نه کثیر، و چنان که شاعر گوید: من اناس لیس فی اخلاقهم عاجل الفحش و لا سوء الجزع [۷۰- ر] غرض او نه نفی عاجل فحش است دون آجل، بل نفی فحش و جزع است بر سایر وجوه. و جواب سوم«۶» آن است که: تخصیص اوّل برای آن کرد تا دیگران که --------------------------------

۱. مب نفی. ۲. مب، مر او. ۳. دب، وز گویند. ۴. همه نسخه بدلها: خواهد آمد. [.....] ۵. همه نسخه بدلها، بجز دب بر او. ۶. مج: سهام. صفحه : ۲۴۲ در«۱» نگرند، اقتدا نکنند، چنان که رسول- علیه السّلام- گفت: من سنّ سنّة سیّئة فله وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیامة ، هر که سنّتی بد نهد بزه آن و بزه آنان که بر آن کار کنند تا به قیامت بر او باشد. و من سنّ سنّة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیامة، و هر که سنّتی نکو نهد مزد آن و هر که بر آن کار کند او را باشد تا به روز قیامت. وَ لا تَشْتَرُوا بِآياتِي ثَمَناً قَلِيلًا، در اینکه کلمات مانند اینکه سؤال هست که همانا به بهای بسیار بشاید فروختن، چه نهی مقیّد است به بهای اندک، جواب«۲» هم آن است که بیان کردیم در وجه دوم از سؤال اوّل، مراد نه آن است که اندک نشاید بسیار شاید، مراد آن است که هر بها که در عوض او بستانی اندک باشد، و در اینکه دو جایگاه دلیل است بر بطلان قول به دلیل الخطاب، و الّا اینکه الزامها لازم آید. و «اشتراء» در آیت به معنی معاوضه است، و در تازی خود اینکه معنی دارد برای آن که شاری و مشتری» اعنی بایع و مشتری معاوضه می‌کند، او بها می‌دهد و متاع به عوض می‌ستاند، و اینکه متاع می‌دهد و بها به عوض می‌ستاند. و «شری»، آن باشد که

بفروخت، نحو قوله تعالی: وَ شَرَوهُ بِثَمَنٍ بَخسٍ«۳» إِنَّ اللّه اشتَرى مِنَ الْمُؤمِنِينَ أَنفُسَهُم وَ أَموالَهُم«۴». وَ إِيّاىَ فَاتَّقُونِ، از من بترسی یا بپرهیزی، معنی آن که از معصیت من بپرهیزی و از عقاب من بترسی. وَ لا تَلبِسُوا الحَقَّ بِالباطِلِ، يقال: لبست الثّوب البسه«۵» لبسا و لباسا، و«۶» لبست عليه الامر البسه لبسا، خدای تعالی می‌گوید: حق به باطل باز مپوشی، و باطل«۷» به روی حق بر میارید. و «حقّ» را معنی مختلف بود به اختلاف مواضع، چو«۸» در قول گویند«۹» صدق -------------------------------- ۱. آج، لب، فق، مب، مر او. ۲. مر گوییم که. ۳. سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۰. ۴. سوره توبه (۹) آیه ۱۱۱. ۵. مر: البته. ۶. مر: او. ۷. مر را. ۸. دب: چون، آج، لب، مب، مر: چه. ۹. مب عليه الامر البسه. صفحه : ۲۴۳ باشد، چون در فعل گویند صواب باشد، چون در اعتقاد گویند علم باشد. و حقّ عليه، اى وجب، و منه قوله: وَ لكِن حَقَّ القَولُ مِنِّى«۱»وَ تَكتُمُوا الحَقَّ در محلّ او دو قول گفتند: و آن که «نون» چرا بیفتاد از اینکه فعل. یک قول آن است که: «واو» عطف است، و محلّ او جزم است، و «نون» برای جزم بیوفتاد«۴»، معنی آن است«۵»: و لا تكتموا الحقّ، حق پنهان باز مکنی. و قول دیگر آن است که: «واو» جمع راست«۶» و فعل در محلّ نصب است به اضمار «ان»، و «نون» برای نصب افتاده است. معنی آن است که: حق را به باطل باز مپوشی با«۷» آن که حق پنهان کنی، یعنی از میان اینکه هر دو کار جمع مکنی، چنان که شاعر گوید: -------------------------------- ۱. سوره سجده (۳۲) آیه ۱۳. ۲. آج، لب، فق، مب، مر: حقايقنا. ۳. فق، مر: آن، وز: ادا. [.....] ۴. همه نسخه بدلها، بجز مب، مر: بیفتاد. ۵. همه نسخه بدلها که. ۶. مج، فق، وز، مب، مر به معنی مع. ۷. فق، مب: یا . صفحه : ۲۴۴ لا تنه عن خلق و تأتى مثله عار عليك اذا فعلت عظيم و مثال اینکه آیت در کلام عرب چنین باشد که: لا تأكل السّمك و تشرب اللّبن، و لا تأكل السّمك و تشرب اللّبن، معنی اوّل نهی باشد از هر دو، و معنی دوم نهی باشد عن الجمع بينهما، معنی آن باشد که: مع ان تشرب اللّبن. وَ أَنتُم تَعلَمُونَ «واو» حال راست، معنی آن که: در آن حال که شما می‌دانی خلاف کردند در آن که چه بود که ایشان می‌دانستند. بعضی گفتند: می‌دانی که قول شما باطل است، و قول محمّد- عليه السّلام- حقّ است. قولی دیگر آن است که: شما می‌دانی که«۱» بعث و نشور و حساب و کتاب حقّ است. قولی دیگر آن است که: شما می‌دانی که محمّد- عليه السّلام- حقّ است، و صادق است از آن که نام«۲» و نعت«۳» و سیر او در کتابهای خود شناخته‌ای«۴»، و در آیت دلیل نباشد بر صحّت قول اصحاب معارف برای آن که آیت خاصّ است به جماعتی علما و احبار جهودان که ایشان وصف رسول- عليه السّلام- از توریت شناخته بودند و پنهان می‌داشتند برای حبّ ریاست را. اگر گویند: چون دانستند«۵»، نه مؤمن باشند جواب گوییم: دانستن تنها«۶» ایمان نبود تا تصدیق با او نبود، چون به بدل تصدیق«۷» جحود باشد، ایمان نباشد و علمی«۸» که بر او مستحقّ ثواب شوند. وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ، قديم- جلّ جلاله- چون ایشان را نهی کرد از آنچه در آیت مقدّم رفت، در اینکه آیت امر کرد ایشان را به نماز و زکات. و کلام در صلات و اصل او و اشتقاق او برفت، فى قوله: يُقِيمُونَ الصَّلاةَ«۹» وَ آتُوا الزَّكاةَ، «ایتاء»، [۷۱- ر] اعطا باشد، -------------------------------- ۱. مج، وز گفت. ۲، ۳. همه نسخه بدلها او. ۴. مر: دانسته‌اید. ۵. مر: دانستید. ۶. دب: شما. ۷. دب، فق، مب، مر نکنند. ۸. دب، آج، لب، فق، مب، مر را. ۹. سوره بقره (۲) آیه ۳. صفحه : ۲۴۵ و «اتیان»، آمدن باشد، و «اتاوت»، خراج باشد، و اتيت الرّجل اذا جئته، و اتيت الأمر اذا فعلته، و اتيت المرأة اذا جامعتها. و «زكات»، در لغت نما و زیادت باشد. يقال زكا الزّرع اذا زاد و نما. و صاحب كتاب العين می‌گوید: اصل زکات طهارت و پاکی باشد من النّفس الزّكيّة و من التّزكية، و من قوله تعالى: خُذ مِن أَموالِهِم صَدَقَةً تُطَهِّرُهُم وَ تُزَكِّيهِم بِها«۱» وَ اركَعُوا مَعَ الرّاكِعِينَ، رکوع و انخفاض و انحنا نظایر باشد در لغت، و ركع نقيض «ارتفع» بود، قال الشّاعر: لا تذل الفقير علّك ان تر كع يوما و الدّهر قد رفعه صاحب العین گفت: هر چه به«۲» روی در آید اگر زانوش به زمین آید و اگر نه، او را راکع گویند، و لبید می‌گوید. اخبّر اخبار القرون اذا مضت ادبّ كأنّى كلّما قمت راكع و در شرع همچونین دو تا شدن باشد. و برای آن رکوع را تخصیص کرد از ارکان نماز که در نمازی که جهودان کردندی رکوع نبودی. و قولی دیگر برای عظم موقع او از نماز آن را تخصیص کرد، چه عبارت کنند از جمله قیام و قراءت و رکوع و سجود به یک رکعت، و رکعت یک بار رکوع کردن باشد. اگر گویند: چون گفت:

أَقِيمُوا الصَّلاةَ، و رکوع در آن جا داخل باشد، باز گفتن وَ ارْكَعُوا تکرار باشد، و در او فایده نبود. جواب آن است که گوییم«۳»: خطاب با جهودان است که ایشان در نماز رکوع نکنند. جوابی دیگر آن است که: تخصیص کرد به ذکر اینکه را، چنان که: ----- ----------------------------- ۱. سوره توبه (۹) آیه ۱۰۳. ۲. مج، دب، آج، لب، فق، وز: بر. [.....] ۳. مر اینکه. صفحه : ۲۴۶ وَ مَلائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكالَ«۱» مَعَ الرَّاكِعِينَ، و در اوّل آیت مراد امر به اقامت نماز است تا تکرار نباشد و هر یکی مستقل بود به فایده خود. ۲. مر: پرسید که آن را. ۳. مج، دب، آج، لب، فق، وز، مب: پیغامبری خدای را. ۴. مب، مر: نماز پنج وقت. ۵. مج، دب، آج، لب، فق، وز، مب آن. ۶. مر: دعاها. ۷. مر: پسین. ۸. مج، دب، آج، لب: گناهی. صفحه : ۲۴۷ و امّا نماز خفتن: آن وقت نماز پیغامبران مقدّم است، خدای تعالی خواست تا امّت من«۱» موافق باشند ایشان را در عبادت. و امّا نماز بامداد: آفتاب که بر آید از میان دو سرو«۲» شیطان بر آید، و کافران او را سجده کنند، خدای تعالی خواست تا امّت من او را سجده کنند پیش از آن که کافران شیطان را سجده کنند. آن احبار«۳» گفتند: راست گفتی، و هر ده ایمان آوردند. و در خبر است که رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: انّ افضل الفرائض بعد المعرفة الصّلوة و اوّل ما يحاسب العبد عليها فان قبلت قبل ما سواها و ان ردّت ردّ ما سواها ، گفت: اوّل فریضه‌ای که بر بنده هست پس شناختن خدای تعالی، نماز است و اوّل چیز«۴» که او را«۵» حساب کنند. اگر نمازش قبول کنند دگر طاعتش قبول کنند، و اگر نمازش ردّ کنند دگر طاعاتش ردّ کنند. و در خبری دیگر آمد از«۶» رسول- علیه السّلام- که: اوّل چیزی که خدای تعالی فریضه کرد بر خلقان«۷» نماز است، و آخر چیزی که از مکلّفان بردارد نماز است، و اوّل چیزی که بر آن حساب کند نماز باشد. و گفت- علیه السّلام: الصّلوة قربان كلّ تقىّ، گفت: نماز تقرّب هر پرهیزکاری است. و«۸» گفت: بين العبد و بين الكفر ترك الصّلوة، از میان بنده و کفر آن است که نماز رها کند. و گفت- علیه الصّلوة و السلام: موضع الصّلوة من الدّين كموضع الرّأس من الجسد ، گفت: جای نماز از دین جای سر است از تن«۹». و حسن بصری روایت کند از انس مالک که گفت رسول- صلّی اللّه علیه و آله«۱۰». چون بنده به نماز برخیزد و روی به نماز آرد، چون گوید: اللّه اکبر، از گناه به -- ------------------------------ ۱. مب او را سجده کنند. ۲. مج، وز: سرون، مب: شاخ. ۳. مج، وز: حبر. ۴. مب، مر: چیزی. ۵. مب، مر: که بنده را. [.....] ۶. مج، دب، آج، لب، فق، وز انس مالک از، مب: دیگر روایت است که انس مالک روایت کرد. ۷. دب، آج، لب، فق: بر بندگان. ۸. مر: و نیز. ۹. مب: بر تن، مر: از جسد. ۱۰. مر فرمود. صفحه : ۲۴۸ در آید چنان که آن روز«۱» که از مادر زاد. و چون گوید: اعوذ بالله من الشيطان الرجيم [۷۲- ر] خدای تعالی به هر موی«۲» که بر تن او باشد عبادت یک ساله بنویسد او را. و چون فاتحة الكتاب بخواند، همچنان باشد که حجّ و عمره کرده. و چون به رکوع شود، همچنان بود که همسنگ خود زر به صدقه بداده. و چون گوید: سبحان ربّى العظيم و بحمده، همچنان باشد که هر کتابی که خدای تعالی از آسمان فرستاد«۳» بر خوانده. و چون گوید: سمع اللّه لمن حمده، خدای تعالی به رحمت بدو نگرد، و چون به سجده شود خدای تعالی به عدد هر شیطانی و جنّی حسنتش«۴» بنویسد. و چون گوید: سبحان ربّى الاعلى و بحمده، همچنان باشد که به هر حرفی«۵» برده‌ای«۶» آزاد کرده. و چون به تشهّد بنشیند، خدای تعالی ثواب صابرانش دهد. و چون سلام باز دهد خدای تعالی درهای بهشت بر گشاید، گوید: بنده به هر در«۷» که خواهی در بهشت می‌شو. و ابو هریره روایت کند که رسول- علیه السّلام- گفت: الصّلوة كفّارة الخطايا، ثمّ قرأ: إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ «۸» وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ«۳» أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ، حدّ«۲» امر در قول قول قایل باشد آن را که دون او بود، افعل [۷۳- ر] یا مانند آن، به شرط آن که مرید بود آن را که می‌فرماید. و مراد به «ناس»، اسم جنس است، و «لام» استغراق جنس راست. «برّ»، هر کاری نکو بود، اسمی است شامل جمله طاعات را از واجبات و مندوبات. و گفته‌اند: مراد به برّ صدق«۳» است، من قولهم: برّ فی یمینه، ای صدق. و برّ، ضدّ فجور باشد، من قول الشّاعر: انّا اقتسمنا خطّتينا بيننا فحملت برّة و احتملت فجار [و هما]«۴» علمان للبرّ و الفجور، فلان برّ و بارّ بوالديه. و ضدّ اینکه عقوق باشد، و نیز به معنی صله و احسان باشد. و معنی استفهام در آیت، تقریع و ملامت است آنان را که امر معروف کنند مردمان را، و

ایشان بر آن که گوینـد کار نکنند. عبد اللّه عبّاس گفت: مراد آن است که اهل کتاب تحریض کردندی بر تمسّک به احکام توریت و انجیـل، و ایشـان رهـا کردنـدی و ضایع ماندنـدی. قتاده گفت: مردم را طاعت فرمودنـدی و خود نکردنـدی. قولی«۵» دگر گفتند: مردم را صدقه دادن فرمودندی و ایشان ندادندی. و حسن بصـری و إبن جریج گفتند: مراد منافقانند که به ظاهر امر معروف کردندی، و در باطن منکر کردندی، و اولیتر حمل آن باشد بر عموم برای آن که تنافی نیست میان اینکه اقوال«۶»، باید گفتن: شامل است همه را و همه داخلند در آن. امّا نسیـان در آیت اگر حمل کنند بر ضدّ ذکر حقیقت نباشد، بر توسّع و مجاز -------------------- -------------- ۱. فق کن، مب، مر: و بخیـل را هلاـک و تلف مال بـده. ۲. اساس: چنـد، با توجّه به مج و اتّفاق نسـخه بدلها، تصحیح شد. ۳. اساس: صدقت خوانده می‌شود، با توجه به وز و دیگر نسـخه بدلها تصحیح شد. ۴. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۵. مـج، وز: قوم، دب، آج، لب، فق، مب، مر: قومی. ۶. مب، مر پس. صفحه : ۲۵۲ باشد، برای آن که نسیان مزیل تکلیف است و با زوال تکلیف ملامت نباشـد. و آیت وارد است مورد ملامت«۱»، اولیتر آن بود که حمـل کننـد بر ترک، چنان که در قصّه آدم برفت فی قوله: فنسی«۲» ...، ای«۳» ترک، تا هم بر حقیقت باشد و هم بلیغتر باشد در باب ملامت. وَ أَنتُم تَتلُونَ الکِتابَ «واو» حال را باشد، و حـال حـالی است که شـما کتـاب می‌خوانی، یعنی توریت. از اینکه وجه حمـل بایـد کردن بر اهـل کتاب و آنچه ایشان در توریت یافتنـد از ذکر رسول- صـلّی اللّه علیه و آله- و ذکر تحریض و ترغیب بر صدقات و زکوات«۴» و انواع مبرّت«۵» از صلت رحم و جز آن. و «انتم«۶»»، ضـمیر مرفوع منفصل باشد، «تتلون»، من تلوت«۷» القران، قرآن بخوانـدم، و اصل او تتبع باشـد، من قولهم: تلوت«۸» الرّجـل اذا تبعته. آنگه بر سبیـل مبالغه گفت: أَ فَلا تَعقِلُونَ شـما عقل نـداری، یعنی اینکه نه کار عاقلان باشـد که تو کسـی را چیزی فرمایی، و غرض تو آن باشـد تا او بر آن کار کند، آنگه تو نکنی آن«۹» را داعی نباشد به کردن«۱۰»، پس بمنزلت آن بود که نقض غرض خود کرده باشـی، و عاقلان چنین کار نکنند. و قولی دیگر آن است که: معنی چنین است که شما استعمال عقل نمی کنی، که چنین کردن بـا عقل در نخورد«۱۱»، چنـان که شاعر گفت [۷۳- پ]: لاـ تنه عن خلق و تـأتی مثله عـار علیك اذا فعلت عظیم و انس مالـك روایت کنـد از رسول- صـلّی اللّه علیه و آله- که گفت: شب معراج که مرا به آسـمان بردنـد جمـاعتی را دیـدم که لبهایشان می‌بریدند، کلّما قرضت وفت، چندان که«۱۲» می‌بریدند باز دگر باره تمام می‌شد. من گفتم: یا جبریل؟ اینان که‌اند! ----------- ---------------------- ۱. مب، مر را. ۲. سوره طه (۲۰) آیه ۱۱۵. ۳. مج، دب، آج، لب، فق، وز: او. ۴. همه نسخه بدلها، بجز وز: زکات. ۵. آج، لب، فق، مب، مر: مبرّات. ۶. مر و انتم. ۷، ۸. آج، لب، فق، مب، مر: تلاوت. ۹. مج، دب، آج، لب، فق، وز: او. [.....] ۱۰. مر آن. ۱۱. مب، مر: راست نیاید. ۱۲. مر: هر چند که. صفحه : ۲۵۳ گفت: ۱» هؤلاء خطباء امّتک یقولون ما لا یفعلون و یأمرون النّاس بالبرّ و ینسون« انفسـهم ، اینان خطیبان امّت توانـد که گفتنـد و بر آن کار نکردنـد، و مردمان را امر معروف کردند و خویشـتن کار نبستند. و ابو هریره روایت کند که رسول- علیه السّلام- گفت: انّ اشدّ النّاس عذابا یوم القیامهٔ عالم لم ینفعه اللّه بعلمه ، گفت: سـخت تر کس به عـذاب روز قیـامت عـالمی باشـد که او را به علم خـود منفعت نبود. جنـدب بن عبـد اللّه روایت کنـد که رسـول- علیه السّـلام- گفت: مثـل آن کس که مردم را خیر آموزد و او کـار نبنـدد، مثـل چراغ«۲» باشـد که خویشـتن را می‌سوزد و دیگران را می‌فروزد«۳»، و چنان بود که شاعر گفت: و من یعظ الرّجال بقول حقّ فیحفظ عنه و هو له مضیع کعاصی اللّه فی مال حواه و وارثه«۴» له فیه مطیع فیسعد بالّذی کسبت یداه سواه و ذلک الغبن الفظیع و عبد اللّه مسعود روایت کند که رسول- علیه السّـلام- گفت: فردا«۵» قیـامت مرد را رهـا نکننـد که قـدم از قـدم بر گیرد تـا از عهـده چنـد چیز به در نیایـد: از برنایی که به چه«۶» به پیری رسانید«۷»، و از عمر که در چه صرف کرد«۸»، و از مـالش که از کجا کسب کرد و کجا خرج کرد، و از علمش که بر آن کار کرد یـا نکرد، و انشـد محمّـد بن الجهم: اذا انت لم ینفعـک علمـک لم تجـد لعلمـک مخلوقا من النّاس یقبله و ان صانک العلم الّذی قد حملته اتاك له من یجتنیه و یحمله و مالك دینار گفت خدای تعالی وحی کرد به عیسـی مریم- علیهما السّـلام- که: یا عیسی؟ وعظ کن مردمان را و تو متّعظ شو، و اگر متّعظ نشوی از من شـرم دار. و حسن بصری به اینکه بیت بسیار تمثّل کردی: -----------

------------------------ ۱. همه نسخه بدلها: تنسون. ۲. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱/ ۱۶۵): ورّاث. ۳. دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر: فردای. ۴. مب، مر: که چون. ۵. مب: رسانیدی، مر: رسانیده. ۶. مب: کردی، مر: کرده. ۷. فق، مر: چراغی. ۸. مج، دب، مر: می‌افروزد. صفحه : ۲۵۴ اذا العلم لم تعمل به صار حجّهٔ علیک و لم تعذر بما انت جاهله امّا حدّ عقل، عبارت باشد از مجموع علومی که چون حاصل آید«۱» در یکی از ما از او صحیح بود«۲» علم اکتسابی کردن، و از خدای تعالی نیکو بود که او را تکلیف کند چون دگر شرایط تکلیف حاصل بود. و اشتقاق او از عقال ناقه بود، چه عقل عاقل را منع کند از بسیاری کارها چنان که عقال منع کند شتر را از رفتن. و دگر آن که علوم اکتسابی به او معتقل باشد و بسته. و دیت را از اینکه جا عقل خوانند [۷۴- ر] که خون را باز دارد از آن که ریخته شود. و عقل به معنی دیت آمده است در کلام عرب، چنان که شاعر گفت: فلا تأخذوا عقلا من القوم انّنی اری العار یبقی و المعاقل تذهب اگر گویند: آن علوم چیست که چون مجتمع شود آن را عقل خوانند! گوییم: اوّل علم است به خود و احوال خود، چنان که یکی از ما وجود خود داند و داند که حاصل است بر صفت مدرکی، و ادراک مدرکات می‌کند بر آن وجه که آن باشد، و اینکه از خویشتن یابد. دگر علم بود به انتفاء آن که ادراکش نمی‌کند با سلامت احوالش. دگر علم بود به آن که اگر مدرکی دیگر موجود بودی، او ادراک کردی. و علم باشد به قسمتهای متردّد چنان که داند که ذات خالی نبود از آن که بر صفتی بود یا نبود. و دگر علم باشد به بسیاری چیزها عند«۳» اختبار چنان که داند که آبگینه به سنگ شکسته شود، و آتش پنبه را بسوزد و مانند اینکه. و علم به تعلّق فعل به فاعل در اینکه باب شود. دگر علم به قصد مخاطب چون خطاب او شنود. دگر علم به اموری جلیّه«۴» و تذکّر آن به اقرب عهد بدان. دگر علم به حسن بسیاری محسّنات عقلی، و علم به قبح مقبّحات عقلی، و وجوب واجبات عقلی، و جواز مجوّزات عقلی، و استحالت مستحیلات عقلی، و اینکه ------------------------------------- ۱. آج، لب: حاصل است، فق: حاصلند. ۲. همه نسخه بدلها در. ۳. مب، مر: نزد. [.....] ۴. همه نسخه بدلها: جلیّ. صفحه : ۲۵۵ آخر اجزای علوم عقل بود، و هر جزوی از اجزای علوم عقل که ذکر کرده شد خدای تعالی آن را برای نوعی از انواع تکلیف عقلی آفرید که بی آن قبیح بودی در حکمت او تکلیف کردن به آن نوع. و استقصاء کلام در اینکه معنی در کتب اصول مشروح است، و اطناب کردن در اینکه کتاب در اینکه باب از غرض مقصود خارج باشد. قوله: وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ، امر است جمله مکلّفان را به استعانت و طلب یاری کردن از خدای تعالی. و اینکه «سین» را «سین» طلب خوانند. و استعانت، طلب یاری کردن باشد. و اعانت، یاری دادن باشد. و معنی آن باشد که: از خدای تعالی الطاف خواهی«۱» که شما را به طاعت نزدیک کند و از معصیت باز دارد. خلاف کردند در آن که خطاب با کیست. بیشتر مفسّران گفتند: خطاب با اهل کتاب است از جهودان و ترسایان، چه آیات اوّل در حقّ ایشان است. چون ایشان را نهی کرد از آن که به طمع ریاست و حطام دنیا حق به باطل نپوشند و چیزی بگویند«۲» و بر آن کار نکنند، در اینکه آیت گفت: دست از آن بداری و به نماز و روزه تمسّک کنی. بهری دیگر گفتند: خطاب با صحابه رسول است، چه ایشان خود نماز و روزه شرع ما نشناختند، چگونه گوید ایشان را که استعانت کنی به آن هر دو، و آن که [۷۴- پ] آیات مقدّم در حقّ ایشان باشد منع نکند که اینکه آیت خطاب امّت رسول ما باشد- علیه السّلام- و گر«۳» بر عموم حمل کنند اولیتر«۴». امّا «صبر»، حبس نفس باشد بر آن که نفس کاره بود آن را، و از اینکه جاست حدیث رسول- علیه السّلام- که گفت در حقّ مردی که مردی را به دستها گرفت«۵» تا دیگری او را بکشت: اقتلوا القاتل و اصبروا الصّابر، گفت: قاتل را باید کشتن و آن را که او را«۶» بازداشت از آن که دفع او کند از خود، در زندان باز باید داشتن تا بمیرد. -- ۱. خواهی/ خواهید. ۲. مج، مر: نگویند. ۳. مج: دگر، دب، آج، لب، فق، مب: و اگر. ۴. مر باشد. ۵. آج، لب، فق: به دست گرفت، مب: که دست مردی بگرفت، مر: مردی را دست بگرفت. ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: و آن که او را. صفحه : ۲۵۶ شرح اینکه است که حابس را در زندان مخلّد باز دارند تا بمیرد. پس صبر را حبس خوانند و حابس را صابر. و آن که نهی کرد- علیه السلام: عن قتل الرّجل صبرا، آن باشد که کسی را جایی باز دارند و آب و نان ندهند تا بمیرد، و نهی عن

ذبح البهیمهٔ صبرا ، نهی کرد از آن که بهیمه را به صبر بکشند، معنی آن است که: نشاید که گاو«۱» و گوسفند و مانند آن یکی را می‌کشند«۲» و یکی در او«۳» می‌نگرد«۴». و ضدّ صبر جزع بود، و شاعر گوید: فان تصبرا فالصّبر خیر مغبّهٔ و ان تجزعا فالامر ما تریان و «صبر» بر سه وجه بود: یکی صبر بر طاعت، و یکی صبر از معصیت، و یکی صبر بر مصیبت. و گفته‌اند: مراد به صبر در آیت روزه است، چه معنی صبر در روزه حاصل است. و قدیم تعالی روزه را در قرآن صبر خواند، فی قوله: وَ جَزاهُم بِما صَبَرُوا«۵» وَ إِنَّها، کنایت راجع است با نماز، و اگر چه دو مذکور در«۷» پیش رفته است از صبر و صلات، برای دو وجه را: یکی آن که موقع نماز بیشتر است از موقع صبر و او رکنی از ارکان شرع است، و وجه دوم آن که: ردّ کنایت کرد الی اقرب المذکورین. مثال وجه اوّل، قوله: وَ إِذا رَأَوا تِجارَةً أَو لَهواً انفَضُّوا إِلَیها«۸» وَ الَّذِینَ یَکنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الفِضَّةَ وَ لا یُنفِقُونَها فِی سَبِیلِ اللّهِ ...، ردّت ------------------------------------ ۱. دب، آج، لب، فق: گاف/ گاو. ۲. مب: را بکشند. ۳. آج، لب: در وی. ۴. نظر مفسّر در مورد تفسیر قتل صبر نسبت به بهیمه، با تفاسیر اهل لغت مناسب نمی‌نماید. ۵. اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، از مج افزوده شد. ۶. آج، لب، مب، مر: از. ۷. سوره جمعه (۶۲) آیه ۱۱. [.....] ۸. سوره توبه (۹) آیه ۳۴. صفحه : ۲۵۷ کنایت با سیم«۱» کرد، اگر چه زر عزیزتر باشد برای آن که فضّه نزدیکتر است. لَکَبِیرَةٌ، ای لثقیله، یعنی گران است برای آن که ثقل و گرانی نتیجه بزرگی باشد، چون جسم بزرگتر بود گرانتر بود، بر اینکه«۲» تشبیه گفت. إِلّا عَلَی الخاشِعِینَ، خشوع و خضوع [۷۵- ر] و تذلّل و اخبات نظایر بود. و ضدّ خشوع استکبار«۳» بود. و خشوع البصر، چشم بر هم نهادن باشد من قوله: أَبصارُها خاشِعَةٌ«۴». و خشوع صوت سکون او باشد، من قوله: وَ خَشَعَتِ الأَصواتُ لِلرَّحمنِ«۵» فَنِعمَ أَجرُ العامِلِینَ«۱»، به بهشت روید که نیکو مزد است بهشت نیکوکاران را. و برای آن دو چیز را تخصیص کرد که به صبر از معاصی اجتناب کند و نماز او را لطف باشد در ادای طاعات و اجتناب مقبّحات، کما قال اللّه تعالی: إِنَّ الصَّلاةَ تَنهی عَنِ الفَحشاءِ وَ المُنکَرِ«۲» استَعِینُوا بِالصَّبرِ وَ الصَّلاةِ وَ إِنَّها لَکَبِیرَةٌ إِلّا عَلَی الخاشِعِینَ قوله: الَّذِینَ یَظُنُّونَ، آنان که ظنّ برند. به اتّفاق محقّقان ظنّ در آیت به معنی یقین است، چه اگر بعث و نشور و ثواب و عقاب به ظنّ باشد ایشان را شاکّ باشند، و چون شاکّ باشند کافر باشند ممدوح نباشند. و ظنّ به معنی علم در کلام [۷۵- ر] عرب بسیار است، و مانند اینکه آیت قوله تعالی: إِنِّی ظَنَنتُ أَنِّی مُلاقٍ حِسابِیَه«۷»، و درید بن الصّمّهٔ گفت: فقلت لهم ظنّوا بالفی مدجّج سراتهم فی الفارسیّ المسرّد یعنی ایقنوا. و گفته‌اند: ظنّ از افعالی است که به معنی شیء و ضدّ باشد به معنی ظنّ و علم بود، و گفته‌اند: چون در علم به کار برند مجاز بود، و اینکه قول قریب است به صواب برای آن که از اطلاق لفظ ظنّ علم ندانند تا قرینه‌ای نباشد. و قرینه در آیت آن است ------------------------------------ ۱. سوره زمر (۳۹) آیه ۷۴. ۲. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴۵. ۳. همه نسخه بدلها: فزع. ۴. مب، مر که. ۵. همه نسخه بدلها، بجز فق: اشکم درد. ۶. همه نسخه بدلها: شفاء. [.....] ۷. سوره حاقّه (۶۹) آیه ۲۰. صفحه : ۲۵۹ که: آیت وارد است مورد مدح، و مدح نباشد آن را که در بعث و نشور شاکّ باشد. و حدّ ظنّ آن باشد که بقوی کند بنزدیک آن که اینکه معنی در او حال باشد، که«۱» متعلّق معنی چنان است با آن که روا دارد که بر خلاف آن است. و در قرآن ظنّ به معنی علم بسیار است، منها قوله تعالی: وَ رَأَی«۲»علی علی ...، و قوله: وَ ظَنُّوا«۴»الّتی از الّتی از ...، و قوله: أَ لا یَظُنُّ أُولئِکَ أَنَّهُم مَبعُوثُونَ لِیَومٍ عَظِیمٍ«۶». أَنَّهُم مُلاقُوا رَبِّهِم، اصل ملاقات در لغت مقابله بود بر وجه مقاربت تا به حدّ ملاصقت نیز باشد، یقال: التقی الحدّان اذا تلاصقا و التقی الفارسان اذا تقابلا و تقاربا و قال الشّاعر: لمّا«۷» التقی«۸» الصّفّان و اختلف القنا و حقیقت«۹» اینکه در دو جسم«۱۰» بود«۱۱». و «لقاء» و «ملاقات»، به معنی رؤیت نیست، و در آیت مضاف محذوف است و مضاف الیه به جای او نهاده، چنان که: وَ سئَلِ القَریَةَ«۱۲» وَ جاءَ رَبُّکَ ...«۱۳»، و اینکه طریقتی است عرب را معروف، و اشعار بر اینکه معنی برفت. و دلیل بر آن که لقاء به معنی رؤیت نیست، قوله تعالی: فَأَعقَبَهُم نِفاقاً فِی قُلُوبِهِم إِلی یَومِ یَلقَونَهُ«۱۴»وَ أَنَّهُم إِلَیهِ راجِعُونَ، تکرار نباشد، چه اگر لقاء بر مصیر [۷۶- پ] حمل کنند، مصیر و مرجع هر دو یکی باشد، و رجوع باز گشتن باشد، اگر گویند: چگونه گفت: راجعون و «راجع» آن را گویند که جایی بوده باشد، و از آن جا بیامده پس به آن جا شود، و ایشان هرگز به

قیامت نبوده‌اند تا آن جا باز شوند! جواب آن است که: ایشان در دنیا هم در قبضه قدرت خدای بودند، و اگر چه فرمان خدای نمی‌بردند در بعضی احوال، و خدای تعالی به نوعی مصلحت تعجیل عقوبت ایشان نمی‌کرد چون با فنا شوند، و خدای تعالی ایشان را باز آفریند با«۲» تصرّف خدای شوند پس از آن که به فنا از تصرّف او برفته باشند«۳». جوابی دگر از او آن است که: رجوع در آیت به معنی صیرورت است، یقال: رجع علی فلان منه مکروه، و عاد الیه منه بلاء، و اگر چه پیش از آن نبوده باشد، چنان ------------------------------------ ۱. همه نسخه بدلها: حسان. ۲. مج، وز: یا ، چاپ شعرانی (۱/ ۱۷۲): تا با. ۳. مج، وز: نرفته باشد. صفحه : ۲۶۲ که«۱» شاعر گوید: فان تکن الأیّام احسن مرّة الیّ فقد عادت لهنّ ذنوب ای صارت. و از پیش آن دهر را«۲» با او گناهی نبوده بود. وجهی دگر آن است که: ایشان به وجود از«۳» مقدوری بشده باشند بعد از فنا با«۴» مقدور خدای آیند تا اعادت ایشان کند. قوله تعالی:

[سوره البقرة (۲): آیات ۴۷ تا ۵۳]

]اشاره[

یا بَنِی إِسرائِیلَ اذکُرُوا نِعمَتِیَ الَّتِی أَنعَمتُ عَلَیکُم وَ أَنِّی فَضَّلتُکُم عَلَی العالَمِینَ (۴۷) وَ اتَّقُوا یَوماً لا تَجزِی نَفسٌ عَن نَفسٍ شَیئاً وَ لا یُقبَلُ مِنها شَفاعَةٌ وَ لا یُؤخَذُ مِنها عَدلٌ وَ لا هُم یُنصَرُونَ (۴۸) وَ إِذ نَجَّیناکُم مِن آلِ فِرعَونَ یَسُومُونَکُم سُوءَ العَذابِ یُذَبِّحُونَ أَبناءَکُم وَ یَستَحیُونَ نِساءَکُم وَ فِی ذلِکُم بَلاءٌ مِن رَبِّکُم عَظِیمٌ (۴۹) وَ إِذ فَرَقنا بِکُمُ البَحرَ فَأَنجَیناکُم وَ أَغرَقنا آلَ فِرعَونَ وَ أَنتُم تَنظُرُونَ (۵۰) وَ إِذ واعَدنا مُوسی أَربَعِینَ لَیلَةً ثُمَّ اتَّخَذتُمُ العِجلَ مِن بَعدِهِ وَ أَنتُم ظالِمُونَ (۵۱) ثُمَّ عَفَونا عَنکُم مِن بَعدِ ذلِکَ لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ (۵۲) وَ إِذ آتَینا مُوسَی الکِتابَ وَ الفُرقانَ لَعَلَّکُم تَهتَدُونَ (۵۳)

[ترجمه]

ای پسران یعقوب یاد کنی نعمت من آن که کردم بر شما و آن که من تفضیل دادم«۵» شما را بر جهانیان. بترسی از روزی که کفایت نکند کسی از کسی چیزی و نپذیرند«۶» از او شفاعتی و فرا نگیرند«۷» از او فدیه‌ای، و نه ایشان را یاری کنند«۸». و چون برهانیم«۹» شما را از آل فرعون که بر شما می‌نهادند بدی عذاب می‌کشتند پسرانتان«۱۰» را و زنده می‌داشتند زنانتان«۱۱» را و در آن نعمتی بود از خدایتان بزرگ. چون بشکافتیم به شما دریا برهانیدیم شما را و غرق کردیم آل فرعون را و شما می‌نگریدی. چون وعده دادیم موسی را چهل شب پس گرفتی«۱۲» گوساله از پس او و شما بیدادگر ------------------------------------ ۱. مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: همچنان که. ۲. مج، دب، آج، لب: ها نگیرند، وز: ها نگیرد. ۳. مج، وز: آن. ۴. مج، دب، آج، لب، فق، وز: برهانیدیم. ۵. اساس: به صورت «دارم» هم خوانده می‌شود. ۶، ۱۱. مج، دب، آج، لب، فق: نپذیرد. ۷. آج، لب، فق، مر: هر دو را. ۸. دب: یاری کند. [.....] ۹. همه نسخه بدلها: یا . ۱۰. مج: پسرانشان، دب، آج، لب، فق: پسران اینان. ۱۲. گرفتی/ گرفتید. صفحه : ۲۶۳ بودی. پس عفو بکردیم از شما پس از آن تا مگر شما سپاس داری. [۷۷- ر] چون دادیم موسی را توریت و شکافتن«۱» تا مگر شما راه یافته شوی. اینکه هفت آیت است خطاب با جهودان و ترسایان عصر رسول- علیه السّلام- و آن که حق تعالی یاد داد ایشان را نعمتهایی که بر اسلاف ایشان کرد، و نعمت بر پدران نعمت شمرد بر فرزندان برای دو وجه را: یکی آن که اگر آن نعمتها نکردی از نجات ایشان از فرعون و غرق دریا، ایشان نماندندی و اینان در وجود نیامدندی از پشت ایشان. وجه دوم آن که: نعمت بر پدران و مفاخر و مناقب ایشان مناقب و مفاخر فرزندان باشد، برای آن نعمت فرزندان خواند آن را و برای آن تکرار کرد اینکه کلمات را که مراد به اینکه نعمتها جزاء آن نعمتهاست«۲». وَ أَنِّی فَضَّلتُکُم، تفضیل و ترجیح و تزیید نظایر بود، و

نقیض تفضیل تسویت بود، و تفضیل ایشان بر دیگران به آن«۳» داد که در دگر آیت شرح داد من قوله: إِذ جَعَلَ فِیکُم أَنبِیاءَ وَ جَعَلَکُم مُلُوکاً«۴»- الایهٔ، در ایشان پیغامبران کرد و پادشاهان و ایشان را چیزهایی داد که جهانیان را نداد، و منّ و سلوی از آسمان به ایشان فرو فرستاد و فرعون را هلاک کرد و دگر نعمتها که تفصیل آن در آیات دیگر بخواهد آمدن. قوله: عَلَی العالَمِینَ، ای علی عالمی زمانهم، مراد آن است که: شما را تفضیل داد بر اهل روزگار خود برای آن که امّت پیغامبر ما- علیه السّلام- مفضّل‌اند«۵» برایشان لقوله تعالی: کُنتُم خَیرَ أُمَّةٍ أُخرِجَت لِلنّاسِ«۶». وَ اتَّقُوا یَوماً، عطف است علی قوله: اذکُرُوا، گفت: نعمتهای من یاد کنی و -------------------------------- ۱. مج، دب، آج، لب، فق دریا. ۲. مج، دب، آج، لب، فق، وز که در آن آیت گفت. ۳. وز: باز. ۴. سوره مائده (۵) آیه ۲۰. ۵. مج، دب، آج، لب، فق، وز: آمد. ۶. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۱۰. صفحه : ۲۶۴ بترسی از روزی، و معنی آن است که: بترسی از آفات و اهوال و حوادث روزی، یعنی قیامت. و معنی آن که: بپرهیزی از افعالی که شما را در اهوال و شداید آن روز افگند. آنگه کلام را ملخّص کرد و گفت: بپرهیزی از روزی لا تَجزِی نَفسٌ عَن نَفسٍ شَیئاً، اینکه جمله در محلّ نصب است به آن که صفت «یوم» است. لا تَجزِی، ای لا تغنی و لا تکفی، غنا نکند و به جای او بنایستد«۱»، من قوله- علیه السلام: البقرهٔ تجزی عن سبعهٔ، و لغت اهل حجاز «تجزی» باشد از بنای ثلاثی، و لغت بنی تمیم «تجزی» باشد از اجزاء. و اخفش گفت، معنی کلمت آن است که: لا- تقوم مقامها. و گروهی دگر گفتند: لا تجزی لا تقضی«۲». و اصل مجازات مکافات و مقابله بود، و منه الجزاء، و پاداشت را از اینکه جا جزاء گویند. و «فیه»، در او مضمر است، و تقدیر چنین است که: لا تجزی فیه نفس عن نفس شیئا، ای حقّا ممّا وجب علیه، حقّی که بر او واجب باشد از عقاب و عوض [۷۷- پ] و حساب و جز آن، یعنی که هر نفس«۳» را به گناه خود گیرند، و جزای عمل او به دیگری ندهند، و مستحقّات او از اعواض و جز آن بر دیگری نیفگنند، چنان که حق تعالی گفت: وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزرَ أُخری«۴» لِکُلِّ امرِئٍ مِنهُم یَومَئِذٍ شَأنٌ یُغنِیهِ«۵»، آن روز حمایت نباشد، و رشوت نپذیرند، و فدیه نستانند، و آنچه بمانند اینکه باشد، اینکه جمله داخل است تحت قوله: لا تَجزِی نَفسٌ عَن نَفسٍ شَیئاً. قوله: وَ لا یُقبَلُ مِنها شَفاعَةٌ، قبول اخذ چیزی باشد و تلقّی او، «منها» راجع است با نفس، یعنی قبول نکنند«۶» از هیچ کس شفاعتی. مفسّران گفتند: مراد به آیت جهودانند که ایشان گفتند: ما را باکی نیست که پدران ما انبیا و اوصیااند، ما را شفاعت کنند. حق تعالی باز نمود که: شفاعت ایشان مقبول نخواهد بودن. و اینکه آیت دلیل نکند بر قول معتزله در نفی شفاعت، چه آیت --------------------------------

۱. اساس: بنه ایستد/ بنایستد. ۲. مب، مر: لا یقضی. ۳. همه نسخه بدلها: نفسی. ۴. سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۸. ۵. سوره عبس (۸۰) آیه ۳۷. [.....] ۶. همه نسخه بدلها: نکند. صفحه : ۲۶۵ مخصوص است به جهودان، و اگر مخصوص نبودی تخصیص بایستی کردن علی کلّ حال به آیاتی که متضمّن اثبات شفاعت است من قوله: وَ لا یَشفَعُونَ إِلّا لِمَنِ ارتَضی«۱» مَن ذَا الَّذِی یَشفَعُ عِندَهُ إِلّا بِإِذنِهِ«۲»وَ لا یُؤخَذُ مِنها عَدلٌ، عدل و حقّ و انصاف نظایر باشند، و نقیض عدل جور بود، و عدل مصدر بود و باشد که به جای اسم فاعل بنهند. عادل را عدل خوانند، و واحد و تثنیه و جمع در او یکسان بود. و عدل نظیر چیز باشد و همتای او، و از اینکه جاست: بِرَبِّهِم یَعدِلُونَ«۳»، ای یشرکون. با او همتا فرود آرند، و عدل عن الطّریق اذا جاز و نکب عنه. و معنی «عدل» در آیت گفتند: فدیه است، یعنی فدا از ایشان نستانند«۴». و گفته‌اند: عدل فریضه است من قولهم: لا یقبل اللّه منه صرفا و لا عدلا، ای سنّهٔ و لا فریضهٔ، و معنی آن بود که: طاعات فرایض از ایشان قبول نکنند برای آن که واقع نباشد از ایشان بر وجه مشروع. إبن کثیر و اهل بصره «تقبل» به «تا» خوانند و باقی قرّاء به « یا » خوانند. آن که به «تا» خواند برای لفظ شفاعت که مؤنّث است، و آن که به « یا » خواند برای آن که فعل مقدّم است و تأنیث نه حقیقی است، و برای آن که میان فعل و فاعل فاصله‌ای هست، کما قال تعالی: لِئَلّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّةٌ«۵» فَلَن یُقبَلَ مِن أَحَدِهِم مِلءُ الأَرضِ ذَهَباً وَ لَوِ افتَدی بِهِ«۱» لِکُلِّ امرِئٍ مِنهُم یَومَئِذٍ شَأنٌ یُغنِیهِ«۳»، سه جایگاه آن بود که کس [کس]«۴» را یاد نکند: نزدیک آن که نامه‌ها پرّان شود، یکی را نامه به دست راست می‌دهند و یکی را به دست چپ، عند آن مردم متحیّر باشند. و آنگه که بنزدیک ترازو آیند، و حق تعالی حساب خلقان کند یکی را حسنات ترجیح دارد و یکی را سیّئات، در آن

[۷۸- پ] حال بنده متحیّر بود، یک بار با حسنات می‌نگرد و یک بار با سیّئت«۵»، تا خود رجحان کدام را خواهد بودن. و عند آن که به سر دو راه رسد«۶» که گروهی را«۷» به دست راست به بهشت می‌برند«۸»، و گروهی را به دست چپ به دوزخ می‌برند. آن جا نیز متحیّر باشد«۹» که ندانـد که او را به کـدام دست خواهند بردن، اعاذنا اللّه فی ذلک الیوم من اهواله و شدائده بمنّه و رحمته. وَ لا هُم یُنصَرُونَ، و نه ایشان را یاری کنند. «نصرت»، معونت باشد، و ضدّ او خذلان بود. و انصار جمع ناصر بود، و انصار رسول- علیه السّلام- اعوان او بودند از اهل مدینه. و انتصار انتقام بود، و تنصّر آن باشد که ترسا شد، و نصرانی منسوب است با جایی که آن را ناصره گویند، و نصاری جمع او باشد، و نصرت السّماء آن باشد که باران ببارید از آسمان، و نصرت به معنی عطا باشد، نان که شاعر گفت: -------------------------------- ۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۹۱. ۲. همه نسخه بدلها: وا رسوائی. ۳. سوره عبس (۸۰) آیه ۳۷. ۴. اساس: نـدارد، از مج افزوده شد. ۵. مب، مر: سیئات. ۶. همه نسخه بدلها: رسند. ۷. آج، لب، فق، مر ببینند. ۸. آج، لب، مر: می‌رونـد. ۹. آج، لب، فق، مب: باشند. صفحه : ۲۶۸ ابوک الّذی اعطی علیّ بنصره و اسکت عنّی بعده کلّ قائل قوله: وَ إِذ نَجَّیناکُم مِن آلِ فِرعَونَ «اذ» ظرف است، زمان ماضی را از آن فعل که در آیت مقدّم رفت من قوله: اذکُرُوا نِعمَتِیَ إِذ نَجَّیناکُم، و نجات و خلاص و سلامت نظایرند، و ضدّ نجات هلاک بود، تقول: نجا ینجو«۱» نجاة اذا تخلّص، و نجاینجوا«۲» نجاء اذا اسرع، و ناجی فلان فلانا اذا اسرّ الیه، و النّجوی السّرّ، قال اللّه تعالی: إِنَّمَا النَّجوی مِنَ الشَّیطانِ«۳». و نجات و نجوت زمین بلند باشد، چنان که شاعر گفت: فمن بنجوته کمن بعقوته و المستکنّ کمن یمشی بقرواح و نجوا، ابر باشد که اوّل پدید آید، و نجو حدث باشد، و استنجا تطهیر موضع نجو باشد، سواء اگر به آب باشد و اگر به احجار. و نجوت فلانا، آن باشد که گفتم«۴» او را که بوی دهنت باز نمای، و آن را استنکاه خوانند، یعنی طلب نکهت، و شاعر گفت: نجوت مجالدا فوجدت منه کریح الکلب مات حدیث عهد و نجوت الشّاة، آن باشد که پوستش بکندم، و نجوت العود آن باشد که پوست«۵» باز کردم چوب را. و اصل باب نجوة باشد، و آن زمین بلند بود. گفت: یاد کنی نعمتهای من چون برهانیدم شما را از آل فرعون. و آل و اهل از روی وضع یکی بود، و آن از ابدال است برای قرب مخرج «ها»، و همزه، و در عرف فرق باشد از میان ایشان که اهل عامتر بود از آل، برای آن که گویند: اهل الکوفة و اهل البصرة، و لا یقال: آل الکوفة، و اهل الرّجل، و لا یقال: آل الرّجل، و کذا اهل الحرب و اهل الجنّة و اهل النّار. و امّا آل فرعون مراد قوم او و اهل دین او باشند، و آل سراب باشد، و آل الرّجل آلت او باشد کتمرة و تمر، و الالة شدید من الشّدائد باشد، قالت الخنساء: فاحمل نفسی علی آلة فامّا علیها و امّا لها و آل شخص باشد، و اصل کلمه از اول«۶» باشد و آن رجوع بود. و فرعون نام -------------------------------- ۱. مج، وز: ینجی. ۲. مج، دب، آج، لب، فق، مر: پوستش. ۳. سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۰. ۴. همه نسخه بدلها: گفتیم. ۵. مب: ینجو. [.....] ۶. اساس: به صورت «اوّل» خوانده می‌شود. صفحه : ۲۶۹ پادشاه عمالقه است، چنان که قیصر گویند پادشاه روم را، و قیل«۱» پادشاه حمیر را، و فغفور [۷۹- ر] پادشاه چین را، و کسری پادشاه پارس را، و خاقان ملک ترک را، و تبّع ملک تبابعه را. و ایشان جماعتی‌اند از عرب. و او اسمی اعجمی است غیر منصرف للعجمة و العلمیّة. و گفته‌اند: نامش مصعب بن الرّیّان بود، و گفته‌اند، ولید مصعب بود، و گفته‌اند: ریّان بن الولید فرعون اوّل بود در مصر که در عهد یوسف- علیه السّلام- بود که خزاین مصر در دست یوسف کرد، کما قال تعالی حکایة عنه: اجعَلنِی عَلی خَزائِنِ الأَرضِ«۲». و اینکه فرعون یوسف- علیه السّلام- بر دست یوسف«۳» ایمان آورد، و«۴» در عهد یوسف- علیه السّلام- بمرد، از پس او پادشاهی به قابوس بن مصعب رسید، و یوسف- علیه السّلام- زنده بود او را دعوت کرد به اسلام، اجابت نکرد، و جبّاری بود و«۵» ظالم، و یوسف- علیه السّلام- در عهد مملکت او با پیش خدای شد، و اینکه قابوس در ملک دیرگاه بماند، پس خدای تعالی هلاکش کرد. از پس او برادرش ابو العبّاس الولید بن مصعب به پادشاهی بنشست، و نسب او الولید بن مصعب بن الرّیّان بن اراشة بن شروان بن عمرو بن«۶» قاران«۷» بن عملاق بن لاوذ بن سام بن نوح- علیه السّلام، اینکه فرعون موسی بود. یَسُومُونَکُم، ای یکلّفونکم، بر شما می‌نهند من قولهم«۸»: سامه الخسف اذا حمّله الظلم، قال الشّاعر: ان سیم خسفا وجهه تربّدا و السّوم، السّعر نرخ

باشد، یقال: ساومته علی کذا، با او نرخ کردم، و از اینکه جاست حدیث رسول- علیه السّلام: لا یدخل احدکم فی سوم اخیه. و سوم، همچنین مداومت کردن اشتر باشد بر چره کردن، و سوم نیز آن باشد که می‌رود و می‌چرد، و --- ۱. آج، لب، فق، مب، مر گویند. ۲. سوره یوسف (۱۲) آیه ۵۵. ۳. همه نسخه بدلها: و اینکه فرعون به یوسف. ۴. همه نسخه بدلها او. ۵. همه نسخه بدلها: ندارد. ۶. همه نسخه بدلها، بجز مب: عمر بن. ۷. همه نسخه بدلها، بجز مر: فاران، مر: فازان. ۸. اساس: قوله، با توجّه به مج و اتّفاق نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۲۷۰ تسویم علامت باشد، و منه قوله: وَ الْخَیلِ الْمُسَوَّمَةِ«۱» سُوءَ العَذابِ، من قولهم: ساءه کذا اذا احزنه، و ساء، خلاف سرّ«۲» باشد، و مساءة نقیض مسرّت بود، و اساءة ضدّ احسان بود. گفته‌اند: سُوءَ العَذابِ، آن بود که قبطیان بنی اسرایل را بنده گرفته بودند، ایشان را کارهای سخت فرمودندی از برزگری«۳» و کار گل کردن و خشت زدن و بار گران کشیدن. و گفته‌اند: سُوءَ العَذابِ، آن بود که ایشان را کارهای پلید فرمودندی، چون کنّاسی و حفّاری و مانند آن«۴». یُذَبِّحُونَ أَبْناءَکُم، تذبیح تکثیر ذبح باشد، و هر آن فعلی که ثلاثی او متعدّی باشد تفعیل در او برای مبالغت و تکثیر فعل باشد، چون: تقطیع و تکسیر«۵» و تفریق و مانند اینکه. و «ابناء»، جمع إبن باشد، و اینکه را جمع تکسیر«۶» گویند، و جمع سلامت او به «نون» باشد در حال رفع. و بنین در حال نصب و جرّ، و اصل ذبح شقّ باشد«۷»، یقال: ذبحت المسک اذا فتقت فأرته، چون نافه مشک بشکافی«۸» ذبحت گویی. و ذبح نیز فت«۹» بود چون فشردن غوره. و فت کسر باشد، چنان که شاعر گفت: أنّ عینیّ فیها الصّاب مذبوح [۹۷- پ] ای مفتوت من«۱۰» الفت فی العین کفت الحصرم«۱۱». و مذبح کارد باشد که آلت ذبح بود، و ذبح مصدر بود، و ذبح گوسپند باشد که کشتن را شاید من قوله تعالی: وَ فَدَیناهُ بِذِبحٍ عَظِیمٍ«۱۲». و ذبح نبتی باشد طلخ«۱۳»، من قول الاعشی: --- ۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴. ۲. مج، وز: سرور. ۳. آج، لب، مر: بزرگری. ۴. همه نسخه بدلها قوله. ۵. همه نسخه بدلها، بجز فق، مب: تکثیر. [.....] ۶. مج، مر: تکثیر. ۷. همه نسخه بدلها: شق و شکافتن بود. ۸. بشکافی/ بشکافید. ۹. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها. ۱۰. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱/ ۱۷۸): من قولهم. ۱۱. همه نسخه بدلها و مذبح حلق بود. ۱۲. سوره صافّات (۳۷) آیه ۱۰۷. ۱۳. همه نسخه بدلها: تلخ. صفحه : ۲۷۱ نّما قولک صاب«۱» و ذبح و سبب در کشتن پسران بنی اسرایل آن بود که فرعون- علیه اللّعنة چون عمر او دراز شد و ظلم عظیم کردن گرفت در ملک خود، خدای تعالی خواست تا موسی را به پیغامبری فرستد. شبی فرعون در خواب دید که: آتشی از بیت المقدّس بر آمدی عظیم، و گرد سرای فرعون‌ها گرفتی، و در سرای او افتادی و سراهای او بسوختی، و در سراهای قبطیان افتادی و بسوختی، و بنی اسرایل را هیچ گزندی نکردی. فرعون از آن خواب بترسید، بر دگر روز کس فرستاد و کاهنان و معبّران را بخواند، و خواب بر ایشان عرضه کرد. ایشان گفتند: اینکه خواب تو دلیل آن می‌کند که از بنی اسرایل کسی بیاید که هلاک تو و قوم تو و خراب مملکت تو بر دست او باشد. او کس فرستاد و قابلگان اهل مصر را بخواند و بر زنان بنی اسرایل که آبستن بودند موکّل کرد و بفرمود تا از میان مردان و زنان جدا کردند، و گفت: وای بر آن کس که او با زن خود خلوت کند. و چون زنی بار بنهادی، اگر دختر بودی رها کردندی، و اگر پسر بودی بکشتندی، تا چند سال بر اینکه قاعده می‌راند«۲». مرگ در مردان بنی اسرایل افتاد و بسیاری بمردند. قبطیان برخاستند و بنزدیک فرعون شدند، و گفتند: پیران بنی اسرایل منقرض شدند، و تو کودکانشان را می‌کشی، نسل ایشان منقطع گردد، و فردا ما را کسی نباشد که برای ما کار«۳» کند و خدمت کند ما را، و ما را کار به دست خود باید کردن. فرعون گفت: رای آن است که یک سال بباید کشتن، و یک سال«۴» رها کردن. بر اینکه جمله قرار دادند، خدای تعالی قضا چنان کرد که هارون در سال امن و عفو زاد، و به یک سال مه از موسی بود. چون سال خوف و قتل بود، مادر به موسی بار گرفت خایف و دلتنگ شد. و یک روایت آن است که: کسانی که علم کتب اوایل شناختند«۵»، فرعون را گفتند: ما در کتابها چنین می‌یابیم که، اینکه کودک که ملک تو بر دست او بشود از --- ۱. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، لسان العرب (۲/ ۴۴۰): سمّ. ۲. همه نسخه بدلها، بجز دب، مب، مر: می‌راندند. ۳. همه نسخه بدلها: کاری. ۴. همه نسخه

بدلها، بجز مب باید. ۵. مر: شناختندی. صفحه : ۲۷۲ پشت عمران باشد، و عمران مؤمن بود و«۱» ایمان پنهان داشتی، و از جمله خواصّ فرعون بود. فرعون او را گفت: نخواهم که«۲» یک ساعت از پیش من غایب باشی به شب و روز. گفت: همچنین کنم، به شبها پیش او می‌خفت. شبی از شبها فرعون بر کوشک خود خفته بود و عمران پیش او خفته«۳»، خدای تعالی فریشته‌ای را بفرستاد تا مادر موسی را بر گرفت و بنزدیک عمران آورد، و او خفته، و بنزدیک عمران بنهاد او را. عمران از خواب در آمد مادر موسی را دید بنزدیک خود در کوشک فرعون، عمران گفت: تو چگونه آمدی اینکه جا! و چند«۴» درها [۸۰- ر] بسته است و حجّاب و حرّاس نشسته! گفت: من ندانم، و من نیامدم، مرا اینکه جا آوردند. عمران دانست که آن کار خدای است، بر بالین فرعون با او خلوت کرد و او به موسی بار بر گرفت، و آن فریشته او را در شب با جایگاه خود برد. چون«۵» حمل ظاهر شد، عمران بر خود بترسید از آنچه فرعون بر او عهد و میثاق گرفته بود که هیچ گرد زنان نگردد و خلوت نکند به هیچ وجه، و او قبول کرده بود. چون حمل آشکارا شد، مردم ایشان باز گفتند، به سمع فرعون رسید. فرعون گفت: مرا باور نیست که من یک لحظه او را از پیش خود فرا«۶» نگذاشته‌ام. آنگه جماعتی زنان معتمد را از خواص«۷» خود بفرستاد تا اینکه حال بنگرند. بیامدند و بدیدند و تفحّص کردند. خدای تعالی فرمان داد تا کودک با پشت مادر شد، و ایشان باز گشتند و خبر دادند و سوگند خوردند که اینکه معنی هیچ نیست. فرعون بفرمود تا آن ساعیان را عقوبت کردند و در برّ و اکرام عمران بیفزود، و همچنین می‌بود تا وقت وضع بار بنهاد«۸»، و آن حال ظاهر شد و خبر متواتر گشت که زن عمران به پسری بار بنهاد. خبر به سمع فرعون رسید، گماشتگان و خواص«۹» خود را فرستاد تا بدانند که اینکه ---------------------------------- ۱. مر گویند. [.....] ۲. همه نسخه بدلها، بجز مب هیچ. ۳. همه نسخه بدلها، بجز مب بود. ۴. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱/ ۱۷۹): چید. ۵. فق اثر. ۶. همه نسخه بدلها: فرو. ۷. مر: از پیش خاصان. ۸. مر: وضع حمل بار نهاد. ۹. فق، مب، مر: خاصّان. صفحه : ۲۷۳ حال چگونه است. کسی آمد و خبر به مادر موسی آورد که: کسان فرعون می‌آیند به تفحّص اینکه حال. او کودک را بر گرفت و در تنور نهاد و سر تنور بر نهاد و خود بگریخت و خانه رها کرد. خواهر او که خاله موسی بود در آمد«۱» از آن حال بی خبر بود، آتش بیاورد و در تنور نهاد تا پاره‌ای نان بپزد. تنور را آتش زبانه در هوا می‌زد، کسان فرعون در آمدند و همه سرای زیر و زبر کردند، و مادر موسی را با دست آوردند هیچ ندیدند. به سر تنور نرفتند که آتش عظیم در او می‌بشخید«۲»، وهم ایشان از آن دور بود. برفتند و خبر دادند فرعون را. چو«۳» ایشان برفتند، مادر موسی خواهر را گفت: کودک را چه کردی! گفت: من کودک را ندیدم. گفت: کودک در تنور بود، همانا آتش در تنور نهادی و کودک را بسوختی؟ و جزع کردن گرفت. آنگه به سر تنور آمد و فرو نگرید، موسی- علیه السّلام- در میان تنور نشسته بود و آتش گرد«۴» او می‌گردید و او را گزند نمی‌کرد«۵»، شادمانه شد و بدانست که خدای تعالی [را]«۶» در زیر آن کار سرّی هست، کودک را بر گرفت. اهل اشارت گفتند: خدای تعالی برای آن اینکه حال به مادر موسی نمود، تا چون فرماید او را به وحی الهام که موسی را به آب افگن، او ایمن باشد و واثق«۷» داند که آن خدای که او را در آتش نگاه داشت، در آبش نگاه دارد. و تمامی قصّه به مواضع خود چون به آیات می‌رسیم گفته می‌شود- ان شاء اللّه تعالی و به الثّقة. قوله تعالی: وَ یَسْتَحْیُونَ نِساءَکُمْ، استحیاء، استبقاء باشد، و «سین»، طلب راست، یعنی طلب حیات ایشان می‌کردند و ایشان را زنده رها می‌کردند، پسران را می‌کشتند و دختران را زنده رها می‌کردند، اینکه لفظ در اینکه جا استفعال [۸۰- پ] از ---------------------------------- ۱. دب، آج، لب، مب، مر و. ۲. مج، دب، آج، لب: می‌بخشید، فق، مب: در او ظاهر بود، مر: می‌سوخت. ۳. همه نسخه بدلها: چون. ۴. مر: گرداگرد. ۵. همه نسخه بدلها مادر موسی. ۶. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. [.....] ۷. همه نسخه بدلها: و اوثق و. صفحه : ۲۷۴ حیات«۱» باشد، و در دگر جا استفعال از حیا«۲» باشد شرم داشتن بود. و نساء، لفظ جمع است نه از لفظ واحد، و واحده المرءة باشد، چنین مسموع است بر خلاف قیاس. و نساء گفت، و اگر چه اطفال بودند، و اطفال را نساء نگویند«۳» برای دو وجه: یکی آن که زنان را نیز نمی‌کشتند علی التّغلیب، چنان که مردان و کودکان را به یک جا گویند: جاء الرّجال علی تغلیب الرّجال. و وجه دوم آن

که: ایشان را برای آن رها می‌کردند تا زنان شوند، بر توسّع ایشان را زنان خواند. وَ فِی ذلِکُم بَلاءٌ، در او دو قول است: یکی آن که اشارت است به سوم و تکلیف ایشان، و «بلاء» به معنی محنت و مشقّت باشد بر اینکه قول، و اضافت آن با خدای- جلّ جلاله- بر توسّع باشد از آن جا که به تمکین و تخلیت او بود. و قول دوم آن است که: اشارت به نجات است، یعنی در آن نجات بلای است از خدای تعالی عظیم، یعنی نعمتی است«۴» از خدای تعالی. و «بلاء» هم به معنی نعمت بود و هم به معنی شدّت، برای آن که اصل او ابتلاست و امتحان از خدای تعالی بندگان را به هر دو بود، هم به نعمت هم به شدّت، یقال: بلوت الرّجل و ابتلیته، و بلاه اللّه و ابلاه بلاء حسنا، بیانش قوله تعالی: وَ نَبلُوکُم بِالشَّرِّ وَ الخَیرِ فِتنَةً«۵» وَ اللّهُ أَنبَتَکُم مِنَ الأَرضِ نَباتاً«۶»، و قال تعالی: وَ تَبَتَّل إِلَیهِ تَبتِیلًا«۷»، ای تبتّلا، قال زهیر فی البلاء: جزی اللّه بالاحسان ما فعلا بکم و ابلاهما خیر البلاء الّذی یبلو و در مثل گفته‌اند: البلاء ثمّ الثّناء، یعنی النعمة ثمّ الشکر. و در معنی مثل اینکه بهتر است که: الاختبار ثمّ المدح، اوّل بیازمای پس آنگه مدح کن، و قریب است به اینکه معنی قول رسول- علیه السّلام: اخبر تقله. --- ۱. همه نسخه بدلها: من الحیاة. ۲. همه نسخه بدلها: من الحیاء. ۳. مج، دب، آج، لب، مب، مر: گویند. ۴. مج عظیم. ۵. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۳۵. ۶. سوره نوح (۷۱) آیه ۱۷، همه نسخه بدلها و التّقدیر انباتا. ۷. سوره جن (۷۳) آیه ۸. صفحه : ۲۷۵ و قولی دگر آن است که: وَ فِی ذلِکُم، اشارت است الی قوله: وَ یَستَحیُونَ نِساءَکُم، یعنی در استبقاء دختران و قتل پسران بلاء و امتحانی است عظیم که طبع مردم به پسران مایل باشد و از دختران نافر، از اینکه جا گفت حق تعالی: وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالأُنثی ظَلَّ وَجهُهُ مُسوَدًّا وَ هُوَ کَظِیمٌ«۱»، و شاعر اینکه معنی نظم کرد: سروران ما لهما ثالث حیاة البنین و موت البنات لقول النبیّ علیه السّلام و دفن البنات من المکرمات و دیگر [ی]«۲» می‌گوید در حقّ دختران و به معنی کرده است: القبر اخفی سترة للبنات و دفنها یروی من المکرمات اما تری الرّحمن سبحانه قد وضع النّعش بجنب البنات و دیگری می‌گوید در استثقال دختران: لکلّ ابی بنت اذا هی ادرکت ثلاثة اصهار اذا ذکر الصّهر فزوج یراعیها و بیت یکنّها و قبر یواریها و خیرهم القبر و دیگری می‌گوید در استثقال رنج عیال، و نیز معنی انگیخته است: ما للمعیل و للمعالی انّما [۱۸- ر] یسعی الیهنّ الفرید الواحد کالشّمس تجتاب السّماء فریدة و ابو بنات النّعش فیها راکد یعنی النّجم الّذی یقال له القطب لأنّ بنات النّعش تدور حوله. و برای آن گفت خدای: مِن رَبِّکُم، که تکلیف کرد تحمّل مشقّت ایشان و تربیت و احسان با ایشان، خلاف آن که عرب کردندی از وأد«۳» که دختران را زنده دفن کردندی در جاهلیّت تا ناسزایی به خطبت ایشان نیاید، و از اینکه جا گفت آن شاعر که ناکفوی به خطبت دختر«۴» او آمد: تبغّی إبن کوز و السّفاهة کاسمها لیستاد منّا ان شتونا لیالیا فما اکبر الاشیاء عندی حزازة«۵» بأن ابت مزریّا علیک و زاریا و انّا علی عضّ الزّمان الّذی تری نعالج من کره المخازی الدّواهیا --- ۱. سوره نحل (۱۶) آیه ۵۸. ۲. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۳. دب، فق، آج، لب، مب، مر: از وأدی. ۴. آج، لب، فق، مب، مر: دختران. ۵. اساس: خزازة، با توجّه به مج و معنی عبارت تصحیح شد. صفحه : ۲۷۶ فلا تطلبنها یا بن کوز فانّه غذا النّاس مذفام النّبیّ الجواریا و انّ الّتی«۱» حدّثتها فی انوفنا و أعناقنا من الاباء کماهیا و دیگری می‌گوید که پای بسته مانده است به دختران از آن که سفر کند و در زمین برود: لقد زاد الحیوة الیّ حبّا بناتی انّهنّ من الضّعاف مخافة ان یرین البؤس بعدی و ان یشربن رنقا بعد صاف و ان یعرین ان کسی الجواری فتنبو العین عن کرم عجاف و لولاهنّ قد سوّمت مهری و فی الرّحمن للضّعفاء کاف و رسول- صلّی اللّه علیه و علی آله- گفت: من ابتلی من هذه البنات بشیء فاحسن الیهنّ کنّ سترا له من النّار ، گفت: هر که را امتحان کنند به چیزی از اینکه دختران با ایشان احسان کند فردای قیامت ایشان او را پرده باشند از دوزخ، یعنی حاجزی و حایلی. قوله: وَ إِذ فَرَقنا بِکُمُ البَحرَ، ای فلقنا، چون بشکافتیم ما دریا را«۲». بیان کردیم که «اذ»، ظرف زمان ماضی است، و عامل در او فعلی مقدّم است من قوله: اذکُرُوا نِعمَتِیَ الَّتِی أَنعَمتُ عَلَیکُم«۳» فَانفَلَقَ فَکانَ کُلُّ فِرقٍ کَالطَّودِ العَظِیمِ«۴»، و نقیض فرق جمع بود، و فرق مفرق شعر رأس باشد، و فریق من النّاس طائفة، و جماعتی باشند از مردمان. و دریا را برای آن بحر خوانند که فراخ باشد، و تبحّر فلان فی العلم اذا اتّسع فیه، و متبحّر آن باشد که در علوم اتّساع و فراخی دارد، و بحر که شکافتن بود هم از اینکه جاست که در شقّ

فراخیی پیدا شود، و بحرت اذن النّاقة، گوش شتر بشکافتم. و بحیره شتر گوش شکافته باشد، و باحر مردی باشد که چون با او سخن گویند مبهوت شود، و بحرانی منسوب باشد به بحرین و دم بحرانیّ و باحریّ خونی باشد ------------------------------ ۱. دب، آج، لب، مر: فانّ‌الّذی. [.....] ۲. همه نسخه بدلها و. ۳. سوره بقره (۲) آیه ۴۷. ۴. سوره شعراء (۲۶) آیه ۶۳. صفحه : ۲۷۷ [۸۱- پ] سخت صرخ«۱» از خون شکم و اصل باب اتّساع است. و سبب در اینکه آن بود که، چون فرعون ظلم و طغیان از حدّ ببرد، و خدای- عزّ و جلّ- هر چه ممکن باشد با او از باب اعذار و انذار و ابلاغ حجّت بکرد و او را چهار صد سال عمر داد در ملك و تمکین کرد، و او الّا طغیان و عتوّ نیفزود. وحی کرد به موسی- علیه السّلام- که: مدّت فرعون به سر آمد و وقت هلاکش در مد و نجات اینکه مستضعفان از دست او. بفرمای بنی اسرایل را تا حلیّی که قبطیان را هست به عاریت بخواهند و در شب برو و ایشان را ببر. بنی اسرایل بیامدند و قبطیان را گفتند: ما را عروسی و خرّمی هست، حلیّ و جواهری که شما را هست به عاریت به ما دهی تا ما روزی چند بداریم. ایشان بدادند، موسی- علیه السّلام- ایشان را خبر داده بود و بر شبی معیّن وعده کرده، ایشان آن شب همه جمع شدند و از مصر بیرون آمدند، و عدد ایشان ششصد«۲» هزار و بیست هزار مرد مقاتل بود، چه هر کس را که زیر بیست سال بود در آن حساب نبود، و هر که بالای شصت«۳» سال بود در آن حساب نبود. موسی- علیه السّلام- آن شب از مصر بیرون آمد، و جمله بنی اسرایل با او. چون به راه در آمدند تا بروند راه نیافتند. موسی متعجّب فرو ماند، پیران بنی اسرایل را بخواند و گفت: اینکه چه حال است، و ما چرا راه نمی‌یابیم! گفتند: ما از پدران خود شنیده‌ایم که، یوسف- علیه السّلام- وصیّت کرده است که: چون بنی اسرایل از اینکه جا بیرون شوند، باید که مرا با خود ببرند، همانا ما از اینکه سبب راه نمی‌یابیم. موسی- علیه السّلام- گفت: پس در میان شما کیست که او گور یوسف شناسد! گفتند: همانا کسی باشد که شناسد. موسی- علیه السّلام- خدای را دعا کرد، گفت: بار خدایا؟ هر که گور یوسف و جای آن ندانند«۴»، فاضرب علی اذنیه اذا نادیت«۵»، چون من ندا کنم آواز من مشنوان«۶» او را. ------------------------------ ۱. همه نسخه بدلها: سرخ. ۲. دب، آج، فق، وز: شست. ۳. دب، مب: شصد. ۴. همه نسخه بدلها: بداند. ۵. دب، آج، وز، مب: نادیته. ۶. مج: شنوان، دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر: بشنوان. صفحه : ۲۷۸ آنگه موسی- علیه السّلام- برخاست و بر محافل بنی اسرایل گذر می‌کرد و آواز می‌داد که: هر کس که از شما جای گور یوسف شناسد مرا راه نماید بر آن«۱»، ایشان نمی‌شنیدند. تا در خبر هست که: از میان دو مرد می‌گذشت نزدیك و به به آواز بلند ندا می‌کرد، و ایشان آواز او نمی‌شنیدند به دعای او برای آن که نمی‌دانستند، تا برسید به عجوزی که آواز او بشنید، و گفت: یا موسی؟ من دانم جای گور یوسف، و لکن تو را راه ننمایم«۲» تا برای من چند دعا نکنی«۳» و از خدای چند حاجت نخواهی«۴». موسی- علیه السّلام- گفت: از خدای دستوری خواهم تا خدای دستوری دهد مرا که برای تو دعا کنم، از خدای تعالی درخواست، خدای تعالی رخصت داد. موسی گفت: یا عجوز؟ چه خواهی؟ گفت: از خدای در خواه تا جوانی و قوّت با من دهد، و چون بروی مرا از اینکه جا با خود ببر، و فردا قیامت چون به بهشت روی مرا با خود ببر. موسی- علیه السّلام- در حقّ او اینکه دعا بکرد، و خدای اجابت کرد، گفت: اکنون گور یوسف مرا بنمای، آمد تا به جایی و اشارت کرد در میان رود نیل، گفت: اینکه جاست، خدای را دعا کن تا آب از اینکه جا ببرد تا گور پیدا شود. [۸۲- ر] موسی- علیه السّلام- خدای را دعا کرد، آب رود نیل از بالا باز ایستاد، و آن که از زیر او بود برفت و گور یوسف پیدا شد. موسی- علیه السّلام- بفرمود تا آن جای بشکافتند و یوسف را- علیه السّلام- از آن جا بیرون آوردند در تابوتی از سنگ مرمر نهاده، بر گرفت و ببرد و بفرمود تا به شام دفن کردند، و حق تعالی به دعای موسی و معجزه او آن شب دراز کرد، و خواب بر قبطیان افگند تا از آن حال بی خبر ماندند و در آن شب خدای مرگ بر اطفال قبطیان افگند تا هیچ سرای نماند که در او یکی و دو و کمتر و بیشتر اطفال فرمان نیافتند«۵». قبطیان بامداد به در آمدند معزّی، همه را تعزیت بود، به دفن آن مردگان مشغول شدند، و با تفقّد و تفحّص بنی اسرایل نپرداختند تا نماز دیگر بیگاه«۶» نزدیك شب چون در شهر نگاه می‌کردند، هیچ کس را از بنی اسرایل نمی‌دیدند، عجب داشتند، طلب ------------------------------

------ ۱. لب، مب: پیران، آج: به بر آن. ۲. اساس: نمایم، با توجّه به نسخه مج، تصحیح شد. ۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بکنی. ۴. همه نسخه بدلها، بجز وز: بخواهی. ۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: یافتند. [.....] ۶. آج، لب، فق بود. صفحه : ۲۷۹ کردند در بازارها نبودند و در محلّه‌ها«۱» نبودند، آهنگ سراهایشان کردند، درها استوار بسته بود، به بامها بر رفتند و نگاه کردند، کس را ندیدند. فرعون را خبر دادند از گریختن بنی اسرایل. فرعون گفت: ایشان از من کجا توانند گریختن! امشب وقت نماند«۲» بباشید تا فردا بامداد بر اثر ایشان برویم، و ایشان را باز آریم. پس بفرمود تا لشکرها جمع شد و منادیان ندا می‌کردند که: إِنَّ هؤُلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِیلُونَ، وَ إِنَّهُمْ لَنا لَغائِظُونَ، وَ إِنَّا لَجَمِیعٌ حاذِرُونَ«۳»، و تعبیه ساختند و موعد کردند که خروس بانگ کند برویم. حق تعالی چنان تقدیر کرد که آن شب در همه دنیا«۴» هیچ خروس بانگ نکرد تا روز روشن شد. فرعون لشکر بساخت و هامان را با هزار هزار و نهصد هزار سوار بر مقدّمه بفرستاد، و فرعون بر ساقه لشکر می‌رفت با هفتاد هزار سوار همه با جامه‌های سیاه و رایتهای سیاه و اسپان سیاه. موسی- علیه السّلام- در پیش ایشان می‌رفت. هارون بر مقدّمه او، و او بر ساقه لشکر همچنین می‌رفتند تا به کنار دریا رسیدند [و آب دریا در غایت زیادت بود. چون به کنار دریا رسیدند]«۵»، باز پس نگاه کردند، لشکر دیدند در پیش، دریا و از پس، لشکر«۶» موسی- علیه السّلام- فرو ماند، در خدای تعالی تضرّع کرد. بنی اسرایل گفتند: یا موسی؟ ما را چه تدبیر است«۷»! دریا پیش آمد، و از پس، دشمن، ما چه چاره سازیم! گفت: دل مشغول مداری که: إِنَّ مَعِی رَبِّی سَیَهْدِینِ«۸»، خدای با من است مرا راه نماید. حق تعالی وحی کرد به موسی که: أَنِ اضْرِبْ بِعَصاکَ الْبَحْرَ«۹» آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِیلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ«۲». جبریل- علیه السّلام- پاره‌ای از گل دریا بر گرفت و بر دهن او زد، و گفت: آلْآنَ وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَ کُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ«۳»، اکنون می‌گویی که گرفتار شدی و پیش از اینکه عاصی و مفسد بودی. و بنی اسرایل از کنار دریا می‌نگریدند و آن حال می‌دیدند، گفتند: یا موسی؟ ما چه ایمن باشیم که فرعون از رهی دیگر بر آمده باشد و برفته، فردا با سر ملک خود شود و ما را رنجه دارد! موسی گفت: ایمن باشی که خدای تعالی فرعون را و قومش را جمله هلاک کرد. گفتند: یا موسی؟ ما را دل ساکن نشود تا فرعون را مرده نبینیم. موسی- علیه السّلام- دعا کرد تا خدای تعالی جثّه فرعون را بر سر آب آورد با جمله سلاحها که پوشیده داشت. و در خبر چنین است که: چهار صد من آهن بر او بود تا بنی اسرایل او را بدیدند و ساکن شدند، و ذلک قوله تعالی: فَالْیَوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ«۴» لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آیَةً«۵»، اینکه قصّه غرق فرعون است«۶». وَ أَغْرَقْنا آلَ فِرْعَوْنَ، غرق رسوب باشد در آب علی ما قاله صاحب العین. [۸۳- ر] و حقیقت او در آب باشد، آنگه در طیب و وام و کارهای دیگر بر توسّع استعمال کنند، یقال: غرق فی الامر و فی الدّین، گویند: فلان در اینکه کار غرق شد، و در وام غرق است، و غرق [و]«۷» غریق، اسم فاعل باشد، و اغرق فی القوس، اذا بالغ فی نزعها، چون کمان بیش از اندازه بکشند گویند: اغرق. و هر کاری که در او مبالغه کنند، اغراق در او استعمال کنند. و غرّق غیره، دیگری را غرق کرد. و لفظ ------------------------------------ ۱، ۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: فرو شدند. ۲. سوره یونس (۱۰) آیه ۹۰. ۳. سوره یونس (۱۰) آیه ۹۱. ۴. سوره یونس (۱۰) آیه ۹۲. ۶. همه نسخه بدلها قوله. ۷. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. صفحه : ۲۸۲ عام را که شامل بود جمله متناول خود را مستغرق گویند، و اغرورقت عینه آن باشد که چشمش پر از آب شود. وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ، «واو»، حال راست، یعنی ما اینکه غرق فرعون و قومش به چشم شما کردیم در حالی که در او می‌نگریدی. و «نظر» به معانی مختلف آمده است، به معنی تقلیب حدقه درست«۱» به جانب مرئی«۲» طلب رؤیت او، و اینکه طریق رؤیت باشد و سبب او. و آن کس که گمان برد که «نظر» به معنی رؤیت باشد، خطایش از اینکه جا افتاد، و نظر به معنی فکر باشد فی قوله: أَ وَ لَمْ یَنْظُرُوا فِی مَلَکُوتِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ«۳» أَ فَلا یَنْظُرُونَ إِلَی الْإِبِلِ کَیْفَ خُلِقَتْ«۴». قُلِ انْظُرُوا ما ذا فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ«۵» فَانْظُرْ إِلی آثارِ رَحْمَتِ اللَّهِ«۶» وَ لا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ«۷» وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ، إِلی رَبِّها ناظِرَةٌ«۱»، ای وجوه غضّة منتظرة ثواب ربّها. و همچنین قوله: وَ إِنِّی مُرْسِلَةٌ إِلَیْهِمْ بِهَدِیَّةٍ فَناظِرَةٌ بِمَ یَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ«۲»، و کذا قوله: وَ إِنْ کانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلی مَیْسَرَةٍ«۳» وَ إِذْ واعَدْنا مُوسی أَرْبَعِینَ لَیْلَةً، ابو جعفر و ابو عمرو و یعقوب خوانند: «وعدنا»، من الوعد، بی «الف»، باقی

خوانند: واعَدنا [83- پ] به «الف» من المواعدة. و مفاعل«4» اغلب از ميان دو كس باشد، و اينكه جا از باب آن باشد كه مفاعله از ميان دو كس نباشد، براى آن كه موسى خداى را وعده نداد، بل خداى تعالى او را وعده مناجات داد. پس قراءت ابو عمرو قويتر باشد و بر قراءت ديگر قرّاء مفاعله از باب طارقت النّعل«5» و عاقبت اللّص و عافاه اللّه باشد. و وعد اخبار باشد موعود را به آنچه او را خرّم كند، و وعد و عدة«6» و ميعاد نظاير بود، و وعد در خير بود، و وعيد در شرّ چون مطلق باشد، و چون مقيّد بود در خير و شرّ حقيقت بود، من قوله تعالى: النّارُ وَعَدَهَا اللّه الَّذِينَ كَفَرُوا«7». أَربَعِينَ لَيلَةً، گفتند: چرا شب گفت«8»، روز نگفت! گوييم: براى آن كه عرب حساب بر ماه كنند و ماه به شب بر آيد. قولى ديگر آن است كه: شب به روز مقدّم است، خداى تعالى اوّل شب آفريد«9» لقوله: وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيلُ نَسلَخُ مِنهُ النَّهارَ«10»اتَّخَذتُمُ العِجلَ، اتّخاذ، افتعال بود من الأخذ، و اتّخذ، يك بار متعدّى بود به يك مفعول، و يك بار به دو مفعول، مثال اوّل قوله تعالى: أَمِ اتَّخَذَ مِمّا يَخلُقُ بَناتٍ«3» وَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللّهِ آلِهَةً«4» يا لَيتَنِي اتَّخَذتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا«5». و امّا آن جا كه متعدّى باشد به دو مفعول«6»، قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُم أَولِياءَ«7» اتَّخَذُوا أَيمانَهُم جُنَّةً«9» مِن بَعدِهِ«10» كنايت راجع است با وعد، و گفته‌اند: راجع است با موسى، و تقدير چنين است: من بعد ذهاب موسى و غيبته، پس از آن كه موسى به مناجات رفت و از شما غايب شد«11». وَ أَنتُم ظالِمُونَ «واو»، حال راست، و ظلم در آيت حمل بايد كردن بر ظلم حقيقى، و مراد ادخال ضرر باشد بر خويشتن، يعنى عقاب عبادت عجل. و حمل توان كردن بر ظلم مجازى كه عرب گويند: ظلم [84- ر] وضع شي‌ء باشد در جز موضع خود، چون ايشان عبادت نه به جاى خود نهادند ظالم بودند از روى -------------------------------- 1. همه نسخه بدلها و. 2. همه نسخه بدلها قوله. 3. سوره زخرف (43) آيه 16. 4. سوره مريم (19) آيه 81. 5. سوره فرقان (25) آيه 27. 6، 8. مج، دب، فق، وز فى. 7. سوره ممتحنه (60) آيه 1. 9. سوره مجادله (58) آيه 16. 10. همه نسخه بدلها گفته‌اند پس از وعده. [.....] 11. همه نسخه بدلها قوله. صفحه : 285 لغت، و حدّ ظلم هر ضررى بود محض كه در او نفعى نبود و دفع مضرّتى نبود، لا عاجلا و لا آجلا، نه معلوم و نه مظنون و نه مستحق نبود، و در حكم چنان نبود«1» كه گويى از فعل مضرور است، و چنان نبود كه پندارى از جهت غير فاعل ضرر است. و قصّه آيت و حديث ساختن گوساله آن است كه، راويان اخبار و اهل سير گفتند: چون خداى تعالى فرعون را هلاك كرد و ملك و ملك او به ميراث به بنى اسرايل داد، موسى را گفتند: ما را كتابى بايد كه در او حرام و حلال باشد، تا ما بر آن كار كنيم و ما را شرفى و ذكرى باشد. موسى- عليه السّلام- گفت: چون من بروم به مناجات به ميقات خداى تعالى، از او در خواهم تا اگر صلاح داند مرا كتابى دهد كه در او احكام حلال و حرام باشد. آنگه برفت و هارون را به خلافت بر جاى خود بنشاند و قوم را به چهل روز وعده داد. در مدّت غيبت او مردى منافق بود در امّت او نام«2» سامرى، و گفتند: سامرى لقب او بود و نامش ميخا«3» بود. عبد اللّه عبّاس گفت: نامش موسى بن ظفر بود و زرگر بود و از اهل جاجرمى«4» بود، و گفته‌اند: از اهل با كرمى، بيامد و بنى اسرايل را گفت: اينكه حليها كه شما از قبطيان بستده‌اى شما را حلال نيست، چه آن غنيمت است و آن بر شما حرام بود. گفتند: پس چه بايد كردن! گفت: حفره‌اى ببايد كندن و در آن جا نهادن تا موسى باز آيد. گفتند همچنين كنيم، و چنان كردند. روايتى دگر آن است كه: آتشى بر افروخت و گفت: همه بيارى و در اينكه آتش اندازى. و در يك روايت آن است كه: پيش از آن سامرى جبريل را ديده بود بر اسپى نشسته كه آن را فرس الحيوة گفتندى، و او جبريل را بديد«5» براى آن كه از آن كودكان بود كه در عهد فرعون كه او كودكان را مى‌كشت، و مردم كودكان را در كوهها و غارها و شكاف سنگها پنهان مى‌كردند. جبريل- عليه السّلام- بيامدى و --------------------------------

1. مر: بود. 2. مج، دب، آج، لب، وز او. 3. دب، آج، لب، فق، مر: ميخان. 4. كذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانى (1/ 189): با جرمى. 5. مج: ديدى. صفحه : 286 ايشان را از گوشه پر خود شير دادى، پس آنان كه از پر جبريل شير خورده بودند جبريل را بديدندى- و اينكه روايت محمّد بن جرير الطّبرى است. و هر كجا آن اسپ پاى بر نهادى سبز شدى از زمين. او برفت و پاره‌اى خاك از جاى سنب آن اسپ بر گرفت، و گفت: اينكه اسپى است كه چون به وطى او جاى«1» قدم او از زمين«2» مرده زنده

می‌شود، ممکن بود که اینکه خاك بر جمادی زنند زنده شود آن خاك نگاه می‌داشت. چون بنی اسرایل آن حلیها در آتش انداختند، او بیامد و آن پاره خاك نیز در آتش انداخت، و گفت: کن ... عِجلًا جَسَداً لَهُ خُوارٌ«۳» هذا إِلهُکُم وَ إِلهُ مُوسی فَنَسِیَ«۵»، اینکه روایت إبن جریر است از إبن زید [۸۴- پ]، و اینکه درست نیست. درست آن است که: سامری زرگری استاد بود، آن حلیها بستد و از آن گوساله‌ای ساخت زرّین و بیاورد آن را و بر گذرگاه باد بنهاد و چنان ساخت که باد به زیر او در شدی، به گلو و دهن او به درآمدی، خوار را ماندی و بانگ گوساله را، از آن جا که مخارق او چنان ساخته بود که آواز که از او برون می‌آمدی خوار را ماندی، چون آواز که از مزمار و یراع بیرون آید مختلف بود به اختلاف مخارق. چون آواز از گوساله بیرون آمد، ایشان گفتند: اینکه چیست! آن ملعون گفت: هذا إِلهُکُم وَ إِلهُ مُوسی فَنَسِیَ«۶»، اینکه خدای شما و خدای موسی است، موسی خدای را اینکه جا فراموش کرد و او آن جا رفت، و برای آن از حیوانات گوساله اختیار کرد که او گوساله پرست بود. و ابو العالیه گفت: برای آن، آن را عجل خواند که او به تعجیل کرد، پیش از آمدن موسی مردم را بدان ضالّ کرد، چنان که خدای تعالی گفت: ------------------------------- ۱. مج، وز: به وطی جای، دب، آج، لب: که هر جای. ۲. دب، آج، لب: قدم او نهد زمین، فق: هر جای قدم نهد، مر: جایی که او قدم نهد اگر. ۳. سوره طه (۲۰) آیه ۸۸. ۴. مر: او گوساله رای بر گردن. ۵، ۶. سوره طه (۲۰) آیه ۸۸. صفحه : ۲۸۷ وَ أَضَلَّهُمُ السّامِرِیُّ«۱». مردم مفتتن گشتند و هژده«۲» هزار مرد از بنی اسرایل گوساله پرست شدند، و چندان که هارون گفت نشنیدند، و گفتند: ما از اینکه باز نگردیم تا موسی با نزدیك ما نیاید، چنان که خدای تعالی از ایشان باز گفت: قالُوا لَن نَبرَحَ عَلَیهِ عاکِفِینَ حَتّی یَرجِعَ إِلَینا مُوسی«۳». و شبهه دیگر برایشان آن بود که: موسی- علیه السّلام- ایشان را گفت: من می‌روم تا چهل روز، ایشان ندانستند بشنیدن شب و روز به حساب در آوردند، چون بیست روز بگذشت گفتند: موسی وعده خلاف کرد، اینکه به قوّت قول سامری شد ایشان را. قوله: ثُمَّ عَفَونا عَنکُم، عفو و صفح و تجاوز و مغفرت نظایرند، و نقیض او عقوبت باشد. و در اصل و اشتقاق«۴» عفو دو قول گفته‌اند: یکی آن که عفو ترك باشد، یعنی ترکنا معاجلتکم بالعقوبهٔ، من قول النبیّ- علیه السّلام: احفوا الشّوارب و اعفوا اللّحی ، شوارب بگیری که سنّت اینکه است و محاسن رها کنی و بگذاری، «حتّی یعفو»، ای یکثر، من قولهم: عفا النّبت اذا کثر، و اعفیته کثرته. و قولی دگر آن است که: عَفَونا عَنکُم، تجاوزنا عن ذنبکم، من عفا الشّیء اذا درس، ای غفرنا لکم و کفّرنا عنکم سیّئاتکم، از سر گناه شما در گذشتیم و آن را مکفّر و ناپدید کردیم، یعنی توبه ایشان قبول کردیم چون توبه کردند. و آیت دلیل می‌کند بر آن که خدای تعالی به قبول توبه متفضّل است، برای آن که آیت وارد است مورد منّت، و اگر واجب بودی بر خدای تعالی به فعل واجب منّت ننهادی برایشان. مِن بَعدِ ذلِكَ، قیل: من بعد ذلك الزّمان، پس از آن وقت. و گفته‌اند: من بعد عبادهٔ العجل، پس از پرستیدن گوساله. لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ، و اینکه برای آن کردم تا شما همانا شاکر شوی و شکر من گویی. و کلام در «لعل» از خدای تعالی بیان کرده شد، [۸۵- ر] و حدّ شکر گفتیم که: اعتراف به نعمت باشد با«۵» ضربی تعظیم. و علما را در شکر سخن بسیار است: ------------------------------- ۱. سوره طه (۲۰) آیه ۸۷. ۲. مر: هیژده. ۳. سوره طه (۲۰) آیه ۹۱. [.....] ۴. همه نسخه بدلها: اشتقاق. ۵. مر: یا . صفحه : ۲۸۸ عبد اللّه عبّاس گفت: شکر طاعت خدای باشد به همه جوارح در نهان و آشکارا، و حسن بصری گفت: شکر النّعمهٔ ذکرها، من قوله تعالی: وَ أَمّا بِنِعمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّث«۱»، و من قول النّبیّ- علیه السّلام-«۲» التّحدّث بالنّعم« شکر، و قوله علیه السّلام: فان ذکره فقد شکره، و من کتمه فقد کفره ، شکر نعمت آن باشد که باز گوید که منعم با من چه نعمت کرد، باز گوید بر سبیل مدح و ثنا. فضیل عیاض گفت: شکر نعمت آن بود که نعمت را عدّت و آلت نسازد به معصیت او. ابو بکر ورّاق گفت: شکر نعمت آن بود که خود را در نعمت و سعی خود را در او هیچ بهره نشناسی، همه از او بینی، چنان که گفت: وَ ما بِکُم مِن نِعمَةٍ فَمِنَ اللّهِ«۳»وَ إِذ آتَینا مُوسَی الکِتابَ، یعنی اعطینا، چون ما بدادیم موسی را کتاب یعنی توریت بلا خلاف. وَ الفُرقانَ، در او چند قول گفته‌اند: قولی آن است که، مراد هم توریت است و لکن عطف کرد«۱» بر آن برای اختلاف لفظ را، چنان که شاعر گفت: و قدّمت الأدیم لراهشیه و ألفی قولها کذبا و مینا و عنتره گفت: حیّیت من طلل

تقادم عهـده اقوی و اقفر بعـد امّ الهیثم و «کذب»، و «مین» هر دو یکی باشد، و «اقوی» و «اقفر» یک معنی دارد، یعنی خالی شد، برای اختلاف لفظ را روا باشد که یکی را بر دیگر عطف کند، و همچنین«۲» قول شاعر: هند أتی من دونها النّأی و البعد و «نأی» و «بعد»، هر دو یکی باشـد، اینکه قول مجاهد است و اختیار [۸۵- پ] فرّاء و زجّاج، و گفتنـد: بیانش آن است که در دگر آیت گفت: وَ لَقَد آتَینا مُوسی وَ هارُونَ الفُرقانَ وَ ضِیاءً«۳» فَانفَلَقَ فَکانَ کُلُّ فِرقٍ کَالطَّودِ العَظِیمِ«۶»، و اگر«۷» فلق گفتی به جـای فرق معنی یکی بودی که فعل به معنی مفعول باشد. إبن زید گفت: مراد به فرقان نصرت است که خدای تعالی داد موسی را بر فرعون و فرقان کنایت کرد از آن، چنان که نصـرت رسول را- علیه السّـلام- در روز بـدر فرقان خواند، و روز بدر را روز فرقان خواند فی قوله تعالی: وَ ما أَنزَلنا عَلی عَبدِنا یَومَ الفُرقانِ«۸» لَعَلَّکُم تَهتَدُونَ، تا مگر راه یافته شوی، یعنی تا مگر [۸۶- ر] شما به آن الطاف که من می‌کنم با شما ---- -------------------------------- ۱. همه نسـخه بدلها: ای. [.....] ۲. دب: نفقا. ۳. همه نسـخه بدلها: دیگر. ۴. همه نسخه بـدلها: اینکه قول شاعر است. ۵. مب، مر: فضلان. ۶. سوره شعراء (۲۶) آیه ۶۲. ۷. همه نسـخه بدلها: و سواء اگر. ۸. سوره انفال (۸) آیه ۴۱، لب، فق، مب یَومَ التَقَی الجَمعـانِ صـفحه : ۲۹۱ منتفع شوی، و به طـاعت نزدیـک شوی و از معصـیت دور شوی، چنـان که گفت: وَ الَّذِینَ اهتَدَوا زادَهُم هُدیً«۱»

[سوره البقرة (۲): آیات ۵۴ تا ۵۷]

اشاره

وَ إِذ قـالَ مُوسـی لِقَومِهِ یـا قَومِ إِنَّکُم ظَلَمتُم أَنفُسَـکُم بِاتِّخـاذِکُمُ العِجلَ فَتُوبُوا إِلی بارِئِکُم فَاقتُلُوا أَنفُسَـکُم ذلِکُم خَیرٌ لَکُم عِنـدَ بارِئِکُم فَتابَ عَلَیکُم إِنَّهُ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِیمُ (۵۴) وَ إِذ قُلتُم یا مُوسی لَن نُؤمِنَ لَکَ حَتّی نَرَی اللّهَ جَهرَةً فَأَخَذَتکُمُ الصّاعِقَةُ وَ أَنتُم تَنظُرُونَ (۵۵) ثُمَّ بَعَثناکُم مِن بَعدِ مَوتِکُم لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ (۵۶) وَ ظَلَّلنـا عَلَیکُمُ الغَمامَ وَ أَنزَلنا عَلَیکُمُ المَنَّ وَ السَّلوی کُلُوا مِن طَیِّباتِ ما رَزَقناکُم وَ ما ظَلَمُونا وَ لکِن کانُوا أَنفُسَهُم یَظلِمُونَ (۵۷)

[ترجمه]

[چون گفت موسـی قومش را: ای مردمان شما بیداد کردید بر خود به گرفتن شما گوساله را. توبه کنید به آفریدگارتان بکشی خود را که آن بهتر باشـد شـما را بنزدیک آفریـدگارتان، توبه شـما بپذیرد«۳»، که توبه پذیرنـده و بخشاینـده است]«۴». [چون گفتـی ای موسـی ما باور نداریم تو را تا نبینیم خدای را آشکارا. بگرفت شما را آتش عظیم، و شما می‌نگرید«۵»]«۶». [پس زنده کردیم شما را از پس مرگ شـما تا شاید شـکر کنید.]«۷» [و سایه کردیم بر شـما ابر را، و فرو فرسـتادیم بر شـما ترنجبین و مرغ سـمانه، بخوریـد از پاکیها آنچه روزی دادیم شما را، و بر ما ستم نکردند ایشان، و لکن بر خود ستم کردند]«۸». «واو» عطف است، و «اذ» معطوف است علی ما تقـدّم، و عامل در او همان است که در آیات مقدّم برفت، یعنی یاد کنی چون گفت موسـی- علیه السّـلام- قومش را که: ای قـوم؟ شـما بر خود ظلم و سـتم کردی به پرستیـدن گوسـاله و گرفتن او«۹» بـه -------------------------------- ۱. سوره محمّد (۴۷) آیه ۱۷. ۲، ۷. مج، وز: لطیفا. ۳. اینکه کلمه در مج نبود، با توجّه به معنی از آج افزوده شد. ۴، ۶، ۸. اساس که نو نویس است ترجمه را نیاورده، از مـج افزوده شـد. ۵. دب، آج، لب، فق: می‌نگریـدی/ می‌نگریدید. ۹. دب را. صـفحه : ۲۹۲ خدای. چون موسـی- علیه السّـلام- از مناجات بپرداخت، خدای تعالی او را گفت: یا موسـی؟ دانی که سامری چه کرد! و قوم از پس تو چه کردند! گفت: بار خدایا؟ ندانم، تو عالمتری. او را خبر داد از کرده سامری. موسی- علیه السّلام- با میان قوم آمد: غَضبانَ أَسِفاً«۱» ما مَنَعَکَ إِذ رَأَیتَهُم ضَلُّوا، أَلّا تَتَّبِعَنِ«۳»- الآیة، گفت: ای برادر«۴» مرا موافق نیامد ایشان را رها کردن، چه«۵» در غیبت تو و حضور من

اینکه کردنـد که کردند، اگر من غایب شدمی ندانم که حال ایشان کجا رسیدی! و تو گمان بردی که سبب فرقت ایشان غیبت من بود. آنگه روی به سامری کرد و او را گفت: چه کردی و چگونه کردی! او قصّه باز گفت«۶»- و اینکه قصّه به سورت «طه» لا یقتر است، چه آیات در اینکه باب آن جا بیشتر است، چون آن جا رسیم گفته شود- ان شاء اللّه. آنگه روی با قوم کرد و گفت: ظلم کردی و ستم کردی و بر خود کردی«۷»، و ظلم اینکه جا محمول بود علی احد الوجهین«۸»، امّا لغوی یا اصطلاحی. و لغوی را معنی آن بود که: اینکه عبادت که کردی عجل را، نه به جای خود نهادی که سزاوار عبادت نبود، و ظلم چیزی نه به جای خود نهادن باشد، و از روی حقیقت ظلم کردی که ضرر عقاب به خود جلب کردی، چون کسی بر کسی بیدادی کند و مضرّتی رساند مبتدا بر آن جمله که بیان کرده شد. مراد به «قوم» در آیت، خصوص است اگر چه لفظ او عموم است، مراد آنانند که گوساله پرستیدند. چون موسی چنین گفت و زبان ملامت دراز کرد، گفتند: یا رسول اللّه؟ ما را گناه نبود، گناه سامری را بود که ما را گمراه کرد. اکنون تدبیر ما ---------------------------------- ۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۰. [.....] ۲. مج، وز: اسفا. ۳. سوره طه (۲۰) آیه ۹۲ و ۹۳. ۴. مج، وز من. ۵. همه نسخه بدلها ایشان. ۶. همه نسخه بدلها، بجز مب، مر: قصه باز کرد. ۷. همه نسخه بدلها: «بر خود کردی» را ندارد. ۸. همه نسخه بدلها چنان که گفتیم. صفحه : ۲۹۳ چیست! گفت: شما را توبه باید کردن. گفتند: توبه«۱» چه باشد و چگونه باید کردن! گفت: خویشتن را به دست خود بباید کشتن. و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که بهری بهری«۲» را بباید کشتن، چو«۳» ایشان جمله چون یک نفس بودند. برای آن که از یک جنس بودند، خدای تعالی ایشان را نفس یکدیگر خواند، چنان که رسول- علیه السّلام- گفت: المؤمنون کنفس واحدة، ایشان گفتند: سمعا و طاعة لامر اللّه، سمیع و مطیعیم فرمان خدای را. آنگه بیامدند و بر درهای سرا و درهای خانه‌های خود بنشستند تا آنان که گوساله نپرستیده بودند تیغها بر آهختند«۴» و ایشان را کشتن گرفتند، پسر پدر را می‌کشت و پدر فرزند را و برادر برادر را، و شفقت و رقّت هیچ ایشان را منع نمی‌کرد. قولی دگر آن است که ایشان گفتند: ما سمیع و مطیعیم، و لکن ترسیم که نبادا که به فرزندان و خویشان خود رسیم، ما را رقّت و شفقت منع کند از آن که«۵» فرمان خدای به جای آریم. حق تعالی ابری تاریک بر آورد و نزمی«۶» تا جهان تاریک شد، ایشان تیغها بر آهختند«۷» و در یکدیگر نهادند و یکدیگر را کشتن گرفتند، پسر پدر را و برادر برادر را می‌کشت. و خدای تعالی وحی کرد به موسی که: هر کس که دست از هم بگشاید یا منع کند یا دست در پیش دارد، توبت او مقبول نیست، از بامداد تا شبانگاه می‌کشتند. چون روز به آخر رسید، [۸۷- ر] و بسیاری را بکشتند موسی و هارون را رحمت آمد، بگریستند و دعا و تضرّع کردند و گفتند: یا ربّ هلکت بنو اسرائیل، بار خدایا بنی اسرایل هلاک شدند، البقیّة البقیّة، بار خدایا اینکه بقیّت را که ماند به ما بخش. خدای تعالی دعای ایشان اجابت کرد و فرمان داد تا آن تاریکی گشاده شد و روشنایی پدید آمد، بشمردند هفتاد هزار مرد کشته بودند. موسی- علیه السّلام- غمگین شد، خدای تعالی گفت: یا موسی؟ راضی نباشی به آن که من قاتل و مقتول را به ---------------------------------- ۱. دب ما. ۲. همه نسخه بدلها: بعضی بعضی. ۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: چون. ۴. مج، دب، وز، فق: بر آهیختند. ۵. مج، وز: آنچه. ۶. مج، دب، وز: مزمی، فق: برقی، آج، لب: مرمی. ۷. مج، فق، وز: بر آهیختند، مب: بر کشیدند، مر: بر کشیده. [.....] صفحه : ۲۹۴ بهشت خواهم بردن، آن که کشت مجاهد است و آن را که کشتند شهید است. إبن جریج گفت: سبب آن که خدای تعالی ایشان را قتل فرمود، آن بود که آنان که آن می‌دیدند و نهی منکر نمی‌کردند سبب خوف قتل بود، خدای تعالی گفت: شما خوف قتل را ترک نهی منکر کردی، امروز شما را بفرمایم کشتن تا بدانی که آنچه شما از آن می‌ترسیدی به نافرمانی در آن افتادی. قتاده گفت: برای آن فرمود ایشان را کشتن که مرتدّ بودند، و مرتدّ را جزا کشتن بود. عبد اللّه عبّاس گفت: برای آن فرمودشان«۱» کشتن که ایشان متعبّد بودند به قتال آنان که نافرمانی کردند، ایشان ابقا کردند جهت خویشی و دوستی را صیانت کردن، حق تعالی گفت: ایشان را رها کردی و با ایشان قتال نکردی، امروز می‌فرمایم که ایشان را بکشی تا اینکه قتل توبه آن ترک قتل«۲» باشد. و قتاده خوانده است: فاقتالوا«۳» انفسکم«۴»، افتعلوا«۵» من الاقالة و معنی آن است که: استقیلوا من

تلك العثرة، يعنى«۶» توبه كنى و استقالت كنى، و اقالت خواهى از گناهى كه كردى. و معنى توبه رجوع بود چنان كه برفت. إِلى بارِئِكُم، با آفريدگارتان، و برأ اللّه الخلق، بيافريد خداى تعالى خلق را. ذلِكُم اشارت است به قتل، يعنى شما را قتل بهتر است بنزديك خداى تعالى از حيات، چه قتل بر رضاى خداى- عزّ و جلّ- بهتر باشد از حيات بر خلاف خداى. فَتابَ عَلَيكُم، در آيت محذوفى هست كه تقدير مى‌بايد كردن تا كلام مستقيم شود و معنى پذيرد، و آن اينكه است كه: ففعلتم ما امرتم به فتاب عليكم، آنچه شما را فرمودند به جاى آوردى از قتل يكديگر، خداى تعالى توبه شما بپذيرفت، و معنى قبول توبه ضمان ثواب بود بر آن چنان كه بيان كرده شد. امّا اسقاط عقاب، خداى كند عند آن به تفضّل. و فعّال، بناى مبالغت است. كسى را گويند كه شأن و كار او همه آن باشد، از اينكه كار صنّاع«۷» و محترفه را ------------------------------- ۱. همه نسخه بدلها: ايشان را. ۲. همه نسخه بدلها: ندارد. ۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: فاقتلوا، وز: فاقيلوا. ۴. همه نسخه بدلها اى. ۵. مج، وز: اقتتلوا، دب، آج، لب، فق، مب، مر: اقتلوا. ۶. همه نسخه بدلها: معنى آن است كه. ۷. همه نسخه بدلها: صنايع. صفحه : ۲۹۵ بر اينكه بنا گويند. الرَّحِيمُ بخشاينده است بر خلقان. و ذكر رحيم عقيب لفظ توّاب دليل مى‌كند كه خداى تعالى به قبول توبه از بندگان متفضّل است، چه لفظ رحمت در جاى وجوب به كار ندارند. وَ إِذ قُلتُم يا مُوسى لَن نُؤمِنَ لَكَ، و ياد كنى«۱» چون نيز گفتى ما تو را به راست نداريم و بنگرويم به تو تا خداى را آشكارا ببينيم. و سبب اينكه آن بود كه، خداى تعالى موسى را فرمود كه: دگر نوبت كه به مناجات آيى، جماعتى را از بنى اسرايل با خود بيار تا عذر گناهى«۲» كه كرده‌اند [۸۷- پ] از عبادت عجل بخواهند. موسى- عليه السّلام- هفتاد كس را برگزيد از خيار بنى اسرايل، و ايشان را فرمود تا روزه گرفتند و غسل كردند و جامه‌ها بشستند. موسى- عليه السّلام- ايشان را به كوه طور برد به ميقات خداى- جلّ جلاله. چون بدان جا رسيدند، موسى را گفتند: از خداى در خواه تا كلام خود ما را بشنواند. موسى- عليه السّلام- بر كوه شد و ايشان بر اثر او، ابرى بر آمد و ايشان را و كوه را بپوشيد. موسى گفت: پيش آيى«۳». حق تعالى حجابى پيدا كرد از ميان ايشان و موسى، براى آن كه چون خداى تعالى با موسى سخن گفتى نورى از روى او بتافتى چنان كه كس طاقت آن نداشتى«۴». موسى در اندرون حجاب شد و ايشان بيرون حجاب بايستادند، حق تعالى با موسى سخن گفت به امر و نهى و وعظ و زجر، ايشان چون كلام خداى بشنيدند، به روى در آمدند و به سجده شدند. پس خداى تعالى گفت چنان كه ايشان مى‌شنيدند: انى انا الله لا اله الا انا ذو بكة اخرجتكم من ارض مصر فاعبدونى و لا تعبدوا غيرى ، من خدايى‌ام كه جز من خداى نيست، خداوند بكّه‌ام«۵»، يعنى زمين كعبه، شما را از زمين مصر بيرون آوردم، مرا پرستى و جز مرا ميرستى. چون موسى- عليه السّلام- از مناجات فارغ شد، و آن ابر برفت و كوه روشن شد، ------------------------------- ۱. همه نسخه بدلها، بجز مب، مر: ياد كن. ۲. همه نسخه بدلها: گناه. ۳. آيى/ آييد. ۴. مج، دب، آج، لب، فق، وز: طاقت نداشتى در او نگريدن. ۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: مكّه‌ام. صفحه : ۲۹۶ موسى بنزديك قوم آمد، ايشان را گفت: شنيدى كلام خداى«۱»! گفتند: ما كلامى شنيديم جز كه ندانيم كه كلام خداى بود يا كلام شيطان؟ ما تو را«۲» باور نداريم با آن كه آن كلام خداى بود، تا خداى را معاينه و آشكارا ببينيم. چون اينكه سخن بگفتند، آتشى عظيم از آسمان بيامد و همه را بسوخت. وهب منبّه گويد: خداى تعالى جماعتى فريشتگان را فرستاد تا بانگ بر ايشان زدند«۳»، جمله بمردند«۴». «جهر»، نقيض سرّ باشد، و اصل او كشف بود. و خاك از چاه بر آوردن را جهر گويند، شاعر گويد: جهر افواه المياه السّدم و نصب او بر صفت مصدرى بود محذوف، و تقدير چنين بود كه: نرى اللّه رؤية جهرة، و شايد كه در جاى حال باشد، و تقدير چنين بود كه: مجاهرا، چنان كه گفت: قُل أَ رَأَيتُم إِن أَصبَحَ ماؤُكُم غَوراً«۵» حَتّى نَرَى اللّهَ جَهرَةً. و دگر آن كه: صاعقه كه از آسمان بيامد بر ايشان افتاد، موسى- عليه السّلام- مسلّم بود از آن، اگر موسى«۷» خواسته بودى، اوّل صاعقه به موسى رسيدى. دگر آن كه، خداى تعالى در ديگر آيت چنين فرمود: يَسئَلُكَ أَهلُ الكِتابِ أَن تُنَزِّلَ عَلَيهِم كِتاباً مِنَ السَّماءِ فَقَد سَأَلُوا مُوسى أَكبَرَ مِن ذلِكَ فَقالُوا أَرِنَا اللّهَ جَهرَةً«۸» أَ تُهلِكُنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ مِنّا«۹» حَتّى نَرَى اللّهَ جَهرَةً. ۵. سوره ملك (۶۷) آيه ۳۰. ۶. دب: به تصريح، ديگر نسخه بدلها، بجز مج، وز: تصريح. ۷. چاپ شعرانى (۱/ ۱۹۶) رؤيت.

۸. سوره نساء (۴) آیه ۱۵۳. ۹. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵. صفحه : ۲۹۷ الصّعقهٔ، بی «الف»، و اصل کلمه هلاک بود، و از اینکه جاست قول خدای تعالی: فَصَعِقَ مَن فِي السَّماواتِ وَ مَن فِي الأَرضِ«۱» أَنذَرتُکُم صاعِقَةً مِثلَ صاعِقَةِ عادٍ وَ ثَمُودَ«۲»، و قوله: وَ یُرسِلُ الصَّواعِقَ«۳» فَلَمّا أَخَذَتهُمُ الرَّجفَةُ«۴». خلاف کردند که موسی- علیه السّلام- از آن صاعقه بمرد یا نه! گروهی گفتند: بمرد، و به اینکه لفظ تمسّک کردند که: وَ خَرَّ مُوسی صَعِقاً«۵» فَلَمّا أَفاقَ«۶»سُبحانَکَ تُبتُ إِلَیکَ«۸» وَ أَنتُم تَنظُرُونَ «واو» حال راست، آنچه خواستند تا خدای را ببینند«۱۱» معاینه، صاعقه دیدند. ثُمَّ بَعَثناکُم، «ثمّ» حرف مهلت و تراخی باشد. و «بعث»، به چند معنی آمد: بعث زنده کردن باشد، و از خواب بیدار کردن، و بر انگیختن بر کاری به معنی حثّ و تحریض و فرستادن، و معنی نصب کردن باشد. امّا زنده کردن در اینکه آیت است. و بر انگیختن، فی قوله: إِذِ انبَعَثَ أَشقاها«۱۲»، ----------------------------- ----- ۱. سوره زمر (۳۹) آیه ۶۸. ۲. سوره فصّلت (۴۱) آیه ۱۳. ۳. سوره رعد (۱۳) آیه ۱۳. ۴. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵. ۵، ۶. سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۳. ۷. دب، آج، لب، فق، وز، لب، مر شد. ۸. سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۳. [.....] ۹. لب: جماعتی جهل. ۱۰. همه نسخه بدلها: چون. ۱۱. همه نسخه بدلها به. ۱۲. سوره شمس (۹۱) آیه ۱۲. صفحه : ۲۹۸ و فرستادن فی قوله: فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِیِّینَ مُبَشِّرِینَ وَ مُنذِرِینَ«۱»، و به معنی نصب کردن فی قوله: وَ بَعَثنا مِنهُمُ اثنَی عَشَرَ نَقِیباً«۲» فَبَعَثَ اللّهُ غُراباً یَبحَثُ فِي الأَرضِ«۳» مِن بَعدِ مَوتِکُم، یعنی زنده کردیم شما را از پس مرگتان. پس صاعقه ایشان به قرینه «بعثناکم» مرگ است، و صعق موسی به قرینه فَلَمّا أَفاقَ«۵»، بی هوشی است تا بدانند که حال موسی در اینکه باب مخالف حال ایشان بود. و موت بر مذهب درست معنی نیست، بل مرجع او به انتفاء حیات است، و اگر معنی بودی ضدّ حیات بودی. لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ لکی تشکروا«۶»، تا شکر کنی. و کلام در «لعلّ» که از قدیم تعالی بود برفت، و از وجوه لعلّ یکی «کی» است، چنان که قایل گوید: ایت السّوق«۷» لعلّک تشتری شیئا، ای لکی تشتری شیئا، و اصل او ترجّی بود. وَ ظَلَّلنا عَلَیکُمُ الغَمامَ، اللّه تعالی در اینکه آیات نعمتها«۸» که بر بنی اسرایل کرد می‌شمارد و یاد ایشان می‌دهد، نعمت از پس نعمت تا در شکر او بیفزایند و [۸۸- پ] و کفران نکنند، ما سایه‌بان کردیم بر شما ابر را، و اینکه آنگاه بود که ایشان در تیه بودند- و سبب شدن ایشان در تیه در جای خود بیاید- چون در تیه می گشتند- و آن بیابانی بود ساده، هیچ سایه و کنّی نبود، گرمای آفتاب ایشان را می‌رنجانید، در موسی بنالیدند. موسی از خدای تعالی درخواست تا سایه‌ای دهد ایشان را. حق تعالی ابری بفرستاد سپید«۹» تنک که در او باران نبود، و با او نسیمی و بادی خوش بود. چون به سایه او برآسودند، گفتند: یا موسی؟ کار گرما کفایت شد، ما طعام از کجا آریم! حق تعالی فرمان داد تا آن ابر به جای باران، منّ و سلوی بارید ---------- ------------------------- ۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۱۳. ۲. سوره مائده (۵) آیه ۱۲. ۳. سوره مائده (۵) آیه ۳۱. ۴. مج، دب، مر: و قوله، آج، لب، فق، وز: فی قوله. ۵. سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۳. ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: تشکرون. ۷. دب، آج، لب، فق، مر: الشوق. ۸. همه نسخه بدلها: نعمتهایی. ۹. مج، دب، وز، مر: اسپید. صفحه : ۲۹۹ برایشان«۱» بامداد و شبانگاه، هر کس بیامدی به مقدار کفایت خود از او بر گرفتی«۲»، بیشتر نه. چون شب آدینه بودی، دو روزه بباریدی برای آن که حق تعالی«۳» روز شنبه نفرستادی«۴»، و خدای تعالی با ایشان شرط کرده بود«۵» به مقدار کفایت بردارند، چه اگر اسراف کنند و بیش از اندازه حاجت بردارند، خدای تعالی منقطع کند از ایشان، و اگر ذخیره نهند از ایشان بردارد، شرط بکردند و وفا نکردند، در گرفتن اسراف کردند و از او ذخیره ساختند. خدای تعالی آن نعمت از ایشان باز گرفت، و آنچه ذخیره نهاده بودند تباه کرد. قوله: «و ظلّلنا»، حقیقت ظلّ عدم روشنایی آفتاب باشد از جایی با آن که آفتاب طالع باشد، و اظلال و تظلیل، سایه کردن باشد. و ظلّ فلان یفعل کذا، به معنی أقام باشد، برای آن که تا مقیم باشد او را سایه بود، و استظلّ بکذا، آن باشد که با زیر سایه‌ای شود. و در ظلول ظلت و ظلت«۶» لغت است، و مکان ظلیل و ظلّ ظلیل دائم باشد. و عرب شب را ظلّ خوانند، و نقیض اوضح«۷» و شمس باشد. و عَذابُ یَومِ الظُّلَّةِ«۸»وَ أَنزَلنا، انزال، نقل باشد از جهت علو به جهت سفل. المَنَّ وَ السَّلوی، در او خلاف کردند: ---------------------- ----------- ۱. مر تا. [.....] ۲. مر و. ۳. مر فرمان داد آن ابر را تا. ۴. همه نسخه بدلها: نباریدی. ۵. همه نسخه بدلها که. ۶. آج:

ظللت. 7. مج، وز: صبح. 8. سوره شعراء (26) آیه 189. صفحه : 300 مجاهد گفت: صمغی بود چنان که بر درختان بود، و لکن شیرین بود. ضحّاک گفت: ترنجبین«1» بود. وهب«2» گفت: نان گرمه«3» بود. سدّی گفت: انگبین بود که به شب بر درختان آمدی تا بامداد ایشان از آن بخوردندی. عکرمه گفت: چیزی بود مانند ربّی«4» سطبر، بهری«5» دگر گفتند: زنجبیل بود. زجّاج گفت: «منّ»، هر چیزی بود که خدای تعالی بفرستادن آن برایشان منّت نهاد، چه ایشان را در آن رنجی نبود، به شب بخفتندی، بامداد که برخاستندی از اینکه [89- ر] «منّ» بر درختان ایشان باریده بودی، چنان که برف بارد برای هر مردی صاعی. چون از آن مدّتی بخوردند، گفتند: یا موسی؟ ما را از اینکه شیرینی«6» دل بگرفت، ما را گوشت آرزو می‌کند، حق تعالی فرمان داد تا «سلوی» برایشان ببارید. مفسّران خلاف کردند در «سلوی»: عبد اللّه عبّاس گفت: مرغی بود سمانه را ماند. ابو العالیه و مقاتل گفتند: مرغی بود صرخ«7»، یک شب ببارید از نماز شام تا بامداد بر عرض میلی در عمق رمحی، بعضی بر بعضی. عکرمه گفت: نام مرغی است که به هند باشد از بنجشکی«8» مهتر بود. مؤرّج گفت: «سلوی» انگبین باشد به لغت کنانه، و شاعر ایشان می‌گوید: و قاسمها باللّه حقّا لأنتم ألذّ من السّلوی اذا ما نشورها کُلُوا مِن طَیِّباتِ ما رَزَقناکُم، در کلام محذوفی هست، و آن اینکه است که: و قلنا لهم، و گفتیم ایشان را که بخوری، عرب قول بسیار اضمار کنند«9»، و در قرآن اینکه را نظایر بسیار است، منها قوله: فَأَمَّا الَّذِینَ اسوَدَّت وُجُوهُهُم أ کَفَرتُم«10» إنَّ المُتَّقِینَ فِی جَنّاتٍ وَ عُیُونٍ، ادخُلُوها«11» مِن طَیِّباتِ ما رَزَقناکُم، گفتند: به طیّبات حلال خواست، برای آن که حلال پاکیزه باشد. و چون خدای تعالی روزی را طیّب می‌خواند، دلیل کند بر آن که حرام روزی نباشد. دگر آن که: خدای تعالی یا امر می‌کند یا اباحت، و به هیچ حال حرام نه مأمور«1» باشد نه مباح، بل محظور و ممنوع باشد. وَ ما ظَلَمُونا، به ما زیان نکردند، و لکن به خود زیان کردند. و قولی دگر آن که: به ما نقصان«2» نکردند، به خود کردند و حظّ خود از خیر بکاستند بر ظلم لغوی چه ما را از کفر«3» و ایمان ایشان زیادت و نقصانی نبود. ابو هریره روایت کند از رسول- علیه السّلام- که گفت: اگر نه آن بود که بنی اسرایل از طعام ذخیره نهادند و شرط را مخالفت کردند تا تباه شد، هرگز هیچ طعامی تباه نشدی. قوله- عزّ و علا:

[سوره البقرة (2): آیات 58 تا 59]

]اشاره[

وَ إِذ قُلنَا ادخُلُوا هـذِهِ القَریَةَ فَکُلُوا مِنها حَیثُ شِئتُم رَغَداً وَ ادخُلُوا البابَ سُجَّداً وَ قُولُوا حِطَّةٌ نَغفِر لَکُم خَطایاکُم وَ سَنَزِیدُ المُحسِنِینَ (58) فَبَدَّلَ الَّذِینَ ظَلَمُوا قَولاً غَیرَ الَّذِی قِیلَ لَهُم فَأَنزَلنا عَلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا رِجزاً مِنَ السَّماءِ بِما کانُوا یَفسُقُونَ (59)

[ترجمه]

چون گفتیم در شوی در اینکه ده، بخوری از آن جا هر کجا خواهی بسیار، و در شوی به در سجده کننده، و بگویی بیامرز ما را تا بیامرزیم شما را گناهانتان، و بیفزاییم نکوکاران را. [89- پ] بدل«4» کردند [آنان که بیداد کردند]«5» سخن«6» جز آن که گفته بودند ایشان را فرو فرستادیم بر آنان که بیداد کردند عذابی از آسمان به آن نافرمانی که کردند. --- 1. دب، آج، لب، فق، مب: مأمور به. 2. همه نسخه بدلها: نقصانی. 3. دب: چه آن کفر. 4. فق: پس بدل. 5. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. 6. مج، وز: سخنی. صفحه : 302 خدای- جلّ جلاله- ایشان را گفته بود که: حرام است بر شما اگر در اینکه چهل سال در هیچ شهر روی، جز که در اینکه بیابان می‌گردی، چنان که گفت: قالَ فَإِنَّها مُحَرَّمَةٌ عَلَیهِم أَربَعِینَ سَنَةً یَتِیهُونَ فِی الأَرضِ«1»فَکُلُوا مِنها، لفظ امر است و مراد اباحت، و مراد آن است که: ایشان تضجّر و تبرّم نمودند از «من» و «سلوی»، و گفتند: لَن نَصبِرَ عَلی طَعامٍ واحِدٍ«5» رَغَداً، ای واسعا، یعنی فراخ و بسیار. و چون به اینکه شهر رسی و از در شهر در شوی«7» سجده کنی. و آن

شهر را هفت در بود. و گفتند: مراد به سجده تواضع است بر وضع لغت، چنان که شاعر گفت: ری الاکم فیها سجّدا للحوافر ای خضّعا. و نصب او بر حال است. عبد اللّه عبّاس گفت: مراد آن است که رکّعا، پشت خم کرده و چون در اینکه شهر خواهی شدن، بگویی: حطّهٔ، و اینکه چو«۸» استغفاری است، و معنی آن که: اللّهمّ حطّ عنّا خطایانا، بار خدایا گناهان ما از ما فرو نه. ------------------------------------ ۱. سوره مائده (۵) آیه ۲۶. ۲. همه نسخه بدلها، بجز فق: دیه. ۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: ایله. ۴. مج: اریحا. [.....] ۵. سوره بقره (۲) آیه ۶۱. ۶. مب: خورید. ۷. مب: درون شوید در روی. ۸. دب، مب: چون. صفحه : ۳۰۳ عبد اللّه عبّاس گفت: مراد گفتن لا اله الّا اللّه است، و رفع او بر خبر مبتدای محذوف است، تقدیر چنین است که: مسئلتنا حطّهٔ، و مجاهد گفت: آن دری بود از درهای بیت المقدّس که آن را باب حطّه گفتند: بهری«۱» دگر گفتند: در آن قبّه بود که موسی در آن جا نماز کردی. و اصمّ گفت: مراد«۲» باب راهی از راههای آن شهر است، چنان که گویند: هذا باب الأمر، ای وجهه. و سعید جبیر گفت: مراد به حطّه استغفار است که به استغفار حطّ«۳» گناه باشد، و نصب را در عربیّت وجهی باشد، و وجه او مصدر بود از فعلی محذوف و لکن نخوانده‌اند. نَغفِر لَکُم خَطایاکُم، جزم او برای جواب امر است و برای تضمّن او معنی شرط را. [۹۰- ر] و اصل «غفر»، و «ستر» بود، و ترک را از اینکه جا مغفر گویند. و آن خرقه‌ای که در زیر مقنع زنان بر سر افگنند آن را غفیره«۴» گویند. و غفر، نام ستاره‌ای است از منازل قمر. و غفر، نکس باشد در بیماری، یعنی گناهان شما باز پوشیم و بر آن محاسبت و معاقبت نکنیم. «خطایاکم»، جمع خطیئهٔ باشد، و جمله گناه«۵» را خطیئت گویند، اگر چه بعمد کرده باشند. إبن درید گفت: اسم «خطأ» باشد مقصور مهموز، و خطیء الشّیء آن باشد که قصد نکنند آن چیز«۶» بباشد، و اخطأ، آن باشد که خواهد که بکند و لکن اصابت نبود و کرده نشود. و بعضی اهل لغت گفتند: خطیء و اخطأ به یک معنی باشد، و اشتقاق او از تخطّی باشد، و هو تجاوز المراد و الصّواب. وَ سَنَزِیدُ المُحسِنِینَ «سین» استقبال است، و «زاد» هم لازم باشد هم متعدّی، چون متعدّی باشد به دو مفعول متعدّی بود، نحو قوله: وَ زِدناهُم هُدیً«۷»، ------------------------------------ ۱. مج، فق، وز، مب، مر: حطّه. ۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر به. ۳. همه نسخه بدلها، بجز مب: و بعضی. ۴، ۵. کذا: در اساس، مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: غفیر، با توجّه به ضبط لغت و استعمال اهل لسان «غفاره» صحیح است. ۶. همه نسخه بدلها، بجز مج، وز را. ۷. سوره کهف (۱۸) آیه ۱۳. صفحه : ۳۰۴ فَزادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً«۱»فَبَدَّلَ الَّذِینَ ظَلَمُوا، تبدیل و تغییر متقارب المعنی باشند، و از میان ایشان فرق است. تبدیل، جعل الشّی مکان غیره باشد، و تغییر بگردانیدن شکل و هیأت«۳» او باشد. الَّذِینَ ظَلَمُوا، گفتند: مراد به اینکه ظلم کفر است، یعنی کافران آن را که ایشان را فرمودند بدل کفر کردند. قولا و فعلا ایشان را گفتند: از اینکه درهای تنگ در شوی تا پشت خم کنی به تواضع، ایشان بدل کردند بعضی به درهای فراخ رفتند و راه بگردانیدند، و بعضی به درهای تنگ شدند پشت باز کردند و به پشت در شدند، و به جای آن که ایشان را گفتند، بگویی: حطّهٔ، تا شما را کفّارت گناه بود، گفتند: حنطهٔ فی شعیر بر طریق استهزاء. قولی دگر آن است که، گفتند به لغت خود: هطا سمقاثا«۴»، یعنون حنطهٔ حمراء، به لغت ایشان گندم صرح«۵» بود. فَأَنزَلنا عَلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا، فرو فرستادیم بر آنان که ظلم کردند عذابی از آسمان. گفتند: طاعون بود، و اینکه قول إبن زید«۶» است. عبد اللّه عبّاس و قتاده گفتند: نوعی عذاب بود، تا به یک روایت بیست و چهار هزار مرد«۷»، و به یک روایت هفتاد هزار مرد به یک ساعت هلاک شدند. و قوله: مِنَ السَّماءِ، قولی آن است که آن عذاب از آسمان آمد. بهری دگر گفتند: مراد آن است که من قضاء اللّه، و به سماء، کنایت کرد از آن، و گفتند: من قبل اللّه، و اینکه کنایت کرد از او، و گفته‌اند: مراد اخبار از رفعت و علو است، و حمل او بر حقیقت کردن اولیتر باشد، اعنی آسمان. بِما کانُوا یَفسُقُونَ، به آن فسق که کردند. و اصل فسق، خروج باشد از چیزی، و فاسق را برای آن گویند [۹۰- پ] که از فرمان خدای تعالی خارج باشد. و گفتند: ------------------------------------ ۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۰. ۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: تقدیر چنین است که. ۳. اساس و همه نسخه بدلها: هیئت. ۴. دب، آج، لب، فق، مر: سمقایا. [.....] ۵. همه نسخه بدلها: سرخ. ۶. مج، وز: إبن درید. ۷. دب: مردند. صفحه : ۳۰۵ مراد به اینکه فسق کفر است، برای آن که آنچه

در آیت از ایشان حکایت کرد، بر آن وجه از مؤمنان نباشد، و کافر به هر حال فاسق باشد، و همه فاسق کافر نباشد«۱».

[سوره البقرة (۲): آیات ۶۰ تا ۶۲]

]اشاره[

وَ إِذِ اسْتَسْقى مُوسى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَةَ عَيْناً قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُناسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۶۰) وَ إِذْ قُلْتُمْ يا مُوسى لَنْ نَصْبِرَ عَلى طَعامٍ واحِدٍ فَادْعُ لَنا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِها وَ قِثَّائِها وَ فُومِها وَ عَدَسِها وَ بَصَلِها قالَ أَ تَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْراً فَإِنَّ لَكُمْ ما سَأَلْتُمْ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ وَ باؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ كانُوا يَكْفُرُونَ بِآياتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذلِكَ بِما عَصَوْا وَ كانُوا يَعْتَدُونَ (۶۱) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هادُوا وَ النَّصارى وَ الصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲)

[ترجمه]

و چون آب«۲» خواست موسی برای قومش پس گفتیم ما بزن عصایت بر سنگ بر دمید از او دوازده چشمه دانست هر کسی آب خورد [ن خود]«۳»، بخوری و بیاشامی از روزی خدای و تباهی مکنی«۴» در زمین تباهی«۵» کنان. چون گفتی ای موسی ما شکیبایی نکنیم بر یک طعام بخوان برای ما خدایت را تا بیرون آرد برای ما آنچه رویاند زمین از تره‌اش و خیارش و گندمش«۶» و مرجوش«۷» و پیازش، گفت: بدل می‌کنی آنچه او کمتر است به آنچه او بهتر است، فرو شوی به شهری که شما راست آنچه خواستی، و بزدند برایشان خواری و درویشی، و باز آمدند به خشم«۸» از خدای تعالی، آن برای آن است که بودند کفر می‌کردند«۹» به آیات خدا و می‌کشتند پیغامبران را به نا واجب، اینکه به آن است که عصیان کردند و از حدّ در گذشتند. ------------------------------------ ۱. دب، آج، لب: فق، نباشند، همه نسخه بدلها، بجز وز قوله تعالی. ۲. اساس که نو نویس است: در، با توجّه به مج تصحیح شد. ۳. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۴. اسامی: می‌کنی، با توجّه به مج تصحیح شد. ۵. اساس: به صورت «تبایی» همه خوانده می‌شود. ۶. دب: سیرش. ۷. مج، وز: مرجویش. ۸. مج، دب، وز: خشمی. ۹. مج، دب، آج، لب، فق، وز: بودند که ایشان کافر می‌شدند. صفحه : ۳۰۶ [۹۱- ر]«۱» به درستی و راستی که آن کسان که ایمان آوردند و آن کسان که جهود شدند و ترسایان و صابیان، هر که ایمان آرد به خدا و روز باز پسین و کردار نیکو کند، ایشان را مزدشان بنزدیک خدایشان باشد و برایشان ترس«۲» نباشد، و نه ایشان اندوهگن«۳» شوند. اینکه آیات هم قصّه«۴» ایشان است در تیه، و چون از کار سایه و طعام فارغ گشتند، گفتند: یا رسول اللّه؟ ما را آب باید. موسی- علیه السّلام- برای ایشان از خدای تعالی آب خواست. و «سین» طلب راست، چنان که بنای استفعال بود از استفهام و استخبار که طلب فهم و خبر باشد، استسقاء آب خواستن باشد، و سقی آب دادن باشد، و گفتند: سقی و اسقی یک لغت است. و گفتند: سقاه آن باشد که به دست آب دهد«۵» او را تا به دهن باز خورد، و اسقی آن باشد که کشتش را آب دهد«۶» یا تعریض کند او را به آب خوردن، بیانش قوله تعالی: فَأَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَسْقَيْناكُمُوهُ«۷» لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً«۸»، و بر حجّت قول اوّل شاعر می‌گوید: سقی قومی بنی مجد و أسقی نمیرا و القبائل من هلال خدای تعالی گفت: ای موسی؟ عصایت«۹» بر سنگ زن، و آن عصایی بود که موسی- علیه السّلام- از شعیب بستد چون او را شبانی فرمود. و گفته‌اند: آن عصا او را از آدم به میراث رسید، و آن عصایی بود از مورد که آدم- علیه السّلام- چون از بهشت به زمین آمد با خود بیاورد، و او را دو شعبه بود. چون شب در آمدی از او چون مشعله«۱۰» نور می‌تافتی، و طول او ده گز بود بر طول

موسی- علیه السّلام- و نام اینکه عصا «علّیق» بود. ---------------------------------- ۱. همه نسخه بدلها: آیه و ترجمه را در اینکه جا نیاورده‌اند. ۲. مج، وز: ترسی. [.....] ۳. مج، وز: اندوهگین، دب، آج، لب، فق: اندوهناک. ۴. همه نسخه بدلها احوال. ۵، ۶. دب، آج، لب، فق، مب: دهند. ۷. سوره حجر (۱۵) آیه ۲۲. ۸. سوره جن (۷۲) آیه ۱۶. ۹. همه نسخه بدلها: عصای خود. ۱۰. مر: شعله. صفحه : ۳۰۷ قوله: الحَجَرَ، خلاف کرده‌اند در سنگ. وهب منبّه گفت: هر وقتی سنگی دگر بودی چنان که موسی- علیه السّلام- برسیدی هر سنگ که بودی عصا بر او زدی دوازده چشمه از او روان شدی، برای هر سبطی چشمه‌ای، تا ایشان را به«۱» هم خلاف نباشد. ایشان گفتند: اگر موسی را عصا گم شود، ما از تشنگی بمیریم. خدای تعالی گفت: پس از اینکه عصا بر سنگ مزن، به انگشت اشارت کن و بفرما تا به فرمان من«۲» آب از او بیرون آید، همچنان کرد. گفتند: اگر وقتی ما به زمینی فرود آییم که در آن جا سنگ نباشد، آب از کجا آریم! موسی- علیه السّلام- سنگی با خود بر گرفت، [۹۱- پ] گفت: اکنون ایمن باشی. و قولی دگر آن است که: سنگی بود معیّن، برای آن گفت: «الحجر»، به «لام» تعریف عهد. عبد اللّه عبّاس گفت: سنگی بود مربّع خفیف بر شکل روی مردی، آن با خود داشتی، هر گه که به آب حاجت بودی عصا بر وی زدی تا دوازده چشمه از او بیرون آمدی. ابو روق گفت: سنگی سست بود، و در او دوازده رخنه بود، از هر رخنه‌ای چشمه‌ای آب عذب بیرون می‌آمدی. چون مستغنی شدندی، دگر باره عصا بر وی زدی تا منقطع شدی. هر روز آن سنگ ششصد«۳» هزار مرد را آب دادی، جز چهار پایان را. و در خبر می‌آید که: موسی- علیه السّلام- می‌رفت در بعضی راهها، سنگی دید بر آن راه افگنده. آن سنگ موسی را آواز داد که: مرا بر گیر که تو را در من شأنی و کاری و معجزه‌ای هست. موسی- علیه السّلام- سنگ بر گرفت. چون قوم آب خواستند، خدای تعالی گفت: اضرِب بِعَصاکَ الحَجَرَ، یعنی آن سنگ معیّن. فَانفَجَرَت، در آیت حذفی و اختصاری هست، و تقدیر اینکه است که: فضرب فانفجرت، و لکن بیفگند برای دلالت کلام بر او، و اصل انفجار، انشقاق و اتّساع بود، و صبح را از اینکه جا فجر خوانند، و فجور«۴» برای اینکه گویند لاتّساعه، چه آنچه مشروع باشد مضیّق و محدود بود به تضییق و تحدید شرع. انفجار بر دمیدن آب باشد از ---------------------------------- ۱. همه نسخه بدلها: با. ۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: تو. ۳. مج، وز: سیصد، دب، مر: شصت. ۴. مج، دب، وز، فق، مر را. صفحه : ۳۰۸ چشمه. «منه» ای من الحجر، از او، یعنی از سنگ. اثنَتا عَشرَةَ عَیناً، دوازده چشمه آب. و «عین»، از اسماء مشترکه است، عین چشم باشد و چشمه آب باشد، و عین المیزان، چشمه ترازو باشد، و عین الرّکبة، سر زانو باشد، و عین زر باشد، و عین الشّیء، ذاته و شخصه باشد. و گفته‌اند: تسمیت اینکه جمله به یک نام برای تدویر و تقویر«۱» آن است، و تخصیص اینکه عدد برای آن بود که ایشان دوازده سبط بودند از دوازده فرزند یعقوب- علیه السّلام. و عین مؤنّث اللّفظ است، برای آن «اثنتا عشرة» گفت، «تا» در «عشرة» و «اثنتا» در آورد. و نصب او بر تمیز است. و «الف» تثنیه علامت رفع بود، و « یا » علامت نصب و جرّ، و رفع اینکه جا به فاعلیّت است، و نصب فی قوله: وَ بَعَثنا مِنهُمُ اثنَی عَشَرَ نَقِیباً«۲»قَد عَلِمَ کُلُّ أُناسٍ مَشرَبَهُم، هر سبطی از اسباط چشمه خود شناختندی. و مراد به «اناس»، سبطی از اسباط است، یعنی کلّ سبط مشربهم. «مشرب»، جای شرب باشد، و به معنی مصدر باشد چون: مدخل و مخرج و مطلع. کُلُوا وَ اشرَبُوا، تقدیر چنان است که: و قلنا لهم، از جمله آن مواضع است که قول در او حذف کرده است، چون حال بر اینکه جمله بود، ما ایشان را گفتیم: کُلُوا وَ اشرَبُوا، بخوری از اینکه «منّ» و «سلوی»، و باز خوری از اینکه چشمه‌های«۳» آب که من شما را روزی کرده‌ام. و حدّ روزی بگفتیم، و روزی را با خود حوالت کرد از آن جا که او آفریند«۴»، و اسباب رسیدن از تمکین [۹۲- ر] و آلات او کند. وَ لا تَعثَوا فِی الأَرضِ مُفسِدِینَ، و در زمین فساد مکنی. و العثوّ و العیث، اشدّ الفساد، و اینکه مقلوب است به اتّفاق المعنی، یقال: عثا یعثو عثوّا و عاث یعیث عیثا و عثی یعثی عثیا، هم لغتی است در اینکه معنی، قال عدیّ بن الرّقاع: لو لا الحیاء و انّ رأسی قد عثا فیه المشیب لزرت أمّ الهیثم و قال رؤبة: ---------------------------------- ۱. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، مر: تغویر. ۲. سوره مائده (۵) آیه ۱۲. ۳. اساس: چشمهاء/ چشمه‌های. [.....] ۴. همه نسخه بدلها: آفرید. صفحه : ۳۰۹ و عاث فینا مستحلّ عائث مصدّق او ناجز مقاعث و برای آن گفت: «مفسدین»، و اگر

چه عتوّ خود فساد باشد تا«۱» ایهام آن نیفگند که اینکه فعلی باشد که ظاهرش فساد بود و باطنش صلاح، چنان که فعل صاحب موسی از خرق سفینه و قتل غلام، یعنی فعلی مکنی که ظاهر و باطن آن فساد باشد، تا مکرّر نبود و محمول بود بر فایده‌ای نو«۲». وَ إِذ قُلتُم یا مُوسی، و نیز یاد کنی چون گفتی یا موسی که«۳» بر یک طعام صبر نکنیم، چون مدّتی از منّ و سلوی بخوردند، ایشان را از آن ملال آمد، آرزوی تره و سیر«۴» و پیاز کردند. حسن بصری گفت: برای آن که ایشان اهل سواد بودند، و نشو و تربیت ایشان بر آن بود، طبع ایشان با منّ و سلوی ساخته نبود، طبعشان با آن خواست، گفتند: یا موسی؟ خدای را دعا کن تا اینکه زمین«۵» برای ما تره برویاند«۶»، و برای ما بیرون آرد از زمین از آنچه از زمین رویـد از تره«۷». و تره«۸» را برای آن بقل خوانند«۹» که از زمین بر آیـد، یقال: بقل البقل اذا نبت، و بقل وجه الغلام اذا اختطّ. وَ قِثّائِها، در شاذّ «قثّائها»، به ضمّ «قاف» خوانده‌انـد، و آن لغت تمیم است. و «قثّاء» خیار باشد. وَ فُومِها، عبد اللّه عبّاس گفت: «فوم» نان باشد، تقول العرب: فوّموا لنا، ای اختبزوا. عطا و ابو مالک گفتند: گندم باشد، و اینکه لغت قدمای عرب است، قال الشّاعر: قد کنت احسبنی کأغنی واجد قدم المدینهٔ فی«۱۰» زراعهٔ فوم قتیبی گفت: جمله حبوب را فوم خوانند، و کلبی گفت و نضر بن شمیل و کسائی و مؤرّج که: سیر باشد، و مؤرّج اینکه بیت حسّان بیاورد: و انتم اناس لئام الاصول طعامکم الفوم و الحوقل

---

۱. دب، آج، لب، مب در. ۲. مج، وز، مب: بـود، دب، آج، لب، فق، مر: تو. ۳. همه نسخه بدلها ما. ۴. مج: سبز، وز: سبزه. ۵. دب، آج، لب، مب را. ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بیارند. ۷، ۸. اساس: به صورت «ترّه» هم خوانده می‌شود. ۹. مج، وز: خواند. ۱۰. کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱/ ۲۰۵)، و لسان العرب (۱۲/ ۴۶۰): عن. صفحه : ۳۱۰ یعنی سیر و پیاز، و نضر شمیل«۱» اینکه بیت بیاورد به استشهاد از امیّهٔ بن الصّیلت: کانت منازلهم اذ ذاک ظاهرهٔ فیها الفرادیس و الفومان و البصل و عرب از میان «ثا» و «فا» معاقبت کنند، صمغ عرفط را مغافیر و مغاثیر گویند، و گور را جدف و جدث گویند، و در مصحف عبد اللّه مسعود «و ثومها» است به «ثا». وَ عَدَسِها، و مرجوم«۲». روایت است از علیّ بن موسی- علیهما السّلام- از پدرانش از امیر المؤمنین- علیه السّلام- از رسول- صلّی اللّه علیه و آله که گفت: علیکم بالعدس فانّه مبارک مقدّس و انّه یرقّق القلب و یکثر الدّمعهٔ و انّه بارک فیه سبعون نبیّا [۲۹- پ] آخرهم عیسی بن مریم، گفت: بر شما باد که مرجو بسیار خوری که آن مبارک است و مقدّس و پاکیزه است، دل را تنک کند«۳» و آب چشم را بسیار کند، و هفتاد پیغامبر بر او دعا کرده‌اند به برکت، آخرشان عیسی بن مریم. وَ بَصَلِها، و پیاز، و «ها» در جمله اینکه چیزها کنایت است از زمین که زمین مؤنّث است و تأنیث او به سماع دانند. موسی- علیه السّلام- ایشان را گفت عند آن: ا تستبدلون الّذی هو ادنی بالّذی هو خیر، گفت: بدل می‌کنی آنچه کمتر و خسیستر است به آنچه بهتر است! ادنی من الدّناءهٔ و الخساسهٔ، و در شاذّ به همز«۴» خوانده‌اند. و بعضی نحویان گفتند: مراد ادون است و لکن قلب کردند- چنان که در عثا و عاث گفتیم- دونتر فروتر، یعنی آنچه بهتر است از طعام رها می‌کنی و بتر اختیار می‌کنی! و روا بود که راجع بود به اختیار خدا، و اختیار ایشان برای خود. اهبِطُوا مِصراً، هبوط، به زمین نشیب فرو شدن باشد، و نقیض او صعود بود. و مراد به مصر، شهری از شهرهاست برای تنکیر و دخول تنوین در او. و اگر مصر معیّن خواستی، تنوین در او نبردی که او از باب لا- ینصرف است، چنان که گفت: ادخُلُوا مِصرَ إِن شاءَ اللّهُ آمِنِینَ«۵»، و اینکه قول قتاده است.

---

۱. مج، آج، لب، دب، مر: نضر بن شمیل. ۲. وز در حاشیه افزوده: تفسیر عدس است، لکن در زبان مرجومک می‌کنید (!)، ظاهرا می‌گویند صحیح باشد. ۳. مج، فق، وز، مب، مر: تنگ نکند. ۴. آج، لب: همزه. [.....] ۵. سوره یوسف (۱۲) آیه ۹۹. صفحه : ۳۱۱ و ضحّاک گفت: مصر فرعون خواست- اینکه شهر مخصوص که آن را مصر می‌خوانند، و روا بود که اینکه اسم را و امثال اینکه را گاه صرف کنند گاه نکنند، برای آن که اسمی خفیف است ساکن الاوسط«۱» بر سه حرف، و آن اسم که چنین باشد مخیّر باشند در صرف و ترک صرف. آن که صرف نکند برای آن نکند که دو سبب در او حاصل است: و آن علمیّت است و تأنیث، و آن که صرف کند، گوید: خفّت اسم معادل شد«۲» یک سبب را اسم بر یک سبب بماند، و به یک سبب ترک صرف نکنند. و در شاذّ، حسن بصری و طلحهٔ بن مصرّف خواندند:

«اهبطوا مصر»، بی تنوین، و در مصحف عبد اللّه مسعود چنین است. و مانند اینکه در دو نوع بود: در مؤنّث و اسم اعجمی، چون: «هند» و «دعد» و «نوح» و «لوط» و شاعر گفت: لم تتلفّع بفضل مئزرها دعد و لم تسق دعد فی العلب جمع کرد از میان هر دو وجه، و مصر در تازی حدّ باشد، و مصور الدّار حدودها باشد، و شاعر گفت: و جاعل الشّمس مصرا لا خفاء به بین النّهار و بین اللّیل قد فصلا فَإِنَّ لَکُم ما سَأَلتُم، در مصر شوی یا در هر شهرها«۳» که آنچه شما خواستی از اینکه بقول و نبات زمین آن جا باشد. آنگه از خطاب به مغایبه آمد«۴»، گفت: وَ ضُرِبَت عَلَیهِمُ الذِّلَّةُ وَ المَسکَنَةُ بر عادت عرب که ایشان چنین بسیار کنند، قال اللّه تعالی: حَتّی إِذا کُنتُم فِی الفُلکِ وَ جَرَینَ بِهِم«۵» حَتّی یُعطُوا الجِزیَةَ عَن یَدٍ وَ هُم صاغِرُون«۲». و عطاء بن السّایب گفت: مراد غیار«۳» و زیّ جهودی و اهل ذمّت است که شارع را فرمود تا ایشان را به غیار«۴» از مسلمانان جدا کند. «و المسکنة»، و درویشی و هو مفعلة من السّکون برای آن که درویش«۵» را حرکت نشاط نبود تا هر کجا جهودی را بینی، یا درویش باشد، یا درویش شکل، یا درویش دل«۶». وَ باؤُ بِغَضَبٍ، ای رجعوا، باز آمدند با خشم خدا. و ابو روق گفت: استحقّوا، مستحقّ خشم خدا می‌شدند، و ابو عبید«۷» گفت: اقرّوا به و احتملوه، بر گرفتند و به آن معترف شدند، یقال: باء بحقّه اذا اقرّبه، و غضب خدای تعالی ارادت او باشد عقاب را به مستحقّش، و معنی سخط هم اینکه باشد و بغض. ذلِکَ بِأَنَّهُم کانُوا یَکفُرُونَ بِآیاتِ اللّهِ، اینکه به آن است که ایشان به آیات خدای تعالی کافر می‌شوند، یعنی نعت و صفت محمّد صلّی اللّه علیه و علی اله پنهان می‌کنند، و آیت رجم در توریت و انجیل پنهان می‌کنند و تحریف آن می‌کنند. وَ یَقتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیرِ الحَقِّ و پیغامبران را بنا حق می‌کشند و «قتل»، تخریب بنیت حیات باشد به آلتی که به غالب عادت عند آن تلف حیات بود. و نافع تنها «النّبیئین» مهموز می‌خواند من النّبأ، و هو الخبر، و باقی قرّاء بی همز«۸» می‌خوانند. و آن را سه وجه بود: یکی آن که معنی همان باشد که در مهموز بود، و لکن تخفیف همز کرد«۹». و وجه دوم من النّباوة و هی الرّفعة، پس بر اینکه قول «نبی»، رفیع باشد و نبأ عن المکان اذا ارتفع عنه، قال الشّاعر: -----------------------------

--- ۱. همه نسخه بدلها، بجز وز: می‌گذراند. ۲. سوره توبه (۹) آیه ۲۹. ۳، ۴. آج: صغار. ۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: درویشی. ۶. همه نسخه بدلها باشد. ۷. مر: ابو عبیده. ۸. همه نسخه بدلها، بجز مج: همزه. ۹. مج، وز: گردد. [.....] صفحه : ۳۱۳ انّ جنبی عن الفراش لنابی«۱» کتجافی الأسرّ«۲» فوق الظّراب وجه سیم آن است که: «نبی» طریق روشن باشد برای آن که خلق به او مهتدی شوند چنان که به راه راست، و اینکه قول کسائی است و بر اینکه حجّت انگیخت [به قول شاعر]«۳»: لأصبح رتما دقاق الحصا مکان النّبیّ من الکاثب و قوله: «بغیر الحقّ»، دلیل نکند بر آن که کشتن ایشان بر وجهی بود که حق باشد، مراد آن است که کشتن پیغامبران جز بنا حق نباشد، چه اینکه دلیل الخطاب باشد، و دلیل الخطاب بنزدیک بیشتر اهل علم باطل است، و اینکه را امثله بسیار است، بعضی«۴» گفته شد پیش از اینکه، و گفته‌اند: مراد آن است که بقوله: «بغیر الحقّ» یعنی بلا- جرم، بی گناهی و چیزی که به علّت توان کردن، پیغامبران را«۵» می‌کشتند. در خبر می‌آید که: جهودان در یک روز هفتاد پیغامبر را بکشتند در بازار بامداد، و نماز دیگر هم در آن بازار تره می‌فروختند. ذلِکَ بِما عَصَوا، «ما» مصدریّه است، معنی آن است که: ذلک بعصیانهم، و عصیان مخالفت امر [۹۳- پ] به«۶» ارادت باشد. وَ کانُوا یَعتَدُونَ، ای یتجاوزون حدود اللّه، اینکه به ایشان برای آن است که ایشان فرمانهای مرا مخالفت کردند و از حدّهای من تعدّی کردند. و اعتداء، اسراف و ظلم و تجاوز حدّ و قدر باشد، و او هم در محلّ مصدر است عطفا علی قوله: «بما عصوا». قوله: إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا«۷»، کلام در ایمان و حقیقت او در آیات مقدّم برفت. قوله: وَ الَّذِینَ هادُوا، در معنی و اصل و اشتقاق او خلاف کردند: «هادوا» جهود شدند. و ابو عبیده«۸» گفت: معنی «هادوا» ای تابوا من عبادة العجل، از گوساله پرستیدن توبه کردند، من قوله: إِنّا هُدنا إِلَیکَ«۹»وَ النَّصاری، علما خلاف کردند در سبب تسمیت ایشان به اینکه نام: زهری گفت: برای آن ترسایان را نصاری خوانند که حواریان ایشان گفتند: نَحنُ أَنصارُ اللّهِ«۲». مقاتل گفت: ایشان را برای آن نصاری خواندند که ایشان در دهی بودند که آن را ناصره خواندند، نسبت کرد ایشان را به آن. خلیل احمد گفت: نصاری جمع نصران باشد، کندمان و ندامی، و انشد: یراه«۳» اذا زار العشیّ محنّفا و یضحی«۴» لدیه و هو نصران شامس«۵» پس « یا » ی نسبت در او فزودند،

چنان که در لحیانیّ و رقبانیّ لکثیر اللحیة و عظیم الرّقبة. و زجّاج گفت: شاید که نصاری جمع نصری بود، چنان که بعیر مهریّ و ابل مهاری، و اینکه شتری باشد منسوب الی مهرة و هی قبیلة، همچنین ایشان منسوبند الی نصرة قریة کان عیسی- علیه السّلام- ینزلها، دهی که عیسی- علیه السّلام- آن جا فرود آمدی. ------------------------------- ۱. دب: بجستندی، آج، لب، فق، مر: بجستند، وز، مب: بجنبند. ۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۵۲، و سوره صف (۶۱) آیه ۱۴. ۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: نراه، وز: تراه. ۴. مج: تضحی. ۵. مج، وز: شاموس. [.....] صفحه : ۳۱۵ وَ الصّابِئِینَ، اهل مدینه «صابین» خواندند بی همز«۱»، و باقی قرّاء به همز«۲» خواندند، و اصل او من صبا یصبو اذا مال و خرج من دین الی دین، و به همز«۳» هم اینکه معنی دارد، و اصبأ«۴» لغة فی صبأ، قال الشّاعر: اذا صبأت هوادی الخیل عنها حسبت بنحرها شرق العبیر علما خلاف کردند در آن که ایشان که بودند و دین ایشان چه بود: سدّی گفت: ایشان قومی‌اند از اهل کتاب و ذبایح ایشان ذبایح اهل کتاب بود. عبد اللّه عبّاس گفت: ذبایح ایشان حلال نباشد و با ایشان مناکحت نشاید کردن. مجاهد گفت: ایشان اهل کتاب نیند«۵»، بل قبیله‌ای‌اند از شام میان گبرکی و جهودی، ایشان را دینی نیست، و اینکه مذهب ابو حنیفه است [۹۴- ر]. قتاده و مقاتل گفتند: قومی‌اند که به خدای تعالی مقرّاند، فریشتگان را پرستند و زبور خوانند و نماز کنند به جانب کعبه، و از هر دینی چیزی گرفته‌اند. کلبی گفت: جماعتی‌اند میان جهودی و ترسایی«۶» میان سر بتراشند و خود را خصیّ بکنند. إبن زید گفت: قومی‌اند در جزیره موصل، لا اله الّا اللّه گویند و به رسولان خدای ایمان ندارند، برای اینکه مشرکان عهد رسول، مصطفی را- علیه السّلام- و صحابه«۷» او را صابی خواندند تشبیه به ایشان، و قومی گفتند: برای آنشان«۸» صابی خواندند که ایشان از دین جاهلیّت به دین مسلمانی شدند«۹». مَن آمَنَ بِاللّهِ، سؤال کردند و گفتند: «من امن باللّه» یا راجع است به «انّ الّذین امنوا»، یا به آنچه از پس اوست. اگر راجع است با اوّل، مؤمن چگونه ایمان آرد«۱۰»! و اگر راجع بود با دگر اصناف از جهودان و ترسایان و صابیان، به چه دلیل ------------------------------- ۱، ۲، ۳. همه نسخه بدلها، بجز مج، وز: همزه. ۴. آج: صبأ. ۵. همه نسخه بدلها: نه‌اند. ۶. آج، لب، فق، مب، مر: جهودان و ترسایان. ۷. همه نسخه بدلها: اصحابه. ۸. همه نسخه بدلها: آن ایشان. ۹. دب، آج، لب، فق، مب، مر واصله من صبا یصبوا اذا مال، قال الشّاعر: صبا قلبی و مال الیک میلا || و ارّقنی خیالک باتبلاء ۱۰. همه نسخه بدلها: آورد. صفحه : ۳۱۶ تخصیص افتد! به ایشان«۱» گوییم از اینکه چند جواب است: یکی آن که «انّ الّذین«۲»» مؤمنانند، و «من امن»، راجع است با دگر اصناف جز آن که «منهم» مضمر است اینکه جا تا به او تخصیص افتد، و حذف او برای دلالت کلام کرد بر او چنان که هم در اینکه سورت گفت و «منهم» اظهار کرد فی قوله: وَ ارزُق أَهلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَن آمَنَ مِنهُم بِاللّهِ«۳». جواب دیگر آن است که: «انّ الّذین امنوا»، نه«۴» حقیقت است، معنی آن است که: اظهروا الایمان بالسنتهم«۵» و اضمروا الکفر«۶» فی قلوبهم، چنان که در دگر آیت گفت: مِنَ الَّذِینَ قالُوا آمَنّا بِأَفواهِهِم وَ لَم تُؤمِن قُلُوبُهُم«۷» یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللّهِ«۸» إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ استَقامُوا«۱۱» فَلَهُم أَجرُهُم عِندَ رَبِّهِم وَ لا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ، و در آخر آن آیت گفت: تَتَنَزَّلُ عَلَیهِمُ المَلائِکَةُ أَلّا تَخافُوا وَ لا تَحزَنُوا«۱۲». و «من» لفظی است صالح واحد«۱۳» و تثنیه«۱۴» و جمع را مذکّر و مؤنّث را، امّا در واحد فی قوله: وَ مِنهُم مَن یَستَمِعُ إِلَیکَ«۱۵»، و در جمع: وَ مِنهُم مَن یَستَمِعُونَ إِلَیکَ«۱۶» وَ مَن یَقنُت مِنکُنَّ لِلّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعمَل صالِحاً نُؤتِها أَجرَها مَرَّتَینِ«۱۷» وَ الیَومِ الآخِرِ، یعنی روز قیامت، و به آن اینکه روز را روز باز پسین خواند که از پس آن دگر شب نباشد تا روزی دگر بود از پس او. وَ عَمِلَ صالِحاً، و عمل نیکو کند از ادای واجبات و سنن و اجتناب قبایح. فَلَهُم أَجرُهُم عِندَ رَبِّهِم، «فا» برای جواب شرط آمد، اگر گویند: خبر «انّ» کجاست! و جزای شرط کدام است! جواب آن است که: «فلهم اجرهم»، جمله‌ای است از مبتدا و خبر، هم در محلّ خبر «انّ»، و هم در محلّ جزای شرط. و مَن آمَنَ [۹۴- پ] که شرط است مبتدای دوم است، وزن«۲» اینکه از کلام چنین بود: انّ الّذین دخلوا داری من سلّم علیّ فله درهم، برای مشابهتی که مبتدا و خبر را به شرط و جزا هست، جواب هر دو به جمله باز آید، و وجه مشابهت«۳» است که هیچ دو مستقلّ نیستند، مبتدا بی خبر نباشد و شرط بی جزا، و اینکه مسأله پیش از اینکه مشروحتر گفته شده است. وَ لا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ، گفته‌اند معنی آن است

که: ترسی نیست برایشان در آنچه از پیش فرستاده‌اند، و نه‌اند و هی در آنچه باز گذاشته‌اند، و قیل: لا خَوفٌ عَلَیهِم من الخلود فی النّار، وَ لا هُم یَحزَنُونَ من قطیعة الملک الجبّار، و قیل: لا خَوفٌ عَلَیهِم، فی الکبائر فانّی اغفرها، وَ لا هُم یَحزَنُونَ من الصّغائر فانّی اکفّرها، و قیل: لا خَوفٌ عَلَیهِم فیما تعاطوها من الاجرام، وَ لا هُم یَحزَنُونَ فیما اقترفوها من الاثام لما سبق لهم من الایمان و الاسلام، ایشان را از کبایر خوف نباشد و نه از صغایر اندوه، چه اینکه مکفّر کنم، و آن مستتر.

[سوره البقرة (۲): آیات ۶۳ تا ۶۶]

]اشاره[

وَ إِذ أَخَذنا مِیثاقَکُم وَ رَفَعنا فَوقَکُمُ الطُّورَ خُذُوا ما آتَیناکُم بِقُوَّةٍ وَ اذکُرُوا ما فِیهِ لَعَلَّکُم تَتَّقُونَ (۶۳) ثُمَّ تَوَلَّیتُم مِن بَعدِ ذلِکَ فَلَو لا فَضلُ اللّهِ عَلَیکُم وَ رَحمَتُهُ لَکُنتُم مِنَ الخاسِرِینَ (۶۴) وَ لَقَد عَلِمتُمُ الَّذِینَ اعتَدَوا مِنکُم فِی السَّبتِ فَقُلنا لَهُم کُونُوا قِرَدَةً خاسِئِینَ (۶۵) فَجَعَلناها نَکالاً لِما بَینَ یَدَیها وَ ما خَلفَها وَ مَوعِظَةً لِلمُتَّقِینَ (۶۶)

[ترجمه]

و چون ها گرفتیم پیمان شما و بداشتیم بر بالای شما کوه طور بگیرید«۴» آنچه بدادیم ما شما را بنیرو، و یاد کنید آنچه در وی است تا مگر شما ---------------------------------- ۱. همه نسخه بدلها را. ۲. مج: و وزدان، دب: او وزان، آج، لب، فق، مب: وزان، وز: و اوزان. ۳. آج، لب، فق، وز، مب، مر آن. ۴. مج، وز: تا ها گیرید. صفحه : ۳۱۸ ترسکار«۱» شوی. پس برگردیدید«۲» از پس آن اگر نه فضل خدا بودی«۳» بر شما و بخشایش او بودی«۴»، هر آینه بودید شما از زیانکاران. و به حقیقت بدانستی شما آن کسان را [که]«۵» در گذشتند از شما در شنبه، پس گفتیم ایشان را باشید بوزنگان«۶» راندگان. پس گردانیدیم آن را عبرتی آن را که پیش ایشان بود و آنچه از پس آن است، و پندی مر ترسکاران را«۷». قوله: وَ إِذ أَخَذنا، یاد کنی چون ما عهد شما بستدیم«۸»، و آن عهد خداست که بر جمله مکلّفان گرفت که او را پرستند، و با او انباز نگیرند، و رسولان او را تصدیق کنند، و کتابهای او کار بندند، و اوامر او را مؤتمر«۹» شوند، و از مناهی او منزجر«۱۰» شوند. و «میثاق»، مفعال باشد از وثیقه امّا به سوگند و امّا به عهد یا جز آن از وثایق، و مراد به اینکه میثاق آن است که ما گفتیم، و حق تعالی در دگر آیت شرح داد«۱۱» من قوله: وَ إِذ أَخَذنا مِیثاقَ بَنِی إِسرائِیلَ لا تَعبُدُونَ إِلَّا اللّهَ وَ بِالوالِدَینِ إِحساناً«۱۲»- الایات، و فی قوله: وَ إِذ أَخَذَ اللّهُ[۹۵- ر] مِیثاقَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنّاسِ وَ لا تَکتُمُونَهُ«۱۳»، و فی قوله: وَ إِذ أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ النَّبِیِّینَ لَما آتَیتُکُم مِن کِتابٍ وَ حِکمَةٍ ---------------------------------- ۱. دب، آج، لب، فق: رستگار. [.....] ۲. مج: برگردید، دب: برگردیدن، آج، لب: برگردندن، فق، برگرداندن. ۳. مج: خدای نه استی، وز: خدای استی. ۴. مج: بودیتان. ۵. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۶. مج: بوزنگانی، وز: بوزینگانی. ۷. همه نسخه بدلها اینکه چهار آیات است. ۸. مر: بستیم. ۹. اساس: مؤتمن، با توجه به مج و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. ۱۰. دب، آج، لب، فق: متحرز. ۱۱. دب، آج، لب واو. ۱۲. سوره بقره (۲) آیه ۸۳. ۱۳. سوره نساء (۴) آیه ۱۸۷. صفحه : ۳۱۹ «۱»- الایه، و آنچه مانند اینکه است از آیات که متضمّن است ذکر عهد و میثاق را، و حمل او بر عموم کردن اولیتر بود. وَ رَفَعنا فَوقَکُمُ الطُّورَ، طور به تازی کوه باشد چنان که عجّاج گفت: دانی جناحیه من الطّور فمرّ تقضّی البازی إذا البازی کسر و چنان که جریر گفت: فان یر سلمی الجنّ یستأنسوا بها و ان یر سلمی صاحب الطّور ینزل و گفته‌اند: طور کوهی است معیّن که خدای تعالی بر او با موسی سخن گفت. و گفته‌اند: اینکه به لغت سریانی«۲» کوه باشد، و اگر چنین باشد اتّفاق اللّغتین بود برای آن که در قرآن جز تازی نیست. مفسّران گفتند: چون خدای- جلّ جلاله- توریت بر بنی اسرایل فرو فرستاد، و در آن جا آصار و اثقال و تکالیف شاقّ

بود، بنی اسرایل آن را احتمال نکردند«۳» و نمی‌پذیرفتنـد، و چون می‌پذیرفتند وفا نمی کردند، خدای- جلّ جلاله- بر سبیل تهدید و وعید و اعذار و انذار بفرمود جبریل را تا کوهی به مقدار لشکرگاه ایشان به طول و عرض یک فرسنگ در یک فرسنگ بر کند از جایگاه، و بر بالای سر ایشان معلّق بداشت به مقدار قامت مردی. عبد اللّه عبّاس گفت: از کوههای فلسطین بود، حق تعالی فرمان داد تا از جای بر کنده شد و بر بالای سر ایشان«۴» چون سایه بانی بایستاد، و عطا روایت کرد هم از عبد اللّه عبّاس که: خدای تعالی کوه بر بالای سر ایشان بداشت، و آتشی عظیم از پیش روی«۵» ایشان پدید کرد و از پس ایشان دریای شور بود، و ایشان در میانه آن«۶» سر بر زمین نهادنـد به نیم روی و به یـک چشم به کوه می‌نگریدنـد و می گفتنـد: حنطهٔ، به جای حطّهٔ، و اینکه جمله بر وجهی بوده باشد که ایشان ملجأ نشده باشـند و الّا اگر ملجأ ---------------------------------- ۱. سوره بقره (۲) آیه ۸۱. ۲. همه نسـخه بدلها است، چاپ شعرانی (۱/ ۲۱۳) اسم. [.....] ۳. مب: نکردندی. ۴. آج، مر معلّق بـداشت و. ۵. مر در برابر. ۶. همه نسخه بدلها: ندارد. صفحه : ۳۲۰ شدنـدی علی کلّ حال آن گفتندی که ایشان را فرمودند«۱»، خلاف آن نگفتنـدی. دگر آن که: با الجاء ثبات تکلیف نباشـد. خُذُوا ما آتَیناکُم بِقُوَّةٍ، و اینکه از جمله آن جایگاههاست که ما گفتیم که: قول در او حـذف کرد، و تقدیر آن است که: و قلنا لهم خـذوا ما آتیناکم بقوّة، و لا بـدّ اینکه محذوف تقدیر باید کردن تا معنی کلام مستقیم شود. و معنی «اخذ» اینکه جا قبول است، و «ایتاء»، اعطا باشـد، یقال: اتیته اذا اعطیته، و اتیته جئته. بقوّة، ای بجـدّ و اجتهاد و مواظبـهٔ و مداومهٔ، و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است و قتاده«۲» و سـدّی و ابو العالیه. ربیع انس گفت: بطاعـهٔ اللّه، به فرمانبرداری خـدای. مجاهد گفت: به عمل کردن به آنچـه در وی است. إبن بحر گفت: مراد آن است که بـالقبول. ابـو علی گفت: به قـدرتی«۳» که خدای تعالی [۹۵- پ] شما را داده است. و در آیت دلیـل است بر آن که قـدرت قبـل الفعل باشـد، برای آن که امر به فعل قبل فعل باشـد، و خـدای تعالی خبر داد که: قدرت پیش«۴» امر است، پس قـدرت به دو درج«۵» پیش از فعل باشـد. وَ اذکُرُوا ما فِیهِ، یاد داری و فراموش مکنی، و گفته‌انـد مراد آن است که: تأمّل و تفکّر کنی، و تـذکّر و اعتبار به آنچه در اوست از وعـد و وعیـد و عظت«۶» و امثال. لَعَلَّکُم تَتَّقُونَ، تا همانا شـما بپرهیزی«۷» از معاصـی، و آن تذکّر شما را لطف«۸» باشد مقرّب به طاعت و مبعّد«۹» از معصیت تا به صفت متّقیان شوی. ثُمَّ تَوَلَّیتُم مِن بَعدِ ذلِکَ، پس اعراض کردی و عدول نمودی، و اصل کلمه من قولهم: و لانّی فلان کذا فتولّیته، و تفعّل مطاوع فعّل باشد، چنان که: قطّعته فتقطّع، و حمّلته فتحمّـل، و قلّدته فتقلّـد، و کلّفته فتکلّـف. آنگه اینکه معنی از آن جـا بـود که: و لّانی دبره، چنـان که: و یولّون الدّبر، و قوله: ---------------------------------- ۱. دب، آج، لب، فق، مر: فرمودندی. ۲. دب، آج، لب، فق، مـب، مر است و مجاهـد. ۳. مب، مر: قـدرت. ۴. همه نسـخه بـدلها از. ۵. آج، لـب، فـق، مب: درجه. ۶. مر: وعـظ. ۷. لب، فـق، وز: بپرخیزی. ۸. همه نسـخه بدلها: لطفی. ۹. مج، دب، فق، وز، مب، مر: مستبعد. صفحه : ۳۲۱ وَ مَن یُوَلِّهِم یَومَئِذٍ دُبُرَه«۱» وَ تَوَلَّوا وَ هُم مُعرِضُونَ«۴». مِن بَعـدِ ذلِکَ، از پس آن. «ذلـک»، اشارت است الی قوله: ما آتَیناکُم، و اولیتر آن است که اشارت بود به جمله آنچه در آیت مقدّم بر شـمرد از اخذ میثاق و رفع طور بر بالای سـر ایشان. و انزال توریت و آیات او، و گفتن او که: خُذُوا ما آتَیناکُم بِقُوَّةٍ وَ اذکُرُوا ما فِیهِ، تا فایده را مشتمل بود. فَلَو لا فَضلُ اللّهِ عَلَیکُم وَ رَحمَتُه لَکُنتُم مِنَ الخاسِرِینَ، و اگر نه فضل و نعمت خدای تعالی و رحمت او بودی به قبول توبه شـما، از نکث و نقض عهد، شـما از جمله زیانکاران بودی. و اصل خسـران نقصان بود، و گفته‌اند: من الهالکین، شما هلاک شده بودی اگر نه خدای تعالی شما را دریافتی به رحمت. و ابو العالیه گفت: مراد به «فضل اللّه»، اسلام است و به «رحمت» قرآن، و آیت دلیل نکند بر آن که آنان که هالک و خاسر شدند، فضل و رحمت خدا به ایشان نرسید، چه اینکه هر دو شامـل است جمله خلق را، برای آن که اینکه دلیـل الخطاب باشـد و آن باطـل است بنزدیـک بیشـتر اهـل علم، و روا بود که مراد به «فضل» و «رحمت» رفع عذاب بود از ایشان و امهال ایشان تا توبه کردند و خویشـتن برهانیدند از عذاب عاجل عند رفع الجبل فوقهم. وَ لَقَـد عَلِمتُمُ الَّذِینَ اعتَـدَوا مِنکُم فِی السَّبتِ، خطاب در اینکه آیت و جمله آیات مقـدّم با اهل کتاب عهد رسول است- صـلوات اللّه علیـه و علی الـه- و مراد پـدران ایشـان، چنـان که برفت در آیـاتی که پیش از اینکه است. گفت: بدانسـته‌ای«۵» حال آنان که اعتـدا

کردند، و اعتدا و تعدّی مجاوزة الحدّ باشد، و «عدو» که دویدن است مجاوزة [۹۶- ر] قدر المشی باشد، و عدوی که اسم تعدّی است از اینکه جا باشد، و عداوت که دشمنی است هم از اینکه جاست. فِی السَّبتِ، اصل کلمه قطعة من الدّهر باشد، ------------------------------------- ۱. سوره انفال (۸) آیه ۱۶. [.....] ۲. همه نسخه بدلها: ندارد. ۳. مب فعل. ۴. سوره توبه (۹) آیه ۷۶. ۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندانسته‌ای. صفحه : ۳۲۲ اینکه قول زجّاج است. و ابو عبیده می‌گوید: سبت آن روز است که سبت فیه خلق کلّ شیء، ای قطع. پس بر اینکه قول«۱» سبت قطع بود، و گفته‌اند: سبت راحت باشد و سکون، و منه السّبات لنوم«۲» العلیل«۳»، و قوله: وَ جَعَلنا نَومَکُم سُباتاً«۴»، و مرد خفته را مسبوت گویند لأنّ السّبات ادرکه و اخذه. و قطع برای آن که گفتند که: خدای تعالی آغاز خلق اشیا«۵» روز شنبد«۶» کرد تا روز آدینه«۷» آدینه نماز دیگر تمامی شش روز، چنان که گفت: خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ وَ ما بَینَهُما فِی سِتَّةِ أَیّامٍ«۸» إِذ تَأتِیهِم حِیتانُهُم یَومَ سَبتِهِم شُرَّعاً وَ یَومَ لا یَسبِتُونَ لا تَأتِیهِم«۱۰» فَقُلنا لَهُم، اینکه قول اینکه جا مجاز است، چنان که در آن آیت که گفت: ثُمَّ استَوی إِلَی السَّماءِ وَ هِیَ دُخانٌ فَقالَ لَها وَ لِلأَرضِ ائتِیا طَوعاً أَو کَرهاً قالَتا أَتَینا طائِعِینَ«۶». و آن جا بر حقیقت نه از خدای تعالی قولی بود و نه از آسمان و زمین، و چنان که شاعر گفت: امتلأ الحوض و قال قطنی مهلا رویدا قد ملات بطنی و معلوم است که حوض چیزی نگفت. و قوله: کُونُوا، صیغت امر است، و مراد کنایت از تسخیر، چنان که گفت: إِنَّما قَولُنا لِشَیءٍ إِذا أَرَدناهُ أَن نَقُولَ لَهُ کُن فَیَکُونُ«۷»، و «قردة»، جمع قرد باشد. خاسِئِینَ، ای بعیدین و خسأ یخسأ، هم لازم باشد و هم متعدّی، یقال: خسأت الکلب فخسأ هو، ای طردته فاطّرد، و ابعدته فبعد، و در مطاوع او انخساء آمده است، یقال: خسأته فانخسأ بر قیاس، قال الرّاجز: الکلب ان قلت له اخسأ انخسأ مجاهد گفت معنی آن است که: اذلّاء صاغرین، ذلیل و مهین، و در اینکه عظتی و عبرتی است آنان را که در او تأمّل کنند. فَجَعَلناها، کردیم ایشان را. و «ها» روا بود که راجع بود با جماعت، و روا بود ------------------------------------- ۱. اساس: بر خواستند، با توجّه به مج و رسم الخط رایج، تصحیح شد. ۲. مج، وز: کپی. ۳. مج: ایشان را مسخ کرده بود. ۴. دب، آج، لب: کرده بود. ۵. همه نسخه بدلها: ایشان. [.....] ۶. سوره فصّلت (۴۱) آیه ۱۱. ۷. سوره نحل (۱۶) آیه ۴۰. صفحه : ۳۲۵ [۹۷- ر] که راجع بود با «قریه»، علی تقدیر: اهلها، و روا بود که راجع بود با عقوبت، و روا بود که راجع بود با لفظ قردة، و اینکه وجوه محتمل است همه را، و قریب است به صواب. نَکالًا، عبد اللّه عبّاس گفت: عقوبة، و دیگران گفتند: عبرة ینکل بها من رآها، عبرتی که هر آن کس که ببیند نکول کند و بگریزد و اقدام نیارد کردن بر مثل آن. و نکال، ارهاب غیر باشد کسی را به ترسانیدن، و نکل که قید باشد از اینکه جاست، و لگام را نیز نکل گویند از آن جا که منع کند چون قید. پس اصل کلمه منع بود، و منکول آن باشد که او را به نکال کنند، و نکول تأخّر باشد. لِما بَینَ یَدَیها وَ ما خَلفَها، «ما» شاید که موصوله بود و شاید که نکره موصوفه«۱» بود، و «ها» راجع است امّا با امّت یا «۲» جماعت یا «۳» قری، لِما بَینَ یَدَیها من القری او الجماعات او الامم، و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است. سدّی گفت«۴»: لِما بَینَ یَدَیها، راجع است با ذنوب، یعنی نکال آن گناهها که کرده بودند، وَ ما خَلفَها، با«۵» امّتی که از پس ایشان آیند. مجاهد گفت: لِما بَینَ یَدَیها، گناهانی که از پیش کردند، وَ ما خَلفَها، آن گناهان که در آن میان بودند چون هلاک به ایشان رسید. معنی قول عبد اللّه عبّاس آن است که: ما ایشان را عبرتی«۶» کردیم برای امّت گذشته، یعنی امّتی که از پیش اهلاک«۷» ایشان بودند و گناهی کردند، وَ ما خَلفَها، و آنان که از پس ایشان باشند. و معنی قول دیگران«۸» آن است که: آن عقوبت«۹» به گناهی بود که در مقدّم کردند، و به گناهی«۱۰» که بر سر آن بودند. وَ مَوعِظَةً لِلمُتَّقِینَ، و پندی پرهیزکاران را، و اینکه لفظ مصدر است، و کذلک ------------------------------------- ۱. آج، لب: موصوف. ۲، ۳. همه نسخه بدلها با. ۴. همه نسخه بدلها: می‌گوید. ۵. مج، دب، آج، لب، فق، مب: یا . ۶. مج، دب، فق، وز: مب، مر مثله، آج، لب مثل. ۷. همه نسخه بدلها: هلاک. ۸. دب، آج، لب، فق، مب، مر: دیگر. ۹. دب، آج، لب، فق، مب، مر نه. ۱۰. مر: بلکه به گناهی بود، فق: بر به گناهی بود. صفحه : ۳۲۶ الوعظ و العظة کالوعد و العدة و الموعدة، یقال: وعظته فاتّعظ، و منه قوله«۱»- علیه السلام: السّعید من اتّعظ بغیره. لِلمُتَّقِینَ، پرهیزگاران را، و اگر چه آن موعظت بود جمله خلایق را، چون متّقیان به آن

متّعظ شدند، گفت: موعظت ایشان است، تخصیص کرد ایشان را به ذکر، چنان که گفت: هُدیً لِلْمُتَّقِین«۲»، و: إِنَّما أَنتَ مُنذِرُ مَن یَخشاها«۳»، و برای آن که گوید«۴» قرآن هدی متّقیان است، و آن آیت یا عقوبت و«۵» موعظت متّقیان است، دلیل نکند که موعظت جز متّقیان نیست، برای آن که اینکه دلیل الخطاب بود، و آن بنزدیک بیشتر اهل علم باطل است. و بیان «تقوی»، و حقیقت او و علامت متّقیان در دگر آیت گفته شده است- وجهی ندارد اعادت کردن [۹۷- پ]«۶». --------------------------

-------- ۱. همه نسخه بدلها: قول النّبی. ۲. سوره بقره (۲) آیه ۲. ۳. سوره نازعات (۷۹) آیه ۴۵. [.....] ۴. همه نسخه بدلها: گویند. ۵. همه نسخه بدلها: ندارد. ۶. اساس: در اینکه جا پایان می‌پذیرد، مج، دب، آج، لب، وز مر و اللّه ولیّ التّوفیق و هو حسبنا و نعم الوکیل، نعم المولی و نعم النّصیر. هذا اخر المجلّدهٔ الاولی و یتلوه فی الثّانیهٔ قوله تعالی: وَ إِذ قالَ مُوسی لِقَومِهِ إِنّ اللّه یَأمُرُکُم أن تَذبَحُوا بَقَرَةً نیز مج و وقع الفراغ من کتبه یوم الجمعهٔ شهر ذی الحجّهٔ سنّهٔ الف و ست و خمسون [صحیح: خمسین]. ۶. اساس: در اینکه جا پایان می‌پذیرد، مج، دب، آج، لب، وز مر و اللّه ولیّ التّوفیق و هو حسبنا و نعم الوکیل، نعم المولی و نعم النّصیر. هذا اخر المجلّدهٔ الاولی و یتلوه فی الثّانیهٔ قوله تعالی: وَ إِذ قالَ مُوسی لِقَومِهِ إِنّ اللّه یَأمُرُکُم أن تَذبَحُوا بَقَرَةً نیز مج و وقع الفراغ من کتبه یوم الجمعهٔ شهر ذی الحجّهٔ سنّهٔ الف و ست و خمسون [صحیح: خمسین].

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال،

خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات رایانه‌ای



WWW